



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۶۴ جلسه و سه مجلد، از تاریخ ۱۳۶۹/۱۲/۵ الی ۱۳۷۰/۱۲/۱۲ به «فلسفه اصول مبانی نظام ولایت» پرداخته است که گزارش جلسات ۱ تا ۲۰ در این مجلد تقدیم می‌گردد.

اهم مسائل مطرح شده در بحث «فلسفه اصول مبانی نظام ولایت» ناظر به تبیین فلسفه نظام ولایت است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱.....
۲۵.....	جلسه ۲.....
۴۱.....	جلسه ۳.....
۵۶.....	جلسه: ۴.....
۷۳.....	جلسه ۵.....
۹۰.....	جلسه ۶.....
۱۰۸.....	جلسه: ۷.....
۱۲۴.....	جلسه: ۸.....
۱۴۱.....	جلسه ۹.....
۱۵۶.....	جلسه ۱۰.....
۱۷۷.....	جلسه ۱۱.....
۲۰۰.....	جلسه ۱۲.....
۲۱۷.....	جلسه: ۱۳.....
۲۳۶.....	جلسه ۱۴.....
۲۵۷.....	جلسه ۱۵.....
۲۷۶.....	جلسه: ۱۶.....
۲۹۵.....	جلسه: ۱۷.....
۳۱۶.....	جلسه: ۱۸.....
۳۵۰.....	جلسه: ۱۹.....
۳۶۵.....	جلسه: ۲۰.....

۱۷۲۹

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: تعریف امر ثابت بر اساس نظام ولایت

تاریخ: ۶۹/۱۲/۵

دوره: دوم

جلسه ۱

فهرست:

- ۱ - مقدمه - جریان (حاکم بودن) علیت در اصل دانستن «ادبیات اندیشه» یا «اندیشه در ادبیات»
- ۲ - اصل بودن فاعلیت با مقدم بودن «اندیشه بر بیان» (حکومت علیت) قابل جمع نیست
- ۳ - تقوم در نظام فاعلیت (فاعلیت، خودش به نفسها متقوم به فاعلیت غیر است)
- ۴ - تقوم زمان و مکان در نظام فاعلیت
- ۵ - تفسیر جدید از علیت در نظام فاعلیت
- ۶ - حد، واقتضاء در جریان توسعه فاعلیت به تبع نظام فاعلیت است
- ۷ - تفسیر امر ثابت در نظام ولایت به فاعل ثابت است
- ۸ - تعلق به ایجاد حضرت حق، تعلق تمثلی نیست
- ۹ - تفسیر امر ثابت به جهت استکمالی، حاکم کردن علیت بر فاعلیت است
- ۱۰ - کیف فعل مبداء خصوصیت نیست بلکه فاعل، مبداء ایجاد خصوصیت است
- ۱۱ - امر ثابت در رتبه جامعه، ولی اجتماعی است
- الف - سرپرستی رشد برای ولی به معنای سرعت انجام نفوذ اراده ولی در جهت توسعه می باشد

- تقوم منهای مطلق حرکت برابر با وحدت اتصالی یا کثرت تباینی است

الف - تقوم بدون حرکت، وحدت اتصالی و کثرت انتزاعی است

ب - تقوم بدون حرکت، کثرت تباینی و وحدت انتزاعی است

ج - جدا کردن زمان از مکان و سؤال از زمان بر اساس اصالت شیء است

د - تقدم جاذبه زمانی بر جاذبه مکانی، نفی تقوم زمان به مکان نیست

هـ - وحدت ترکیبی، تقوم طرفینی در حرکت زمان و مکانی را اثبات می‌کند

و - ترکیب به معنای حرکتی آن یعنی فاعلیت تبعی و تصرفی در نظام ولایت

- پرسش و پاسخ

۱ - جاذبه مکانی همان سیر گذشته به انحلال در وحدت ترکیبی در وضعت حال است

۲ - جاذبه مکانی به معنای فعلیت تحقیق است

۳ - تعلق مخلوقات به قیومیت (گذشته) و تعلق به افاضه (آینده) دو گونه افتقار زمانی و مکانی است

۴ - تعلق به تبدیل شدن (زمان) و تعلق به کیفیت خاصی را که داراست (مکان) هر دو به هم متقومند

۵ - ترتیب و تبدیل هر دو از جنس حرکت و تعلق هستند

۶ - زمان معنای تغییر توسعه‌ای (ربط) ولایت را دارد

۷ - مکان بر اساس اصالت شیء با حرکت جمع شدنی نیست

بسمه تعالی

مقدمه - جریان (حاکم بودن) علیت در اصل دانستن «ادبیات در اندیشه» یا «اندیشه در ادبیات»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم قبلاً به دو احتمال اشاره کردیم، یک احتمال اینکه فاعلیت اصل باشد و احتمال دیگر اینکه علیت اصل باشد علیت نیز خودش دارای دو بخش است اول آنکه بر اساس اصالت شیئی باشد و دوم آنکه بر اساس اصالت شرائط باشد که اولی یعنی اصالت شیء «عقل و اندیشه» را در ادبیات اصل می‌داند و اصالت شرائط قانون حاکم بر مجموعه را در ادبیات اصل می‌داند و اگر مجموعه اصل باشد «ادبیات در اندیشه» اصل خواهد بود و افراد به حکم جبر قانونی به نسبت بسیار زیادی منحل در جمع هستند. و این مطلب در جبر علی تمام است که چه بر اساس قانونمندی مجموعه و اصل بودن قانون جمع بخواهیم ملاحظه کنیم و چه بر اساس اصل دانستن فرد، در هر دو، حاکمیت علیت، مشترک است و در مقابل این فاعلیت است.

حالا پیرامون فاعلیت که در نظر ما اصل است توضیحاتی عرض می‌کنیم و لوازم این احتمال را با آن احتمال دیگر می‌سنجیم که اینها با هم خیلی فرق می‌کند چه این احتمالها قائل داشته باشد یا نداشته باشد به هر حال برای ما محترم است عیبی ندارد که شما بگوئید هیچ کس در عالم بیان نکرده که علیت در جمع اصل است و قانون جمع حاکم بر فرد است، یا اینکه بگوئید این حرف را گفته‌اند و این حرف باطل شده است یا هنوز عده‌ای به آن معتقد هستند، در هر صورت برای ما فرق ندارد و ما این نظر را به عنوان یک احتمال مورد دقت قرار می‌دهیم و بحثمان درباره یک احتمال که علیت بر فاعلیت حاکم باشد و علیت هم در شکل مجموعه لحاظ شود و قوانین جمع بیان شود یا علیت در باب اصالت شیئی و فرد بیان شود ما لوازم اینها را بررسی می‌کنیم البته این نحوه بررسی ممکن است احیاناً با نگرش بر اساس منطق تجربیدی و جدا جدا کردن کارها نزدیک باشد.

۱۰ - اصل بودن فاعلیت با مقدم بودن «اندیشه بیان» (حکومت علیت) قابل جمع نیست

اگر فاعلیت اصل باشد آیا می‌توان گفت فاعلیت اصل است ولی اندیشه مقدم بر زبان است یعنی فاعلیت بدون تقوم فاعلها با یکدیگر. بنابر بحث وحدت ترکیبی و سائر بحها تقوم اصل است و تقوم نه کثرت را نفی می‌کند و نه وحدت را و نه کثرت را اصل قرار می‌دهد و نه وحدت را.

۱ - تقوم در نظام فاعلیت (فاعلیت، خودش به نفسها متقوم به فاعلیت غیر است)

بلکه تقوم اصل است و بر اساس اصل بودن تقوم باید هم فاعلیت و تأثیر این فاعل را برسمیت بشناسید و هم فاعلهای دیگر، و اگر خواستید فاعلهای دیگر را در فاعلیت این شخص بپذیرید یعنی این فاعل به فاعلیت دیگران در فاعلیت خودش تقوم داشته باشد یعنی وقتی می‌گوئید کیفیت فاعلیت این کیفیت، رها و آزاد و مطلق نباشد در چه چیز رها نباشد؟ در تأثیر، یا نه، باید در خود نسبت تأثیر یعنی در خود قدرت فاعلیت هم باید تقوم داشته باشد یعنی در یک فضا، نظام و جاذبه، سعه قدرت فاعل یا سعه خاصی است که در یک فضا و در یک میدان جاذبه دیگری، آن میدان و آن قدرت را ندارد. پس فاعلیت خودش به نفسها متقوم به فاعلیت غیر است و فاعلیت غیر نیز متقوم به فاعلیت این است و نتیجه، آنکه نظام فاعلیت اصل است.

۲ - تقوم زمان و مکان در نظام فاعلیت

موضوع مهم قابل طرح در اینجا این است که از برخورد فاعلها با یکدیگر یک منتهی و یک کیفیت حاصل می‌شود که این کیفیت، محصول برخورد فاعلها با یکدیگر است، پای این کیفیت به ذات بند نیست بلکه مبتنی بر فاعلیتهاست و تناسبات فاعلیت. پس تناسبات فاعلیت در وضعیت کیفیت و نظام اصل می‌شود و پایه این تناسبات به فاعلهای متکی است و پایه خود فاعلهای نیز متکی به این است که نظامشان در چه منزلتی باشد. یعنی تقوم را دوباره از لحاظ مکانی وزمانی با هم می‌بینید. در یک مرحله از رشد و تاریخ که باشدی یک نیرو دارید و اگر در یک مرحله دیگر که باشید یک نیرو فاعلیت دیگری دارید.

۳ - تفسیر جرید از علیت در نظام فاعلیت

حالا در اینجا یک سؤال دیگری مطرح می‌شود که باید تدریجاً به آن بپردازیم و آن عبارت از این است که اگر بنا شود قانونها به فاعلیت باز گردد معنایش این نیست که علیت نداریم بلکه علیت تفسیر جدید پیدا می‌کند کیفیتان تفسیر جدید پیدا می‌کند و علیت در اصل بودن از محاسبه حذف می‌شود و دیگر نمی‌گوئیم زمان اول دارای کیف اول است و برای کیف یک آثار و خصوصیات و محل بحث درباره اینکه اعدام است یا کنون و فساد است قائل نمی‌شویم و موضوعاً اینها عوض می‌شود و منحل در فاعلیت می‌شود همانطور که می‌تواند منحل در وحدت تکریبی شود یعنی معنای ترکیب و تقوم یک بیان دیگری پیدا می‌کند.

۴ - حد، و اقتضاء در جریان توسعه فاعلیت به تبع نظام فاعلیت است

حالا اگر بگوئید کیفیتها و فاعلیتها روبروی هم قرار گرفتند و با هم ترکیب شدند و برای هم یک حد معرفی کردند، این حد برخورد دو فاعل چه نحوه حدی است؟ آیا حدی است که در جریان توسعه فاعلیت، فاعلیت متقوم به آنهاست یا آنها تابع فاعلیت هستند؟ اصلاً، اقتضا مال فاعلیت می‌شود و معنی اقتضاء هم از آن معنای اصالت شیءای خارج شده و وارد یک مرحله دیگری می‌شود.

۵ - تفسیر امر ثابت در نظام ولایت به فاعل ثابت است

حالا سؤال این است که آیا می‌توانیم بگوئیم ما برای تغییر و حرکت و تبدیل، یک امر ثابت می‌خواهیم و به این امر ثابت هم شکل قانونی دهید و یک برنامه کلی ملاحظه کنید معنای امر ثابت در اینجا عوض می‌شود و در نهایت یک فاعل ثابت می‌خواهیم که او اصل باشد چگونه می‌گفتید نسبت تأثیر رهبر در ادبیات اصل است یا در تأثیر اجتماعی نسبت جهت یا اینکه قبلاً گفتیم تغییر جز به معنای توسعه اشتدادی قابل تفسیر نیست و توسعه اشتدادی هم چیزی جز سیر در جهت نیست. یعنی تولی به ولایت ولی عین تعلق به امر ثابت در مرحله نازل است و در مرتبه عالی نسبت به کل تغییرات، فاعلیت ربوبیه الهیه اصل است و تولی به فاعلیت ربوبیه الهی در تمام مراتب جریان دارید و لذا صحیح است بگوئیم الحمد لله رب العالمین، ربوبیت، همه را می‌پوشاند و این ربوبیت، تربیت است.

حجت الاسلام میرباقری: این سؤال قبلاً مطرح بود که در ابتدای حرکت می‌فرمودید غیر از تعلق مکانی یا تعلق دیگر لازم است که آن تعلق اصل در تعلق مکانی است و این همان تعلق زمانی است که مبدأ حرکت است یعنی تعلق به خارج از مجموعه متغیر، آنگاه اگر این امر را در کل نظام مخلوقات حساب کنید باید یک خارجی فرض کنید که تعلق به آن تعلق زمانی است و غیر از تعلق داخلی اجزاء مجموعه به یکدیگر است، آن وقت تعلق داخلی اجزاء به یکدیگر را به تعلق زمانی و مکانی تفکیک کنیم که یک قسم خود این تعلق، زمانی و یک قسم دیگر مکانی، و مبدأ حرکت زمان باشد البته با فرض اینکه در اینجا تعبیر مکانی تعبیر صحیح نیست یعنی ولی جامعه و متولی علیه یک ترکیب مکانی حتماً با یکدیگر دارند، حالا چگونه است که این ترکیب را هم زمانی می‌دانیم و هم مکانی؟ اگر آن را خارج از مجموعه فرض می‌کردیم ممکن بود بگوئیم این سنخ جدید از ارتباط است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای ترکب را که حد اولیه بوده در چند مرحله بصورت اجمالی به تبیین روشنتر بیان کرده‌ایم و الان در مرحله‌ای هستیم که روشنتر می‌شود اگر بگوئیم تعلق به فاعلیت حضرت حق و ایجاد او، بی- نهایت ایجاد می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: این برای ما روشن نیست که نفس تعلق به فاعلیت حضرت حق به چه معناست؟ آیا فاعلیت صفت است یا ذات است؟

۶- تعلق به ایجاد حضرت حق، تعلق تئملی نیست

حجت اسلام و المسلمین حسینی: اگر در همین رتبه توجه کنید که تعلق به ایجاد حضرت حق که سنخ آن هم بنابر بحثهای گذشته تعلق تئملی نیست، نفس آن فاعلیتی را ذکر کردید هر گاه به خود فاعلیت بازگردد و تعلق را به فاعلیت در خود باز گرداند، آیا معنای انگیزه امر ثابت به این باز نمی‌گردد که یک فاعل ثابت لازم داریم؟
حالا به فاعلیت فاعل ثابت توجه کنید، هر چند تو صر به معنای تئملی از فاعلیت فاعل ثابت نداریم و نمی‌خواهیم به آن بپردازیم و لکن در رتبه اجمالی که از توصیف در تقرب و کمال در تصرف به آن نیازمندیم چه می‌گوئیم؟

۷ - تفسیر امر ثابت به جهت استکمالی، حاکم کردن علیت بر فاعلیت است

گاهی می‌گوئید جهت استکمالی است یعنی جهت‌های متعدد قابل لحاظ است اما در حرکت جهتی که مناسب با حرکات استکمالی است معنایش این است که یک قانون را بر حرکت حاکم می‌کند که قانون تکامل است یعنی فعل فاعل، قانونمند به قانون تکامل است و اگر شما یک امر ثابت به معنای قانون بر فعل حاکم کنید یعنی علیت حاکم بر فاعل است. یعنی هیچ فرقی نیست بین اینکه ذوات اشیاء را اصل بدانیم و قائل به اصالت شیئی باشیم که به بن‌بستهائی که قبلاً بیان شده برخورد می‌کنیم یعنی اصالت علیت تجریدی یک اشکالهائی دارد، یا اینکه آنها را بیاورید و از شکل اصالت شیئی خارج کنید و بگوئید اصالت مجموعه و قانون مجموعه را حاکم کنید مثل نسبیت و مجموعه‌هائی که در علوم حسی از آنها صحبت می‌کنند و تا حدودی هم ماتریالیست‌ها می‌خواستند مثل این صحبت کنند و فلسفه دیالک تیک را مثل این بیان کنند، در حالی که فلسفه آنها در جاهای مختلف به اصالت شیء باز می‌گردد، مدعی این بودند که ما را راب اصالت شیء محکوم نکنید ولی حرفهای آنها در آنجا محکوم بود چون بر قانون یعنی جبر علی و جبر علی یعنی اقتضاء، تضاد یعنی وجود خصلت حالا در ماده بودنش را از نظر مفهوم فلسفی که کاری نداریم معنایش این است که وجود یک خصوصیت غیر از خصوصیت دیگر است و به بی‌نهایت بودن یا محدود بودن آن کاری نداریم بلکه به این کار داریم که پذیرش یک وصف و یک خصوصیتی اصل باشد نمی‌تواند پاسخگو باشد چون جبر قانونی نسبت به حرکت و تغییر و غیر آن پاسخگو نیست، حالا گر جهت ثابت را هم به عنوان یک قانون بالای سر مجموعه بگذاریم باید بگوئیم ترکیبها متناسب با مراحل جهت هستند، تغییرها نیز متناسب با مراحل است متناسب است یعنی اینکه ضرورت جهت ابتدا کیف فعل را ضروری می‌کند و بعد ضرورت آن را تا مرکب پیاده می‌کند.

۸ - کیف فعل مبدأ خصوصیت نیست بلکه فاعل، مبدأ ایجاد خصوصیت است

حالا آیا این بدین معناست که قانون در همه مراتب نیست یا می‌گوئیم قرب و بعد هست ولی معنای حکمت قرب و بعد بر فعل نیست، ایجاد هست ولی ایجاد به تبعیت وجود موجد حاصل می‌شود کیف فعل فاعلیت تابع فاعل است نه اینکه کیف، مبدأ خصوصیت باشد بلکه فاعل مبدأ ایجاد خصوصیت است، حالا ایجاد فرمود و باز هم ایجاد کرد یعنی اشتداد و

شدت بیشتر بخشید، این افزایش تعلق که افزایش تعلق بهم معنای تقرب است غیر از حاکم بودن یک قانون بر فعل اوست که مجبور باشد طبق آن قانون عمل کند.

حجت الاسلام میرباقری: اگر حضرت حق حرکت تناقصی را خلق کند چه اشکالی دارد؟ می‌فرمائید لغو است، می‌فرمائید نه اینکه مجبور است خوب آن طرفش هم حذوری ندارد که حضرت حق یک فاعل لغو انجام دهند، بنا بود در آنجا صحبت‌های تمثلی تعطیل باشد اما حضرتعالی بحث تمثلات را در آنجا باز می‌کنید که رابطه قانون نیست، اشتداد نیست، اینها نظام تمثلات تصرفاتان در این عالم نباید باشد.

۹- امر ثابت در رتبه جامعه، ولی اجتماعی است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر در باب حرکت فرض شود اشتدادی که حاصل می‌شود معنای تقرب را دارد عینی همین را درباره ولی می‌توانید بگوئید، یعنی ولی جامعه اشتداد تعلق می‌خواهد و محورش هم ولایت خود اوست اینکه تولی مردم به ولایت او شدیدتر شود و توسعه یابد و وحدت و کثرت بیشتری پیدا کند به معنای رشد جامعه است، حالا جناب آقای میرباقری می‌فرمایند در آن باره از امر ثابت صحبت نکنید حالا به فرض اینکه صحبت نکنیم و لازم هم نباشد اما درباره جامعه و رشد توسعه در جامعه که باید صحبت کنیم.

الف - سرپرستی رشد برای ولی به معنای سرعت انجام نفوذ اراده ولی در جهت توسعه می‌باشد

سرپرستی رشد برای ولی این است که تعلق نسبت به جهت افزایش یابد، عینیت افزایش تعلقت یعنی بیشتر شدن وحدت و کثرت و افزایش شدت پذیرش عمومی نسبت به رهبری یعنی نفوذ اراده ولی در جهت توسعه سرعت انجام پیدا کند.

برای مثال شما یک فردی را در نظر بگیرید که دارای رعشه است و می‌خواهد بلند شود بایستد اما زمین می‌خورد، به همین دلیل به عصا احتیاج دارد تا به آن تکیه کند، اما یک فرد دیگر هست که رعشه کمتری نسبت به این فرد دارد و گر چوب دست بگیرد تا حدودی خودش را کنترل می‌کند شخص دیگری هست که با چوب راحت می‌ایستد. شخص دیگری هست که اصلاً نیازی به چوب ندارد و راحت می‌ایستد، یک نفر دیگر هست که سرعت تحرک در ایستادن دارد و مثل فلز می‌ایستد یعنی تحرک جسمی‌اش روی اعصاب و عضلات بگونه‌ای است که به صرف اینکه اراده انجام فعل

می‌کند موفق به انجام آن می‌شود و عضلات اندامش کاملاً تابع خواستش هستند و در اختیار او هستند و خواستش بر آنها نافذ است، حالا یک فرد در باب فکر کردن همین نفوذ را بر عالم مثال ذهنش دارد و بالاتر آن که می‌گویند عده‌ای می‌توانند پاره‌ای از حساسیت‌هایشان را حذف کنند، البته همه حساسیتها بدست فرد نمی‌افتد، نقل می‌کنند زمانی که خبر شهادت فرزند امام را به ایشان فرموده بودند ایشان نگاهی به دست خودشان کردند و گفتند: «انا لله وانا الیه راجعون» بعداً فرموده بودند من محبت مصطفی را از خودم خارج کردم، بهر حال ممکن است فردی بر پاره‌ای از حساسیتها مسلط باشد که همه قبول دارند بر کنه و نظام حساسیتها نمی‌توان مسلط شد، در باب ذهن و خیال و کنترل آنها روشن است و توسعه آن بحث دیگری است و درباره اندام خارجی که خیلی راحت است که انسان بر اندامش مسلط باشد.

حالا اگر بگوئیم ولایت مثل همین است که ولی جامعه متصرف در تمایلات جامعه است البته به یک نسبتی، همه تمایلات دست ایشان نیست قبلاً بیان شده که فاعلیت خودش و ولی تکوینی هست و ایشان می‌تواند پاره‌ای از تمایلات جامعه را تحت تصرف قرار دهد و پاره‌ای از مثالها و ادبیات عمومی و تمثیل اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به میزانی که تحت تصرف قرار دهد فاعلیت تصرفی اجتماعی خواهد داشت یعنی می‌تواند بر عالم عینیت تأثیر بگذارد و از این طرف هم بالعکس آن از ناحیه مردم ظرفیت پذیرش و وقوع پذیرش داریم. در زمان حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌گویند مردم در مرحله رشد نبودند سؤال می‌کنیم در چه حد؟ حتی ظرفیت این را هم نداشتند که آن چیزهایی را که دیده‌اند و می‌دانستند اقرار کنند؟ یا اینکه حتی خلاف ظرفیت عمل کردند و فاعلیت عمومی حول محور پرستش دنیا و رهبری عمر بن الخطاب ... رفت، حالا ممکن است بگوئید ظرفیت پذیرش توسعه یافته زمان ظهور را نداشتند و بحث درباره و مدیریت و نظام را نداشتند ولی همان قدر که ظرفیت پذیرش داشتند عمل پذیرش نسبت به علی بن ابیطالب (ع) تحقق نیافت و این ظرفیت را خرج شخص دیگری می‌کردند در حالی که می‌توانستند این ظرفیت را در جهت حق صرف کنند اما آن را صرف ج‌هت باطل کردند و عملاً توسعه برای یک عذر و مکرری پیدا شد که پنهان کنند و به نام اسلام دین بسازند، عمر بن الخطاب در ظاهر بعضی از چیزها را حرام کرد اما واقعیت این است که تمام دین را عوض کرد و تمام آیات را از اول تا آخر تعریف کرد، شما می‌گوئید چهار گونه فقه است که در هر مسئله‌ای حداقل یکی

از آنها فقه‌ها مخالف شماست، یعنی یک فضای جاذبه دنیائی ساخت که تمثیل سازیه‌ها به آن طرف رفت و یک چیز دیگری تحویل داد که بذهن می‌آید هر آنچه فساد که در جامعه اسلامی است و همچنین هر فسادی که در جامعه یهود و کفار هست ریشه در همین دارد و اگر مسلمین در خدمت مولی الموحدین آمده بودند تکنولوژی و صنعت و مدیریت عالم یک چیز دیگری بود، یعنی عمر هم الان در جنایت صدام حاضر و شریک است و هم در جنایت آمریکا و هم در جنایت هر شخص دیگری که در هر کجای عالم جنایت می‌کند.

– تقوم منهای مطلق حرکت برابر با وحدت اتصالی یا کثرت تباینی است

اما در مرتبه اجمال ترکیب چگونه است؟ اگر حرکت را از ترکیب سلب کنیم به چه معناست؟ اگر حرکت زمانی و مکانی را مطلقاً از ترکیب سلب کنیم و بگوئیم ما یک وحدت و کثرت و تقوم بدون حرکت می‌خواهیم آیا این ممکن است؟ تقوم منهای حرکت برابر با وحدت است، یک عکس زیبا دارید و می‌گوئید زیبایی این عکس به تناسباتش است. این رنگها زیبا دیده نمی‌شوند مگر به این نسبت‌هایی که در این تابلو دارند و اگر همه این تابلو را فقط رنگ قرمز یا فقط سبز یا زرد تنها بزیند زیبایی ندارد، این زیبایی یعنی تناسباتی که در اینجا وجود پیدا کرده است ما الان کاری نداریم که این تناسبات در انعکاس نور با شما رابطه پیدا می‌کند و با شما تلائم دارد یا نه، فعلاً در مرتبه اجمال عرض می‌کنیم اینکه می‌گوئید در اینجا با یکدیگر مناسب هستند، دارید یک چیزی از آن را لحاظ می‌کنید که اگر یک برگ آن را از این کل بردارند تناسباتش تغییر می‌کند و دیگر عکس این گل با این تناسبات و این خصوصیت نیست قوام زیبایی این وحدت به این تناسباتی است که کثرتش وجود دارد.

الف – تقوم بدون حرکت، وحدت اتصالی و کثرت انتزاعی

حرکت را از آن سلب کرده‌ایم و می‌خواهیم ببینیم آیا نسبت بین حرکت و وحدت متقوم به هم لحاظ می‌شود یا نه؟ اسم این را کثرت می‌گذارید یک کیفیت وحدت است درست است شما می‌گوئید آن کیفیت یک رنگ نیست، بسیار خوب یک رنگ نباشد فرقی نیست که یک رنگ باشد یا ده رنگ باشد وقتی می‌گوئید در اینجا رنگ است این انتزاعی است. یک تابلو است که شما یکی بودنش را لحاظ می‌کنید بعد ثانیاً و بالعرض می‌توانید بگوئید ده رنگ یا صد رنگ است و تناسبات دارد، یک چیز است و یک کیفیت واحد دارد، کیفیتش کیفیت متقوم نیست و عین وقتی است که رنگ

آبی تنها یک رنگ سبز تنها باشد و اگر تقوم به معنای حذف مطلق حرکت به وحدت یک کیفیت بیانجامد معنایش این است که هر اشکالی که درباره وحدت با حذف حرکت بیان شده عین همانها در اینجا تکرار شود.

ب - تقوم بدون حرکت، کثرت تباینی است و وحدت انتزاعی است

یک حرف دیگر این است که کثرت اصل باشد و بگوئیم یک کیفیت نیست و هر برگی جداگانه باشد کیفیات مختلفی باشد و تناسبات اینها را به صورت یک واحد درنیاورده باشد آن هم حرکت را از آن حذف کرده‌اید همان کثرت تنها می‌شود اضافه کردن حرکت یعنی چه؟ معنای تقوم بدون لحاظ حرکت در آن اصل می‌شود و ممکن نیست که تقوم زمان و مکان در آن نباشد.

ج - جدا کردن زمان از مکان و سؤال از زمان بر اساس اصالت شیئی است

اصولاً جدا کردن زمان از مکان به چه معنایی صحیح است، جدا کردن توالی از ترتیب کجا صحیح است؟ به ذهن می‌آید اشکال کار به نظر من در این مطالبی که آقای میرباقری می‌فرمایند ولو با تمام تلاشی که دارند که بر اساس اصالت شیء تعریف ندهند، این است که سئوالات به آنجا بر می‌گردد، یعنی صورت مسئله اصلاً درون این دستگاه نمی‌آید مثل اینکه کفار از مسلمین سؤال کنند شما تشمی کبد را چگونه مداوا می‌کنید؟ مسلمین هم می‌گویند ما شراب نمی‌خوریم تا اینکه تشمی کبد داشتیم باشیم، می‌گویند شما به این مسئله جواب ندادید، این مسئله از نظام اجتماعی خروج موضوعی دارد.

اینکه سؤال می‌کنید اگر حرکت را بر داریم فرق بین حرکت زمانی و مکانی چیست، مگر فرق آنها باید به چه معنایی باشد؟ به این معنا که حوزه زمان از حوزه مکان جدا باشد یا معنای تقومی آن را سؤال می‌کنید؟

د - تقدم جاذبه زمانی بر جاذبه مکانی، نفی تقوم زمان به مکان نیست

اینکه می‌گوئید جاذبه زمانی مقدم است چه نحوه تقدمی منظور است آیا تقدمی است که هیچ گونه تقدمی به مکان ندارد و حال اینکه ما گفتیم اشتداد ولی اعظم الهی متقوم به یک وحدت و کثرتی است چگونه می‌شود که زمان مقدم بر این امر باشد؟ اگر بنا شد خدا را به همه زبانها بپرستد و تسبیح و تحمید کند به زبان جمیع «من صبح لک یا ربک العالمین» که صلوات خدا هم به همین اندازه است به نظر ما جمیع دعاها مؤید همین است و این وضوح دارد. بعد هم

به نظر ما می‌آید دیگران که نحو دیگری متوجه می‌شوند معنایش این است که نمی‌شود فرض کرد جدای از آن مرتبه-ای که مطالب را می‌بیند، بتواند ببیند خودش که مستقل از خودش نیست، شما می‌گوئید از ظرفیت خودش هم مستقل است پس این چیست؟ اینکه می‌خواهد بوسیله این دعا تولی به ولایت مولا داشته باشد نمی‌شود که از ظرفیت خودش هم رها باشد می‌توانید بگوئید به ظرفیت خودش عنایت ندارد اما نمی‌توانید بگوئید وقوعاً این در ظرفیت غیر خودش خدا را می‌پرستد و متولی به ولایت مولاست این مطلب چگونه بر مبنای شما ممکن است؟ این نه بر مبنای ما ممکن است و نه بر مبنای خود شما در سلام روز شنبه به پیغمبر(ص) عرض می‌کند خدا یا بر نبی اکرم صلوات بفرستد بعد می‌شمارد و می‌گوید و من صبح لک یا رب العالمین، این صلواتی که خدا بر نبی اکرم می‌فرستد یعنی این عنایت وسعه‌ای که خداوند برایشان می‌فرستد درست برابر تسبیحی است که از جانب حضرت واقع می‌شود که و من صبح لک یا رب العالمین، که در زیارت جامعه می‌خوانید بوسیله اینها دعا و تسبیح قبول می‌شود.

هـ- وحدت ترکیبی، تقوم ظرفیتی در حکمت زمانی و مکانی را اثبات می‌کند

باید حرکت در مکان باشد تا ترکیب دیده شود و این امر بدون زمان ممکن نیست یعنی وحدت ترکیبی تقوم ظرفینی را در حرکت زمانی و مکانی اثبات می‌کند، البته در شروع بحث که بحث علیت و فاعلیت بیان نشده نمی‌توانیم بگوئیم علیت به معنای مناسبات فاعلیت است، این درست نیست ولی اگر بگوئیم تعدد را که شما متوجه هستید اگر این تعدد اصل باشد چطور می‌شود و اگر جمع آن اصل باشد چطور می‌شود و بعد در قدم بعد بگوئیم وحدت ترکیبی هست.

و- ترکب به معنای حرکتی آن یعنی فاعلیت تبعی و تصرفی در نظام ولایت

ولکن در اینجا که بحث از توصیف است اگر بخواهیم همه مطالب بیان شده را به صورت قضیه حملیه، توصیف خود ترکب بدانیم نمی‌شود که ترکب معنای حرکتی نداشته باشد و اگر معنای حرکتی داشت حتماً فاعلیت تبعی و تصرفی هم دارد که اگر این دو فاعلیت را به آن اضافه کنید هر مرتبه‌ای از عالم را که نگاه کنید کیف توسعه پرستش حضرت حق است و در تاریخ عالم این مطلب اصل است، به عبارت دیگر همه تکاثرهایی را که از اجسام در عالم مشاهده می‌کنیم تا مرحله نیروهائی که بین انسانها هست و کیف آن یعنی ادبیات و بالاتر از آن میدان تمایلات اجتماعی و هر چه بالاتر روید از پائین تا بالا همگی عشق به خدای متعال و پرستش اوست.

- پرسش و پاسخ

حجت الاسلام میرباقری: تعلق زمانی و مکانی ولو متقوم به هم باشند آیا کثرتی هم دارند یا تمایزی از یکدیگر ندارند، یعنی می‌فرمائید خصوصیات خودشان را دارند ولی متقوم به هم هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه خصوصیات خودشان را دارند و متقوم هستند را چگونه معنا می‌کنید یعنی در وحدت و کثرت چکار می‌کنید یعنی آیا می‌توان خصوصیت را به صورت اصالت شیء ملاحظه کرد یا به صورت اصالت کل هم می‌توان و به صورت تقوم هم می‌توان ملاحظه کرد ولی متقوم غیر از این است که کل را بصورت یک وحدت ببیند و غیر از آن است که به صورت جدا ببینید اگر متقوم است یعنی چه؟ اگر صل تقوم را در وحدت و کثرت تمام کردید عین همان در بقیه جاها می‌آید و چیز دیگری نیست.

حجت الاسلام میرباقری: نحوه تعلق زمانی و مکانی بالاخره بسیط نیست که بگوئیم یکی است، دوئیت دارند و ما به التغایر هم دارند هر چند ما به التغایر آنها متقوم است نه ما به التغایر بر اساس اصالت شیء، حالا کدام تعلق زمانی و کدام مکانی است ولو آنها را متقوم به هم ملاحظه کنیم یعنی می‌خواهیم اینها را ملاحظه کنیم یا نه ولو بصورت متقوم؟

۱ - جاذبه مکانی همان سیر گذشته به انحلال در وحدت ترکیبی در وضعیت حال است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنچه را که از گذشته تا الان به نحو انحلال در وحدت ترکیبی دارد و آنچه که از سیر گذشته تا حالا را دارد همان جاذبه مکن یاست

حجت الاسلام میرباقری: آنچه که دارد جدای از عالم نیست بلکه مرتبط با عالم است کجای این ارتباط با عالم زمانی و کجای آن مکانی است؟ یعنی اگر دو فاعل فرضاً هم عرض باشند تعلق آنها به یکدیگر که تعلق زمانی نیست، جدای از تعلق زمانی آنها هم نیست.

۲ - جاذبه مکانی به معنای عقیقیت تحقیقیه است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اول وحدت ترکیبی را تمام کنید بعد سراغ فاعلیت بروید، گذشته که فعلاً هم حضور دارد آنچه که فعلیت تحقیقیه دارد همه گذشته تا الان است نه فقط مربوط به یک بخش.

حجت الاسلام میرباقری: همه گذشته کل عالم موجود است یعنی همه ارتباطات این مرکب ارتباطات مکانی است؟

۳ - تعلق مخلوقات به قیومیت (گذشته) و تعلق به افاضه (آینده) دو گونه افتقار زمانی و مکانی است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همه این ارتباطاتی را که به شما نشان می‌دهد و کیفیتی را که برای شما مشخص می‌کند کیفیت مکانی است در عین حالی که این کیفیت جدای از خصوصیتی که درون خود این کیفیت است نسبت به آینده‌اش نیست، یعنی بین افتقار و احتیاج و غنا بی‌نیازی و تقوم چه فرقی است، گاهی می‌گوئید نسبت به گذشته غنی است عالم نسبت به گذشته اش فقیر است نسبت به آینده‌اش هم فقیر است، ولی کیف فقرش دو گونه است نه اینکه نسبت به گذشته‌اش بگوئید خداوند به او داده و دیگر قیوم هم نمی‌خواهد یک کارگری بود که برای یک ارباب به نام قوام کار می‌کرد این کارگر مقداری پول جمع کرد و بعد کار را رها کرد و رفت گفتند چرا می‌روی گفت من خودم دیگر قوام هستم، حالا انسان در برابر خدا و ائمه طاهرین هیچ گاه نمی‌توانید بگوئید من خودم قوام هستم وحدت کربیی گذشته و وحدت ترکیبی آینده در اینکه فقیر و متعلق هستند و نفس تعلق هم به معنای نفس افتقار است روشن است ولی دو گونه افتقار است، اگر بگوئید معنای یکی از آنها قیومی و معنای دیگری هم افاضه و اضافه است به هر دو محتاج است این حرکتی را که می‌گوئید بین حرکتها کثرتاست تا آنها را به وحدت می‌رساند و بین این وحدت و توسعه آن هم تعلق است یا این دو را ملاحظه می‌کنید و اینها جدای از هم هستند؟ یعنی دوئیت فعلیت تحقیق و تعلقیه در مرحله‌ای است که ... تا جایی می‌تواند جلو برود که تجزیه کند و بگوید درون این ذات بخش «الف» مربوط به تعلقیه و بخش «ب» هم مربوط به تحقیق است، آیا می‌تواند چنین کاری را انجام دهد؟

حجت الاسلام میرباقری: حضرتعالی خود این مرکبی را که الان هست و به آینده‌اش تعلق دارد می‌گوئید دارای ولی و متصرف فیه است و تعلق این به ولی مافوق خودش تعلق زمانی است در حالی که همه این مشروط به زمان آینده است.

۴ - تعلق به تبدیل شدن (زمان) و تعلق به کیفیت خاصی را که داراست (مکان) هر دو به متقومند

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابتدا این را زمانی ببینیم و بعد سراغ ولی بالاتر برویم، اینکه می‌گوئید اینها با هم یک ارتباطی دارند و متقوم هستند و هنوز سراغ این نیامده‌اید که بگوئید تعلق اینها به ولی بالاتر عین زمان است، فعلاً به این کار داریم که شما این مجموعه را متحرک و متقوم می‌دانید و می‌پذیرید که حرکت آن در زمان واقع می‌شود،

پس تقومش را منهای مطلق زمان نمی‌توان ملاحظه کرد، حالا می‌گوئید تعلقهای ترکیبی اینها که منهای زمان نیست با تعلقهای تبدیلی اینها که می‌خواهند این طرف بیایند و شکل دوم را به خود بگیرند و توسعه بیابند دوئیت دارند یکی تعلق به تبدیل شدن و یکی تعلق به آن کیفیت خاصی را که دارا هستند، حالا آیا می‌توانید این دوئیت را جلو ببرید و بگوئید این قسمت از ذات آن یکی دیگر؟ اگر ممکن نیست معنای جدا کردن زمان از مکان ...

حجت الاسلام میرباقری: ما آنها را جدا نمی‌کنیم بلکه می‌گوئیم بسیط نیستند بنابراین باید یک ممیزه‌ای برای کثرت آنها ارائه شود. البته آنجا هم متقوم هستند ولی بالاخره نمی‌توان رفع ید کرد که بگوئیم چون همه جا متقوم هستند پس تعریف نکنیم، بلکه باید تعریف متقوم به هم ارائه دهیم نه اینکه تعریف ندهیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله تعریف، متکی به تقوم می‌شود تعاریف متقوم دادن یعنی همان تعریف قبلی را در یک مرحله توسعه یافته بیان کنیم.

حجت الاسلام میرباقری: البته باید تعریف روشن تر ارائه دهیم نه اینکه بحث جلوتر رود و ما به همان تعاریف اجمالی تکیه کنیم، الان که بحث تا مرحله فاعلیت پیش رفته باید بتوانیم در مرتبه فاعلیت فرق بین جاذبه زمانی و مکانی را بیان کنیم و هماهنگی این مرتبه تبیین با آن اجمال هم باید محفوظ باشد در آنجا برای کل یک تعلق مکانی بیان می‌کردیم و یک تعلق زمانی به خارج از خودش، در اینجا دیگر نباید تعلق را به درون مجموعه تعریف کرد، چون تا رتبه ترکیب، ما تعلق زمانی را به خارج از مجموعه می‌دانستیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مگر شما فاعلیت حضرت حق را داخل مجموعه می‌آورید؟

حجت الاسلام میرباقری: پس باید تعلق همه به فاعلیت حضرت حق باشد بدون تعلق زمانی و همه تعلقات دیگر مکانی شوند یعنی تعلق زمانی بلاواسطه شود که در آن صورت محور و مجموعه حذف می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همه صحبت همینجاست که آیا تعلق اصلی لازم است و اصل در تعلق، تعلق به رحمت حضرت حق باشد یا دیگر مطلقاً کیفیت نمی‌خواهد.

حجت الاسلام میرباقری: بر اساس بحثی که در ترکیب فرمودیدی آن کیفیات همگی تعلق مکانی می‌شوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا همه آنها تعلق مکانی می‌شوند مگر شما سیر در مکان را بدون مطلق زمان فرض می‌کنید؟ مبدأ زمان حضرت حق است همان طور که مبدأ مکانش هم به قیومیت اوست و این طور نیست که چیزی خلق شود و روی پای خودش بایستد، مبدأ یکی است و مکان و زمان متقوم به او هستند، ولی در مجموعه مکانی، حرکت هست و این حرکت زمان دارد یا نه؟ آنگاه در هر رتبه ولی بالاتر محور است یا نه یعنی نظام فاعلیت است یا یک فاعلیت و همه کثرات در یک رتبه واحد ...

حجت الاسلام میرباقری: حرکت را که در آنجا ملاحظه می‌کنید یعنی تعلق زمانی را ملاحظه کرده‌اید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می‌فرمائید ترکیب بدون حرکت نیست یعنی چه این اجمال بیان ماست یا عنایت حضرتعالی به اصالت شیء است؟

حجت الاسلام میرباقری: همه تعلقات مکانی است، که حرکت آن تابع تعلق زمانی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تقوم کثرت به وحدت، معنایش این است که شما می‌خواهید مکان را مطلقاً حذف کنید، تقوم وحدت به کثرت بدون حرکت ممکن است یعنی حرکت مکانی بدون زمان، اگر برای اینها نظام و وحدت قائل نشوید.

حجت الاسلام میرباقری: حرکت بدون زمان نداریم، و اصل حرکت یعنی ملاحظه زمان.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حرکت یعنی زمان و گاهی از حرکت و تبدیل شدن این کل به کل دیگر صحبت می‌کنید که این حرکت زمانی است ولی تعلق کثرت به وحدت که زمانی نیست و الا دیگر مکان نداریم، این تعلق بدون حرکت است یعنی تعلق به وحدت است.

حجت الاسلام میرباقری: بدون زمان است، زمانی غیر از آن تعلق زمانی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از زمان دو تفسیر می‌دهید، یکی تبدیل کل به کل دیگر و یک زمان هم نسبت بین این ترتیب و ترتیب بالاتر. عاری مطلق از زمان نیست والا تقوم نیست، نمی‌توانید مکان را مطلقاً عاری از زمان تعریف کنید.

حجت الاسلام میرباقری: در آنجا هم مکان حذف می‌شود و زمان اصل می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دو گونه است اگر کسی به حرکت مکانی بگوید این معنای مکانی می‌دهد و حرکت تبدیلی معنای زمانی می‌دهد.

حجت الاسلام میرباقری: شما بعد می‌فرمائید این هم زمان دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حرکت ترتیبی، حرکت تبدیلی، زمان ترتیبی اساس در تقویم وحدت و کثرت است.

حجت الاسلام میرباقری: پس دیگر مکان موضوعیت پیدا نمی‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید دو شاخصه بگوئیم ولی شما می‌گوئید عین همان لفظ را بگذارید، زمان الف و زمان به داریم که مردم زمان الف را «مکان» می‌گویند و این زمان الف تقویم وحدت و کثرت است البته تقویم ترتیبی نه تبدیلی.

۵ - ترتیب و تبدیل هر دو از جنس حرکت و تعلق هستند

باید هر دو را از جنس حرکت و تعلق بدانیم و هیچ کدام خالی از تعلق نیست یعنی شیءای نیست که تعلق نداشته باشد شما یک تبدیل دارید که می‌گوئید این مجموعه تبدیل به مجموعه دیگر شود یک ترتیب هم دارید که می‌گوئید این کثرت تبدیل به وحدت شود، یعنی یک تعلق و جاذبه‌ای بین اشیاء با یکدیگر می‌بینید و یک جاذبه‌ای هم به تعبیر کردن آنها، هر چند اینها را در نهایت متقوم بهم می‌دانید.

برادر سبحانی: تبدیل کثرت به وحدت در مکان، وحدت شدن نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این همان بحثی است که اگر فقط وحدت را ببینیم یعنی همان بحثی که در مورد تابلو بیان شد.

برادر سبحانی: آن بحث هم حل نشد بحث قابل این بود که وحدتی که در مکان حاصل می‌شود بدلیل تعق زمانی‌اش است و تعلق زمانی موجب وحدت در مکان می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه آن یک بحث دیگری است که تناسب مکانی از مراحل زمانی تبعیت می‌کند و معنایش این است که شما بدون جاذبه اسم وحدت را وحدت و کثرت بگذارید اسم وحدت را نمی‌توان وحدت و کثرت گذاشت، وحدت، وحدت یک کیفیت است یعنی تعدد می‌تواند به وحدت برسد و دوئیتی دارد که اثر سراغ آن برود و از

آنجا هم سراغ این بیاید تا بگوئیم وحدت ترکیبی یا اثر سراغ آن نمی‌رود. یعنی اگر مرکب نداشته باشیم و مخلوط داشته باشیم چگونه است؟

حجت الاسلام میرباقری: زمان کل هم غیر از همینها نیست.

۶- زمان معنای تغییر توسعه‌ای (ربط) ولایت را دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اما آیا توسعه نمی‌یابد؟ زمان معنی تغییر توسعه‌ای ...

حجت الاسلام میرباقری: توسعه‌اش به همین توسعه تغییرات داخلی است خود این تعلقات هم اضافه شدن می‌خواهید یعنی خود تعلقات مکانی را اگر به نحوی به زمان داخلی برگردانید خود این باز توسعه می‌برد یعنی توسعه وقوع پیدا نمی‌کند.

۷- مکان بر اساس اصالت شیء با حرکت جمع شدنی نیست

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه بگوئید متقوم است یک صحبت است اما شاخصه آنها هم یکی ترتیبی و شاخصه دیگری تبدیلی است اگر بگوئید حرکت در مکان قابل لحاظ نیست من می‌گویم مکانی که بر اساس اصالت شیء باشد حرکت در آن قابل لحاظ نیست اگر مکان را بر اساس اصالت شیء نگاه کنید نباید حرکت در آن باشد ولی آن تقوم نیست بلکه معنای اصالت شیء است و این در نظر ما کاملاً واضح است که اگر مکان را بر اساس اصالت شیء تعریف کنید هیچ گونه حرکتی ندارد و نمی‌تواند هیچ گونه حرکتی پیدا کند.

برادر سبحانی: لازمه اینکه ما حرکت مکانی داشته باشیم این است که حرکت بدون زمان واقع شود و حرکتی است که زمان در آن ملاحظه نشده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعلق در همه آنها یعنی هم در مکان و هم در زمان اصل است، شاخصه ترتیب و تبدیل نفوذ قدرت و فاعلیت تصرفی و فاعلیت تبعی است، این شاخصه ترتیب است و معنای تبدیل هم این است که توسعه پیدا می‌کند.

و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاته

۱۷۳۰

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: تعلق، تقوم، زمان و مکان بر اساس نظام ولایت

دوره: دوم

تاریخ: ۶۹/۱۲/۸

جلسه ۲

فهرست:

- اشاره نسبت به جنگ عراق و آمریکا و تأکید بر دعا به رهبری

- اصل بحث

۱ - نگرش جریان‌ی غیر از نگرش تجریدی و تجزیه‌ای (عکس گرفتن) است

الف - حرکت انتزاعی، عکس گرفتن از زمان و مکان است

ب - تعریف زمان به توالی و تدریج، تعریفی تغایری و بر اساس اصالت شیء است

ج - تعلق (جریان داشتن و عدم ثبات) اصل در توصیف اوصاف ذات است

۲ - توصیف تقوم زمان و مکان بر اساس نگرش جریان‌ی

الف - توصیف تقوم بر اساس تعلق بنحو تمثیلی

۱ - تقوم قابل تجزیه نیست

ب - نرخ شتاب (زمان) با اضافه شدن (توسعه) معنا پیدا می‌کند

ج - تعریف مکان بر اساس تعلق

۱ - در ساده‌ترین شکل، مکان به معنای مسافت و فاصله بین دو شیء است

۲ - مکان، دو میدان حرکت است

۳ - مکان، تناسب میدانهای حرکت است

۴ - مکان، نسبت نفوذ فاعلیتها است

۵ - مکان، منزلت نفوذ و فاعلیت و نیابت مولاست

د - تقوم زمان و مکان بنحو تمثیلی

- پرسش و پاسخ

۱ - «حرکه علی الحرکه» تقوم زمان به مکان نیست

۲ - آیا فقط برای وحدت (کل) زمان قائل می شویم یا برای کثرت (اجزاء) هم زمان قائل هستیم؟

۳ - زمان جزء متقوم به زمان کل است

- جمع بندی

بسمه تعالی

مقدمه - اشاره‌ای نسبت به جنگ عراق و آمریکا و تأکید بر دعا به رهبری

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... عرض می‌کنیم با توجه به اینکه همیشه دعا کردن به نائب امام زمان لازم است در این ایام که نمیه شعبان نیز نزدیک است و شاید مقدمات شب ليله القدر در شب پانزدهم فراهم می‌شود امیدواریم خداوند به همه ما توفیق دهد که حضرت آیت الله خامنه‌ای و نظام اسلامی را دعا کنیم، البته ابتدا باید برای وجود مقدس حضرت بقیه الله دعا کرد و بعد هم نائب ایشان تا این چنگ و دندانهائی که نماینده شیطان در این روزها نشان می‌دهد در قلوب مؤمنین اثری نکند که این فعالیت‌های آنها مثل شیپور یا سوت زدن است و این را بدانید که جناب عزرائیل به اطاعت از آمریکا یک نفر را هم در عراق قبض روح نکرده است و نباید خیال کرد که آمریکا می‌تواند حتی یک انسان را قبض روح کند و نهایت این است که یک سوت زدن و سر و صدائی دارند و تا همین حد به آنها داده شده «یمنیهم و یعدهم و ما یعدهم الشیطان الا غروراً» قدرت این وعده و وعید دروغین به او داده شده است و او هم با این سوتش وارد بلاد مسلمین شده است، یک وقتی آمریکا در آن طرف دنیا بود و فقط روی نفوس ضعیف تأثیر می‌گذاشت مگر اینکه خداوند حفظ کند، البته قوت هیچ نفسی هم بدون عنایت معصومین نیست ولی به هرحال الان آمریکا نزدیک به مسلمین است و هیچ سنگر روحی برای مسلمین در برابر ابلیس نیست جزء همین سنگر تولی به ولایت اهل بیت و مؤمنین نباید از موالی خودشان سست شوند چون که قدرت در دست اینها است. جناب عزرائیل «ع» نسبت حضرت بقیه الله و ائمه طاهرین عرض می‌کند «مطیعاً لک و لا مرجدک» ولی نسبت به آمریکا و شیطان اطاعت ندارد و هیچ یک از ملائکه نیست که از شیطان اطاعت کند بلکه با او مقابله می‌کنند یعنی این تقارب آجال و مقارن بودن اجلها و آنچه که بر اینها می‌گذرد «بما کسبت ایدیهم و ان الله لیس بضلام للعبید» نباید در قلوب کمترین اثری را بگذارد که ابزار اثر دارد، اصلاً اسباب اثر ندارد نه اینکه ابزار اثر ندارد مبدأ اثر مسبب اسباب است و واسطه بودن اسباب در اثر اصلاً مانع از فاعلیت مولا نیست، علاوه بر اینکه یک سری امور قطعی و مسلم است برای آزمایش وسخت ترین آزمایشها همین است که ته قلب انسان به خاطر وسوسه نفس چیزی پیدا شود و بگوید اینها این قدرت را دارند، البته بین دو تا کفر که نگاه کنید کفر آمریکا قویتر است و صدای سوت و شیپور او بلند تر است و صدای بعضی آرامتر

چون خیلی تموج هوا ایجاد نمی‌کند، حالا سوت آمریکا صدای تیزتر و بلندتری دارد ولی هیچ خبری نیست فقط سوت است و باطل است.

حتی سازمان ملل و ابزارهای اقتصادی آنها نیز سوت است چون اینها باطل است و باطل به معنای این است که هیچ خبری نیست و نباید اینها را به حساب آورد شما برای اینکه فاعلیت ابلیسی را تحت تصرف در آورید و به آن لجام بزنید و آن را طوعاً و یا کرهاً همراه بیاورید باید فاعلیت کنید و لکن خیال نکنید که از خود او کاری می‌آید البته این چموش است و فرار می‌کند و نمی‌توانید ضرری به کسی بزنند. دعوای ما نیز این است که از فراری شدن آن جلوگیری کنیم نه اینکه او بتواند صدمه و ضروری بزند و باید تلاش کرد که از فرار او جلوگیری کرد.

الان آمریکا ادعای خلافت بین المللی و فرعونیت جهانی را دارد و مدیریت و رهبری عالم را مدعی هست، خیال نکنید یک وقتی بخت النصر و فرعون در زمان حضرت موسی بن عمران(ع) بود، الان هم همین است و این مطلب از قدیم روشن بود یعنی وقتی می‌گفتند شش هزار میلیارد دلار آمریکا در بازارهای بین امللی می‌چرخد معنایش این است که تکنولوژی او نیز مانند پولش از همه تکنولوژیها جلوتر است چون نسبت تأثیر عینی همین را ثابت می‌کند که تکنولوژی او جلوتر است و در روابط سیاسی هم شدت تعلقات بیشتر و حوزه شدیدتری را ایجاد کرده است. به هر حال منظور این است که نباید در صحبتها و صنعت و تکنولوژی اینها را خیلی بزرگ کرد و خیال کرد که حالا خبری هست بلکه باید این را روشن کرد که اگر اینها در برابر مسلمین و مؤمنین و در برابر بسیجیها بودند که با موتور سیکلت جلو زره پوشهای اینها می‌رفتند الان شما در تلویزیون نمی‌بینید که یکی از این عراقیها مثل بسیجیهای ما با موتور جلو تانکهای اینها برود و آنها را با آرپی جی بزند و اصلاً ما ندیدیم که عراقیها آرپی چی بدست باشند، بلکه توپخانه عراق با فاصله بسیار زیاد فعالیت می‌کرد که آنها پیشروی نکنند، خوب به هر حال خط دشمن هم طولانی و وسیع است و اینها هم خیلی مهمات ندارند و این فعالیت بی‌اثر می‌شود.

در هر صورت عراقیها با روحیه الهی و شهادت طلبی به میدان نمی‌روند در نتیجه در این جنگ که بین دو کفر است کفر قویتر غالب می‌شود حالا آمریکا می‌خواهد ولایت خودش را در منطقه اثبات کند. البته این برتری را آمریکا و یارانش با

دزدی و چپاول و غارت بدست آورده‌اند خیال نکنید که این را فقط با صنعت بدست آورده‌اند. صنعت آنها تابع قدرت مالی‌شان است و قدرت مالی‌شان هم تابع شیطنتها و چپاولگریهائی است که در طول حداقل این صد سال در بلاد اسلامی انجام داده‌اند و اموال مسلمین و دیگر مستضعفان را به یغما برده‌اند و این اموال تبدیل به هزینه‌هائی شده که برای این امر لازم داشته‌اند مغزهای مسلمین را نیز به امور دنیائی تشویق کرده‌اند و گفته‌اند اگر نان می‌خواهید باید برای ما و در دانشگاههای ما کار کنید و آنها را هم به خدمت خودشان گرفته‌اند یعنی آمریکا با همین صنایع که به خاورمیانه حمله کرده و در حقیقت به بلاد اسلامی حمله کرده است و الان خوف بر بلاد مسلمین است که این یک حمله به بلاد مسلمین است که به تدریج از شکل خاص بیرون می‌آید، در این حمله هم در تکنولوژی‌اش از مغز مسلمین دزدی کرده یعنی به نیرنگ مغزها به خدمت گماشته و هم اموال مسلمین را به یغما برده و در تمایلات هم حيله کرده است و این حنای سازمان ملل هم که دیگر رنگی ندارد و این یک تعارف بود و معلوم شد که ابزار مدیریت و سیاست خود آنهاست. اگر دیگران بخواهند نمی‌توانند شورای امنیت تشکیل دهد اما اگر آنها هر وقت بخواهند می‌توانند. اگر دیگران جلسه شورای امنیت تشکیل دهند و اعتراض کنند که چرا به پاناما تجاوز کرده‌ای اصلاً اعتنا نمی‌کنند کانه خودش یک بازیچه را درست کرده و حالا نباید از این بازیچه خودش حساب ببرد این را برای دیگران درست کرده است و ممکن است بصورت خصوصی به رئیس آن بگوید به ما هم اعتراض می‌کنی؟ ما که شما را خوب می‌شناسیم و اینجا را خود ما درست کرده‌ایم.

به هر حال نباید صحبت‌های ما به نحوی باشد که مشعر بر پذیرش و قبول قدرت آمریکا یا قدرت تکنولوژی آنها باشد، حتی در نفس خود مرزها که البته تبعیت از مقام معظم رهبری و دولت حضرت آیت الله رفسنجانی واجب است ولی در خود این نحوه تبعیت هم انسان گاهی به نحوی تبعیت می‌کند که در کنارش مرتب می‌گوید آمریکا صنعت دارد فلان قدرت را دارد و چه دارد و چه ... این طور درست نیست. انشاء الله دعا در شب نیمه شعبان و شبهای قدر به حضرت آیت الله خامنه‌ای یادتان نرود و از همگی شما التماس دعا دارم.

۱- نگرش جریان‌ی غیر از نگرش تجریدی و تجزیه‌ای (عکس گرفتن) است

بحث درباره وحدت ترکیبی، تعلق، فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی و تعریف علم و آگاهی بر اساس اینها بود که پس از اینها نیز تا اندازه‌ای که لازم بود بحث جامعه و ادبیات بیان شد و حالا مطالبی را که به بعد از بحث شناخت‌شناسی ارجاع داده بودیم، توضیح می‌دهیم. یعنی الان باید یک مروری و جمع‌بندی در مراحل مختلف بحثها بشود. طبیعتاً تا قبل از آنکه آگاهی را به ابزار تصرف بودن تعریف کنیم و مرتب معنای اشراف را برای آن مطرح می‌کردند یک سری مطالب قابل طرح نبود که الان دیگر مطرح آنها آسان است. و اما اولین مفهوم ما که معنای تقوم در وحدت ترکیبی است که معنای سلبی‌اش برای ذهن ما به آسانی روشن می‌شود بدین معنا تقوم دارد در اولین رتبه بحث دارای اجمال است و معنای تقوم داشتن مبهم است، همچنین در بحث زمان نیز که از عدم اتصال و انفاصل مطلق و وجود ارتباط صحبت می‌شود معنای ارتباط اجمال دارد.

الف - حرکت انتزاعی، عکس گرفتن از زمان و مکان است

همین طور در بحث حرکت که می‌گوییم اصل حرکت هیچ معنایی جز معنای انتزاعی ندارد و از یک رودخانه یا باید عکسی از یک سانتیمتر طول آن گرفت و اسم آنرا «آن» (لحظه) گذاشته و یا عکس از چند متر طول رودخانه بگیریم و اسم آن را شبانه روز بگذاریم و اسم یک عکس بزرگترین را هفته و اسم یک عکس بزرگتر را ماه بگذاریم و اسم یک عکس بزرگتر را سال و یک عکس بزرگتری را «دوره برنامه» بنامیم که این انتزاع است و معنای حرکت بیان نشده است در معنای حرکت فرقی ندارد که بگوئید یک جزء آن را نمی‌توانم تعریف کنیم بنابراین هیچ جزء مکانی نداریم الا اینکه عنوانی است بر یک جریان البته عنوان ثابت است و این عنوان حرکتی نیست چه از یک روز یا یک هفته یا یک سال یا یک دوره برنامه صحبت کنید، اگر از هواپیما از یک رودخانه عکس بگیرند تغییرات کاغذ و رنگ این عکس را دیگر تغییرات رودخانه نمی‌نامند عکس رودخانه مثلاً در پنج سانتیمتر اول بندترین موج را در طول کل رودخانه نشان می‌دهد و همیشه وضع عکس همین طور ثابت است یعنی یک انتزاع کرده‌اید و یک صورت درست کرده‌اید که این صورت غیر از خود رودخانه است و حتی لحظاتی بعد از عکس گرفتن شما جای آن موجهای رودخانه تغییر کرده است تازه خود آن موج هم معنای ثابت نداشته است.

بنابراین مفاهیمی را که قبلاً عرض کردیم حالا در بحث شناخت بصورت کلی و یا حداقل به اندازه‌ای که در این دوره از بحث لازم بود بیان شد و آن مطالبی را که قرار بود بعد از شناخت جواب می‌دهیم، اولین بحثی را که بعد از بحث شناخت بیان می‌کنیم معنای وحدت ترکیبی و زمان و مکان است یعنی تقوم زمان و مکان بهم اولین چیزی است که باید بعد از بحث شناخت تمام شود که تا کنون مطالب سلبی آن در این دوره بحث بیان شده است یعنی گفته‌ایم نه وحدت است و نه کثرت اما هنوز ایجابی آن درباره تقوم چیزی بیان نکرده‌ایم، وحدت تألیفی نیست اما معنای ترکیب و تقوم هنوز روشن نشده است، بحث زمان و مکان و تعلق تا فاعلیت نیز این چنین بوده است. حالا که بحث معرفت شناسی تمام شده می‌خواهیم برگردیم و اجمالهای آن بحثها را بر طرف کنیم که بصورت تمثیلی آغاز می‌کنیم.

ب - تعریف زمان به توالی و تدریج، تعریفی تغیری و بر اساس اصالت شیء است

فرض کنید دو خط با زاویه ۹۰ درجه کشیده‌اید و روی یک خط نوشته‌اید مکان روی دیگری زمان، تا زمانی که در تعریف مکان، اصالت شیء و تعریفهای تغیری را اصل می‌دانید نمی‌توانید به این مطلب توجه کنید و آن صحبت را باید کتاب بگذارید. در تعریف زمان نیز تا مسئله توالی به تدریج در نظر شماست قابل ملاحظه نیست یعنی با عینک اصالت شیء نمی‌توان تعریف اصالت ولایت را بیان کرد.

ج - تعلق (جریان داشتن و عدم ثبات) اصل در توصیف اوصاف ذات است

شما در تعریفتان درباره تعلق گفته‌اید همه اشیاء «برای» دارند و هیچ مرتبه از هیچ چیز مربوط به این عالم متغیر نیست که کلمه «برای» درباره آن صادق نباشد و هر موجود و مخلوقی که برای آن، غایت قائل هستید و می‌گوئید خالق برای غایتی خلق کرده است، حداقل در این محدوده که این را می‌توانید بگوئید که هر متغیری در عالم «برای» دارد و همه هویتش «برای» است و آنچه که مطلوب بالذات نیست، مطلوب بالغیر است.

بنابراین نمی‌توان از زمان عکس گرفت و گفت توالی و تدریج است و از مکان نیز نمی‌توان عکس گرفت و گفت ترتیب است بلکه باید گفت جریان ترتیب یعنی نفس جریان را اصل بگیرید بعد اوصافی را که صلاح می‌دانید به عنوان قید آن ذکر کنید، تعلق را اصل بگیرید و قید و وصف آن تعلق را به تعلق زمانی یا مکانی تفسیر کنید یعنی تعریفتان از زمان و مکان نباید خالی از تعلق باشد چون این شیء را که می‌خواهید بگوئید زمان داراست چیست همان تعلق دارا را می‌-

خواهد بگوئید مکان دار است. بنابراین در تعریف زمان و مکان، نفس تعلق داشتن اصل است و تعلق نیز بدون حرکت محال است. یعنی اگر در جایی تعلق فرض شود و حرکت مطلقاً از آن سلب شود این وحدت است نه تعلق، پس حرکت داشتن و عدم ثابت اصل در زمان و مکان است.

۲ - توصیف تقوم، زمان، مکان بر اساس نگرش جریان

الف - توصیف تقوم بر اساس تعلق به نحو تمثیلی

حالا عدم ثبات متقوم به هم را بررسی می‌کنیم که عرض کردیم دو محور عمود بر هم با زاویه ۹۰ درجه فرض کنید که یک محور آن را ترکیب و یک محور دیگر را توسعه بنامید یک حرکت ترکیبی و حرکت دیگر حرکت توسعه‌ای است. یک محور هم در این وسط است یعنی یک خط با زاویه ۴۵ درجه که فاصله این دو خط را نصف کند از مبدأ زاویه رسم کنید، این محور را که بکشید هر نقطه‌ای از آن را که دست بگذارید هم به خط زمان نسبت دارد و هم به خط مکان، البته این تمثیل است یعنی می‌خواهیم معنای تقوم را در این مثال بیان کنیم، اگر روی نقطه الف دست بگذاریم و روی اولین سانتیمتر خط حرکت کنیم تا به نقطه الف برسیم می‌گوییم می‌توان از این نقطه یک خط به محور زمان و یک خط مثل آن به محور مکان رسم کرد، خود این خط هم قوام زمان و مکان به آن بر می‌گردد. نمی‌شود گفت این روی زاویه ۴۵ درجه بالا می‌رود و بالا رفتنش هم نسبت به این طرف دارد و معنای توسعه‌ای دارد و هم معنای ترکیبی.

۱ - تقوم قابل تجزیه نیست

حالا یا معنای ترکیبی آن را جدا کنید یا معنای توسعه‌ای، باید دو تعریف برای دو محور داد نه اینکه تقوم را تجزیه کرد، اگر این را تجزیه کردید دیگر تقوم نیست، توسعه متقوم به ترکیب و ترکیب متقوم به توسعه را باید معنا کرد. توسعه متقوم به ترکیب را اشتداد جریان نامیده‌ایم یعنی همان جنس و همان فصل و همان تعلق، شدیدتر می‌شود نه آنکه تغییر و تبدیل پیدا می‌کند، وقوع آن در عینیت بدین صورت است که وحدت در کثرتش افزایش می‌یابد.

ب - نرخ شتاب (زمان) با اضافه شدن (توسعه) معنا پیدا می‌کند

این تعریف زمان است که در این تعریف اضافه شدن دنیا و آخرت و همه عالمها افتاده است یعنی همان که خلق شده یک چانه خمیر دیگر به آن اضافه کنید این معنای زمان است نه تدریج و امتداد، تا یک چانه دیگر به اضافه نشود هیچ خبری نیست و زمان پیدا نمی‌شود این نه با قانونمندی و آنچه را که بیان شده که حرکت از دورن ماده است درد ستگاه مادی، تمام می‌شود و نه آنهایی را که به نظرشان می‌آید لازم نیست که چیزی اضافه به آن شود، باید یک چانه دیگر خمیر به آن افزود باید دائماً اضافه شود خداوند قیوم اصل آن و قویم اضافه کردن آن است.

نرخ شتاب افزایش نمی‌یابد مگر با اضافه شدن و مرتباً از ناحیه حضرت حق اعطاء می‌شود، صلوات دائمی حضرت حق بر نبی اکرم (ص) نازل می‌شود.

ج - تعریف مکان بر اساس تعلق

حالا یک «حرکت مکانی» هم دارید یعنی می‌خواهید بگوئید «ترکیب» چگونه متقوم به «توسعه» است؟ در آنجا نمی‌شود که مسافت نباشد حرکت در مسافت را در زمان ذکر نکنید و بگوئید یک حرکت تدریجی است و در خود شیء مبدأ و مقصد و مسافت منحل است و اسم این را «حرکت زمانی» بگذارید چون این یک «حرکت مکانی» ناقص است. مسافت جزء شاخصه‌های مکان است نه زمان.

۱ - در ساده‌ترین شکل، مکان به معنای مسافت و فاصله بین دو شیء است

مسافت در ساده‌ترین شکل آن فاصله بین دو چیز است همین اضافه‌ای که می‌گوئید این اضافه، کار ذهن است که بالا و پائین، چپ و راست را ملاحظه می‌کند، این اضافه بدون وجود یک جاذبه و تعلق واقع نمی‌شود. حالا در اینجا یک پاورقی و حاشیه برای مطلب بیان کنیم که اگر کسی بگوید این درست نیست ما عرض می‌کنیم این صحبت درست است چون مثلاً شما می‌گوئید نماز بر روی قالیچه پشم شتر مستحب است، آیا این استحباب بدون اقتضاء است؟ در مقابل، روی بعضی از فرضها می‌توان نماز خواند مثلاً فرش غصبی، آیا بدون اقتضاء است که نماز روی آن درست نیست یا واقعاً اقتضائی هست؟ لباس نیز همین طور است که با بعضی از لباسهای نمی‌توان نماز خواند در حالی که در بعضی از لباسها نماز مستحب است مکانها نیز همین طور هستند در دعا می‌خوانید «ولا تخلنی یا رب من تلک المواقف الکریمه» مگر موقف هم کریم است؟ در خانه ارباب سفره را به صورت دیگری پهن می‌کنند ونعم معنوی به نحو دیگری است «الذا

العفو نعت لکریمک»، هم مکانهای کریم وهم ایامهای کریم داریم، عفو، وصف بعضی ایام است و اگر کسی طلب نکند خیلی دچار شیطننت نفس شده است و اگر طلب کند او را می‌بخشند، اگر یک کمی هم تولی به ولایت مولا پیدا کند او را می‌بخشند.

حالا صحبت ما درباره مسافت است که مسافت را گاهی به فاصله مکانی دو شیء معنا می‌کنید.

۲- مکان، دو میدان حرکت است

و گاهی دقیقتر از آن می‌گوئید دو «میدان حرکت» است.

۳- مکان، تناسب میدانهای حرکت است

گاهی بالاتر از آن می‌گوئید «تناسب میدانهای حرکت»

۴- مکان، نسبت نفوذ فاعلیتهاست

دقیقتر از آن «نسبت نفوذ فاعلیتها» را مسافت می‌دانید. که در این میان حتماً منزلت نبی اکرم «ص» بالاتر از منزلت میلیاردها انسان مثل ما است، منزلت او در منزلتی است که جناب عزرائیل مطلع او و فرمانبر اوست و لکن منزلت ما بگونه‌ای نیست که جناب عزرائیل از ما فرمان ببرد وقتی آمد جان ما را به نحو خاصی قبض می‌کند، البته رتبه‌ها فرق می‌کند مثلاً یک وقت شهید است برای او ادب می‌کند اما این دلیل بر آن نیست که رتبه ما بالاتر است چون جناب عزرائیل جزء حمله عرش است و در منزلت عظیمی واقع شده است و احترام گذاشتن او نیز به دلیل این است که منزلت ما انشاء الله به مولا نزدیک است. ولی اگر یک انسان معمولی یا یک کافر باشد در مقابل عزرائیل و درمقابل خدمت گزاران او هیچ است.

پس منزلت فاعلیتی داریم همان گونه که منزلت «میدانهای حرکت» داریم

۵- مکان، منزلت نفوذ و فاعلیت و نیابت مولا است

مسافت در معنای دقیقش «منزلت نفوذ و منزلت فاعلیت» و «منزلت نیابت مولا است» و در معنای ساده‌اش همان مسافت معمولی مادی است. پس مکان بدون حرکت نیست و حرکتش اینگونه نیست که وصفش عین حرکت زمان باشد بلکه یکی مسافت و یکی توسعه است. حرکت میدانهای در مسافت به معنای قبض و بسطی که ذکر می‌شود حرکت مکانی است و آقایان آن را توصیف می‌کنند و آنچه را که بعضاً جناب آقای میرباقری در حرکت جوهری اشاره

کردند بیشتر به حرکت مکانی آن هم به صورت ضعیف تطبیق دارد که البته به خود آن هم اشکال وارد است، اما اصلاً معنای حرکت زمانی نمی‌دهد چون «حرکت زمانی» یعنی «توسعه و اضافه شدن» و افزایش وحدت و کثرت، که البته این دو از هم جدا نیستند و موضوعشان مطلقاً متقوم بهم است.

د - تقوم زمان و مکان بنحو تمثیلی

این خطی را که با زاویه ۴۵ درجه ترسیم کردیم در هر قسمت هم به این طرف تقوم دارد هم به آن طرف یعنی روی زاویه ۴۵ درجه که بالاتر بیاید اگر کسی سؤال کند سیر آن رو به این طرف بود یا رو به آن طرف، شما می‌گوئید این روی زاویه ۴۵ درجه که بالا بیاید هر نقطه‌ای از آن را هم می‌توان به پائین نسبت داد و گفت دست راست دو سانتیمتر حرکت کرده و هم می‌توان عین آن را به محور آن طرف نسبت داد و گفت در طرف عمود دو سانتیمتر بالا آمده است و اینها عین همدیگر است و اینها قابل تجزیه نیست که شما بگوئید حرکت روی خط عمود و حرکت روی آن خط دست راست با هم فرق دارد و باید برای آنها شاخصه معرفی کرد یا اینکه فرق ندارند؟ البته با هم فرق دارد و باید برای آنها شاخصه معرفی کرد یا اینکه فرق ندارند؟ البته با هم فرق دارند ولی نه فرقی که موجب تجزیه شود بلکه فرق آنها بگونه‌ای است که در تقوم قابل تعریف باشد یعنی هم «حرکت میدانی» دارد و هم «توسعه» پیدا می‌کند، هم توسعه می‌یابد و هم حرکت مسافت دارد و هر دو با هم حاضر هستند. اگر بگوئید مکان باید بدون معنای حرکت باشد تا بتوان به آن مکان گفت و الا زمان است درست نیست، البته بر اساس اصالت شیء معنای مکان بدون حرکت است ولی بر اساس اصل بودن تعلق ما مکانی نداریم که خارج از تعلق باشد. نسبت و ربطی نداریم که خارج از تعلق باشد و تعلقی نداریم که خارج از حرکت باشد تعلق حتماً دارای حرکت است، دو سنخ حرکت است ما دو زمان نیست بلکه یکی معنای مسافت و یکی معنای توسعه دارد یکی منزلتها و دیگری توسعه و گسترشهاست و هر دو هم در عینیت با هم متحد هستند.

خلاصه آنکه توسعه معنای نرخ شتاب دارد و نرخ شتاب بدون توسعه ممکن نیست و حرکت در مکان معنای سرعتی دارد اگر که تنازل کنیم و به اصطلاحات دیگر صحبت کنیم معنای سرعتی دارد یعنی نرخ شتاب و خود شتاب را ثابت

بگیریم و حرکت در مسافت را مورد لحاظ قرار دهیم هر چند نرخ شتاب حتماً متقوم به سرعت است کما اینکه سرعت هم متقوم به نرخ شتاب است.

– پرسش و پاسخ

حجت الاسلام میرباقری: اینها یک اصطلاحی دارند که می‌گویند «حرکت علی الحركة» یعنی یک حرکت موضوع برای حرکت دوم است یعنی برای حرکت دوم به منزله امر ثابت است خودش حرکت است و قوام حرکت دوم هم به اسوت.

۱ – «حرکت علی الحركة»، تقوم زمان به مکان نیست

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دوئیت آن را حفظ می‌کنند و تقوم دیگر معنا ندارد. خود این «حرکت علی الحركة» معنای تقوم ندارد، یعنی یک را بصورت ت جریدی ثابت می‌گیرند، زمان که قابل تصور و وقوع نیست الا با حرکت میدانی و نمی‌شود توسعه پیدا شود مگر اینکه حرکت میدانی وقوع یابد و ممکن نیست حرکت میدانی پیدا شود مگر اینکه «حرکت توسعه‌ای» پیدا شود. به نظر من این مثال برای تفهیم مطلب خوب است این خطی را که با زاویه ۴۵ درجه می‌کشید هر مقدار بالا روید هم نسبتش به این طرف صحیح است و هم عین همان نسبت به آن طرف صحیح است یعنی نسبت به نقطه الف که کسی بسجد البته سنجیدن به نقطه را ما مجبوریم در مثال بیان کنیم و الا در این منحل است، در اینجا اگر سؤال کنید از دست راست سه سانتی‌متر و از محور عمود نیز سه سانتی‌متر آمده است، می‌گوئید مگر اینها یک چیز است و دوئیت ندارند، می‌گویند چرا، دوئیت دارند یکی محور توسعه است که البته این در نازلترین شکل است که به صورت مسطحه بیان شود و الا حقیقتش همان منزلت نسبت بین فاعلهاست که معنای دیگری غیر از این معنا دارد و اصلاً معنای حرکت را از بعد یک چیز و نفس شیء بودن خارج می‌کند. وقتی می‌گوئید مکان را از زمان جدا کنید یعنی نفس شیء حرکت و تعلق نیست.

حجت الاسلام میرباقری: آیا لازمه‌اش این نیست که بگوئیم ما فقط زمان را برای کل قائل شویم و برای اجزاء دیگر نمی‌توانیم زمان قائل شویم چون اجزاء اشتدادی نیستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حرکت اجزاء به چه معناست؟ آیا اجزاء را از همدیگر جدا می‌کنید، الان قدرتی که برای آمریکا پیدا شده آیا از پول من و شما هم در این قدرت هست یا نه؟ ولو اینکه ما خدمت حضرت ولی عصر «عج»

شرمند باشیم ولی از پول ما هم در آن قدرت هست. درست است که ما سعی کرده‌ایم بیشتر هستی زمان را در خدمت آن حضرت قرار دهیم ولی اگر ما افرادی بودیم که مثل آن برادر عزیزی که می‌شناسم که روی پارچه زندگی می‌کند از پول ما کمتر به جیب آمریکا می‌رفت و کمتر در کارهای خلاف آنها سهیم بودیم، آمریکا اگر پول نداشت نمی‌توانست این همه تجاوز کند. حتی مغزهایی را که از بلاد مسلمین و دیگر کشورهای مستضعف اسیر کرده و به آنجا برده تا برای او حمالی کنند و امروز می‌گویند تکنولوژی مال اوست به دلیل همین تمنیات دنیائی بوده است. خدا رحمت کند مرحوم شهید مدرس را که می‌گفتند رسم ایشان این بوده که پارچه وطنی می‌پوشیده است یعنی پنبه می‌خریده و می‌داده تا آن را بربسند و بعد بیافند و بعد هم بدوزند تا لباس او تهیه شود خوب سهم او در تکنولوژی آمریکا بسیار کمتر است تا کسی که با اسراف و تبذیر از همه تکنولوژی آنها استفاده کند و این دو قابل قیاس نیست.

به هر حال یا جدا می‌کنید و می‌گوئید توسعه نیست یا اینکه فاعلیتتان را در فاعلیت بالاتر منحل می‌بینید و می‌گوئید برای فاعل بزرگتر توسعه است.

حجت الاسلام میرباقری: برای فاعل پایین تر ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعل پایین تر که برای ندارد چون ترکیب است. الان ما از پشت این شیشه عینک دنیا را می‌بینیم و این عینک به هر حال محصول ما نیست، برای فاعل پایین تر هم بهتری می‌توانید این خطر را ببینید و این هم نفوذ اراده شما است. اب سر هم که میل می‌کنید بهر حال از آب بوله کشی است نه اینکه سیو را دست بگیرید و به طرف رودخانه بروید و از آنجا آب بیاورید اگر امتحان کنید و از رودخانه آب بیاورید معلوم می‌شود که برای شما بهتر شده است یا نه، البته بهتر به معنای توسعه، چون در زمان قدیم آب انبار بود و از آنجا آب می‌آوردند.

۲ - آیا فقط برای وحدت (کل) زمان قائل می‌شویم یا برای کثرت (اجزاء) هم زمان قائل هستیم؟

حجت الاسلام میرباقری: بهر حال ما زمان را برای این جزء که به نفع کل منحل می‌شود نفهمیدیم چیست این زمان ندارد، یعنی دیگر برای جزء زمان باقی نمی‌ماند و زمان فقط برای کل است، آیا فقط برای وحدت زمان قائل می‌شویم یا برای کثرت هم زمان قائل هستیم؟

۳- زمان جزء متقوم به زمان کل است

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مهم این است که توسعه و پس از آن تقوم اجزاء قبل در انحلال ترکیبی را به کل جدید می‌دانید یا نه؟ اگر تقوم به جدید است پس سهم دارند و این سهم را هم که ما عینی کردیم.

حجت الاسلام میرباقری: آیا در این تقوم ما می‌گوییم عمر در کل عالم رشد کرده است یا زمان ندارد یا اینکه زمان تقومی است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: زمانی تقویم یاست و عمر هم خودش را از حیوانات هم پایین تر برده و خودش را از انجس نجاسات قرار داده که این هم برای خودش یک خاصیتی دارد و چیزهای کثیف و غیر کثیف را از هم جدا می‌کند. در کل عالم که نگاه کنید در توسعه موثر است ولی در بخش و جزء که نگاه کنید می‌گوئید او خودش فاعلیتش را این طور کرده است.

حجت الاسلام میرباقری: بالاخره بعد از اینکه فاعلیتش را اینگونه کرد آیا رشد می‌کند و فاعلیتش توسعه دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: زمان به معنای اشتداد رشد و اشتداد هم به معنای قرب به مولاست. هر کس که متناسب با ظرفیتش سیر فاعلی‌اش این بود که خودش را به طرف مولا ببرد معنی اشتداد و قرب و کمالی در جزء صادق است و هر کس که خودش را پایین آورد و فاعلیت تبعی شد و به منزله الاغ گردید می‌گویند تو الاغ خوبی باش، یکی دیگر می‌خواهد از این هم پایین تر رود و در حد حیوانات نجس العین و یا پایین تر و در حد انجس نجاسات شود که هر یک از اینها در عالم و توسعه آن جایی ندارد و لکن خودش را چه کسی پایین آورده و دور کرده است؟

حجت الاسلام میرباقری: بحث درباره این نیست که جبر است یا اختیار، بلکه بحث درباره این است که این حرکتها مکانی است یعنی میدان‌های جاذبه دارد و الا رشد و توسعه برای این نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این رشد و توسعه‌ای که می‌گوئید یا می‌گوئید نتواند فاعلیتش را از ظرفیتی که مولا خلق کرده خودش را خلع کند، صحبت شما این است که یا نتواند برای خودش بعد ایجاد کند یا اگر توانست بعد ایجاد کند دیگر قرب برای خود اینکه بعد ایجاد کرده نیست، من می‌گوییم این خودش یک قدرت و فاعلیتی است که می‌تواند خودش را بعید کند و انتحار کند. قدرت انتحار یا قدرت انحلال خود در بستر عمل غیر نه، در خود عمل غیر...

حجت الاسلام میرباقری: یعنی بالاخره برای این توسعه قدرت می آورد یا نه؟ اگر نیاورد زمان ندارد و فقط موجود مکانی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه صحبت ما این است که اگر فاعلیت این محدود به این باشد که نتواند خودش را تبدیل به بستر کند...

حجت الاسلام میرباقری: وقتی تبدیل کرد یعنی توسعه زمانی پیدا می کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در آنجا دیگر باید برای آن معنای تبعی کرد همین که آن را از فاعلیت تصرفی بیرون آوردید آن را در فاعلیت تبعی قبول کنید.

حجت الاسلام میرباقری: بالاخره توسعه دارد، خود خروج از فاعلیت تصرفی به تبعی، زمانی نیست بلکه یک حرکت مکانی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما یک فاعلیت تبعی و یک فاعلیت تصرفی دارید برای فاعلیت تصرفی معنای «توسعه» روشن است یعنی در تصرف و در آنجا که قرب به طرف مولا هست، اما در طرف بعد تبدیل شدن فاعلیت تصرفی به ادنی مرتبه فاعلیت تبعی است یعنی عمر نجس تر از نجاسات معمولی است و روح او از هر نجسی نجس تر است اما به عنوان اخس از فاعلیت تبعی در رشد موثر است.

حجت الاسلام و میرباقری: خودش رشد دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خودش به معنای فاعلیت تصرفی است، در حالی که توسعه ای که می گوئید مال توسعه اختیار است، به عبارت دیگر زمان فاعلیتهای تبعی منحل در زمان فاعلیتهای تصرفی است و فاعلیتهای تبعی در همه جا همین طور است. مثلاً زمان ضبط صوت منحل در متصرف فیه آن است و الا فاعلیت تبعی درست نمی شود بلکه اصلاً فاعلیت درست نمی شود. اگر معنای فاعلیت را تقوم به نفوذ و تبعیت بدانید یعنی اگر فاعلیت و قابلیت را متقوم به هم ندانید و فاعلیت مجرد و قابلیت مجرد بیاورید یعنی تقوم وحدت و کثرت را حذف کنید توسعه برای کل ممکن نیست مگر اینکه فاعلیت تبعی هم داشته باشید.

– جمع بندی

یک رتبه بحث خود معنای تقوم در معنای تعلق است که بحث امروز بود و شما به آن اشکال نکردید بلکه به قدم دوم رفتید و آن را با فاعلیت و اختیار همراه کردید بعد آن را آوردید، ما هنوز وارد بحث آن نشده‌ایم و گفتیم اجمالهایی را که به صورت سلب طرفین و بیان یک عنوان جدید طرح شد توضیح می‌دهیم، توضیح اولیه‌ای که برای تقوم در وحدت ترکیبی دادیم معنایی است که آن را در توسعه یا حرکت میدانی و مسافت ذکر کردیم به نحوی که این دو حرکت متقوم به هم باشند.

مثال آن هم چنین بود که دو خط عمود بر هم با یک زاویه ۹۰ درجه متقاطع هستند بعد که قطع شد یکی را محور ترکب و دیگری را محور توسعه بنامید یعنی «ترکب توسعه» و «توسعه ترکب» قرار دهید تا معنای تقوم اینها را مشاهده کنید بعد یک خط دیگر از زاویه ۴۵ درجه از محل تقاطع اینها رسم کنید، آنگاه از هر نقطه اینها که بالا روید هم می‌توان به محور زمانی نسبت داد و هم عین آن را می‌توان به محور مکانی نسبت داد و این بدان معنا نیست که وقتی دو شاخصه معرفی می‌کنید اینها را از هم جدا کند بلکه باید دو تعریف بدهید که قوام آنها را به یکدیگر اثبات کند و مندرج در یکدیگر باشند و اندراج آنها هم اندراج حقیقی باشد یعنی می‌گوئیم حرکت چیزی نیست جز تعلق در مسافت و تعلق به توسعه.

برادر نجابت: یعنی در دو محور هم حرکت هست و هم تعلق

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تعلق نباشد که دیگر چیزی در عالم نیست اساس مطلب این است که اگر حرکت را حذف کنید یعنی تعلق را حذف کرده‌اید و اگر تعلق را حذف کنید دیگر چیزی نخواهید داشت. این اشکالی را که شما می‌گوئید همیشه به حرکت لقب زمان می‌داده‌اند، آنها اشتباه می‌کرده‌اند و ما هم بنا نداریم به حرکت لقب زمان بدهیم آنها به بن بست می‌رسیده‌اند و این تفکیک را که می‌کرده‌اند معنای تقومی نداشته است.

و السلام علیکم و رحمہ الله

۱۷۳۱

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: تقوم تعلق به فاعلیت بر اساس نظام ولایت

دوره دوم

تاریخ ۶۲/۱۲/۱۲

جلسه ۳

فهرست:

- جمع بندی جلسه گذشته: ترکیب - تقوم زمان و مکان

- اصل بحث

۱ - تقوم تعلق به فاعلیت

الف - همه خصوصیات صورت به روابط و روابط به تعلق باز می‌گردد

ب - برابری اوصاف (روابط) و تعلق نفی حرکت است

ج - انفصال بین روابط و اوصاف به معنای نفی حرکت است

د - محکومیت تعلق به صورت و اوصاف، تعلق را از حرکت می‌اندازد

ه - حکومت بر اوصاف معنای فاعلیت را تمام می‌کند

و - حکومت تعلق بر اوصاف، تقوم تعلق به فاعلیت را تمام می‌کند

۲ - تقوم فاعلیت به تعلق

الف - فاعلیت بدون تعلق، خالی از قصد و طلب می‌شود

ب - لقب «صدور» از فاعل، وحدت فاعل و فعل را از بین می‌برد و فاعل را متقوم به حرکت می‌کند

ج - همه فاعلیتها نسبت به فاعلیت حضرت حق تبعی هستند

د - صورت تمثلی از خالق مطلقاً غلط است و صورت از فاعلیت معصومین (ع) اجمالی است و نسبت به صحت دارد

- پرسش و پاسخ

- ۱ - جوهره فاعلیت تبعی، تعلق به غیر است
 - ۲ - فاعلیت تبعی بدون طلب تصرف غیر نیست (فاعلیت تعلق) و محور تبعیت، طلب فاعلیت غیر در فاعلیت خود است
 - ۳ - فاعلیت تبعی، فاعلیت عابد است چون جوهره‌اش اصل پرستش است
 - ۴ - گرتش نفوذ برای فاعلیت بدون پتانسیل و تعلق نمی‌شود
 - ۳ - برای اجزاء مجموعه در حرکت سه زمان قابل فرض است
- الف - زمان جزء بریده از سائر اجزاء
- ب - توسعه کل یا زمان محور
- ج - نسبت زمان جزء به کل

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... بعد از اینکه مقدمات بحث شناخت در انسان شناسی و جامعه شناسی تا مرحله ابزار مفاهمه تمام شد، وارد در بحث شناختن حد اولیه شدیم که این حد اولیه را قبلاً به صورت نفی‌ای بیان کردیم و گفتیم کثرت تنها به معنای نفی خود کثرت است کما اینکه وحدت تنها نیز هم کثرت را انتزاعی می‌کند و هم با معنای حرکت و تغییر و تکلیف هماهنگ نیست و نتیجه گرفتیم که نباید دوئیت وحدت و کثرت را حفظ کرد و تألیف آنها با یکدیگر نیز درست نیست، بعد از رد حفظ دوئیت و تألیفی بودن آنها، تقوم را به صورت نتیجه قهری از دو نفی بیان کردیم یعنی اگر نمی‌شود که کثرت و وحدت نباشد و نمی‌شود که تألیفی باشند پس وحدت ترکیبی است اما معنای ترکیب هنوز روشن نشده است. حالا در این بحث پس از بیان مقدمات زمینه بیان بحث ترکیب فراهم شده است.

مقدمه - جمع بندی جلسه گذشته: ترکیب - تقوم زمان و مکان

فرض کردیم که دو حرکت داریم یکی حرکت در مسافت (حرکت مکانی) و دیگری حرکت در اضافه‌تر شدن (حرکت زمانی) و تقوم را به صورت یک تناظر یک به یک بیان کردیم که اگر یک محور را محور مسافت و یک محور دیگر را محور اضافه‌تر شدن فرض کنید، نه اضافه شدن بدون ترکیب ممکن است چون مثلاً اولی را یک ظرف یک لیتر آب بگیرید و دومی را هم یک ظرف یک لیتر دیگر، اما اینها را رویهم بریزید و ترکیب نشوند در این صورت با فرض انفصالشان هر چه اضافه شود آن اولی اضافه نشده و آن یک لیتر سر جای خودش هست، دومی و سومی و دهمی هم در کنار آن و جدای از آن قرار دارد اضافه شدن و توسعه وقتی مصداق پیدا می‌کند که روابط تشکیل دهنده درونی عوض شود که روابط هم ساختار همان مکان هستند، بنابراین «حرکت مکانی و حرکت زمانی» متقوم به یکدیگر شد. ترکیب هم مثل یک عکس دورنما که اشیاء مختلف را در یک سطح ببینند، نیست کما اینکه تغییر هم عکس گرفت از یک رودخانه نیست. یعنی اگر شما یک وحدت اتصالی مکانی یا یک وحدت اتصالی زمانی نگاه کنید این به معنای ترکیب یا تغییر نیست. اگر هم بخواهید حرکت را ملاحظه کنید که هم لازمه و ضرورت تعریف مکان حرکت باشد و هم در تعریف زمان حرکت باشد اینها دو سنخ حرکت هستند که یکی «حرکت در میدانهاست» که مکان است و یکی

«حرکت در اضافه» شدنهاست که زمان است. بنابر آن چه گذشت تقوم معنا شد به قوام «میدانهای نفوذ» به «توسعه نفوذ» که قوام میدانها (مکان) به توسعه نفوذ (زمان) است و قوام توسعه نفوذ به اینکه ترکیباتی واقع بشود و ترکیب اولی عوض شود، اگر یک لیتر آب در یک ظرف باشد و یک لیتر دیگر هم کنار آن بگذارید و ترکیب اولی تغییر نکند و ثابت حفظش کنید تغییری پیدا نشده است، ترکیب و تغییر با همدیگر و در یک نرخ شتاب باشد، لذا تعبیر کردن از آن به مسافت و شتاب و صفر شدن نرخ شتاب تسامحی است و برای اینکه به ذهن بهتر بیاید شما مجبورید تجزیه کنید. در بحث شناخت هم گفتیم یک صورت تکلیفی داریم که بعد از تکلیف، تبدیل است. تبدیل و زیر و رو کردن به معنای تغییر موضوع قبلی نیست اگر خط بر کل آن توسعه باشد. آن وقت مطلب دومی را که می‌گوئید عملاً توسعه در مثال می‌آورد یعنی شما خودتان کیف و تبدیل و تمثل را وقتی با یک نفر حرف می‌زنید می‌خواهید در او ایجاد کنید، بنابراین صورت اولیه را می‌آورد و بعد در آن تصرف می‌کنید این هم در همه کارهایتان هست و حتی منطبق صوری هم مجبور است این کار را بکند، مکانیزم شناخت چنین است.

۱ - تقوم تعلق به فاعلیت

در این جلسه سؤال دوم را طرح می‌کنیم که قدم بعد از ترکیب چیست؟ قدم بعد از ترکیب که تقوم بود ربط بین تعلق و فاعلیت است یعنی در حقیقت ابتدای بحث علیت است. علیت را در دو فصل می‌توان ملاحظه کرد که فصل نفی‌ای آن را در زمان و مکان می‌توان دید می‌توانید بگوئید حضور المعلول عند حضور العله با حرکت نمی‌سازد. این نفی آن است همچنین می‌توانید بگوئید علیتهای مکانی هم بدون فاصله زمانی وبدون حرکت و بدون اضافی شدن نیست. ولی شکل اثباتی آن که بخواهیم بگوئیم فاعلیت و تعلق به یکدیگر تقوم دارند، چگونه است؟

الف - همه خصوصیات صورت به روابط و روابط به تعلق باز می‌گردد

اگر فرض کنیم هر جا صورت مشاهده شود این صورت با کیفیت برابری دارند بنابر بحثهای گذشته حجم با وزن مخصوص و با جاذبه ارتباط دارد و خلاصه مطلب در این است که هر صورتی را که فرض کنید نمی‌شود مطلقاً آن را از اوصاف و خصوصیات شیء خارج کرد و صورتها به خصوصیتها ربط دارند. اما غرض از صورت چیست، صورت یک عروسک را می‌توان از آهن ساخت می‌توان از پلاستیک بسازند یا از چوب بتراشند پس این چه خصوصیتی دارد؟ عرض

می‌کنیم نه چنین نیست شما با تسامح می‌گوئید صورت اینها یک رقم است، اگر صورت اینها به معنای وزن و حجم و ارتباط با سائر خصوصیات باشد نمی‌توان گفت این مجسمه‌ها یا این مکعب‌ها که همگی یک سانتیمتر است یک نحوه ارتباط دارند، اینها نه صورتشان یک نحوه ارتباط دارد و نه جایگاهی که با همه خصوصیات ملاحظه می‌شود بلکه شما انتزاع می‌کنید و می‌گوئید اینها مثل هم هستند. این یک سانتیمتر مکعب از فلز است، آن هم یک سانتیمتر مکعب از چوب است که استحکام یکی بیشتر از دیگری است و سائر خصوصیات آنها اعم از حجم و شکل و سائر خصوصیاتش با هم فرق دارد و این مشابهت آنها به یکدیگر است که شما را دچار اشتباه می‌کند و نمی‌توانید مطلقاً انتزاع کنید. اگر دقت کنید ملاحظه می‌کنید که کلیه خصوصیات حجم و وزن، استحکام و مقاومت، هادی بودن یا عدم آن و سائر خصوصیات صورت به اوصاف بر می‌گردد و اوصاف به تعلق بر می‌گردد.

ب - برابری اوصاف (روابط) و تعلق نفی حرکت است

ابتدائاً این گونه فرض می‌کنیم که همه خصوصیات یعنی روابط تشکیل دهنده مرکب به تعلق بر می‌گردند، در ابتدا دارید حرکت را از آن جدا می‌کنید، اگر بگوئیم به تعلق بر می‌گردد و تعلق هم به این صورت، بر گردد به نحوی که بگوئیم این ذات است و این صورت، دیگر تغییر و حرکت برای آن محال است، اگر یک وحدت حقیقی بین این صورت و ذی صورت و بین این وصف و ذی وصف قائل شویم و بگوئیم اوصاف با موصوفشان عینیت دارند و تعلق و روابطش هست و شما اوصاف را انتزاع می‌کنید، می‌گوئید این تعلق این اوصاف را داراست، کلمه این را هم می‌توانیم برای آن ذکر کنیم اگر این همانی را در تعلق و خصوصیاتش تکمیل کردید دیگر تغییر برای آن محال می‌شود مگر اینکه این تعلق نباشد و یک تعلق دیگر با یک صورت دیگر باشد، این تعلق با این روابط است.

ج - انفصال بین روابط و اوصاف به معنای نفی حرکت است

حالا اگر نفی کنیم و بالعکس آن را بگوئیم که این روابط اصلاً ربطی به این تعلق ندارند و این کیفیات، کیفیات این تعلق نیستند، سؤال می‌شود پس اینها کیفیات چه چیزی معنای فاعلیت و مناسبات آن را طرح کنیم و بگوئیم مناسبات تعلق است نه عین خصوصیات تعلق و این مناسبات محکوم تعلق هستند.

د - محکومیت تعلق به صورت و اوصاف، تعلق را از حرکت می‌اندازد

یک وقت آن را با علیت ملاحظه می‌کنید و علیت را حاکم می‌کنید که مثل صورت حکمیه می‌شود مثل یک نسبت حکمیه جزمی که اصلاً قابل تخلف نیست یعنی تعلق محکوم به این صورت و اوصاف و مناسبات می‌شود همان طور که این اوصاف هم محکوم به این تعلق هستند. اگر محکومیت تعلق به صورت باشد دیگر چرا تغییر کند؟ اگر هم بین آنها نقاط باشد که بگوئیم آن تعلق در صورت دوم می‌آید آن صورت اولی نسبت به این تعلق چگاره بود و مناسبات چه چیزی بود؟

ه - حکومت بر اوصاف معنای فاعلیت را تمام می‌کند

اما اگر نگوئیم نه معنای انقطاع و نه معنای انفصال صورت و انفصال اوصاف و مناسبات از تعلق را دارد و نه معنای برابری با آن، پس باید حکومت بر رابطه باشد نه عینیت با رابطه که نتیجه‌اش تبعیت از رابطه است، اگر حکومت بر رابطه است باید فاعلیت باشد و فاعل مسلط بر کیف نفوذ و کیف فعلش است و الا نباید فاعل نامیده شود. اگر کیف فعل به فاعلیت فاعل برنگردد بلکه کیف فعل از فاعل قهری باشد دیگر فاعل نیست هر چند اسم آن را فاعل بالجبر بگذارید، او دیگر معلول و اثر است نه فاعل، اگر فاعل در کیف فعل و کیف ربط فاعلیت نداشته باشد و کیف ربط با خصوصیت فاعل عینیت داشته باشد دیگر فاعلیتی نیست بلکه صورت جبری است که صورت جبری هم در نهایت با خصوصیت فاعل به وحدت می‌رسد و از آنجا هم یک پله که بالاتر رویم دیگر گفتن فعل و فاعل غلط می‌شود و باید بگوئید اثر و مؤثر که این هم باز غلط است و باید اثر نزد حضور مؤثرش حاضر باشد یعنی تا آخر زمانی هم نداشته باشد که این به وحدت اتصالی می‌انجامد که کیف آن هستی بشود و در آن هم حرکت محال باشد. ولی اگر گفتید حرکت دارد حتماً باید روابط، اوصاف و صورت تابع باشد و بر کیف ارتباط حکم باشد، البته این حکومت گاهی درونی و گاهی برونی است که این یک بحث دیگری است.

و - حکومت تعلق بر اوصاف، تقوم تعلق به فاعلیت رات مام می‌کند

فعلاً بحث این است که تعلق بدون مطلق تغییر و حرکت قابل لحاظ نیست، تعلق بدون مطلق حرکت که ثبات حقیقی صورت و اوصاف باشد که تعلق نیست بلکه یک وحدت اتصالی است. تعلقی که در آن حرکت باشد باید وضع اوصاف و

روابط و صورتش مشخص باشد اگر بگوئیم مناسبات نظام فاعلیت و اینکه روابط اصل نیستند بلکه به تبع فاعلیت است فرق می‌کند با اینکه ماهیات را اصل بگیریم یا حد هستی را، فاعلیت بر رابطه اصل می‌شود، بر این اساس روشن می‌شود که تعلق بدون حرکت نیست یعنی بدون فاعلیت نیست.

۲ - تقوم فاعلیت به تعلق

الف - فاعلیت بدون تعلق، خالی از قصد و طلب می‌شود

بر عکس این نیز باید گفت فاعلیت بدون مطلق تعلق نیست، از فاعلیت نمی‌توان مطلق تعلق را حذف کرد که دیگر فاعل هیچ گونه قصدی نسبت به فعلش ندارد و از این فعلش هیچ هدفی را دنبال نمی‌کند.

ب - لقب «صدور» از فاعل، وحدت فاعل و فعل را از بین می‌برد و فاعل را متقوم به حرکت می‌کند

صدور فعل بدون مقصد از شیء مجبور به نحو اثر که لازمه ذاتش باشد قابل ملاحظه است یعنی فعل با فاعل به نحوی وحدت داشته باشد که دیگر لقب «صدور» برداشته شود، و لکن آیا لقب «صدور» را که می‌خواهید حفظ کنید که فعل با فاعل وحدت نداشته باشد بلکه مناسبت داشته باشد این مطلب چگونه ممکن است جبری واقع شود؟ اگر جبری واقع نشود و وقوع جبری نباشد آیا به معنای نفوذ فاعلیت فاعل طرح می‌شود یا نه؟ نفوذ فاعلیت فاعل با اثر قهری نسبتش با موثر چیست؟ در آنجا گفتیم که در اثر و تأثیر ابتدا زمان حذف می‌شود و پس از حذف زمان، مکان هم حذف می‌شود و به یک وحدت می‌رسد، ولی در اینجا به مناسبت می‌رسیم مناسبتی را که می‌رسیم در فاعلهای تبعی که «بگونه‌ای» فاعل تبعی باشند می‌توان موضوع کلام ما قرار بگیرد.

ج - همه فاعلیتها نسبت به فاعلیت حضرت حق تبعی هستند

از شخص شخیص و نفس نفیس نبی اکرم (صل الله علیه و آله) تا سائر موجودات نسبت به فاعلیت حضرت حق دارای فاعلیت تبعی هستند یعنی در ممکنات هیچ فاعلی نداریم که به یک نحوه فاعلیت تبعی نباشد و بگونه‌ای در منزلت تبعیت قرار نداشته باشد و نمی‌شود که فاعلیت تبعی باشد و معنای طلب را مطلقاً از آن حذف کنید...

د - صورت تمثلی از خالق مطلقاً غلط است و صورت از فاعلیت معصومین اجمالی است و نسبت به صحت دارد یعنی یک معبود داریم و دیگر هر چه داریم عابد است، فرق است بین این که در یک جا صورت تمثلی مطلقاً غلط است ولی در جاهای دیگر صورت تمثلی، «بگونه‌ای» نسبت صحیح پیدا می‌کند البته «بگونه‌ای» نه اینکه مطلقاً عین همان باشد یعنی شما می‌توانید - نسبت به معصومین بگویید «و اشهد ان محمداً عبده و رسوله» و این غیر از معنای «زدنی تحیراً» است، ما نسبت به آنها هم متحیر می‌شویم ولی یک مطلب را یقین داریم که اینها را نمی‌توان پرستید آنچه را که می‌پرستیم مرتباً از حضرت حق تنزیه می‌کنیم، تکبیر و تحمید و تهلیل می‌کنیم و به اسماء حسناى او متمسک می‌شویم.

اشکال حضرتعالی به متن بحث این است که ما یک فاعلیت داریم و یک تعلق، حالا آیا تعلق بدون فاعلیت وجود دارد؟ ربط خصوصیات به تعلق چگونه ربطی است، آیا عین هم هستند؟

- پرسش و پاسخ

حجت الاسلام میرباقری: آن یک بحث دیگر است، یکی اینکه فرمودید تعلق بدون فاعلیت ممکن نیست چون ارتباط اوصاف با ذات فاعل یا ارتباط یک به یک است یا انفصال است یعنی یا برابری یا انفصال است و یا فاعلیت، سه فرض بیشتر ندارد. سئوالی که در اینجا هست لازمه‌اش این است که هیچ‌گاه تغییر در ذات فاعل پیدا نشود و فقط در ارتباط پیدا شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قبلاً در بحث زمان و مکان که معنای ترکیب و تغییر متقوم به یکدیگر هستند. حجت الاسلام میرباقری: حضرتعالی می‌فرماید تعلق بدون فاعلیت نمی‌شود چون تعلق بدون ترکیب نمی‌شود. من عرض می‌کنم پس فقط ترکیب این است که احتیاج به فاعلیت دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، ترکیب هم بدون توسعه ممکن نیست، در بحثهای قبل تناظر یک به یک توسعه و ترکیب تمام شده است. حالا در اینجا یک بحث مربوط به تعلق و یک بحث هم مربوط به فاعلیت است خوب شما در آن بحث قبل اشکالی می‌بینید که یک محور زمان و توسعه و یک محور مسافت فرض کنیم که در ابتدای همین جلسه هم به آن اشاره کردیم که اگر شما یک ظرف یک لیتر آب داشته باشید آنگاه یک ظرف دیگر کنار آن

بگذارید اما ترکیب نشوند، این اضافه شدن معنای توسعه نمی‌دهد و روابط ترکیبی با هم ندارند. ولی اگر بناست این به آن اضافه شود یعنی ترکیباتش را تغییر دهد، عوض شدن آب با عوض شدن روابط همراه، هم است. حرکت ترکیبی انجام نمی‌گیرد مگر آنکه توسعه باشد هر چند حرکت در مسافت باشد، و حرکت در توسعه هم انجام نمی‌گیرد مگر اینکه ترکیب عوض شود یعنی اینها هر دو شأن یک چیز هستند که عوض می‌شود که می‌خواهیم بگوئیم شأن فاعلیت است. البته بعداً درباره فاعلیت تبعی و تصرفی صحبت می‌کنیم اما فعلاً صحبت از تعلق و فاعلیت است چه اینکه صورت و اوصاف و روابط ترکیبی صورت انفصالی باشد چه صورت اتصالی باشد هیچ کدام حرکت را نتیجه نمی‌دهد و اگر حرکت را هم از تعلق حذف دیگر تعلق نیست بلکه وحدت اتصالی است. وجود تعلق، حکومت بر رابطه و حاکمیت بر مکان و مسافت و میدانها و منزلت است، این حاکمیت محقق نمی‌شود مگر با توسعه نفوذ.

حجت الاسلام میرباقری: یک نکته ابهام در این هست که با تغییر در ذات فاعل مشکل پیدا می‌شود، چون تغییر ارتباطات به تصرف خودش و توسعه و تغییر در ذاتش باز می‌گردد. آن مطلب هم روشن نشد، فرمودید چون تبعی است حتماً طلب مقومش است یا چون فعل بدون غایت و مقصد نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نظر ما می‌رسد غایه الغایات، تقرب به حضرت حق است.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی می‌فرمائید فعل فاعلیت تبعی بدون مقصد معنا ندارد البته مقصدی که به خودش بر گردد.

پرسش و پاسخ:

۱- جوهره فاعلیت تبعی، تعلق به غیر است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر مقصد به خودش باز گردد باطل است مقصد باید به غیر برگردد «معلقه بعز قدسک» باید تعلق به غیر داشته باشد چون فاعل تبعی است و جوهره‌اش تعلق است.

حجت الاسلام میرباقری: شما فرمودید فاعل دو قسم است: فاعل تبعی و غیر تبعی.

۲ - فاعلیت تبعی بدون طلب تصرف غیر نیست (فاعلیت تعلق) و محور تبعیت، طلب فاعلیت غیر در فاعلیت خود است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تبع یعنی طلب تصرف غیر و این نمی‌تواند بدون طلب تصرف غیر باشد. فاعل تبعی که فاعلیتش تعلق به فاعلیت غیر در فاعلیت خودش دارد چگونه می‌تواند در فاعلیت، مستقل از فاعلیت غیر در فاعلیت خودش باشد؟ مفروض اولیه‌تان این است که فاعلی تبعی است، چون تبعی است بدون تعلق نمی‌شود، در ماسوا چون تبعی است بدون تبعیت نمی‌شود و محور تبعیت، طلب فاعلیت غیر در فاعلیت خودش است.

۳ - فاعلیت تبعی، فاعلیت عابد است چون جوهره‌اش اصل پرستش است

یعنی به عبارت دیگر چون عبادت در کنه هستی آن اصل است نمی‌تواند فاعلیتش فاعلیت عابد نباشد و معنای تعلق است.

حجت الاسلام میرباقری: سؤال این بود که چرا غافل بدون تعلق فرض نکنیم می‌فرمائید چو فاعل تعلق است و بدون تعلق نمی‌شود.

۴ - گسترش نفوذ برای فاعلیت بدون پتانسیل و تعلق نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چون تبعی است و فاعل تبعی فاعل تعلق است حرکت بناست در نفس فاعلیت انجام شود و توسعه نفوذ فاعل شود یعنی خود فاعلیت حرکت دارد، اگر حرکت در خود فاعلیت باشد آیا می‌توان آن را از حرکت مجرد کرد؟ پتانسیل و علت حرکت در نفس خود فاعل می‌تواند تعلق نباشد؟ فاعلیتش فاعلیت تعلق است سؤال این است که این گسترش نفوذی را که برای فاعل فرض کنید بدون بسط ممکن است.

حجت الاسلام میرباقری: این سؤال درباره حضرت حق هم مطرح می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، اگر آنجا هم فاعلیت تبعی باشد، درست است و نمی‌توان درباره خداوند از بسط قدرت صحبت کرد. موضوعاً این مسائل منتفی است فاعلی که مخلوق است یعنی توسعه یابنده‌ای که مخلوق است طلب توسعه می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: چرا توسعه می‌یابد و خودش باید طلب توسعه کند، اصلاً چرا از حرکت صحبت می‌کنید ما می‌خواهیم فاعل بدون حرکت تصویر کنیم، این آیا فاعل غیر زمانی می‌شود یا نه؟ البته در مخلوقات است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر گاه بگوئید فاعل و بسط یعنی زمان را از آن حذف کنید یعنی مکان را هم از آن حذف کرده‌اید و آنگاه اسم فاعل را به صورت یک وحدت اتصالی می‌توان نوشت اگر آن را به صورت یک تابلو فرض کنید. چه فعل و چه حرکتی است این فاعل می‌خواهد صدور فعل داشته باشد یا نه؟

حجت الاسلام میرباقری: عین همین تعبیر را در مورد حضرت حق می‌کنند که آیا حضرت حق خلق می‌کند یا نه و خلق دیگر بی‌معنا می‌شود. این کیفیتی که حضرت تعالی مطرح می‌کنید یک کیفیت عام است که به آنجا سریان هم می‌یابد.

برادر نجابت: یعنی اینها مخصوص فاعل تبعی نیست و در فاعل تصرفی هم می‌توان اینها را گفت و اگر فاعل فرض کنیم حتماً صدور همراه آن هست و حرکت دارد و حرکت هم غایت می‌خواهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما وارونه حرکت کردید، چه کسی گفت حرکت غایت می‌خواهد، این صحبت شماسست و نباید به ما نسبت دهید، بگوئید یکی از احتمالات این است که حرکت، غایت بخواهد. و ما می‌گوییم فاعلیت تبعی یعنی فاعلیت تعلقی.

حجت الاسلام میرباقری: اینکه می‌فرمائید فاعلیت به معنای بسط و نفوذ است، درباره فاعل تصرفی هم صادق است که فاعلیت او هم به معنای بسط و نفوذ باشد، پس چه معنائی در نظر شماست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا به تبعیت از دیگری متصرف است یا به نفس خودش، اگر به تبعیت از دیگری متصرف است آن بحث فاعل تصرفی را بعداً می‌رسیم اگر به تبعیت از دیگری متصرف است یعنی به تعلقه متصرف است.

حجت الاسلام میرباقری: چرا اسمش را تعلق بگذاریم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تبعیت بدون تعلق ممتنع است، چرا تبعیت واقع می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: چون مخلوق است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس شما دارید مجبور را ذکر می‌کنید نه فاعل را. اگر مجبور را فرض کنید. باید گفت چون مخلوق است اثر می‌کند در اینجا مجبور می‌شوید همان اشکالهایی را که بر تعلق بدون فاعلیت وارد کردیم بپذیرید.

ما می‌گوییم چون عابد است متصرف است و چون عابد است در عبادتش فاعلیت دارد و مناسبات مرتبه عبادتش را معین می‌کند ولی اگر معبود باشد چنین نیست و ذات معبود از این صحبتها منزه است یعنی فرقی که ما بگوئیم خود ما محتاج و تابع هستیم یا او محتاج است. ما خدا را از آنچه که درباره‌اش می‌فهمیم تنزیه می‌کنیم. برادر سبحانی: خود نفس احتیاج و خلق را به نحوی باید توصیف کرد که در فاعلیت تبعی، طلب باشد یعنی طلب بسوی مقصد باشد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی یک نظام درست کنیم که هم خدا در آن باشد که بتوان آن را پرستید، نهایت مثل بت قدیمیها که با خرما درست می‌کردند و ما هم بت فکری درست کنیم. برادر سبحانی: منظور تصویف ذات حضرت حق نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر می‌خواستیم خدائی بتراشیم باید خالقیتش را بتراشیم و علم و قدرتش را بتراشیم بعد اینها را با هم متقوم کنیم، ما فقط خدا را منزه می‌کنیم و در اینجا هم می‌گوئیم فاعلیت تبعی. برادر سبحانی: این چیزی که معرفی می‌کند حاکم بر خالق و مخلوق است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله شما چون عادت کرده‌اید و مرتکزتان هست که مفاهیم عام را شامل حضرت حق هم بدانید، می‌گوئید خوب خدا هم باید یک جائی در ذهن داشته باشد، اما ما که می‌گوئیم ابزار تصرف برای او معنا ندارد، ابزار تصرف برای کسی است که فاعلیتش تبعی است و تصرفی می‌کند. ربطی به این ندارد که بگوئید مفهوم است و دارای مصادیق متعدد است و یک مصداق آن هم خداست، این مطالب جزء اوهام است، شما می‌توانید ابزار تصرف خودتان را بشناسید که بیل و کلنگ یا میکروفن و قلم است ما تصرف را هم در خود مخلوقات و فاعلهای تبعی ذکر می‌کنیم ولی فعلاً می‌گوئیم معنای فاعلیت در اینجا از مطلق تبعیت خارج نیست و بعد می‌گوئیم تصرفی‌هایش هم تصرفی تبعی است.

حجت الاسلام میرباقری: بهر حال روشن نشد چرا فاعل تبعی بدون تعلق نمی‌شود فاعل هم هست و علیت جبری هم نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعل تبعی از چی تبعیت می‌کند و چرا فاعل و تابع است، فاعل که باید قاهر باشد؟ (ج: چون مخلوق است) من در مفهوم فاعلیت بحول الله و قوته تصرف کردم و نفس تبعی مال علیت جبری است و ما این دو را متقوم به یکدیگر کردیم که این هم عین وحدت و کثرت است که به یکدیگر تقوم دارند.

۳ - برای اجزاء مجموعه در مرکب سه زمان قابل فرض است

افرادی که دارای ارواح خبیثه هستند مانند عمر که آنچه را که اول کار به آنها داده‌اند از دست داده و مال باخته هستند، شاکالی درباره زمان و مکان هست که آیا اینها زمان ندارند و آیا زمان منفی هم معنا دارد حالا می‌خواهیم صحبت از زمان منفی بکنیم، برای اجزاء مجموعه در مرکب، سه زمان قابل فرض است.

الف - زمان جزء بریده از سایر اجزاء

۱ - از ابتدا بگوئیم زمان خود آن شیء را بریده از سایر اجزاء ملاحظه می‌کنیم که این فرض دارد مثلاً وقتی جدول رسم کننده و در آن عمر طلا را بیان می‌کنند مثلاً چند هزار سال و عمر مس و آهن و سرب تا چوب را بیان می‌کنند معنایش این است که اینها می‌پوسد و تبدیل به خاک می‌شود، مثلاً چوبی را کنار آهن می‌گذارند بعد از مدتی آهن هنوز هست ولیدیگر چوب نیست، یا روشن تر از آن طلا را کنار آهن گذاشته‌اند که بعد از مدتی آهن ترکیب شده و اکسید می‌شود و از بین می‌رود اما طلا هنوز هست. حالا آیا عین همین را هم می‌توان درباره نظام فاعلیت گفت که از روی زمان خودش ملاحظه‌اش کنیم؟ بله وجه الطلب عمر، دنیا و دنیا پرستی است یعنی پرستش حیوانی را انتخاب کرده است که او در دنیا پرستی توسعه قدرت پیدا می‌کند یعنی پیروانش با او در وحدت ترکیبی منحل می‌شود. او می‌تواند شرائط را تیره و تار کند بصورتی که مانع از نشر خیرات بشود البته از نشر خیرات در پیروان خودش جلوگیری می‌کند ولی درگیری با این ملعون از بزرگترین آیات برای اثبات حضرت حق است که آن زن یهودی وقتی مشاهده می‌کند حضرت مولا را به صرف مسجد می‌برند می‌گوید «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله» می‌گویند تو این همه معجزه دیدی، شمشیر زدن حضرت علی(ع) را دیدی و ایمان نیوردی، چطور حالا ایمان می‌آوری؟ می‌گوید این

مرد همان است که در جنگ خیبر چنان می‌کرد حالا اینگونه تسلیم شده است، اگر این مرد به یک چیزی ایمان نداشته باشد هیچ کدام از اینها قدرت ندارند که او را به نحو اسارت ببرند، آیا این فقط حجت بر همان زن یهودی است؟ نه، حضرت با این کار در تاریخ تصرف فرموده است. اگر این ابزار را نداشت باز هم می‌توانست در تاریخ تصرف کند، ولی در آن زمان دیگر چنین ظلمتی نبود که در آن بخواهد تصرف کند. مخالفین هم اگر مقداری منصف باشند ایمان می‌آوردند همانطور که بسیاری از آنها ایمان آوردند. این شیعه‌هایی که بعداً پیدا شدند ابتدا از اهل تسنن بودند، ایشان توانست در تیرگی‌ها، توحید را نشر دهد که این نحوه عبادت، عبادت بسیار عظیمی است.

حالا عمر که توسعه دنیایی پیدا کرده است، اگر مقیاس اندازه‌گیری زمان به کیف پرستش معنا شود زمان عمر دارای توسعه است، اگر کیف پرستش خودش مقیاس برای توسعه خودش باشد فتنه‌ای هم که بپا کرده خیلی بیشتر شده است. فتنه‌ای که قبل از اسلام و در ابتدای کار داشته یک فتنه مختصری بوده است و اگر همان ابتدا این ملعون به درک واصل شده بود شما کی می‌تونستید بگوئید میلیاردها بشری عمری هستند، توسعه تاریخی در همان ظلمت پیدا کرد. پس اگر وجه الطلب خود عمر را مقیاس برای توسعه خودش فرض کنیم توسعه یافته است. البته بعد از این توسعه، وقتی که از دنیا رفت عذاب زیادی برای او مهیا شده است اما این را دیگر با مقیاس پرستش خود نمی‌سنجید و مقیاس را عوض می‌کنید.

ب - توسعه کل یا زمان محور

حالا در مقیاس کل عالم هم که نگاه کنید باز توسعه حاصل شده است عمر خودش را از فاعلیت تصرفی در طرف مقصد مولا به یک فاعلیت تصرفی پست‌تر از فاعلیت حیوانات برد و در مقابل آن به وجود مبارک حضرت سید الموحدین «علیه افضل صلوات المصلین» افاضه شد، در آنجائی که حضرت گفت «قل صبری» و در سائر مراحل دیگر حضرت متوسل به صلوات حضرت حق و مورد عنایت او بود و در آنجائی که دعا می‌کرد که دیگر بیشتر واضح است. به حضرت مرتب عطا شد تا توانست بندگی خدا را در این سطح انجام دهد که نورانیت عالم را افزایش دهد. قصد عمر و ابوبکر این بود که اصل اسلام از بین برود و این را هر کس کمترین توجهی کند متوجه می‌شود. قصد آنها این نبود که خلافت را از علی(ع) غصب کنند و نصیب خود بسازند بلکه می‌خواستند همان بت‌پرستی را به شکل وسیعتری که همه دنیا زیر

قبضه آنها باشد رواج دهند. پا فشاریهائی که ائمه کردند و در آنجاهائی که لازم بود با اینها جنگیدند و هر جا که باید اینها را تحمل می‌کردند، تحمل کردند یعنی مبارزه‌های منفی و مثبت آنها، در آنجائی که لازم بود با مظلومیت حضور پیدا کردند حضور در مظلومیت با تمام چهره بسیار مشکل است خوب می‌شد که علی(ع) حالا که بناست تسلیم باشد با پای خودش بیاید و تسلیم شود تا او را بگیرند و ببرند و حضرت صدیقه طاهره(س) را هم از پشت در کنار ببرد. اینکه تحمل درباره اسلام را به حداکثر برساند و بگوید ما خودمان را در معرض بلا قرار می‌دهیم و در چنین فشاری قبول می‌کنیم که بیاییم، ما که قدرت شمشیر زدن چنانی که داشتیم که وقتی فریاد مان بلند می‌شد شجاعان در جا می‌زدند اگر در همان صحنه هم یکی از آن فریادهائی را که در میدان جنگ می‌کشید، سر داده بود همه اینها فرار می‌کردند.

بنابراین توسعه کل هم افزایش یافته است.

ج - نسبت زمان جزء به کل

اما در نسبت جزء به کل معیار زمان است مغبون هستند، گر چه کلاً «نمد هؤلاء و هؤلاء» آنها هم امداد می‌شوند و در خرابکاری هایشان توسعه پیدا می‌کنند ولی «فذرهم فی خوضهم یلعبون» نسبت به کل که ملاحظه شود که زمان حقیقی شیء است مغبون هستند و سقوط کرده‌اند، اما چرا سقوط؟ فاعلیت مکانی باید باشد و الا فاعلیت نیست.

و صل الله علی محمد و آله الطاهرین

۱۷۳۲

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: تقوم فاعلیت به تعلق، نظام فاعلیت، کتاب و اسماء بر اساس نظام ولایت

دوره دوم

تاریخ: ۶۹/۱۲/۱۵

جلسه: ۴

فهرست:

- جمع بندی بحث گذشته

۱ - زمان جزء (منفی) زمان محور (مثبت) زمان نظام (مثبت و منفی)

۲ - تعلق متقوم به فاعلیت است

- اصل بحث

۱ - فاعلیت متقوم به تعلق (فاعلیت تبعی)

الف - رابطه فاعلیت با حاکمیت - فاعلیت منهای حکمیت بازگشت به اصالت شیء و نفی حرکت است

ب - تعلق به یک برنامه و غایت با حرکت نمی‌سازد

۲ - حرکت و امر ثابت

الف - در تفسیر حرکت بر اساس فاعلیت سؤال از ربط بین متغیر و ثابت موضوعاً منتفی است

ب - ربط جامع بین ثبات و تغییر نیست

ج - تعلق، نسبت بین ثبات و تغییر نیست

د - تعلق به برنامه (کتاب)، نسبت بین ثبات و تغییر را حل نمی‌کند

هـ - در تفسیر امر ثابت به فاعل ثابت است که تناسبات به فاعلیت معنا می‌شود

و - قانونمند شدن فاعل تبعی که به تبعیت از فاعل ثابت است

ز - فاعلیت حضرت حق از تبعیت تنزیه می‌شود

ج - تعلق به فاعل واحد به معنای تعلق به رحمت و صلوات حضرت حق است

۳ - نظام فاعلیت

الف - برابری ظرفیت همه فاعلها نفی ترکیب و تقوم است

ب - در نظام فاعلیت، فاعلیت تبعی اصل در فاعلیت تصرفی است و معنای حرکتی و رشد و توسعه را دارد

۴ - کتاب و اسماء

الف - کتاب ابزار تصرف نبوی است و تعلق به آن، تعلق به فاعل و واحد و ثابت است

ب - کتاب و اسماء منزلت رحمت نسبت به مراتب مختلف فاعلیتها است

ج - کتاب ابزار تصرف مولا است

د - شدت تعلق به کتاب شدت تبعیت از مولا در منزلت فاعلیت انسان می‌باشد

- پرسش و پاسخ

۱ - کتاب تناسبات حاکمیت است نه تناسبات محکومیت

۲ - طرف تعلق حضرت حق است نه کتاب

۳ - زمان فاعلیت حضرت حق با زمان فاعلیت مخلوق برابر نیست

۴ - در تقوم زمانی همه، معبود واحد دارند

بسمه تعالی

جمع بندی بحث گذشته

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... بحث در یک دوره به صورت سلیبی بیان شد که دو طرف را سلب می‌کردیم تا تصری اجمالی بین دو سلب حاصل شود و حاصل یک دوره می‌توانیم بصورت ت.سیسی شروع به بیان مفاهیم کنیم.

۱ - زمان جزء (منفی) زمان محور (مثبت) زمان نظام (مثبت و منفی)

اولین چیزی که لازم بود معنا شود مفهوم «ترکب» بود که گذشت و تبدیل به «تقوم» شد و معنای قوام حرکت زمان و مکان هم روشن شد، که یکی به «توسعه نفوذ فاعلها» در نظام فاعلیت و دیگری به «توسعه کل نظام» معنا شد توسعه- ای که در مکان بود تزییق هم می‌شد یعنی از یک منزلت پایین بیاید که سه شکل برایش بیان کردیم، اگر معیار شما در محاسبه ائمه نار، خود آنها جدای از کل باشد و وجه پرستش آنها را نگاه کنید قدرت آنها در آن وجه توسعه می‌یابد اگر زمانشان را بر محور وجه تعلقشان یعنی مادیت بگیرید مادیت زمان دومشان غلیظتر از مادیت زمان اولشان است ولی اگر کل را جدای از اجزاء بگیرید و توسعه کل را ملاحظه کنید مشاهده می‌کنید که آن زمان مثل توسعه کل توسعه نیافته است یعنی کل را ابتدأ مجرد و جدای از اجزاء برایش یک زمان جدا بگیرید و بعد نسبت بین این کل و جزء را بگیرید و معنای نظام فاعلیت را در نظر بگیرید که در نظام فاعلیت، این پست‌تر شده است یعنی نه فقط توسعه نیافته بلکه پست‌تر شده است و در همان زمان که این پست‌تر شده کل، رشد بیشتری کرده است و بزرگتر شده و وحدت و کثرت بیشتری یافته است. شاید بتوان احتمال داد که ظاهر بعضی از آیات قرآن نیز دلالت بر این امر می‌کند، می‌فرماید «قل کل نمد هؤلاء و هؤلاء» این در آنجاست که هؤلاء و هؤلاء را در مقابل یکدیگر قرار داده است در یک جای دیگر می‌فرماید اینها را «فذرهم فی خوضهم یلعبون» الله یستهزء بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون» مدد نسبت به طغیان است و لکن در عین حال حیران هستند حیران نسبت به کل است چون پست شده‌اند «و الله یستهزء بهم» آنها در عین حالی که در طغیانشان مدد می‌شوند این مدد، مدد استهزائی است که این نسبت به آنها استهزاء و نسبت به کل، احسان است، اینها در قیام در برابر حق استهزاء می‌شوند ولی نسبت به کل که نگاه کنید این جزء فاعلیتهای تبعی «توسعه کل» واقع می‌شود، البته بحث مبسوط این برای بعد است.

۲ - تعلق متقوم به فاعلیت است

اما فعلاً این نکته را عرض می‌کنیم که «تعلق تقوم به فاعلیت دارد» و فاعلیت نیز تقوم به تعلق دارد یعنی نمی‌توان فاعلیتی را پیدا کرد که از تعلق جدا باشد، چه نحوه تلقی؟ قسمت اول تمام شده که «تعلق بدون فاعلیت» نمی‌شود و اگر تعلق به یک اوصاف خاصی باشد که در زمان تغییر غیریت تعلق اول با دوم لازم است این نه با حرکت می‌سازد نه با تغایر، یعنی اگر بگوئیم صورت و تعلق تناظر یک به یک دارند، در شکل دیگری نمی‌توانید این را پیدا کنید و مجبور به انفصال یا اتصال مطلق و در هر یک از این دو مجبور به اصالت شیء می‌شوند و در هر دو مجبور می‌شوید که نظام تعاریفتان درون متناقض باشد، تقریب بیشتر اینکه این به معنای همان علیت تجریدی است و قبلاً حکومت علیت تجریدی را به معنای ذات دانستیم که معنای ذات نیز تعدد را انکار می‌کند و بعد از انکار تعدد هم می‌گذرد و هیچ مرتبه‌ای از تغایر را نمی‌پذیرد.

- اصل بحث

۱ - فاعلیت متقوم به تعلق (فاعلیت تبعی)

اما اگر بنا شود تعلق به صورت نباشد و به فاعلیت باشد، فاعلیت اصل در حرکت خواهد بود و فاعلیت هم بدون مطلق تعلق نمی‌شود که بنابراین فاعلیت تبعی می‌شود و در این جلسه درباره فاعلیت تبعی بیشتر صحبت می‌کنیم.

الف - رابطه فاعلیت با حاکمیت - فاعلیت منهای حاکمیت بازگشت به اصالت شیء و نفی حرکت است

رابطه فاعلیت با حاکمیت چیست، آیا فاعل حاکم است یا محکوم؟ گفتیم که اگر محکوم به یک شکل باشد بازگشت به اصالت شیء می‌کند، حالا شما برای یک شکل مراتب مختلف فرض کنید بگویید فاعل است ولی محکوم به یک غایت خاصی است، فاعل است ولی محکوم به یک فعل یا یک برنامه خاص است، در هر صورت نتیجه محکومیت عین تطابق است و فرقی ندارد که بگوییم فاعل نیست و تعلق به یک صورت بالمطابقه است و در صورت دوم نمی‌تواند باشد و باید نیست شود و اگر در زمان دوم هم در صورت اول باشد ارتباطی با صورت دوم ندارد و ترکیب نمی‌شود چون با آن صورت وحدت دارد یا اینکه بگوییم فقط یک کار می‌تواند بکند و کار دوم نمی‌تواند بکند یا بگوییم می‌تواند یک برنامه را اجرا کند و برنامه دوم را نمی‌تواند اجرا کند یا بگوییم یک غایت را می‌تواند سیر کند همه اینها متحد هستند.

ب - تعلق به یک برنامه و غایت با حرکت نمی‌سازد

توضیح بیشتر این مطالب اینکه شما می‌گویید فاعل است و لکن مجبور به یک فعل خاص است و میدان تحرک ندارد، یعنی نه می‌تواند این فعل را ترک کند نه کار دیگری می‌تواند کند و نه میدانی دارد که بگوییم از درجه چهار تا درجه پنج را انتخاب کند چنین چیزی نیست و فقط می‌تواند یک کار کند خوب واضح است که این مثل ذات و اثر می‌شود و این همان تطابق و همان بحث‌ها است به نظر می‌آید که تعلق به حرکت و جریان است و لکن واضح است که در آن فاعلیت یعنی میدان تحرک قرار داده نشده و محکوم بوده و متعلق به این کیفیت است و این کیفیت هم ذاتی‌اش است بنابراین همه آن بحث‌هایی را که درباره ذات و احوال مختلف آن شد می‌گوییم این ذات و احوال و اوصاف متعدد است بعد می‌گوییم آیا تعدد احوال به تعدد ذی الحال ربط دارد یا نه و آن را متصل می‌کند یا منفصل و این احوال یکی است یا بیش از یکی است؟ که دوباره همان بحث مطرح می‌شود.

بنابراین در قسمت دوم نه تنها فاعل بالمطابقه با یک صورت تطابق ندارد بلکه با یک جریان هم تطابق ندارد یعنی بگوییم تعلق و فاعل است یا تعلق هست قبل از اینکه فاعلیت باشد و تعلق محکوم بداشتن یک صورت بالمطابقه است که همان ذات و صورتش می‌شود و حرکت را نمی‌پذیرد حتی اگر حرکت را اسماً و نه رسماً وارد کنید و بگویید تعلق به یک کیف از حرکت است جواب می‌دهیم این کیف از حرکت که می‌گویید یعنی توالی حالات متعدد و توالی حالات متعدد و محکوم شدن آن به کیفیت‌های متعاقب عین این است که محکوم به اوصاف متعدد شود که این یا وحدتش را از بین می‌برد یا وحدت این را با آن اثبات می‌کند که دیگر تعدد حالات نیست و یک حالت است که اگر یک حالت شد و امتداد محض و اتصال صرف شد همان است و دیگر جریانی نیست، باز اشکال اول وارد می‌شود.

پس فرقی ندارد که بگوییم تعلق به یک صورت مانع حرکت است و اینکه تعلق به یک جریان هم حاکی از پذیرش حرکت نیست و به اتصال محض می‌انجامد، یا اگر یک برنامه باشد تعلق به برنامه هم علت حرکت نیست.

۲ - حرکت و امر ثابت

الف: در تفسیر حرکت بر اساس فاعلیت سؤال از ربط بین متغیر و ثابت موضوعاً منتفی است

در توضیح این مطلب، بنابراین تفسیر حرکت به تغایر متوالی و تغایر متوالی را به امر ثابت بر حرکت برگرداندن و دچار شدن به این اشکال که رابطه بین ثبات و حرکت چیست، کلاً موضوعش منتفی است، این قضیه از آنجا پیدا می‌شود که شما بخواهید نفی‌ای برخورد کنید یعنی بخواهید با اصالت شیء نظام ولایت را اندازه‌گیری کنید یعنی معیار تناسبات را برای شناختن فاعل اصل قرار دهید.

ب: ربط جامع بین ثبات و تغییر نیست

وقتی در دوره بحث سلبی هستید و می‌گویید نه اتصال مطلق است و نه انفصال مطلق، طبیعتاً در بحث حرکت هم می‌گویید نه حرکت است و نه ثبات یعنی هم حرکت را بپذیرید و هم ثبات را و برای جمع بین این دو امر ثابت جدائی را قائل شوید که این حاکم باشد که در این صورت بین این ثابت و آن متغیر نمی‌تواند ربطی معین کنید که جامع دو صفت باشد.

ج: تعلق، نسبت بین ثبات و تغییر نیست

اگر تعلق را هم به آن فرض دهید باز مشکل را حل نمی‌کند. تعلق به غایت ثابت هم همین نتیجه را دارد، پس جهت را ثابت می‌کنیم و امر ثابت از طریق غایت ثابت حاکم بر جهت می‌شود و بعد می‌گوییم فعلیت تعلق و تحقیقی که این بحث سلبی برای قدم اول و آشنا شدن خوب است و لکن مشکل را حل نمی‌کند.

د: تعلق به برنامه (کتاب)، نسبت بین ثبات و تغییر را حل نمی‌کند.

اگر بگوئید تعلق به برنامه است و برنامه همان کتاب است و فعلیت تعلق به مراتب مختلف است، سؤال می‌کنیم غرض از مراتب چیست؟ آیا غرض، وحدت ترکیبی زمانی است که مثلاً زمان صدم است اگر کتاب را صد مرحله فرض کنیم یا وحدت ترکیبی زمان یک است یا وحدت ترکیبی زمان دوم، یا وحدت ترکیبی اش مرتباً با افاضاتی که می‌شود اضافه می‌شود، حالا علی فرض اینکه بگویید این مرد در جهت است جهت که معنای تبدیل کردن کل اینها به یک واحد را دارد همان معنای انتزاعی شدن زمان را نتیجه می‌دهد، می‌گویید پس هرج و مرج است؟ می‌گوییم نه، می‌گویید تعلق نیست؟

هـ - در تفسیر امر ثابت به فاعل ثابت است که تناسبات به فاعلیت معنا می‌شود

می‌گوییم عدم هرج و مرج به فاعلیت واحد معنا می‌شود و امر ثابت، فاعل واحد می‌شود، تعلق باید به فاعلیت باشد و تناسبات باید به فاعلیت معنا شود نه اینکه فاعلیت به تناسبات معنا شود حرکت را به ساکن معنی نکنید هر چند ساکنی باشد که پنج تا بیچ در آن بیان کرده باشید، حرکت را به ثابت معنا می‌کنیم بدین صورت که در یک رتبه امر ثابت قرار می‌دهیم، در یک رتبه برنامه ثابت قرار می‌دهیم و بالاخره حرکت را به ثابت معنا می‌کنیم به انتزاعهای ثابت از زمان و عکسها و تصویرهای ثابت از زمان که اینها حرکت نیست چه رسد به اصالت شیء که واضح است نمی‌تواند زمان را تفسیر کند و اگر بنا شود تناسبات را به فاعل معنا کنیم یعنی «حاکمیت فاعل بر کیفیت» و صورت و نه محکومیت آن که اگر به هر نحوه‌ای معنای محکومیت دهد فاعلیت کنار می‌رود.

و: قانونمند شدن فاعل تبعی به تبعیت از فاعل ثابت است

قانونمند شدن به تبعیتش از فاعل واحد است نه اینکه قانونمند شدنش گذاشتن و تراشیدن یک چیز در برابر فاعل واحد باشد به میزانی که صلوات حضرت حق بر نبی اکرم(ص) هست اشتداد به تبعیت از فاعلیت او حاصل می‌شود البته فاعلیت در مکان جا دارد و می‌تواند بالا و پایین شود همان طور که قبلاً بیان شد، همه فاعلیتهای تبعی در یک مرتبه تابع هستند ولی فاعلیت و تبعیت در داخل نظام تبعی در مخلوقات متقوم به هم هستند.

ز: فاعلیت حضرت حق از تبعیت تنزیه می‌شود

در حالی که چنین چیزی را درباره حضرت حق نمی‌تواند بگوید چون او را کسی ایجاد نمی‌کند، او خودش ایجاد کننده است و معنای تبعیت برای آن جایی است که ملقب به لقب ایجاد می‌شود، موجود و ایجاد کننده تابع نیست بلکه ایجاد شونده دارای تبعیت است و در فاعلیتش از ایجاد کننده تبعیت می‌کنند و شما او را تنزیه می‌کنید از اینکه فاعلیتش از سنخ فاعلیت شما باشد.

ج: تعلق به فاعل واحد به معنای تعلق به رحمت و صلوات حضرت حق است

تعلق به رحمت و زمان رحمت و صلوات او دارید یعنی میزان اضافه شدن آن بیش از میزان همه حرکت‌هایی است که در هر جا در جزء یا کل قابل لحاظ باشد یعنی همیشه سابق بالنعیم است نه اینکه یک روزی سابق بالنعیم بوده و نعمت را قبل از استحقاق عطا کرده و الان دیگر چنین نیست، نه، نسبت به کل حتماً همیشه سابق است البته شما می‌توانید با

فاعلیتتان خودتان را از یک رتبه پایین تر ببرید چون فاعل هستید و اگر نتوانید پایین تر ببرید دیگر فاعل نیستند فاعلیت شما در منزلت اینجاست که نسبت تأثیر فاعلیتتان است. در این منزلت ملکوتی تبعیت کنم یا در آن منزل حیوانی یا پایین تر از آن و به سنخ حیوانات، خدا را پرستش کنم یا به سنخ ملائکه یعنی شما در ظرفیتتان می‌توانید این تغییرات را بدهید چون فاعل هستید.

بنابراین در جمع بندی به صورت سلیبی که نگاه کنید برای پیشگیری از اتصال یا انفصال مطلق، امر ثابت را حاکم بر حرکت و تبدیل قرار می‌دهید و یک غایت واحد و ثابت قائل می‌شوید و لکن اگر معنای حاکمیت و محکوم بودن را بالای سر فاعل بیاوریم و مشاهده کنیم که فاعل در صورتی که محکوم به یک صورت یا به یک نقشه شود معنایش را از فاعلیت می‌اندازد و باید اصل در توصیف صورت، فاعلیت باشد نه اصل در توصیف فاعلیت، صورت باشد باید تناسبات فاعلیت باشد نه فاعلیت منحل در تناسبات باشد آنگاه تبعیت را نسبت به فاعلیت که بیاورید تبعیت نسبت به فاعلیت حضرت حق یعنی فاعلیت واحد ربوبیه الهیه می‌شود و بعد نظام فاعلیت می‌شود که یک بحث هم باید درباره نظام فاعلیت عرض کنیم.

۳ - نظام فاعلیت

الف - برابری ظرفیت همه فاعلها نفی ترکب و تقوم است

حالا اگر ظروف همه فاعلها مساوی خلق شود این دیگر معنای نظام نمی‌دهد برای مثال یک اداره‌ای را در نظر بگیرید که مراتب مختلف و کارهای متفاوتی دارد که باید برای مقصد خاصی انجام گیرد، یا فرض کنید یک لشکر نظامی هست که کارهای مختلفی باید در آن انجام گیرد. یک بخش مهندسی دارد که یک کارهای خاصی دارند، یک بخش عملیات دارد، یک بخش پشتیبانی دارد یک بخش تدارکات لجستیک دارد که مهمات و غذا به نیروها می‌رساند خلاصه مجموعه‌ای از کارها باید انجام گیرد تا یک لشکر به رزم خودش ادامه دهد، البته برای هر یک از این بخشها یک فرمانده لازم است و باید کل این بخشها نیز با یکدیگر هماهنگ شوند، حالا اگر همه اینها را در ظرفیت هماهنگ کنندگی می‌خواهیم گزینش کنیم و از میان افراد معمولی عده‌ای را انتخاب کنیم که شایسته فرماندهی باشند، می‌گویند این فرمانده خوبی است ولی نمی‌تواند آشپزی کند، می‌گوییم عیبی ندارد همه افراد این لشکر باید فرمانده باشند

ما، ده هزار فرمانده می‌خواهیم می‌گویند این شخص قدرت فکری خوبی برای هماهنگ کردن دارد ولی کنترل چشمش ضعیف است می‌گوییم ما دیده‌بان نمی‌خواهیم بلکه فرمانده می‌خواهیم. به هر حال ده هزار فرمانده می‌آوریم و قرعه می‌زنیم و یکی از آنها را به عنوان فرمانده کل انتخاب می‌کنیم که فقط این یکی خوب کار می‌کند و بقیه همه کارهایشان را بد انجام می‌دهند هر کدام در قسمت تخصصی خودش که غیر از امر هماهنگی عمومی است درمانده می‌شود، حالا بر عکس اگر همه نیروها را از یک تخصص انتخاب کنیم و ده هزار تا دیده‌بان می‌آوریم، اینها خوب می‌توانند دیده بانی کنند اما قدرت فرماندهی و هماهنگی ندارند و نمی‌دانند چطور باید هماهنگی کرد یا اگر به آنها بگویند آشپزی کن، غذا را خراب می‌کنند این ظلم به همه اینهاست کما اینکه در آن شکل اولی هم ظلم بود، چون این وضع غیر مناسب برای پیدا شدن یک مرکب و تقوم پیدا شدن یک وحدت ترکیبی است. اگر تغییر و حرکت در میدانها و حرکت می‌خواهیم می‌گویند این شخص قدرت فکری خوبی برای هماهنگ کردن دارد ولی کنترل چشمش ضعیف است می‌گوییم ما دیده‌بان نمی‌خواهیم بلکه فرمانده می‌خواهیم. به هر حال ده هزار فرمانده می‌آوریم و قرعه می‌زنیم و یکی از آنها را به عنوان فرمانده کل انتخاب می‌کنیم که فقط این یکی خوب کار می‌کند و بقیه همه کارهایشان را بد انجام می‌دهند هر کدام در قسمت تخصصی خودش که غیر از امر هماهنگی عمومی است درمانده می‌شود، حالا بر عکس اگر همه نیروها را از یک تخصص انتخاب کنیم و ده هزار تا دیده‌بان می‌آوریم، اینها خوب می‌توانند دیده بانی کنند اما قدرت فرماندهی و هماهنگی ندارند و نمی‌دانند چطور باید هماهنگی کرد یا اگر به آنها بگویند آشپزی کن، غذا را خراب می‌کنند این ظلم به همه اینهاست کما اینکه در آن شکل اولی هم ظلم بود، چون این وضع غیر مناسب برای پیدا شدن یک مرکب و تقوم پیدا شدن یک وحدت ترکیبی است. اگر تغییر و حرکت در میدانها و حرکت در مسافت لازم است، یا حرکت در مسافت را بر می‌دارد و می‌گویید فقط اضافه کردن لازم است، قبلاً بیان شد که اضافه شدن زمانی یعنی اینکه مرتباً وجودی را کنار وجودی دیگری خلق کنند به معنای توسعه در وجود اول نیست و اگر معنای ترکیبی هم بدهد به معنای داشتن منازل مختلف نفوذ ولایت است.

د به معنای توسعه در وجود اول نیست و اگر معنای ترکیبی هم بدهد به معنای داشتن منازل مختلف نفوذ ولایت است.

ب: در نظام فاعلیت، فاعلیت تبعی اصل در فاعلیت تصرفی است و معنای حرکتی و رشد و توسعه را دارد

برای مثال شما برای رشد و توسعه نیازمند تقوم زمان به مکان هستید که تقوم مکان محال است مگر نظام ولایت باشد. خوب حالا نظام ولایت درست شد این نظام ولایت اگر بخواید تعلق به یک نقشه یا یک مقصد یا یک جهت داشته باشد بازگشت به وحدت این تعلق و آن صورت است و معنای حرکت نمی‌دهد ولی اگر تعلق به فاعلیت مولا داشته باشد یعنی فاعلیت تبعی‌اش اصل در فاعلیت تصرفی‌اش باشد، معنی حرکتی و رشد و توسعه را دارد.

۴ - کتاب و اسماء

الف - کتاب ابزار تصرف نبوی است و تعلق به آن، تعلق به فاعل و احد و ثابت است

خوب در اینجا اشاره‌ای هم به مسئله کتاب و اسماء می‌کنیم روشن است که کتاب هست و دنیا، نقشه دارد و منازل مختلفی مانند قیامت هست و لکن آیا اینها ابزار تصرف مولا در جریان رشد شما هستند؟ یا اینکه یک صورتی هستند که پیش‌گیری از حرکت کنند؟ می‌گویند ما نمی‌دانیم ما فقط برای اینکه در آتش نسوزیم و به بهشت برویم زحمت می‌کشیم و عبادت می‌کنیم مبدأ و معاد که تعارف بردار نیست «یوم لا ریب فیه» می‌گوییم مگر کسی گفت تعارف بردار است، شما در قیامت به فاعلیت چه کسی غیر از خدای متعال امیدوار هستید، مگر نمی‌گویید ما به شفاعت معصومین نجات پیدا می‌کنیم، اگر تکیه شما در قبول اعمال به شفاعت باشد کنه مطلب انشاء الله پرستش حضرت حق است و مراتب مختلف نیازی که در این پرستش دارید حالا آیا تعلق خاطر و احتیاج در اینجا به نقشه است یا به صاحب نقشه است یا به تصرف او در فاعلیتتان است؟ این مراحل هست و لکن بودن مراحل چه چیزی را می‌آورد؟ تعلق خطا ناپذیری که فاعلیت شما را نیست می‌کند یا فاعلیت شما را تابع فاعلیت مولایتان قرار می‌دهد و تازه معنای تبعیتی را که در نقشه نسبت به رضوان بیان می‌کنید مگر همین معنای راضی بودن به فاعلیت مولا در آینده خودتان نیست؟ این عملاً فاعلیت تبعی نسبت به فاعلیت حضرت حق و تصرفاتی که انجام می‌دهید، هست، پذیرش خود قیامت به معنای پذیرش فاعلیت او و احتیاج به فاعلیت او در فاعلیت خودتان است.

ب - کتاب و اسماء منزلت رحمت نسبت به مراتب مختلف فاعلیتهاست

بر این اساس هم کتاب و هم اسماء بالاترین منزلت رحمت را نسبت به بالاترین شخص به یک نحو دارند و نسبت به شما در مراحل مختلف به نحوه دیگری است، کتاب را نسبت به آنها که «لا یسمه الا المطهرون» یعنی آنها که مطهر

هستند و خداوند آنها را از هر رجسی طاهر قرار داده است. معنای کتاب و احتیاجشان به خدای متعال در همه لحظات یک معناست و کتاب و اسماء نسبت به امثال ماها چیز دیگری است، این تعلقی که به امر ثابت می‌گویید و رضوان را ثابت می‌دانید و آن را تعلق به این کتاب می‌گیرید، به کدام مرتبه‌اش منظورتان است؟ بازگشت آن به تعلق شما به فاعلیت مستمر مولا و تبعیت مستمر شما از حضرت حق است.

ج - کتاب ابزار تصرف مولاست

بنابراین اشتداد در قربی که حاصل می‌شود از ابزارهای تصرف مولا که در همه مراتب هم می‌تواند ابزار باشد، کتاب است «شفائاً لما فی الصدور» و «نور» همه مراتب را هم نورانی می‌کند از آنجائی را که یک فرد بخواهد رویش را به طرف خدا کند نورانی می‌کند تا بالاترین مراتب، البته هر کس در سعه ظرفیت فاعلیت خودش و متناسب با مراحل رشدی که دارد.

د - شدت تعلق به کتاب شدت تبعیت از مولا در منزلت فاعلیت انسان می‌باشد

پس شدت تعلق به کتاب و اسماء و رضوان، و شدت تعلق به فاعلیت مولا و شدت تبعیت از مولا به جایگاه انسان باز می‌گردد که کدام جایگاه و چه نحوه فاعلیتی باشد البته انسان در کل یک سهم به فاعلیت خودش دارد ولی خودش در میدان ظرفیت خاصی که در نظام فاعلیت دارد و خارج از آن میدان نیست توسعه داده شد و تبدیل شد «ولا تستبدل بی» خدایا اگر حالت بندگی و قرب به ما عنایت کردی ما را دیگر رد نکن. اگر در منزلت، گنهکاران باشید التماس می‌کند که خدایا مرا از این منزلت خارج کن حاکم بر تناسبات نظام فاعلیت دربخش ظرفیتش به فاعل بالاتر باز می‌گردد تا فاعلیت حضرت حق، مشمول رحمت می‌شوید و جای شما عوض می‌شود هم در ظرفیت و هم در درون ظرفیت محتاج به حضرت حق هستید.

- پرسش و پاسخ

حجت الاسلام میرباقری: فرمودید تعلق، کتاب نیست اما خود کتاب امر ثابتی است یا دارای تغییر و حرکت است؟

۱ - کتاب تناسبات حاکمیت است نه تناسبات محکومیت

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ادراک از آن که حتماً تغییر می‌کند، اما خود آن را هم به عنوان ابزار تصرف و به معنای تناسبات ربوبیت مولا بر بندگان می‌دانید و حتماً مخلوق است، ماسوی مخلوق است یعنی هیچ چیز ندارید که بتوان گفت مخلوق نیست و خلاصه دو تا خدا ندارید. مخلوق است و اما ثابت هم به معنای اینکه تناسبات است و شما می‌توانید در همه جا از تناسبات معنای ثابت بگیرید خصوصاً اگر زمانش زمان کل شد و همه جا تناسبات را نسبت به فاعل که بگیرید در دست اوست یعنی معنای «الحاقه و ما الحاقه و ما ادریک ما الحاقه» در نزد شما ثابت می‌ماند؟ می‌گویید خودش یک معنای ثابتی دارد. می‌گوییم معنای ثابت دارد یعنی چه؟ معنایی که همه جزئیاتش به نحوی ثابت باشد که منجر به جبر شود؟ می‌گویید چطور منجر به جبر می‌شود؟ می‌گوییم بدین نحو که از همان ابتدا معلوم باشد که هر کس چه فعلی را انجام می‌دهد و چه کسی اهل بهشت یا جهنم است و آن قدر این معلوم بودن را جلو ببرید و مرتب صورت را حاکم کنید تا کلیه فاعلیتها برداشته شود. معنای نقشه واحد «ولا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» به این برسد که مردم نسبت به چیزی مؤاخذه شوند که هیچ گونه بعثی ندارند و قابلیت بعث هم ندارند، که این ضد خود کتاب است و کتاب که چنین چیزی را نفرموده بلکه کتاب فاعلیت مردم را قبول کرده است. کتاب هم فاعلیت را برای حضرت حق بیان می‌کند و می‌فرماید ید او مغلول نیست و هم فاعلیت را برای عباد بیان می‌کند. کتابی است که تناسبات فاعلیت در اوست یا کتابی است که تناسبات محکومیت در آن است؟ اگر کتاب تناسبات فاعلیت است نباید با معیار اصالت شی‌ای با او برخورد کرد. این سئوالی که حضرتعالی می‌فرمایید از کدام زمینه و خواستگاه است آیا از زمینه حاکمیت و شناختن تناسبات فعل؟

حجت الاسلام میرباقری: این باید خودش یک فاعلی باشد و معنا ندارد که کتاب مخلوق باشد و فاعل تبعی نباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله تبعیت از حضرت حق دارد یعنی صحیح است که بگوییم تناسبات فاعلیت کل نظام در این است و کانه کتاب صورت کتبه کل نظام است، البته تناسبات فاعلیت است نه تناسبات محکومیت. گاهی می‌توان کتاب را تناسبات محکومیت دانست که این با بعث و زجر و ارسال رسل و انزال کتب هماهنگ نیست. محل بحث همین است که آیا کتاب تناسبات محکومیت است یا تناسبات حاکمیت؟

حجت الاسلام میرباقری: در این قسمت‌ها باید به نقل رجوع کنیم و مشکل است که تفسیرهای عقلی را با تخمین درباره کتاب بیان کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همه چیزها در کتاب هست «ولا ربط و لا یابس الا فی کتاب مبین» و صورت حاکم، است نه صورت محکوم.

حجت الاسلام میرباقری: «و لا ربط و لا یابس الا فی کتاب مبین» حالا آیا در آنجا به صورت نقشه است؟ کیفیت اینکه این امور در آنجا چگونه محقق است که بیان نشده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی می‌دانیم بگونه‌ای است که با بعث رسل می‌سازد، یعنی یک متیقن‌هائی داریم که بر اساس آنها می‌توانیم صحبت کنیم و ممکن نیست که کتاب با بعث رسل هماهنگ نباشد.

حجت الاسلام میرباقری: این که طرف تعلق کتاب است چطور؟

۲ - طرف تعلق حضرت حق است نه کتاب

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: طرف تعلق حضرت حق است و پرستش به ایشان باز می‌گردد. از آثارش هم این است که شما کیف عمل را نمی‌پرستید، نماز وسیله پرستش است نه اینکه خود پرستیده شود.

حجت الاسلام میرباقری: هنوز مفهوماً روشن نیست که طرف تعلق، فاعلیت است به چه معناست، یعنی اگر طرف تعلق را ذات بگیریم....

۳ - زمان فاعلیت حضرت حق با زمان فاعلیت مخلوق برابر نیست

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه باطل است ولی اگر فاعلیت مولا را هم زمان با ما بگیرید درست است که طرف ندارد.

حجت الاسلام میرباقری: هم زمانی دیگر بی‌معنایت، چون در کثرت، هم زمانی واقع نمی‌شود. این ضبط صوت و این میکروفن هم، هم زمان نیستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هم زمانی به «توسعه نفوذ» هم معنا می‌شود یا نه، یعنی شامل و مشمول معنای وحدت و کثرتی دارد یا نه و محور و غیر محور هست یا نه، یا اینکه می‌گویید معنای وحدت و کثرتی هم نمی‌دهد؟

یعنی زمانش برتر است و بالاترین زمان شایسته تعلق داشتن به آن هست. تأخرش معنای تنازلی که شما می‌گیرید دارد.

حجت الاسلام میرباقری: در این صورت همه تعلقها مکانی می‌شود چون تعلق زمانی که نمی‌تواند درون مجموعه باشد یعنی نباید تعلق زمانی هیچ یک از مخلوقات به درون مجموعه برگردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به زمان بر می‌گردد و زمان هم جدای از مکان نیست، یعنی هیچ یک از اجزاء مجموعه، اعضاء درونی را نمی‌پرستند و پرستش حقیقی همه برای حضرت حق واقع می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: بقیه تعلقات مکانی هستند یعنی حق تعلق به مراتب درون نظام.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعلق به مراتب درون نظام حاصل همین حرکت است، زمان و مکان متقوم به هم معنا شدند.

حجت الاسلام میرباقری: زمان مجموعه و هر جزء آن را که فرض کنید نباید به جزء دیگری برگردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از طریق جزء دیگر به فاعل بالاتر بر می‌گردد.

حجت الاسلام میرباقری: معنای از طریق، تقوم مکانی است.

۴ - در تقوم زمانی همه معبود واحد دارند

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درست است، در تقوم زمانی همه معبود واحد دارند و چون معبود واحد دارند به وحدت ترکیبی می‌رسند و اگر معبود واحد نداشتند محال بود به وحدت ترکیبی برسند اگر هر کسی یک معبودی برای خودش داشت و معاذ الله در فرض بحثی اگر ده تا خدا بود و هر کدام جداگانه برای یک عده‌ای رحمت می‌فرستاد ممکن نبود به وحدت برسند ده قسمت می‌شد یا اگر دو خدا بود دو قسمت می‌شد که چنین چیزی ممتنع است.

برادر سبحانی: پس تعلق زمانی را فقط به فاعلیت حضرت حق می‌توانیم معنا کنیم و تعلق به معصومین (علیهم السلام) همگی تعلق مکانی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعلق در طریق است و خود معصومین عبادت نمی‌شوند. عبادت از طریق آنها واقع می‌شود. چون تعلق زمانی مجرد از مکان نداریم و متقوم به یکدیگرند. حتماً هم طریق لازم است وقتی یا الله می‌گویید

شما یک تلفظی به این چند حرف دارید و وقتی یا رب می‌گویید تلفظ به این چند حرف دیگر دارید و همراهش هم معنای ربوبیت و سرپرستی و رشد و در ذهنتان می‌آید و یک حالتی هم برایتان پیدا می‌شود یعنی سه حرکت پیدا می‌شود. حالت روحی هم حالت احتیاج به رب است. پیدا شدن این حرکتهای بدین معناست که از طریق یک کیفیاتی نظام حساسیت شما یک ربطی پیدا می‌کند و این کیفیتها و اسماء همگی طریق پرستش هستند و اگر اسم را بدون معنا یا معنا را بدون اسم عبادت کنید درست نیست، اگر کسی این را بپرستد که «ح» کلمه «الرحمن» را خوب تلفظ کند که هیچ کس دیگر نمی‌تواند بگوید و این حالت را بپرستد و دل‌کنده این حالت شود و خودش را هم با دیگران مقایسه کند که این حرف را از همه بهتر اداء می‌کند، این پرستش خدا نیست. یا یک معنا و صورت مثالی را در نظر بیاورد و بپرستد این هم پرستش نیست، اگر دل خوش به حال خودش هم بشود باز درست نیست.

برادر سبحانی: در حرکت کل نظام پیرامون امر ثابت را به فاعلیت حضرت حق برگرداند چون در آنجا تغییر نیست اما اگر در حرکتهای مادون نگاه کنیم امر ثابت ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیت دارای نظام است و هرج و مرج ندارد و همه نظام و سرنخ همه قوانین بدست اوست ...

برادر سبحانی: پس خود فاعلیت هم در تغییر است، یعنی به حاکمیت بر رابطه و تعلق، نمی‌توانید امر ثابت درست کنید چون در خود ظرفیت حرکت واقع می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا خود ظرفیت و تعلق آیا به فاعلیت مولا هست یا نه؟
برادر سبحانی: به فاعلیت مولاست ولی فاعلیت این در تغییر است و اینجا امر ثابت ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای اشتداد دارد یا معنای دوئیت؟ اگر معنای دوئیت کنید یعنی فاعلها را اندازه‌گیری می‌کنید یا یک فاعل را در دو زمان با معیار اصالت شیء ای می‌سنجید، درون را به فاعلیت حضرت حق تعریف می‌کنید یعنی اشتداد قرب، اشتداد تعلق و طلب، به فاعلیت او دارید توصیف می‌کنید یا به کیفیت و فاعل در درونش محکوم به کیف اول و دوم است یا حاکم است، در توسعه خود فاعلیت آیا فاعلیت به کیفیت تعریف می‌شود یا به

فاعلیت مولا، یعنی کیف فعل اوست یا این یک کیفیت است که دارای یک لازمه ذات است؟

برادر سبحانی: اینجا امر ثابت درست نیست هر چند برای کل می‌توان با حرکت اشتدادی امر ثابت درست کرد ولی در درون خود این ظرفیت، امر ثابت ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این می‌آید تمام مراتب اشتداد را می‌پوشاند یا نه و فقط کل آن اشتداد می‌یابد و به داخل کار ندارد، صحبت سر این است که شما برای تعریف فاعلیت را اصل قرار می‌دهید و کیفیت را بر این اساس تعریف می‌کنید یا کیفیت اصل است و از طریق کیفیت، فاعلیت را اندازه می‌گیرید.

برادر سبحانی: بحث در همین است که اگر فاعلیت را اصل بگیریم آیا می‌توانیم حرکت اشتدادی در خود ظرفیت را معنا کنیم یا نه و اگر می‌توانیم به چه باید معنا کرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، به فاعلیت خود آن شخص که منزلت بالاتر یا پایین تر را طلب می‌کند، یعنی هر جا که او را آوردید می‌گویید محکوم است یا حاکم است؟ می‌گویید حاکم است بر خواستن بالاتر یا پایین تر، می‌گوییم او که به این داده است خودش محکوم است یا حاکم؟ اگر حاکم است پس نسبت بین دو حاکم را دارید بیان می‌کنید. می‌گوئید بعد بالاتر آورده و شدیدتر شده است می‌گوییم یعنی دارید فعل، حاکم بالاتر را در او می‌بینید. سؤال این است که بعد از مطابقت حاکمیت است یا محکومیت؟ اگر نظام حاکمیت و فاعلیت است معنای محکومیت ندارد و تناسب فاعلی را می‌رساند و همینطور است بحث قانون و قانونمند که درباره فاعلیت تبعی است.

حجت الاسلام میرباقری: دیگر قانون رها می‌شود، مشیت فاعل است و فعل فاعل هم قانون ثابتی ندارد و نمی‌توان گفت عالم فردا چطور می‌شود، برنامه‌ریزی هم رها می‌شود باید دید فاعلیت حضرت حق به چی تعلق می‌گیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: البته اگر بخواهید قانون را با صالت شیء تفسیر کنید همین طور است که می‌فرمایید و باید گفت اگر علیت حاکم نباشد هرج و مرج می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی به هر حال محاسبه نمی‌توان کرد و نمی‌توان برنامه داد، چون فاعل مطلق حاکم است و مشیت فاعل مطلق هم بوسیله برنامه ما قید نمی‌خورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پی می‌گویید «عرفت الله بفسخ العزام و نقض الهمم» که البته این غیر از برنامه نداشت است، حاکمیت مشیت بالغه غیر از نداشتن برنامه است.

و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ

۱۷۳۳

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: تعریف حرکت، امر ثابت و عدل بر اساس نظام ولایت

دوره دوم

تاریخ ۶۹/۱۲/۱۹

جلسه ۵

فهرست:

مقدمه ۱ - تقوم تعلق به فاعلیت و تقوم فاعلیت به تعلق

الف - نفی تعلق منهای فاعلیت

- اصل بحث:

۱ - نفی فاعلیت منهای تعلق

الف - فاعل مخلوق، مطلق نیست

ب - فاعلت مخلوق، نقص و کمال، حد و مرز، توسعه حرکت دارد

ج - فاعل مخلوق محتاج است و نسبت به احتیاجش محکوم است

د - احتیاج ثابت برای فاعل مخلوق، منجر به سکون می شود

ه - حرکت بر اساس نظام ولایت قابل تفسیر است

- تعلق به نقشه و برنامه مفسر حرکت نیست

- اصالت رابطه مفسر حرکت نیست

- فعلیت تعلقیه و فعلیت تحقیقیه مفسر حرکت نیست

- «کیفیت»، حرکت را تعریف نمی کند بلکه «فاعلیت»، حرکت را تعریف می کند.

- در همه مراتب، «کیفیت» به «فاعلیت» بر می‌گردد و «فاعلیت» مصحح حرکت است
- و - امر ثابت همان فاعل ثابت یعنی حضرت حق جلت عظمته است
- ۲ - تفسیر عدل برای روشن شدن معنای «قانون» و «نقشه» در نظام ولایت
- الف - نفی تفسیر عدل به معنای جای اشیاء در نظام بر اساس نگرش تجریدی
- ب - نفی تفسیر عدل به مقصد، بر اساس اصالت ربط
- ج - تفسیر عدل به فاعل ثابت (حضرت حق سبحانه تعالی)
- د - تفسیر عدل بگونه‌ای که حاکم بر فاعلیت مولا باشد صحیح نیست
- پرسش و پاسخ
- ۱ - کیف توسعه و نفس توسعه
- اصل توئسه به ایجاد خارج از مجموعه معنا می‌شود
- ۲ - تسلط فاعل بر کیف توسعه، مصحح ثواب و عقاب است
- ۳ - محکوم به فاعل تبعی با استقلال داشتن خودش در توسعه، سازگار نیست ولی با اصل توسعه سازگار است
- ۴ - محکوم بودن فاعل به «کیف توسعه» همان شبهه جبر است که با حرکت نمی‌سازد
- ۵ - زمان اصل توسعه، سابق بر زمان تبعیت فاعل تبعی است
- ۶ - زمان کیفیت توسعه، مؤخر از فاعلیت است
- ۷ - فاعلیت تبعی در زمان، معنای پرستشی دارد و فاعلیت در توسعه مکانی، معنای سلطه و نفوذ دارد
- ۸ - فاعلیت تصرفی در کیف نیز مطلق نیست
- ۹ - فاعلیت به تبعیت و تبعیت به فاعلیت تقوم دارد

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... بحث درباره اصول تنظیم امور مسلمین بود که دوره نقضی آن به پایان رسید و وارد دوره اثباتی آن شدیم در این قسمت اولین مطلب مفهوم ترکب ود که به تقوم حرکت زمانی و مکانی بر اساس اصول بودن تعلق تفسیر شد اصل دوم هم «تقوم تعلق به فاعلیت» و «فاعلیت به تعلق» بود که این اصول به نحوه اجمالی هم قبلاً بیان شده‌اند، مثلاً تمایلات، قابلیت‌ها و فاعلیت‌ها را که بعداً ذکر می‌کنیم می‌بینید که اینها قبلاً هم بیان شده‌اند، نهایت اینکه اگر می‌خواستید از اینها تعریف هماهنگ بدهید و اینها را توضیح بدهید به یک مطالب مجمل می‌رسیدید که روشن نبود یعنی نسبت پایه‌های نظام تعاریفتان به یکدیگر معلوم نبود و آن اندازه اطلاعی که از اینها در اختیار داشتید کافی نبود و این در مدل سازی خیلی اهمیت دارد که یک مطلب کاملاً روشن و واضح و قابل توضیح دادن باشد یا نه، امیدواریم در این دوره که بصورت اثباتی مطالب را بیان می‌کنیم اینها روشن شود و از حالت نقضی و نفی‌ای خارج شود.

- مقدمه ۱: تقوم تعلق به فاعلیت و تقوم فاعلیت به تعلق

الف - نفی تعلق منهای فاعلیت

در قسمت تقوم تعلق به فاعلیت و فاعلیت به تعلق بحث‌هایی را که در دو جلسه قبل داشتیم که ابتدائاً بحث تقوم تعلق به فاعلیت شد که اگر تعلق باشد و اصلاً فاعلیت نباشد حرکت محال می‌شود. توضیح مطلب هم این بود که به وحدت رسیدن تعلق به آن صورت و خصوصیتی که طرف تعلق است وحدت اتصالی را در ذاتش ایجاد می‌کند حال چه با صورت یا اوصاف باشد یا اینکه با یک گونه حرکت باشد در نهایت معنای ثبات و سکون را می‌دهد. بنابراین حرکت به فاعلیت معنا شد. حالا همین مطلب را مقداری توضیح می‌دهیم.

اگر بنا شد یک خصوصیتی را به یک ذاتی نسبت دهید که غیر از آن را نتوان نسبت داد این به معنای نفی حرکت است. در شکل ساده‌ای ذات و لوازمش که لازمه ذات با خود ذات حضور دارد و اگر بر اساس منطق صوری خاصاً در

نظرتان مقومهای ذات بیاید که اگر یکی از آنها وجود نداشته باشد، آن ذات نباشد اگر دقیقتر این را نگاه کنید لوازم هم اگر جزء آن ماهیت اخذ شود به نحوی که جزء امر ثابت باشد قابل انفکاک از آن نیست و اگر جزء نباشد باید به یک ماهیت دیگری متکی باشد. به هر حال منطق اصالت شیء حکم می‌کند وحدت اتصالی بین ذات و آن تعلق مفروض با طرف تعلق را، و معنای حرکت را نمی‌سازد در قدم اول تعلق زمانی از بین می‌رود و در قدم دوم تعلق مکانی هم از بین می‌رود یعنی حرکت از بین می‌رود.

- اصل بحث:

۱ - نفی فاعلیت منهای تعلق

همچنین در جلسه قبل بیان شد که چرا فاعل هم بدون تعلق نمی‌شود یعنی فاعل اگر تحرک و فاعلیت دارد و لکن مطلقاً تعلق را از آن حذف کنید.

الف - فاعل مخلوق مطلق نیست

یا وجودش مطلق فرض می‌شود که دیگر در خود آن فاعلیت، حرکت و توسعه نیست و این از محل کلام خارج بوده و موضوع بحث ما نیست و سنخ فاعلیت ما با سنخ فاعلیتی که موضوع کلام است فرق دارد که سنخ فاعلیت مطلق نمی‌تواند فاعلیت تبعی باشد و فاعلیت دارای تعلق هم نمی‌تواند باشد سنخ فاعلیت فاعلی که مطلق باشد فاعلیت ایجاد است و مبدأ حرکت نیز به ایجاد این است که این مطلب را در بحثهای بعد بیان می‌کنیم.

ب - فاعل مخلوق، نقص و کمال، حد و مرز، توسعه و حرکت دارد

اما فاعلهای که مخلوق باشند و نقص و مال و حد و مرز برای آنها فرض دارد و توسعه و حرکت در نفس فاعلیت نفس داشته باشد.

ج - فاعل مخلوق محتاج است و نسبت به احتیاجش محکوم است

نمی‌توان گفت فاعل است و محتاج نیست. «فاعل معنای حکومت است» و احتیاج معنای محکومیت است. محتاج نسبت به احتیاجش محکوم است هر چند نسبت به آن واجدیتش فاعل باشد.

د - احتیاج ثابت برای فاعل مخلوق، منجر به سکون می‌شود

حالا این نسبت به احتیاجش که محکوم است اگر احتیاج، ثابت شد باز ساکنش می‌کند اما اگر احتیاجش به فاعلیت غیر در فاعلیت خودش شد فاعلیتش تبعی خواهد شد، خداوند یک موجود مطلق و یک فاعل مطلق و یک شریک الباری خلق نفرموده است بلکه یک موجود محدود و قابل توسعه خلق کرده که این محدود، محتاج توسعه فاعلیت است، اگر طرف تعلق این فاعل یک امر ثابت باشد حرکت فاعلی برای محال است حتی حرکت جبری هم برایش محال است.

هـ - حرکت بر اساس نظام ولایت قابل تفسیر است

توضیح این مطلب قبلاً بیان شده اما باز هم تکرار می‌کنیم.

- تعلق به نقشه و برنامه مفسر حرکت نیست

که تعلق به مراتب مختلف یک برنامه ثابت اگر چیزی به نفس این تعلق اضافه شود منجر به سکون می‌گردد و اگر بخواهد توسعه یابد پذیرش توسعه به معنای پذیرش و خروج از وضع سابق یعنی پذیرش خروج از تعلق است که منجر به انفصال می‌شود.

- اصالت رابطه مفسر حرکت نیست

دیگر کلمه اینکه نه منفصل است و نه متصل چاره ساز نیست و اینکه بگوییم رابطه دارد هم چاره ساز نیست در حالی که رابطه دارد یعنی فاعل است و تحرک دارد و این پذیرش به تحرک محقق می‌شود و حرکت به همین فاعلیت معنا می‌شود.

- فعلیت تعلیقیه و فعلیت تحقیقیه مفسر حرکت نیست

اگر شما یک عکس از لحظه اول فعلیت تعلیقی و تحقیقی بگیرید و در یک مرتبه اصلاً برای آن، تعلق قائل نشوید و بگوئید حرکت توالی و ارتباط است این عکس خیلی بد جور می‌شود و جهت ثابت هم چیزی را حل نمی‌کند و علت حرکت را معرفی نمی‌کند. حالا از اینجا یک قدم بالاتر بیایید و تعلق را برایش قائل شوید و بگوئید معنای کشش و حرکت در آن لحاظ شده است ولی کشش را ثابت بگیرید بعد بگوئید می‌خواهیم چیزی به آن اضافه کنم، خوب اگر در ذات آن ثبات اخذ شده باشد ممکن نیست چون شما یک چیزی را در کنار یک چیز دیگر گذاشته‌اید. اگر بناست با این

ترکیب شود معنای ترکیب شدن چه چیزی را در نفس تعلق می‌طلبد؟ یک تحرکی را که آن تحرک باید اثبات کند که کیفیت حکم بر او نیست بلکه او حاکم بر کیفیت است یعنی فاعلیت دارد.

- کیفیت، حرکت را تعریف نمی‌کند «فاعلیت» حرکت را تعریف می‌کند

کیفیت، حرکت را تعریف نمی‌کند بلکه فاعلیت، کیفیت را تعریف می‌کند چون فاعلیت حاکم بر کیفیت است و معنای حرکت می‌دهد.

- در همه مراتب «کیفیت» به «فاعلیت» بر می‌گردد و «فاعلیت» مصحح حرکت است

حالا این فاعلیت مصحح حرکت در چند رتبه است، اول در رتبه شیء متحرک، دوم وقتی می‌گویید فاعلیت تبعی آیا نسبت به یک نقشه ثابتی است یا نسبت به فاعلیت حضرت حق و ایجاد او؟ قطعاً نسبت به فاعلیت حضرت حق است. پس دوباره فاعلیت تبعی نسبت به فاعلیت تبعیت می‌کند یعنی در همه مراتب، کیفیت به فاعلیت تعریف می‌شود.

و - امر ثابت همان فاعل ثابت یعنی حضرت حق جله عظمته است

یک مطلب دیگر اینکه قبلاً ما برای اثبات تعلق می‌گفتیم هر چیز را که تصور کنید «برای» دارد و خلق «برای» شده است و وجودش محض «برای» است و اضافه بر «برای» هیچ چیز ندارد و «برای» هم به همین نقشه و امر ثابت معنا می‌شد از آنجا بالاتر می‌گفتیم حتی اگر بحث حرکت را به مثل مادی‌ها هم بخواهید مطرح کنید در قدم اول باید پذیرفت که توالی بدون جهت ممکن نیست و اگر جزء ارباب ادیان هم نیستید نمی‌توانید حرکت را انکار کنید از امور غیر قابل انکار تغایر فی الجملة و تغییر فی الجملة است که تغییر فی الجملة اثبات کننده جهت ثابت است. حالا وقتی می‌گویید فاعل ثابت، دیگر نقشه و اینها کنار می‌رود؟ یا اینکه آنها تفسیر جدیدی پیدا می‌کند نه اینکه کنار برود، طرف تعلق شما آن نیست، شما نماز خودتان را عبادت نمی‌کنید و آن را نمی‌پرستید و معجب به نماز و روزه نیستید و اینها معبود شما نیستند. اینها کیف شماسست و بعد عرض می‌کنیم که نقشه هم در یک مراتبی قابل توصیف است ولی قابل توصیف بودن آن به چه معناست؟ آیا به معنایی که قبلاً آن را قیوم حرکت می‌دانستید، این معنای ثابتی که می‌گفتید همان معنای قیومیت است، نقشه در این قسمت چکاره بود آیا نگهبان و نگهدار بود و نقشه بود که شکلها و خواص مختلف را عطا می‌کرد یا نه؟ نقشه هست ولی با یک تفسیر جدید که با آن تفسیر قبلی بسیار فرق دارد.

۲ - تفسیر عدل برای روشن شدن معنای «قانون» و «نقشه» در نظام ولایت

قبلاً می‌گفتیم جهت خلقت «برای» دارد و این مفسر عدل است. آیا تفسر عدل در اینجا خراب نمی‌شود؟ درباره عدل به چند نحو می‌توان بحث کرد.

الف - نفی تفسیر عدل به معنای جای اشیاء در نظام بر اساس نگرش تجریدی

اول اینکه بگوییم اشیاء ذاتاً هر کدام یک جایی داند و عدل یعنی «وضع کل شیء فی موضعه» یک مثال در این باره عرض می‌کنم که ضعف این مطلب هم در همین مثال، مشهود است. شما یک تخته یا یک عدد فیبر را در نظر بگیرید و بعد با یک تیغ خطهای نامنظمی روی این تخته بکشید بعد روی همین خطها این تخته را ببرید و بعد اینها را طوری کنار هم بگذارید که درست همان شکل اولی تخته درست شود یک معنای عدل به عنوان «وضع کل شیء فی موضعه» این طور است که هیچ گونه نظمی را نمی‌توان به این نسبت داد الا اینکه اینها کنار هم دیگر قرار گرفته‌اند، این یک تعبیر از عدل یعنی «وضع کل شیء فی موضعه» است که بعد از اینکه فرض کنیم نسبت بین اشیاء به یکدیگر یک نسبت صرفاً اعتباری و انتزاعی است، که این تخته‌ها را به همان شکل اول کنار یکدیگر بگذاریم. حالا اگر سؤال کنید که مثلاً چرا این قطعه شش گوشه این طرف است می‌گویند چرا ندارد چون اگر بخواهیم چیز دیگری جای آن بگذاریم به هم می‌خورد و جایی برای آن نیست، یا چرا که قطعه چارگوشه در آن طرف است این هم چرا ندارد و اگر آن را برداریم چیز دیگری در اینجا جا نمی‌گیرد، چرا آن لوزی در آن طرف است و چرا شکل هندسی آن لوزی درست نیست، چون چیز دیگری جای آن قرار نمی‌گیرد و دلیلش فقط همین است. آیا کل این یک مجموعه است و هدف دارد؟ نه، اصل در تعریف همین است.

ب - نفی تفسیر عدل به مقصد، بر اساس اصالت ربط

یک شکل دیگر این است که از این بالاتر بروید و بگویید هر مجموعه‌ای متناسب با یک مقصدی است و معنای تناسب نسبتی است که بین اجزاء مرکب و مقصد وجود دارد. در این باره مثال می‌زدیم که چند کیلو آرد، چند کیلو روغن و چند کیلو شکر متناسب با درست شدن حلو یا درست شدن سوهان است که در اینجا معنای عدل به مقصد تفسیر می‌-

شد. این همان معنایی بود که تا اینجا امر را نشان می‌داد و عکس امر ثابت را می‌گرفت و تحویل می‌داد ولی عکس فاعلیت و حرکت را نمی‌تواند تحویل دهد.

ج - تفسیر عدل به فاعل ثابت (حضرت حق سبحانه و تعالی)

حالا این مجموعه مرکب برای این سیر خلق شده است و این سیر را کرد، خالق این ایجاد را برای چه می‌کند؟ برای افاضه، حرکت اشتدادی است چون افاضه‌ای است خود این به چه چیزی تعریف می‌شد و چرا حرکت باید اشتدادی باشد؟ چون خالق مطلقاست. می‌گفتید به خالق نسبت دارد ولی ما در همین اول کار می‌گوییم به خالق نسبت دارد. آخر کار در استدلال شما امر ثابت به چی تکیه می‌کرد؟ به تناسب به فعلیه و فعل هم تناسب به ذات مطلق، خوب ما هم در اینجا می‌گوییم فاعلیت تناسب به ذات مطلق دارد. بنابراین عدل در پایان به فعل نسبت پیدا می‌کند که در اول کار هم می‌توان همان نسبت را برقرار کرد. خدای متعال را از ظلم و عدم حکمت و لغو تنزیه می‌کنید، ما هم تنزیه می‌کنیم.

د - تفسیر عدل بگونه‌ای که حاکم بر فاعلیت مولا باشد صحیح نیست

ولی عدل را به چه چیز می‌شناسیم؟ به اینکه یک صورت جداگانه برای ذوات و ماهیات درست کنیم و بعد با آن کار خدا را بسنجیم یا نه؟ ظاهر تعبیری که در ادعیه هست همگی مؤید این است که شما چیزی را حاکم بر خدا نمی‌کنید و دو خدا را نمی‌پرستید «بک عرفتک و انست دللتنی علیک دعوتنی الیک و لولا انت لم ادری ما انت» اگر انسان بگوید نه، «بالماهیات عرفتک» سؤال می‌کنیم آیا اینها مخلوق هستند یا نه؟ اگر مخلوق باشند تکیه آنها به خود خداست و از خودشان استحکامی ندارند. اگر هم بگوییم مخلوق نیستند می‌گوییم پس شما با یک خدای دیگری این خدا را شناخته‌اید. آله شما در معرفت و تکیه گاه شما در علم و ادراک و خیر و شر، یک چیز دیگری غیر از مخلوقات اوست یا اینکه جزء مخلوقات اوست و تکیه مخلوقات او به خود است. قوانینی را خدا قرار داده و عقلی را عطا کرده است ولی هیچ یک از اینها هم واجب نیستند و تکیه اینها هم بر خداست. البته کیفیت می‌خواهد که بعد توضیح می‌دهیم عبادت بدون کیف نیست، نه در مرتبه عبادت‌های ذهنی و نه در مرتبه عبادت‌های عینی. کار فکری شما که انشاء الله اگر خدمتگزاری به فنا می‌مقدس و مطهر و منور که گرد و خاک داشته باشد تا شما آن را جاروب کنید نهایت ما وقتی می‌-

خواهیم خودمان را به فَنای حضرت اتصال دهیم خودمان ملوث هستیم و باید خودمان را پاک کنیم. به هر حال حرکت ذهنی شما که خودش انشاء الله عبادت و پرستش و توسل و حمد و صلوات و سلام است و انشاء الله خداوند آن را العنت از اعداء و بیزاری از آنها قرار دهد حتماً دارای کیفیت است ولی این کیفیت از خود صاحب منزل بالاتر نیست. ممکن است انسان عجب به عمل پیدا کند که هم می‌تواند عجب به عمل عینی پیدا کند و هم عجب به عمل ذهنی و عجب به عمل قلبی و بگوید من خودم خان هستم ولی اگر این مطلب نباشد استحکام آن قوانینی که می‌گویید ما خدا را بوسیله اینها ثابت می‌کنیم سؤال می‌شود با اینها که ثابت می‌کنید بیماری شک را بر طرف می‌کند؟ می‌گویند سنخ بیماری شک از سنخ این امور نیست، شما برای نفس خودتان هم نمی‌توانید ثابت کنید. یک وقت از یک انسان محترمی سؤال شد اینکه محکم می‌گویید باید با عقل ثابت کرد و چکار کرد! مگر ثابت کردن با عقل، بیماری شک را علاج می‌کند و از آن خارج می‌شوند؟ فرمودند نه، شک از یک باب دیگری است و معلوم شد که این برای خود کسی هم که اثبات می‌کند به اندازه خروج از شک به یقین کارائی ندارد، دیگر چه رسد به اینکه کارائی برای غیر داشته باشد.

بنابراین فعل شما در همه مراحل و از جمله مراحل نظری دارای کیفیت است و بعد هم این را در بحث علم اثباتی توضیح می‌دهیم یعنی تبعیت تمثلی که بیان شود این مطلب را هم باید توضیح داد. ولی فعلاً اگر فاعلیت شما محکوم به یک امر ثابتی بشود این موجب نفی حرکت خواهد شد چون نفس فاعل می‌خواهد رشد کند و توسعه یابد ولی آن امر ثابتی را که روبروی آن می‌آورد ادراک و فاعلیتش در مرتبه دوم عین مرتبه قبل هست یا عوض می‌شود و محکوم است یا حاکم است می‌گویید محکوم نباشد و عین رتبه اول هم نباشد و توسعه پیدا کند، می‌گویم بنابراین تبعیت نسبت به این امر ثابت نشد ولی تبعیت نسبت به فاعل واحد ثابت که افاضه می‌کند و دائماً هم افاضه‌اش را زیادتر می‌کند و دائماً اعطاء مجدد می‌کند غیر از اینکه قیوم است و اعطاء در آن رتبه هست مرتباً هم اضافه می‌کند و مبدأ حرکت می‌شود یعنی به توسعه‌ای که در فاعلیت شما ایجاد می‌شود فاعلیتتان هم حرکت مکانی پیدا می‌کند و هم حرکت زمانی. البته فاعلیت شما تصرفی هم هست و در منزلت شما در مجموعه تصرف می‌کند که بالاتر بروید یا پایین تر بیایید.

حجت الاسلام میرباقری: قبلاً تعلق را این طور اثبات می کردید که چون اگر بنا شود نسبت جمیع جهات به ذات شیء متحرک مساوی شود طبیعتاً باید ساکن شود و حرکت معنا ندارد، بنابراین لازم است یک امر ثابتی بر حرکت حاکم شود تا جهت حرکت را معین کند، در قدم بعد فرمودیدی که نه، امر ثابت نمی تواند تعریف کند و لازم است که فاعل باشد در این صورت دیگر احتیاج به بیرون و تعلق قطع می شود چون ما برای تعیین کردن جهت می خواستیم یک امری ارائه کنیم که مفسر جهت و خصوصیت آن باشد، حالا این را به فاعل برگردانیده اید و می گوئید خصوصیتی را که فاعل برگردانیده اید و می گوئید خصوصیتی را که فاعل انتخاب می کند خصوصیت ذات نیست و به فاعلیت آن بر می گردد، حالا وراى این بخواهیم یک تعلقى اثبات کنیم این تعلق برای تفسیر جهت بود و جهت هم به خود فاعل تفسیر شد و خصوصیت ذاتش هم نیست و چون فاعل است تعیین جهت می کند نه چون متعلق به خارج است، از درون تعلق، تعیین جهت بیرون نمی آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک بخش از مطلب را شما متوجه نشده اید ما عرض کردیم که فاعل که خلق شده محدود است و بنابراین محتاج است، محتاج به توسعه است.

حجت الاسلام میرباقری: این معنایش این است که متعلق به توسعه است یعنی این عین مدعاست، اما چرا تعلق به توسعه دارد؟ علاوه بر آن دیگر توسعه اش به فاعلیتش بر نمی گردد وقتی این حرکت دوم به فاعلیتش بر نگردد، اگر فاعلیت مفسر حرکت است و بدون حضور فاعلیت نمی توان حرکت را تعریف کرد، فاعلیت در حرکت مکانی فقط حرکت مکانی تعریف می کند.

۱ - کیف توسعه و نفس توسعه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک کیف توسعه داریم و یک نفس توسعه، کیف توسعه این است که قدرت عمر نسبت به جهتی را که خودش برای توسعه خودش مفروض می کند مثلاً دنیائی باشد که بتواند خالد بن ولید و یک عده از افراد خبیث را دور خودش جمع کند و یک بساطی راه بیافتد.

- اصل توسعه به ایجادى و خارج مجموعه معنا می شود

یعنی توسعه اگر بنا شد بدون توسعه حرکت نیست و حرکت زمانی را هم به توسعه برگرداندیم و توسعه را ه به یک ایجاد می‌کند که از خارج واقع شود و نه از داخل مجموعه، حالا خود توسعه، طرف تعلق است و کیفیت توسعه حتماً به فاعلیت مکانی باز می‌گردد که در کیف توسعه ممکن است کیفیت ملکوتی باشد یا کیفیت حیوانی اما سؤال مهم این است که آیا مخلوقی را که خلق می‌کند و فرض اضافه و توسعه دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنایش این است که احتیاج به توسعه در ذاتش است.

۲ - تسلط فاعل بر کیف توسعه ثواب و عقاب است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه احتیاج به توسعه مثل احتیاج به پرستش در ذاتش باشد و محکوم به پرستیدن باشد غیر از این است که محکوم باشد که کیف خاصی را بپرستد، اگر محکوم به کیف شد علیت حاکم می‌شود و مانع حرکت می‌شود ولی اگر حاکم بر کیف شد مفسر حرکت، فاعلیت است، این فاعل محکوم به توسعه و پرستش و اشتداد است ولی آیا محکوم به کیف خاصی از اشتداد خاصی از اشتداد است؟ نه آنچه که زمینه عقاب و ثواب را معین می‌کند و علام برزخ و قیامت هم همین است که شما مسلط بر کیف باشید و بتوانید فاعلیت و نفوذ خودتان را بسط دهید اصل بسط و پرستش قطعی است اما اگر این به فاعلیت نیاید حرکت نمی‌شود و و باید قابل حرکت باشد و مولا او را حرکت دهد، «کلاً نمد هؤلاء و هؤلاء» اگر قابلیت امداد در ذات این نباشد یعنی فاعلیت نداشته باشد و تعلق به کیفیت خاص داشته باشد امداد بی‌معنا می‌شود، همه صحبت این است که کیفیت محکوم فاعلیت شده است ولی فاعلیت حاکم بر اصل پرستش نشده است.

حجت الاسلام میرباقری: این حرکت مکانی را تعریف می‌کند اما حرکت زمانی به این تعریف نمی‌شود این نسبت به مکان فاعل است و حرکت مکانی همه به فاعلیت تعریف شده ولی نسبت به زمان فاعلیت ندارد بلکه محتاج و محکوم است و اگر از این جهت محکوم است دیگر فاعل نیست و اگر فاعل نبود حرکت بدون فاعلیت بی‌معنا خواهد بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حرکت مکانی را که شما می‌پذیرید در جهت صعود بیاورید آیا متقوم به حرکت زمانی هست یا نه؟ در جهت صعود و ملکوتی متقوم است.

حجت الاسلام میرباقری: اگر آن تعریف نشد حرکت مکانی هم بعد از ناحیه دیگری اشکال پیدا می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عنایت کنید آیا وقتی که می‌گویید محرک حرکت زمانی، خدای متعال است و معنای شاین است که حرکت مکانی متقوم به افاضه اوست آیا این یعنی حرکت صورت نگرفت؟ بگویید حرکت مستقل از خدا نشد و توسعه مستقل از واجب تعالی نشد.

حجت الاسلام میرباقری: توسعه بی‌معناست چون توسعه به فاعلیت بر نمی‌گردد و اگر به فاعلیت برگشت کیف توسعه-اش...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما اگر بگوئید این وجودش هم قیوم خودش نیست آیا معنای جبر می‌دهد، شما که اصل این را در هستی‌اش هم می‌گویید قیوم خودش نیست، آیا باید حتماً یک تعریف مادی از حرکت بدهیم و اگر غیر مادی باشد شما قبول نمی‌کنید؟

صحبت این است که اگر در اینجا مبدأ تفسیر را ایجاد متسمر قرار دهید، این ایجاد را که قرار می‌دهید چه چیزی را ایجاد می‌کند؟ توسعه در فاعلیت.

حجت الاسلام میرباقری: آیا فاعلیت این توسعه را می‌پذیرد یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر در کنه آن پرستش قرار گرفته یعنی فاعلیت نسبت به توسعه محکوم است و نسبت به حاکم شدن نفوذ فاعلیت (خود) حاکم است.

حجت الاسلام میرباقری: محکومیت با حرکت در توسعه سازگار نیست.

۳ - محکوم بودن فاعل تبعی با استقلال داشتن خودش در توسعه سازگار نیست ولی با اصل توسعه سازگار است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: محکومیت با استقلال در توسعه سازگار است.

حجت الاسلام میرباقری: اگر با حرکت سازگار باشد ولو حرکت غیر استقلال از اول فاعلیت را انکار می‌کنیم و می‌گوییم در حرکت مکانی هم فاعلیت نیست و محکوم به حرکت مکانی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: محکوم به فاعلیت است یا محکوم به کیفیت؟

حجت الاسلام میرباقری: فرقی نمی‌کند، محکوم است، در حرکت مکانی هم عین همین را می‌گوییم که این فاعل نیست بلکه محکوم به فاعلیت حضرت حق است و حرکت مکانی می‌کند، چرا در حرکت مکانی می‌فرمایید؟ چون کیف

اگر وضع ذات شد نمی‌تواند حرکت بپذیرد ولو بالتبع اینجا هم می‌گوییم این کیف از فاعلیتی که الان دارد، آیا الان توسعه در فاعلیت دارد یا نه، این ظرفیت از فاعلیت خودش می‌خواهد عوض شود چه به فاعلیت خودش و چه بیرون.

۴ - محکوم بودن فاعل به «کیف توسعه» همان شبه جبر است که با حرکت نمی‌سازد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شبهه جبر را می‌توان از باب علیت بیان کرد البته دارم مثال می‌زنم، می‌توان گفت که چون خداوند خالق است هیچ چیز مستقل از او نیست بنابراین فعل و فاعل حقیقتاً مندرک در فاعلیت ربوبیه است و این در هیچ مرتبه‌ای دارای فاعلیت نیست و اینها همه‌اش شأن فعل او و در آخر شأن ذات هستند، می‌توان این طوری گفت که مثلاً یک فردی می‌خواهد زنا کند قیوم این فرد در آن لحظه خداست قدرت حرکتی او هم از خداست نه از خودش «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» پس هیچ شدت و هیچ گردشی در حاقاراده و تخیلش گرفته تا در فعل خارجی‌اش تا در اشیای نیست، پس بنابراین اصلاً این نیست که دارد فعلی را انجام می‌دهد «فاعل حق» فاعل الهی، می‌توان اینگونه گفت و لکن این معنای فاعلیت و فعل را در یک دستگاه دیگر نگاه کردن است که بعد منسوب به اینجا می‌کنید.

ما در اینجا یک حرکت در میدان مسافت را معنا کردیم و یک حرکت در توسعه، در عین حال که متقوم به هم هستند و دارای خصوصیت هستند، شما قبول کردید که یکی نیست و در یکی از آنها فاعلیت خود شما را آوردیم و در دیگری فاعلیت حضرت حق در عین حالی که شما هم متقوم به انجام او هستید متکیف شدن کیف فعل شما هم از تقوم طرفینی خارج نیست.

یعنی آنچه را که در اینجا حرکت کردیم اینکه فاعلیت یک طرفه نمی‌کند البته به فاعلیت معنا می‌کند نه به کیفیت، یعنی کیفیت به فاعلیت تفسیر می‌شود و کیفیت مناسبات فاعلیت است و جریان نفوذ فاعلیت نشان دهنده کیفیت است، و لکن آیا دوئیت دارد یعنی نظام فاعلیت است و نظام فاعلیت متعلق به یک فاعل است و فاعلیت تحت ربوبیت الهی است یا اینکه اصلاً در هیچ رتبه‌ای فاعلیت نداریم، اینکه شما می‌فرمایید در هیچ رتبه‌ای فاعلیت نداریم تفاوت نحوه فاعلیت اینها را با فاعلیت حضرت حق انکار می‌کنید، ما می‌گوییم اینها تعلق دارند و اگر تعلق نداشته باشند حرکت برای آنها محال است صدور فعل بدون مطلق تعلق از کسی که عاجز است و مطلق نیست و محدود و

نیازمند است می‌گویید بی‌نیازی و اینکه مانند بی‌نیازهای فعلی را انجام دهد برای کسی که نیازمند است ممکن نیست بنابراین در نفس فاعلیتش تبعیت دارد و در کنه آن پرستش هست، ولی آیا تعلق آن به امر ثابتی است که مانع حرکتش می‌شود؟ نه بلکه تعلقش به فاعلیت و افاضه و اضافه شدن است یعنی به همان چیزی است که مبدأ حرکت است، به همان توسعه‌ای که بواسطه افاضه او واقع می‌شود.

۵ - زمان اصل توسعه سابق بر زمان تبعیت فاعل تبعی است

و زمان توسعه سابق بر زمان بتبعیت این است یعنی به توسعه داده خدای متعال تبعیت این واقع می‌شود و پرستش این بعد از افاضه قدرتی است که از جانب او صورت می‌گیرد دائماً او عنایت می‌کند و دائماً این عنایت سابق بر التفات شماست البته مقدم بر اصل التفات نه کیفیت آن که کیفیت بعد از آن است پرستش واقع نمی‌شود الا با حرکتی که او ایجاد می‌کند و الا با حول و قوه و افاضه او اما کیفیتش چگونه است؟ کیفش را شما معین می‌کنید.

۶ - زمان کیفیت توسعه، مؤخر از فاعلیت است

چون کیفیت مؤخر از فاعلیت است نه سابق بر آن تعلقی هم که او دارد و نسبت به فاعل تابع است می‌تواند توسعه‌ای را که می‌خواهد توسعه ملکوتی باشد می‌تواند توسعه حیوانی باشد که اگر توسعه حیوانی شد و خواست بسط نفوذ قدرتش را در شکل قوانینی مادی بیاورد و قوانین ماده و التذاهای دنیوی را بپرستد در آن توسعه قدرت پیدا می‌کند ولی در یک زمان محدودی خودش را به فاعلیت خودش از شکل موجودی که توسعه‌اش استمرار دارد خارج کرده است و چون فاعل است و چون حرکت برایش فرض دارد چنین کرده است حالا شما اشکالتان را بیان کنید.

حجت الاسلام میرباقری: حضرتعالی می‌فرمایید اگر کیفیت مقوم ذات شد حرکت بی‌معنا می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کیفیت را مطلقاً رد نمی‌کنیم بلکه کیفیت، تناسبات فاعلیت می‌شود، اگر شما صحبت از یک دستگاه به یک دستگاه دیگر ببرید و درباره‌اش نظر دهید در حقیقت درباره آن حرف زده‌اید.

حجت الاسلام میرباقری: شما می‌فرمایید تا فاعلیت نباشد حرکت بی‌معناست و بعد از آن فاعلیت را مکانی می‌فرمایید.

۷ - فاعلیت تبعی در زمان معنای پرستش دارد و فاعلیت در توسعه مکانی معنای سلطه و نفوذ دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک فاعلیت یعنی در توسعه مکانی معنای سلطه و نفوذ دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک فاعلیت تبعی در توسعه‌ای که در مکان ملاحظه می‌شود داریم و یک فاعلیت تبعی نسبت به زمان داریم، هر چند اینها متقوم به یکدیگرند و لکن آن که نسبت به زمان دارد معنای پرستش دارد و آن که نسبت به مکان دارد معنای سلطه و نفوذ این بر خارج است و معنای منحل کردن خارج در خودش را دارد وقتی که فاعلیتش تصرفی است معنایش این است که یک وحدت ترکیبی بزرگی می‌سازد آمریکا در فاعلیت تصرفی‌اش یک سازمان ملل با آن همه شیطنت درست می‌کند و یک معادلاتی بر اساس شیطنت درست می‌کند و اموال ملتها و مغز آنها را می‌چاپد و آنها را به خدمت می‌گیرد بعد هم می‌آید و قلدری می‌کند و عربده می‌کشد و به اصطلاح شیپور ابلیس را براه می‌اندازد، اما این کار او اصلاح در اضافه و نقصان عالم تأثیری ندارد و یک نفر هم به دستور آمریکا قبض روح نمی‌شود و آمریکا در محقق شدن قتل یک نفر هم قدرت فاعلیت ندارد چون جناب عزرائیل قبض روح می‌کند و آن مال یک فاعل دیگری است و آمریکا کاره‌ای نیست و فقط قدرت یک تهدید و تطمیع دارد «یمنیهم و یعد هم و ما یعدهم الشیطان الا غروراً» این صحبت غیر از آن است که بگوئید وحدت ترکیبی درست نکرده است به هر حال این سوتی که آمریکا در دستگاه ابلیس می‌زند از سوتی که صدام می‌زند صدایش بلندتر است و کسانی که با صحبت ابلیس بخواهند به واهمه بیافتند با حرف آمریکا بیشتر به واهمه می‌افتند، کسانی هم که قلبشان مطمئن است و می‌دانند هک ملک مقرب قبض روح می‌کند و اینها نمی‌توانند قبض کنند هر چند هزار هواپیمان یا یک میلیون هواپیما بیاورد و اصلاً سقف آسمان را پر از هواپیما کند، این کاری به قبض روح ندارد حتی کاری به زخمی شدن کسی هم ندارد چه رسد به قبض روح ولی سر و صدا راه می‌اندازد.

۸ - فاعلیت تصرفی در کیف نیز مطلق نیست

توسعه تصرف در مرکب و رفتن اینجا یا آنجا، این وحدت ترکیبی را درست کردن یا آن وحدت ترکیبی، این مناسبتی است که بین تبعیت این از مولا و امداد او واقع شده است قبلاً هم عرض کرده‌ایم که فاعلیتش ترکیبی می‌شود، شی‌ای که در خارج پیدا می‌شود سفارشی از این و امدادی از مولا متناسب با مشیت است و اگر خارج از مشیت باشد امداد نخواهد شد، متناسب با رشد کل است که اگر متناسب با رشد کل و حرکت زمانی نباشد امداد نمی‌شود، ولی متناسب با آن می‌تواند جایگاه خودش را بالا ببرد یا پایین بیاورد.

شما می‌گویید یا مطلقاً فاعلیت تبعی باشد و دیگر فاعلیت تصرفی نباشد یا فاعلیت تصرفی باشد و فاعلیت تبعی نباشد یعنی در حقیقت صحبت شما این است که می‌گویید یا تبعیت یا حاکمیت که این خروج منطقی از بحث است که می‌گویید یا تبعیت باشد که آن را به تبعیت از امر ثابت برسانم دیگر فاعلیت نباشد مثل یا یا اینکه وحدت باشد یا کثرت باشد، یا اگر تبعیت نیست و فاعلیت است دیگر میدان حرکتش دست خودش باشد و مستقل باشد، هم فاعل است و هم تابع، فاعل است در تبعیت و تابع است.

حجت الاسلام میرباقری: مفسر حرکت زمانی‌اش چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مفسر حرکت زمانی فاعلیت حضرت حق است و این تعلق به آن فاعلیت دارد، طرف تعلق باید ثابت باشد یعنی طرف تعلق را از تعریف حرکت خارج نمی‌کند و این خروج منطقی از بحث است.

حجت الاسلام میرباقری: این تعلق، فاعلیت دارد یا نه؟

۹ - فاعلیت به تبعیت و تبعیت به فاعلیت تقوم دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در خود این فاعلیت به تبعیتش تقوم دارد دو تا خط برای زمان و مکان کشیدیم

...

تبعیت به فاعلیت به تبعیت، اگر موجودی را که خلق می‌کنند فاعل نباشد نمی‌تواند تابع باشد و اگر موجودی را که خلق می‌کنند تابعی باشد که فاعلیت نداشته باشد نمی‌تواند تبعیت کند اگر موجودی است که فاعل است و در تبعیتش می‌تواند فاعلیت داشته باشد کیفیت تبعیتش را می‌تواند معین کند که کیفیت تبعیت حیوانی باشد یا کیفیت تبعیت ملکوتی.

برادر سبحانی: فاعلیت تصرفی ... که حرکت مکانی است ظاهراً حضرتعالی یک فاعلیت تبعی هم در زمان معین می‌-

کنید یعنی همان طور که در حرکت مکانی احتیاج به وحدت ترکیبی و ترکیب فاعلی داریم در حرکت زمانی هم ترکیب

فاعلی لازم است یعنی همانجا هم یک فاعلیت تبعی از ناحیه این است و یک فاعلیت تصرفی مولا در امداد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، در توسعه دیگر یک طرفه است و می‌گویید در اینجا فقط تقاضا می‌شود، در

مکانی‌اش متقوم است ولی در توسعه این طور نیست که یک طرفش هم باید این توسعه را قبول کند.

برادر سبحانی: تقاضا به معنای اعمال فاعلیت است ولی فاعلیت تبعی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی فاعلیت مولا در فاعلیت خودش و توسعه فاعلیت خودش می‌خواهد.

حجت الاسلام میرباقری: خواستن جبری می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خواستن جبری اگر در کنه‌اش خواستن پرستش باشد به هیچ جا ضرر نمی‌زند. اگر

خواستن فعل فاعل در فاعلیت خودش باشد، می‌شود ولی اگر خواستن کیفیت خاص باشد نمی‌شود، خواستن نفس

حرکت است که مقوم حرکت است.

برادر سبحانی: حالا چه مانعی دارد که به جای خواستن نفس حرکت همان طور که در وجه الطلب می‌گفتیم خواستن

محور باشد یعنی در اینجا هم محور تعیین می‌کند و کیف ندارد یعنی اگر طلب محور خاصی را بکند...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، تبعی که است معنای همان محوری را می‌دهد یعنی توسعه را می‌خواهد.

برادر سبحانی: توسعه را در جهت بندگی و یا در جهت دنیاپرستی می‌خواهد جهت باید تمایز داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جهتی را که می‌فرمایید از شئون مکان است. و السلام علیکم و رحمه الله

۱۷۳۴

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: وجوب حرکت و تعریف مکان «ایجاد» بر اساس نظام ولایت

دوره دوم

تاریخ: ۶۹/۱۲/۲۲

جلسه ۶

فهرست:

- ۱ - حرکت بر مخلوق واجب بالغیر است
- الف - موجود محدود، مقاومتش مطلق نیست
- ب - موجود محدود، قدرتش مطلق نیست
- ج - موجود محدود، هستی اش مطلق نیست
- د- وجود مطلق، در بودن، قدرت، حد و مرز مطلق است
- هـ - وجوب بالذات با اطلاق بالذات، و وجوب بالغیر با مخلوق محدود سازگار است
- و - محدود مخلوق با فرض شکسته شدن، حرکت و تأثیر و تأثر سازگار است
- ز - محدود مخلوق وحدت اتصالی مطلق را ندارد یعنی تعدد، ترکیب، تقوم را می پذیرد
- ح - محدود مخلوق بسیط نیست چون وحدت حقیقی ندارد
- ۲ - «وحدت اتصالی» و «مسانخت» خالق با مخلوق محال است
- الف - تمسک به روایات برای اثبات وصول مخلوق به خالق تمسک ضعیف است
- ب - «شأن» هم چیزی جز وحدت اتصالی نیست
- ج - «شأن» با برنامه انبیاء سازگار نیست
- د - «شأن» با سوره توحید سازگار نیست
- نتیجه بحث: برای مخلوق حرکت واجب است

- پرسش و پاسخ

۱ - ابهام ذاتی فاعل تا کجا پیش می‌رود؟

الف - معنای فاعلیت یعنی «ولی برای هدایت قراردادن و هیچ گونه ابهامی ندارد

ب - نداشتن سرپرست و ولی در هر رتبه‌ای موجب حیرت و ابهام است

ج - تعلق به مولائی که مشخص است، عین هدایت است

د - اگر مولی مشخص نباشد، تعیین اولویت محال می‌شود

۲ - حرکت زمان و حرکت مکانی در ایجاد حضرت حق قابل ملاحظه است

۳ - در تمام مراتب نظام در «کیفیت توسعه» سهم تأثیر اصلی با ایجاد حضرت حق می‌باشد

۴ - فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی متقوم به هم می‌باشند

۵ - هم در اصل تصرف و هم در کیفیت تصرف ولی ما فوق سهم تأثیر اصلی را دارد

۶ - «فاعلیت تبعی صرف» یعنی هماهنگ سازی خود با فاعل تصرفی

۷ - فاعلیت ملکوتی منشأ در کیفیت نزول رکت است نه اصل نزول رحمت

- قدرت از منشأ حقیقی و از بالا به پائین نازل می‌شود، و بالعکس غلط است

- سعه یافتن فاعلیت مخلوق نسبت به اصل نزول قدرت، فاعلیت تبعی پیدا کردن است

۸ - فاعلیت حضرت حق هم در اصل توسعه و هم در کیف حضور دارد

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... بحث درباره شناختن اصولی است که در تنظیم امور مسلمین لازم است، که بحث نفی‌ای آن به یاری خدای متعال بیان شد و اکنون سیر اثباتی آن را آغاز کرده‌ایم که در قسمت اول معنای ترکیب و در قسمت دوم معنای تعلق و فاعلیت مورد بحث قرار گرفت. اولین قسمت این بود که تعلق به کیفیت در همه اشکال معارض با فاعلیت است و در قدم دوم معارض با حرکت است. حالا ببینیم آیا تعلق به فاعلیت باید باشد یا نه؟ در این رابطه عرض کردیم تعلق نمی‌تواند به فاعلیت نباشد و حالا همین مطلب را باز توضیح می‌دهیم.

- اصل بحث

۱ - حرکت برای مخلوق واجب بالغیر است

توضیح ذلک اینکه وقتی می‌گویید وحدت اتصالی نیست یعنی اینکه کیفیت در این موجود، اصل نیست یعنی در مخلوق، سکون اصل نیست که ابتدا به صورت جدولی و به همان شکل منطق صوری بحث می‌کنیم که چرا سکون اصل نیست.

الف - موجود محدود، مقاومتش مطلق نیست

اگر محدود باشد یا می‌پذیرد که مخلوق هست یا می‌گوید مخلوق نیست. اگر بگویید مخلوق نیست ولی محدود است دارای اشکالی است چون نمی‌توان فرض مقاومتش را مطلق کرد، چیزی که اصل هستی‌اش محدود است آیا می‌شکند یا نه؟ نمی‌توان گفت ذاتاً غیر قابل شکستن است. انسان می‌تواند فرض کند که ماهیات تغییر پذیر نیستند ولی برای فرضش نمی‌تواند برهان اقامه کند چون نمی‌تواند مقاومت چیزی را که خودش محدود است مطلق بداند.

ب - موجود محدود، قدرتش مطلق نیست

اگر فرض کنید اصل وجود یک چیز در یک مکعب ده سانتیمتر در ده سانتیمتر قرار می‌گیرد حالا هر چه درباره این بگوئید نمی‌توان گفت که قدرت این بی‌نهایت و مطلق است بلکه قدرتش محدود است.

ج - موجود حدود، هستی‌اش مطلق نیست

بعد از آن می‌گویید اثر پذیری‌اش بگونه‌ای است که تا بی‌نهایت با هر چه که مواجه شود اثر ناپذیر است. می‌گوییم این در عالم تصور ذهنی قابل فرض است ولی اثبات منطقی ندارد چون منطقیاً ممکن نیست که واجدیت چیزی محدود باشد ولی مانعیتش نامحدود باشد و مانع اثر، برخورد باشد و در موضع منع اثر بر خودش نامحدود باشد. بنابراین قول به محدودیت این و نامحدودیت آسیب‌پذیری این با هم سازگار نیست. اگر چیزی محدود شد حتماً اثر پذیر است و اگر چیزی اثر پذیر شد نمی‌شود هستی‌اش در بودنش مطلق باشد.

د - موجود مطلق، در بودن، قدرت، حد و مرز مطلق است

پس اطلاق در بودن و اطلاق در قدرت و حد و مرز باید با هم باشد و نمی‌شود بعضی از آن را از بعضی دیگر منفصل کرد. وجود مطلق وجودی است که از نظر کیفیت، کیف بردار باشد و نه از نظر عین، کیف بردار و حد و مرز بردار باشد. از هیچ طرف و بعدی نمی‌شود گفت که محدود است، اگر از یک بعد محدود باشد از همان بعد محدود، شکننده است.

ه - وجوب بالذات با اطلاق بالذات، و وجود بالغیر با مخلوق محدود سازگار است

پس نمی‌توان گفت چیزی که مخلوق است محدود نیست و اگر محدود بود حتماً مخلوق است و صحیح است که بگوییم فرض شکستن، ذاتاً برای هر محدودی هست و هر چیز که فرض شکستن برای آن باشد نمی‌توان آن را مطلق فرض کرد و ذاتاً مطلق و بی‌نیاز نیست بلکه باید گفت ذاتاً نیازمند و مخلوق است، وجوب بالذات با اطلاق بالذات سازگار است و در غیر آن اگر وجوبی باشد باید بالغیر باشد.

و - محدود مخلوق با فرض شکسته شدن، حرکت و تأثیر و تأثر در آن راه دارد

حالا اگر گفتید خدای متعال چیزی را خلق کرده که محدود است آیا می‌توان گفت این محدود ساکن است یا اینکه واضح است که فرض شکستن برای این هم وجود دارد و همین فرض شکستن برای آن مطرح شد باید برایش فرض

حرکت یعنی تأثیر و تأثر را مطرح کرد.

ز - محدود مخلوق، وحدت اتصالی مطلق ندارد یعنی تعدد، ترکیب، تقوم را می‌پذیرد

وحدت اتصالی اش نمی‌تواند وحدت اتصالی مطلق باشد و مجبور است درون ذات خودش تعدد یا به عبارت دیگر «ترکیب و تقوم» را بپذیرد.

ح - حدود مخلوق بسیط نیست چون وحدت حقیقی ندارد

همین که گفتید وحدت حقیقی ندارد یعنی قابلیت دوپاره شدن دارد و قابلیت دوپاره شدن نیز برای چیزی است که بسیط نباشد و وحدت اتصالی کیفیتش برابر با حقیقت ذاتش نباشد، خلاصه فرض سکون شکسته می‌شود مگر اینکه عالم را شأن حضرت حق بدانیم یا چیز خاصی را شأن بعضی از اوصاف بدانید که به این مطلب نیز در جای خودش پاسخ داده‌ایم. شأن همان معنای وحدت اتصالی را می‌دهد که برای چیزی وحدت اتصالی با وجود مطلق قائل باشید یعنی اطلاق آن و این، یکی باشد این شکستنی نیست و لکن معنا ندارد که شأن به مخلوق نسبت داده شود، حدوث نه در ذات می‌آید و نه در شأن ذات که این را بعد بحث می‌کنیم.

۲ - «وحدت اتصالی» و «مسانخت» خالق با مخلوق محال است

در سوره مبارکه توحید که می‌فرماید نه چیزی از او زائیده می‌شود و نه او از مرحله دوم زائیده می‌شود، مرحله دوم یعنی چه؟ یعنی بگوئیم آن چیزی را خلق کرده و حالا به او واصل می‌شود در زمان دوم یک خدائی که بزرگتر از خدای زمان او است داریم چنین چیزی نیست، نه چیزی از او جدا می‌شود و نه چیزی به او اضافه می‌شود و فرض مسانخت شدنش با مخلوق محال است و فرض مسانخت ندارد فرض اتصال و وحدت اتصالی برای عابد و معبود نیست که ذات معبود عین ذات عابد مخلوق است و الا عبادت و قرب که یک نحو حرکت است باید حرکت در ذات ثابت فرض شود که ممتنع است و از اطلاق می‌اندازد و مغایر با احدیت حق جلت عظمت است.

حالا مخلوقی را ملاحظه می‌کنید که شأن نیست و ذاتش با ذات خالق وحدت اتصالی ندارد، نمی‌توان گفت که وحدت اتصالی حقیقی است اعتباراً می‌گوییم شأن و ذی شأن، و انتزاعاً شما دو قسمت می‌کنید و با متر اندازه می‌گیرید و می‌گوئید این سانتیمتر و آن سانتیمتر در حالی که در واقعیت یک تکه آهن یا چوب است اگر برایش وحدت اتصالی قائل باشید. و بگوییم کسی که ریاضت می‌کشد و واصل می‌شود معنایش این است که بعد از وصول یک توهم بوده که از بین

می‌رود توهم بود که این غیر از مولاست و این از بین می‌رود. قبل از وصول که مواظبت می‌کرد برای این بود که حرکتش الهی شود و وقتی واصل شد معنایش این است که دیگر آن حالت قوه واهمه از بین می‌رود و نفوذ را نفوذ می‌داند و همه چیز را مال او می‌داند.

الف - تمسک به روایات برای اثبات وصول مخلوق به خالق تمسکی ضعیف است

تمسک به روایات متعددی یا بعضی از جملات ادعیه که این وصول را مشخص می‌کند یک تمسک ضعیف است. در احکام عملی که به اصطلاح عرفا، علماء صوری برای یک وضوء و غسل حتماً کلمات مختلف مولا را کنار هم می‌گذارند و نص و ظاهر و صریح را دقت می‌کنند حالا چطور ممکن است در این امر عظیمه که ادعای وصول می‌شود ما سوره توحید را کنار بگذاریم در حالی که نام خود سوره، سوره اخلاص و توحید است، و تمسک کنیم به اینکه شأن و ذی شأن درغایت خودش در کار نیست و اصلش اعتباری است و این تقسیمات توسط یک ذهن جاهل انجام گرفته است و وصولی که بعد برای عارف حاصل می‌شود می‌فهمد که قبلاً هم واصل بوده و او خیال می‌کرده چیزی هست.

قول به اینکه هیچ کس عمل به این عرفان نمی‌کند و جبری نمی‌شوند دارای چندین اشکال است چون گاهی در دفاع از آنها می‌گویند هیچ کس نیست که اهل وصول باشد و چنین حرفی بزند. نحوه اینکه بگوئید جبر فائل نمی‌شود هر چند که او عبادت کند و عبادت خودش را فعل رب بداند و هر چند که ترک معصیت کند و ترک معصیت را هم فعل رب بداند، این مانع از آن قول در باب اعتقاد نمی‌شود، و هر چند که در توهم و خیالش هم مراقبتش در حدی باشد که حالاتش را برابر با حالات عبادت بداند، این مطلب مانع از آن فرض نیست.

ب - «شأن» هم چیزی جزء وحدت اتصالی نیست

این اعتقاد که بگوئیم وحدت اتصالی بین ذات مخلوق و خالق است، محال است و شأن هم چیزی جز وحدت اتصالی نیست. رقیق کردن تعبیر، اصل ماهیت قضیه را عوض نمی‌کند، تعبیر را رقیق‌تر کنید و با آب بشوئید حتی به تعبیر آن بنده خدا مثل عطر شود که رائحه‌اش به مشام می‌رسد ولی قابل دیدن و لمس شدن نیست ولی به هر حال معطر است، هر رقم که بگوئید «یدرک و لا یوسف»، ما از آن طرف قضیه سؤال می‌کنیم که این وحدت اتصالی در آن لحاظ شد و صورت در آن اصل شد ممکن نیست و چه اینکه بگوئید شأن است ممکن نیست.

ج - «ش» با برنامه انبیاء سازگار نیست

اما گفتن اینکه شأن است نه تنها با دستگاه انبیاء سازگار نیست بلکه با تغییر در ذات هم سازگار نیست مگر اینکه بگویید اصل تغییر، خیال و توهم است و حقیقت آن یک ثبات بیشتر نیست و وحدت اتصالی کاشف از ثبات در شأن است و منزلت ربوبی که می‌رسد شما توهم تغییر می‌کنید تا آن وقت گفته شود در یک منزلت هم گفتن اینکه برزخ و قیامت و سؤال و جوابی هست اینها هم یک مرتبه لطیف‌تر از همین عالم توهم است نهایت غیر از توهم کفار است در حقیقت مطلب هیچ حرکتی واقع نمی‌شود و هیچ گونه تغییر و تغایر و ابتهاجی صادر نمی‌شود.

د - «شأن» باسوره توحید سازگار نیست

این چنین که نیست چون این با خود سوره مبارکه توحید هم نمی‌سازد، فرض «یلد و یولد» که اگر نباشد نمی‌توان گفت «لم یلد و لم یولد» و اگر فرض این صحیح شد که حضرت حق از زائیدن و زائیده شدن تنزیه می‌شود و اگر اضافه و نقصان فرض پیدا کرد آن گاه حتماً مخلوق در این حد است و خالق هم منزله از این است. غنی حمید جز خدای متعال کس دیگری نیست یعنی آنکه بی‌نیازی او ذاتی بوده و همه محتاج او هستند.

- نتیجه بحث: برای مخلوق حرکت واجب است

حالا همین که کیفیت در مخلوق اصل نشد فرض سکون نفی می‌شود و وجوب برابری مخلوق با حرکت اصل می‌شود و در این صورت ممکن نیست که تعلق از آن حذف شود. و بنابر برهان گذشته هم حرکت و تعلق نمی‌تواند بدون فاعلیت باشد و اگر تعلق به کیف خاص نباشد ضرورتاً یعنی فاعلیت، حالا در ابتدا کیف خاص یک محدوده جزئی را مثال بزنید و بعد کیف خاص یک حرکت و یک برنامه‌ای را و این کیف را در شکل‌های مختلف ببینید، تعلق به کیفیت خاص عین سکون است.

- پرسش و پاسخ

۱ - ابهام ذاتی فاعل تا کجا پیش می‌رود؟

حجت الاسلام میرباقری: ابهام ذاتی فاعل تا کجا پیش می‌رود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این ابهام ندارد و فقط اگر از اصالت کیفیت نگاه کنید ابهام دارد ولی اگر خروج منطقی پیدا نکنید و در همین دستگاه سؤال کنید عرض می‌کنیم اگر تعلق فاعلیت به کیفیت نفی شد و تعلق به فاعلیت و فاعلیت را هم در توسعه ببینید یعنی تعلق به توسعه فاعلیت در خود.

حجت الاسلام میرباقری: این را به یک معنا در کلمات قوم هم می‌توان پیدا کرد که به یک جایی می‌رسند که می‌گویند باید این هیولا باشد یعنی صورت خاص نداشته باشد در عین حال عشق به صورت را هم در آن فرض می‌کنند و وقتی عشق را در آن فرض کردند یعنی یک نحوه فاعلیت و شوق هست، در عین می‌گویند به صورت معین هم نیست البته من نمی‌خواهم برابری را عرض کنم ولی از اختلافهایش صحبت می‌کنم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بگویید تعلق است ولی تعلق به ذات حضرت حق نیست، حالا این هیولانی را که می‌گویند عشق به ذات حضرت حق دارد یا عشق به چیز دیگری دارد، ظاهراً در آنجا عشق به ذات حضرت حق دارد یا عشق به چیز دیگری دارد؟ ظاهراً در آنجا عشق به ذات باشد که تشأن می‌شود. ولی اگر بگوئید عشق به حرمت حضرت حق دارد و زمان رحمت مرتباً سابق است. افاضله حضرت حق دائم التزائید است که معنای افاضه دائم التزائید را هم عرض کردیم که صلوات خدای متعال بر نبی اکرم(ص) است و به تبع صلوات حضرت حق اشتداد قرب نبی اکرم(ص) نیز دائم التزاید است ولی به تبع یعنی تعلق به صلوات دارد، با صلوات، مرتبه یک تعلق به صلوات مرتبه دو پیدا می‌کند البته پس از خلق صلوات مرتبه دو یعنی زمان آن متأخر است.

نبی اکرم(ص) مرتبه اعظم است ولی در عین حال نسبت به خداوند فقیر و محتاج است و خیلی هم محتاج است به سعه وجودی که به وجود مبارک ایشان داده شده محتاج به حضرت حق است و مبتهج به تقرب است، معصومین زمانی که می‌گویند «بنور عزک الابهج» خیلی فرق دارد با اینکه ما بگوییم اللهم صل علی محمد و آل محمد کلمه نروک شما وقتی هم انشاء الله ملحق «بنور عزک الابهج» بشوید به فناء معصومین ملحق می‌شوید و عزت دو دنیا برای همه شما خواهد بود.

الف - معنای فاعلیت یعنی «ولی» برای هدایت قرار دادن و هیچ گونه ابهامی ندارد

به زبان عوامانه می‌گوییم خدا یا مرا از نوکران امام زمان قرار بده «و المسارعین الیه فی قضاء حوائجهم» این تعلقی که به نوکری امام زمان دارید یک امر مبهمی است؟ نه، قاعده نوکوری نسبت به مولا همین است مگر اینکه بگویید من می‌خواهم ملوا شوم نمی‌شود که ما از نوکوری خارج شده و مولا بشویم چون تا نوکری هست معنای مجملی دارد و معلوم نیست که آقا فردا چه دستوری به ما می‌دهند، به قول آقا می‌گفت ما در کار خودش شریک هم نمی‌کند، البته بر اساس دموکراسی این اشکال او وارد بود چون معنای ولایت فقیه را نمی‌فهمید و می‌گفت خدا همه عقلها را که به دیگری نداده بلکه به ما هم عقل داده است و قیم برای ما معین نکرده است.

ب - نداشتن سرپرست و ولی در هر رتبه‌ای موجب حیرت و ابهام است

اما اگر عقل این بیچاره بیشتر می‌شد می‌فهمید که لطف و منت و کرم درباره او این است که برایش ولی معین کنند و اگر او را حیران بگذارند و افسارش را به گردن خودش رها کنند دچار حیرت می‌شود اما اگر ولی معین کنند حیرت نیست، گاهی انسان فکر می‌کند که اگر این دعاها را به ما یاد نمی‌دادند که ما چه چیزهایی بخواهیم، مثلاً فرض کنید دعای توسل اولی را که ذکر شد می‌خواندید ولی این دعای توسل دومی بعد از آن نبود واقعاً انسان نمی‌توانست حوائجش را دسته‌بندی کند و عرض کند، ولی دعای توسل دومی که بعد از آن است حوائج را یکی پس از دیگری بیان می‌کند یا حوائجی را که در شب قدر و در دعای ابوحمزه می‌خوانید هیچ کس نمی‌تواند بگوید من بهتر از این می‌توانم چیزی بخوانم هر چه را که بخواهد اعلی و اعظم از آن هستی یعنی سرپرستی در اظهار فقر هم بدست آنهاست و ما خودمان هم نمی‌فهمیم که دامنه حوائج مان تا کجاست الا اینکه خدای متعال ما را ملهم به این ذکر کند و بعد از آن به یک ذکر دیگر ملهم کند.

ج - تعلق به مولائی که مشخص است، عین هدایت است

تعلق به فاعلیتی که مولایش مشخص باشد، حیرت نیست و بی‌قاعدگی و بی‌کیفیتی نیست تا اجمال داشته باشد، البته اگر مولا مشخص نباشد چنین است.

د - اگر مولا مشخص نباشد، تعیین اولویت محال می‌شود

اگر مولا مشخص نباشد تعیین اولویت برای انسان محال می‌شود و معنای حیرت همین است تعیین اولویت بعد از این است که انسان مولای خاص و جهت خاصی را پیدا کند و تشخیص فاعلیت به این است که تعلق به فاعلیت دیگری پیدا کند، البته کیف فاعلیت مختلف است، کیف فاعلیت مخلوق ممکن است به دنیاپرستی نظر کند و مانند حیوانات توسعه را بخواهد یا تعلق به توسعه فاعلیت مولا در توسعه تصرف مولا درون خودش تا بتواند او متصرف در یک حیطة بیشتر از الان، بشود آن وقت تعلق او به قوانین است مثل گوسفند که دنبال علف است و کیفیت را اصل می‌بینید این هم کیفیتها را اصل می‌بیند، طبیعی است که اگر کیفیتها را اصل دید توسعه را در شکل اصل دانستن قانون می‌خواهد البته قوانین ماده و محسوس، آیا نماز هم قانون دارد؟ ولی آیا آمریکا این قانون را هم می‌خواهد؟ نه، او قوانینی می‌خواهد که مال پست‌تر از گاو و پایین‌تر از حیوانات باشد. او قوانین سیر ملکوتی را نمی‌خواهد. البته بعدها عرض می‌کنیم که قانون کیف افاضه مولا در سطح مختلف است و تبعیت از این کیف دررتبه تمثیل همان علم اصطلاحی، می‌شود، البته یک طرفش این بخش است و یک طرفش هم بخش اجتماعی است که قبلاً اشاره شده است و بعد درباره معنای عجز عرض می‌کنیم که در اینجا چه نحوه تبعیتی خواهد بود، ولی فعلاً در اینجا عرض می‌کنیم که فاعلیت تبعی تعلق به توسعه فاعلیت مولا در فاعلیت خود دارد و در هر رتبه‌ای که باشد فرق نمی‌کند نهایت گاهی جایگاه خودش یعنی کیفیت این طلب را حیوانی و مادون آن می‌کند یعنی آمریکا هم، توسعه می‌خواهد و توسعه طلبی که توسعه تعلق به توسعه فاعلیت مولا در خود و به تبعیتش توسعه تصرف در نظام است، این را نمی‌توانید از فاعل تبعی تصرفی حذف کنید یعنی از فاعل مکلف و متصرف حذف نمی‌شود، اصل تعلق تبعی از هیچ فاعلی سلب نمی‌شود و صرف این که سکون نیست یعنی تعلق و تبعیت است، اینکه سکون نیست و فاعلیت تبعی است موقعی که تصرف می‌کند به آن می‌گویید فاعلیت تبعی، تعلق به توسعه فاعلیت در خود دارد.

۲ - حرکت زمانی و حرکت مکانی در ایجاد حضرت حق قابل ملاحظه است

حالا در اینجا شما هم در ایجاد حضرت حق، حرکت زمانی را می‌بینید هر چند حرکت مکانی را هم در آنجا می‌بینید یعنی درون مجموعه هم معنای فاعلیت ترکیبی که قبلاً گفتیم وجود دارد، فاعلیت تبعی تصرفی که مکلفها باشند کیفیت خاصی از توسعه را می‌خواهد یعنی کیفیت خاصی از توسعه تبعیت و تصرف را می‌خواهد ولی همه آن که واقع

نمی‌شود بلکه متناسب با خواست یعنی متناسب با توسعه این مرتبه که بعداً در بحث علم عرض می‌کنیم که علم شما ذاتاً علم ابزاری متغیر و متحرک و متبدل است لذا علم شما از کتاب با خود کتاب فرق می‌کند که کتاب متناسب با فعل فاعل مطلق دارد که در آن تغییر نیست در مشیت او تغییر نیست معنا ندارد که بگویید در حقیقت کتاب تغییر است، وحدت و کثرت کتاب متقوم به هم است و در آن تغییر نیست نه اینکه نقشه عمل و حرکت همه است قوانین ثابت حاکمی است که بعداً انشاء الله عرض می‌کنیم تا شما چهره خودتان را در برابر کدام یک از آنها قرار دهید، در طلب توسعه شما تغییر است دیگر تعلق شما به امر ثابتی بنام کیفیات مختلف نیست تا لزوماً جبر بیاورد نهایت در پله دوم، نه در پله اول که این بحث را باید بعداً توضیح دهیم.

۳ - در کیفیت توسعه سهم تأثیر اصلی با ایجاد حضرت حق در تمام مراتب نظام می‌باشد

اما دوباره سراغ همان بحث می‌آییم که تقوم در فاعلیت تصرفی محض در آنچه که ایجاد فرموده هست، خواستش همراه با ایجادش است یعنی کیفیت توسعه با ایجاد توسعه هر دو در منزلت اصلی هست و نسبت تأثیر اصلی در کیفیت در فاعلیت اجتماعی و تمایلات از آن رهبر بود، نسبت تأثیر اصلی در کیفیت توسعه متقوم به همان تفضلی است که می‌گویید و در همه مراتب هم حضور دارد ولی حضور در همه مراتب نظام فاعلیت، نه نظام مفعولیتی که در آن حرکت فرض ندارد، فاعل خلق کرده و به فاعل افاضه می‌کند و فاعل را امداد می‌کند.

۴ - فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی متقوم بهمند

اما سراغ مخلوقات که بیایید فاعلیت تبعی و تصرفی مخلوقات متقوم بهم است همان گونه که تعلق و فاعلیتشان متقوم به یکدیگر است، روی خود را طرف دنیا و ماده پرستی می‌کند و توسعه خودش را در کیفیت ماده پرستش از مولا می‌خواهد، «کلاً نمد هؤلاء و هؤلاء» هر کس دنیا بخواهد به او عطا می‌کنند و هر کس آخرت بخواهد به او عطا می‌کنند، اگر دنیا را طلب کرد به او عطا می‌کنند و توسعه در دنیا هم به او می‌دهند و دنیا را بیشتر مسخر او می‌کنند پس جایگاهش را که نگاه می‌کنید می‌بینید فاعلیت تصرفی و تبعی‌اش هر دو به هم متقوم است و یک چیز را هم می‌خواهند، از توسعه مولا در توسعه تصرف در محسوسات تبعیت می‌کند، تلفن و ماهواره و تلفکس و ... می‌سازد و از مولا تبعیت می‌کند و کیف تبعیتش هم تعلق به توسعه فاعلیت مولا در فاعلیت خودش به کیفیت ملکوتی است.

۵ - هم در اصل تصرف و هم در کیفیت تصرف ولی مافوق سهم تأثیر اصلی را دارد

و حضرت امام خمینی(ره) رضوان الله تعالی علیه بود که باذن الله تبارک و تعالی دینداری را در دنیا توسعه داد و خدا را هم به عبادت فردی و هم به عبادات اجتماعی پرستش کرد و پرستش خدا را راه انداخت و قلوب را متوجه خدای متعال کرد و واسطه در رساندن این افاضه به بندگان شد، در فاعلیت تبعی و تصرفی اش فاعلیت الهی کرد و خدا هم به او عطا کرد و او را توسعه داد و قلوب را متوجه او کرد و به تنهایی کار چند میلیون انسان را انجام داد چون چندین میلیون در همان خط حرکت می‌کند، حالا کیفیت این صحبت‌های امام را کسانی که در مراتب پایین تر می‌زنند کیفیتش فرق می‌کند و تحت تأثیر صحبت‌های امام از اسلام دفاع می‌کند یا در همین قم یک نفر در برابر مخالفین انقلاب اسلامی از انقلاب دفاع می‌کند، در ایجا صحیح است که شما امام خمینی را در ثواب این دفاعی که این فرد از اسلام می‌کند، شریک بدانید چون یک سهم از همان مطالبی را که خدا به او عطا کرده بود نصیب این فرد شده است و همان را شما در یک طرف دیگر می‌ریزید و بدست دیگری می‌دهید، درست است که ظرفش با آن ظرفی که او به شما آب داده فرق می‌کند ولی یک نسبتی با آن ظرف دارد و مطلقاً بی نسبت نیست و هم محتوا و هم کیفیتش یک نسبتی به آن دارد یعنی شما در این قسمت تحت تأثیر فاعلیت امام خمینی(ره) قرار گرفته‌اید و متصرف به فاعلیت او شدید یعنی آن نعمتی که به او داده شده در فاعلیت تصرفی شما هم آمده است یعنی شما در یک رتبه تبعیت کرده‌اید بعد خود شما واسطه شده‌اید و به شما در تصرفی که می‌کنید عطا شده و او هم در این تصرفی که می‌کنید حضور دارد و نمی‌توان گفت او حضور ندارد. فاعلیت او حضور دارد و هم در کیفیت تصرف شما سهیم است و هم در اصل تصرف شما. و فاعلیت ترکیبی را که قبلاً صحبت می‌کردیم همین بود که نظام فاعلیت دارد تصرف می‌کند نه اینکه خیال کنید ما جدای از آن صحبت می‌کنیم «من سن سنه حسنه فله اجر من عمل بها» کانه یک قدرت و یک فاعلیت تبعی محض بدست فاعلیت تصرفی شما می‌افتد و شما آن را به رتبه دوم از فاعلیتهائی که تابع شما شدند می‌دهد و آنها هم دست بدست این را به فاعلیتهای دیگری که تحت تصرف شما قرار می‌گیرند و تبعیت می‌کنند می‌دهند.

اگر دقیقتر نگاه کنیم و به لسان منطق صوری از نظر سنخیت تقسیم کنیم باید بگوییم سنخیت مرکب از فاعلیت تبعی و تصرفی درست شده است یعنی در پاسخ به سؤال مرکب چیست بگوییم به فاعلیت تبعی و تصرفی تقوم دارد. البته این برای این است که مسانخت را جدا کنیم و الا بعد اصلاح می‌کنیم.

۶- «فاعلیت تبعی صرف» یعنی هماهنگ سازی خود با فاعل تصرفی

می‌گویند فاعلیت تبعی چیست؟ می‌گوییم آنکه تبعیت صرف دارد مثل فاعلیت این کلماتی را که ما خدمت شما بیان می‌کنیم که این کلمات از متکلم تبعیت می‌کند، ضبط صوت کلمات را ضبط می‌کند ولی خودش متصرف در کلمات نیست بلکه همان طور که به او داده‌اید تحویل می‌دهد.

برادر سبحانی: این دیگر فاعلیت تبعی نیست، این تبعیت است و اطلاق فاعلیت دیگر بی‌معنا می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تبعیت، تعلق به کیفیت محض باشد به نحوی که درون خودش هم تغییر نپذیرد و نشکن و ثابت و با معنی سکون باشد بدون فاعلیت است.

برادر سبحانی: تغییر دارد ولی نه تغییر به عنوان فاعلیت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی نه با اعمال تصرف یعنی متعلق است کیفیاً، تا شما در آن چکار کنید، حرکت دارد ولی حرکتش محضاً به حرکت شماسست و اصلاً متصرف در کیف حرکت یا اصل آن نیست، اگر فاعلیت را به صورت منطق صوری معین کنید ممکن است اینگونه بفهمائید ولی بنا به بحثی که خدمتان عرض کردیم اگر بنا شد تعلق علت حرکت باشد بدون فاعلیت محال است چون اگر تعلق به کیفیت خاص شد که تغییر نپذیرد باشد حرکت در آ، ممتنع است و همین که حرکت در کیفیت اول و دوم، معنایش عدم تعلق به اول و دوم به فاعلیت بر می‌گردد و در این فاعلیت اگر درون خودش را تغییر نمی‌دهد که گفتیم هم باید تعلق داشته باشد و هم باید قدرت تغییر را در ادنی مرتبه داشته باشد هماهنگ سازی «خود با فاعل» این به معنای فاعلیت درون خود است.

برادر سبحانی: اگر دو کیفییت یک و دو داشته باشیم اعمال نسبت به این دو، خود نیاز به فاعلیت دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعمال تصرفی است یا تبعی؟

برادر سبحانی: در تبعیت هم باید مفهوم فاعلیت باشد، تبعیت محض معنا ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعمال تصرفی است یا تبعی؟

برادر سبحانی: در تبعیت هم باید مفهوم فاعلیت باشد، تبعیت محض معنا ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر درون خودش فاعلیت می‌کند بتبعی است اگر هر دو یعنی تصرفی و تبعی را معنای فاعلیت می‌دانید، سه معنا برای فاعلیت قابل لحاظ است:

۱ - مطلقاً تبعیت را از آن بردارید که این را درباره کسی جز وجود مطلق نمی‌توان گفت که در خود او حرکت محال است چون او موجد حرکت است، این فاعلیت محض است که هیچ گونه تبعیت ندارد و هیچ گونه حرکت هم در آن نیست بلکه ایجاد حرکت و ایجاد خلق می‌کند.

۲ - فاعلیت تبعی محض که اگر نباشد شما اصلاً نمی‌توانید صحبت کنید و وقتی می‌گویید یا حسین(ع)، ناگهان یک چیز دیگری از هان مبارک شما بیرون می‌آید، اگر کلمات بگویند ما از شما تبعیت نمی‌کنیم و خودمان، خودمان هستیم.

برادر سبحانی: اطلاق فاعلیت در اینجا معنا می‌شود.

- توضیح «فاعلیت تبعی صرف»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای اینکه این درون خودش را حول محور شما تعلق می‌دهد برای مثال اگر شما یک رئیسی مانند وجود مبارک حضرت ولی عصر(عج) داشته باشید و ایشان به شما دستور بدهند و شما انجام بدهید و غرق در آن باشید بگونه‌ای که فرض تخلف برای شما نباشد آیا در اینجا باید گفت فاعلیت نیست چون فرض تخلف نیست یا اینکه باید گفت شما عاشق حضرت ولی عصر هستید و هر عاشقی نسبت به معشوق اگر عشق شدید پیدا کرد در حدی همه کارها را حول معشوق انجام داد و عشق محض نسبت به معشوق شد و عابد نسبت به معبود شد طبیعی است که از معبود تخلف نخواهد کرد ولی حرکت می‌کنید یعنی در وضع خودتان و در وضع کیفیات خودتان متصرف هستید متناسب با آنچه که او فاعلیت می‌کند، فاعلیت متعلق به آن فاعل «سخرلکم ما فی الارض» زمین تحت تسخیر و سلطه شماست، این فاعلیت دارد و تحت سلطه شماست و تسبیحش نسبت به حضرت حق این است که از شما بتبعیت کند «یسبح له ما فی السموات و ما فی الارض» یکی از احتمالات این است که خدا خواسته و اینها مسخر شما

شده‌اند چگونه خداوند از ملائکه درخواست که بر آدم سجده کنند و آنها هم تبعیت کردند شاید در ابتدا بقول ما مقداری هم چانه زدند که «نحن نسبح لك و نقدس» و لكن خداوند فرمود من می‌دانم، شما سجده کنید و آنها پذیرفتند این پذیرفتن آنها به معنای این نیست که فاعلیت ندارند، اگر همه موجودات در مقابل شما تسلیم باشند به این معنا نیست که فاعلیت ندارند بلکه بالاتر از این ممکن است میدانهای که حمل و نقل انرژی می‌کنند تابع حوزه اراده شما باشد و تعلق به فاعلیت شما هم دارند یعنی چگونه شما می‌گویید یک میدان الکتریکی و یک حوزه مغناطیسی درست می‌کند و این به تبع فلان عامل تغییر می‌کند، عامل در این حوزه‌ها شما هستید و آنها هم متعلق به شما هستند و معنای فاعلیت تبعی این است که بر وفق تصرفی که شما می‌خواهید او در درون خودش تصرف می‌کند و پذیرای فعل شما می‌شود و با شما ترکیب می‌شود و جزء حوزه مغناطیسی است و بعد بزرگ شده و قدرت تأثیر شما در عالم هم زیاد شده است و صحیح است که همه آنها از شما سؤال کنند که آیا این چیزها را به شما ندادیم، یک وقت می‌گویند به شما دست و پا و چشم دادیم و یک وقت می‌گویند به شما قدرت اعتبارات مالی و سیاسی و اقتصادی و قدرت تصرف در عینیت و قدرتهای اجتماعی دادیم اگر این نبود معنای فاعلیت ترکیبی، تحقق تقومی پیدا نمی‌کرد شما بیایید فاعلیتهای تصرفی را کنار هم بگذارید. به صورت جدا جدا یعنی چند تا فاعل تصرفی جداگانه هستند، بعد بگویید ما فاعلیت تصرفی را در تبعیت، متعلق به بالاتر جگرفتیم و لكن قدرتی یا چیزی از بالاتری نمی‌تواند پایین بیاید، یک وقت است که معاذالله می‌گویید قدرت از پایین به بالا می‌رود که این غلط است یک وقت می‌گویید قدرت و افاضه از بالا به طرف پایین می‌آید.

۷ - فاعلیت ملکوتی منشأ در کیف نزول حرمت است نه اصل نزول رحمت

در فاعلیت شما اگر کیفیت را عوض کنید می‌توانید از آن چیزهایی که به شما داده‌اند قدردانی کنید و آنها را حول محور ائمه هدی (ع) بیاورید و می‌توانید کفران بورزید و آنها را حول ائمه باطل بیاورید و از این لحاظ که می‌توانید محور تمایلات را تقویت کنید صحیح است که بگویند منشأ بالا رفتن قدرت شده‌اید ولی منشأ حقیقی نبوده‌اید بلکه منشأ در کیف بوده‌اید.

- قدرت از منشأ حقیقی و بالا به پایین نازل می‌شود و بالعکس غلط است

منشأ حقیقی آن است که مشغول نازل کردن قدرت بر شماست و این از طریق ولی بالاتر به شما می‌رسد، اگر بگویید ما فقط فاعلیت تصرفی تبعی داریم و دیگر چیزی از بالا نمی‌آید که به اینها اضافه شود معنای سعه یافتن فاعلیت هم زیر سؤال می‌شود.

- سعه یافتن فاعلیت مخلوق نسبت به اصل نزول قدرت، فاعلیت تبعی پیدا کردن است

سعه یافتن فاعلیت یعنی چه؟ یعنی قدرت نفوذش بالا رود و بالا رفتن قدرت نفوذ فاعل به این است که فاعلیت تبعی پیدا کند نه اینکه یک فاعل تصرفی دیگر کنارش بیاید و مزاحم او شود و هم عرض او باشد.

برادر سبحانی: وحدت ترکیبی را این طور معنا می‌کنیم و ترکیب فاعلی در اینجاست چطور در کیفیت می‌گوییم امر با ترکیب فاعلی موجود می‌شود در نفس توسعه هم قضیه را یک طرفی می‌کنیم و در اینجا فقط فاعلیت حضرت حق است.

۸ - فاعلیت حضرت حق هم در اصل توسعه و هم در کیف حضور دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اصل توسعه و در کیف آن حضرت حق است در مرتبه نازل نسبت به آنچه که به شما داده شده است شما هم توجه زمانی می‌کنید و هم توجه مکانی، یعنی هم طلب فاعلیت حضرت حق و توسعه بیشتر در جهت خاص و کیف خاص می‌کنید لذا صحیح است که بگویند شما در توسعه مؤثر هستید به اینکه چه کیفیتی را خواسته‌اید، دنبال حضرت علی(ع) رفته‌اید یا دنبال مخالفان او، و هم مکاناً و هم زماناً مؤثر هستید در رتبه نازله چنین است، ولی در رتبه عالی نیست به کل که نگاه کنید هم مشیت حضرت حق در همه کیفیتها حضور دارد و هم افاضه او یعنی نظام فاعلیت است و در منزلت حضرت حق نظام به صورت دائم التزاید ایجاد می‌شود و در منازل دیگر طریق ایصال هستند و اینها هم دائم التزاید است در طریفتشان و در کیفیشان یعنی زمان و مکان در آنجا که شما نسبت به مادون هم زماناً مؤثر هستید و هم مکاناً، مثلاً بچه را که تربیت می‌کنید هم در زمانش مؤثر هستید و هم در مکانش، ولی طریق است یعنی چیزی را به شما داده‌اند و شما می‌توانید آن را کم یا زیاد به دیگری برسانید برای مثال می‌توانید با این شهریه‌ای که دارید در حد همین شهریه با عیال خودتان با سعه، وجود برخورد کنید و می‌توانید با بخل با آنها برخورد کنید، می‌گویید شهریه من چیزی نیست که با آنها بخل برخورد کنم، می‌گویم چرا شما می‌تواند با آنها نان خالی بدهید و اگر هم مریض باشند به آنها توجه نکنید ولی برای خودتان آب میوه بخرید بدتر از این هم اینکه پول

را پس انداز کنید یعنی نه خودتان بخورید و نه به آنها بدهید، یا بذل کنید و بگویید من به اندازه سعه همه آن چیزی که داشتم بذل کردم و سهم خودم را هم به آنها بخشیدم، شما در زمان و مکان آنها مؤثرید نهایت طریق هستید نه موجد در زمان در کیفیت هم سهم شما در ترکب، طریقت دارد یعنی از خداوند تصرف خاصی را می‌خواهید و نسبت تأثیر دارید ولی به صورت طریق است.

حجت الاسلام میرباقری: به هر حال یک قسمت از فاعلیت باید به ایجاد متکی باشد و اگر اصلاً ایجاد در آن نباشد که فاعلیت نیست، اگر هیچ رتبه‌ای از ایجاد در آن نباشد تحرک سهم بی‌معنا می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این تقومی را که می‌فرمایید باید تقوم در اصل خلقت باشد و باید شریک خدا باشد که خود شما هم نمی‌پذیرید، به هر حال یا می‌گویید هیچ کس جز خداوند نیست ... حجت الاسلام میرباقری: یا می‌گوییم شریک خداست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای ایجاد را در چی می‌دانید؟

حجت الاسلام میرباقری: ایجاد و تصرف فرقی ندارد، فاعلیت در تصرف، شریک در تصرف می‌آورد و فاعلیت در ایجاد شریک تصرف داده است.

حجت الاسلام میرباقری: ایجاد هم همینطور است، قید به آن می‌زند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قید که می‌زنید و می‌گویید ما در محدوده حدود و اختیارات خودمان قید می‌زنیم موجد بقدرتک هستید یا موجد به قدرته؟

حجت الاسلام میرباقری: متصرف بقدرته هستیم یا بقدرتک فرقی ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: متصرف به ایجاد هستید و سنخ این فرق می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: اگر تصرف من به ایجاد باشد من هیچ کاره هستم، یک جایی را به این فاعل نسبت می‌دهید یا نه؟ اگر نسبت نمی‌دهید جبر محض است و اگر جایی را به این نسبت می‌دهید فرق نمی‌کند که تصرف باشد یا ایجاد بشاد، اگر منظور به اذن این مشکل را حل می‌کند در تصرف و ایجاد هم حل می‌کند و الا فاعلیت و تصرف بدون ایجاد معنا ندارد، معنا ندارد که بدون هیچ تصرفی حدوث واقع شود، حدوث حضرت حق چه ربطی به تصرف من دارد، آنجایی

که من تصرف می‌کنم چیزی را حادث کرده‌ایم و فقط می‌توانید بفرمائید در مرحله طلب هست که طلب هم باز ایجاد است و ایجاد طلب و سفارش می‌کند یا اینکه سفارش هم ایجاد نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مطالب شما به شرط این است که به بحث تصرف و ایجاد بریم و الا اگر شما مفاهیم را از یک منطق دیگری بیاورید و بخواهید در یک مطلق دیگری جا بزنید، نمی‌شود، این اشکالها مال آن منطق است.

حجت الاسلام میرباقری: در فاعلیت هم آقایان صور نوعیه را اصل می‌دانند یعنی صورت را اصل و ماده را فرع می‌دانند که ماده آخری باید هیولا باشد حضرتعالی می‌فرمایید صورت فرع است ولی بالاخره جایگاه صورت روشن نمی‌شود آنها نمی‌توانند تحرک در صورت را قائل شوند چون باید در صورت قائل به کون و فساد یا حداکثر وحدت اتصالی که ادعا کرده‌اند بشوند، آنها حرکت را در هیولائی می‌برند که برایش ابهام قائلند و فعلیت خاص برایش قائل نیستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علاوه بر این ما تعلق به ذات برای آن قائل نیستیم بلکه تعلق به فاعلیت دارد و ابهام از بین می‌رود.

حجت الاسلام میرباقری: ولی به هر حال این کیفیت صور دیگر حرکت پذیر نیستند ولو اینکه تابع فاعلیت باشند مگر اینکه بفرمائید شأن فاعلیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر شأن شد بگونه دیگری معنای وحدت اتصالی است.

حجت الاسلام میرباقری: اگر غیر از فاعل است دیگر تحول در آن بی‌معناست و باید بگوییم بخشی از هستی است که کیف فاعل است و فاعل هم تابع فاعل اوست و دیگری تحرکی ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حرکتش حرکت فاعل است اگر گفتیم تبعیت می‌کند معنایش این است که دیگر نباید تبعیت کند، یعنی اگر گفتیم مناسبات تصرفش این است و کیف جریان است، کیف جریان داریم یا نه؟ رودخانه داریم یا نه و رودخانه صورت دارد یا نه؟ می‌گویید کیف جریان و رودخانه یعنی چه؟ سؤال می‌کنیم جریان حوزه مغناطیسی داریم؟ می‌گوید این حرفهای فرهنگی‌هاست.

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از فاعلیت بر اساس نظام ولایت

دوره سوم تاریخ: ۷۰/۲/۴

جلسه: ۷

فهرست:

- جمع بندی نسبت به مفاهیم اثباتی
- ۱ - تقوم معنای ترکیب را عهده دار است
- ۲ - مرکب بدون تعلق نیست
- ۳ - تعلق بدون توسعه نیست
- ۴ - زمان و مکان دو سنخ حرکت هستند
- ۵ - زمان و حرکت متقوم به فاعلیت هستند
- ۶ - تعلق به امر ثابت غلط است و تعلق به فاعلیت منشأ حرکت است
- ۷ - حقیقت تقوم، تقوم فاعلیت تبعی به فاعلیت تصرف است
- ۸ - فاعلیت تبعی یعنی تعلق به توسعه تصرف مولا در فاعلیت خود که مفسر حرکت است
- اصل بحث = الف: معنای جدید فاعلیت
- ۱ - تصرف بدون توسعه قدرت ممکن نیست
- ۲ - توسعه در تبعیت متقوم به توسعه قدرت در تصرف است
- ۳ - مخلوق، موجد اصل قدرت نیست بلکه در کیف قدرت مؤثر است
- ۴ - با توسعه قدرت در فاعلیت تصرفی، موجد تناسبات جدید می‌شویم
- ۵ - قوام تناسبات جدید به قدرتی است که اعطاء شده است
- ۶ - تصرف الهی، ایجاد تناسبات جدید با تمسک به مولا است

۷ - تصرف شیطانی، ایجاد مناسبات بدون تمسک و تبعیت از مولا است

۸ - «فاعلیت» و «ولایت» در تفسیر از فاعلیت اصل است

۹ - فاعلیت و تولی (عهده سپاری) و ولایت «سرپرستی» متقوم بهم هستند (نظام ولایت)

۱۰ - در نیابت، و قدرت و کیفیت اعلام استقلال نمی‌شود

۱۱ - نیابت نفی فاعلیت تجریدی و پذیرفتن فاعلیت در نظام ولایت است

۱۲ - فاعلیت در نگرش تجریدی مطلق فرض می‌شود و تناسب بردار نیست

۱۳ - عدم قدرت و توانائی نگرش تجریدی در جمع بین فاعلیت و تناسب

ب - عدل

۱ - نسبت فاعلیت حضرت حق به فعل مفسر عدل است

۲ - فاعلیت و نسبت در نظام ولایت بهم متقومند

- با تصرف ایجاد تناسب می‌کنیم و در کیفیت سهم تأثیر داریم

- تصرف فاعل در کیفیت، متناسب با منزلت آن فاعل است (حضور تناسبات فاعلیت)

- تفسیر از فاعلیت انسان منوط به روشن شدن تقوم مفهوم فاعلیت به مفهوم نسبت است

۳ - تفسیر عدل به جهت خاص نیز ریشه در اصلت شیء دارد

ج - قانون

۱ - قوانین عمومی به منزله حضور فاعلیت مولا در همه مراتب نظام است

۲ - همراه با کارائی و کاربردهای جدید شما، قوانین عمومی هم نسبت تأثیر دارند

۳ - در کیفیت، مولا نیز سهم تأثیر دارد

- پرسش و پاسخ

۱ - علم ما ابزار پرستش خدای متعال است نه چهارچوب شناسائی فعل و مولا

بسمه تعالی

- جمع بندی نسبت مفاهیم اثباتی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... یک اجمال گذرانی در بحث نفی‌ای در حقیقت کلیه مفاهیمی که در تعریف ممکنات بگونه‌ای بازگشت به بساطت می‌کرد به صورت نفی کردن برخورد کردیم و لکن تعریفی از ترکیب هم در کار نبود.

۱ - تقوم معنای ترکیب را عهده دار است

در معنایی که در تعریفهای اثباتی به عرض برادران رسید تقوم معنای ترکیب را عهده دار شد.

۲ - مرکب بدون تعلق نیست

که در تعریف تقوم هم ابتدائاً صحبت کردیم که مرکب بدون تعلق نیست.

۳ - تعلق بدون توسعه نیست

تعلق هم بدون توسعه نیست نه زماناً و نه مکاناً.

۴ - زمان و مکان دو سنخ حرکت هستند

هر دو حرکت شدند نهایت اینکه دو سنخ از حرکت هستند یک سنخ حرکتی که تعلق مکانی را می‌ساخت که در ابتدائی ترین و ساده ترین تعریف گفتیم تعلق بین دو کیفیت، بعد دقت کردیم و دیدیم که مسئله فاصله، به تناسب بین میدانهای انرژی و حرکت بین میدانهای جاذبه معنا می‌شود و دقیقتر که دقت کردیم دیدیم نسبت بین مراتب و منازل فاعلیت می‌شود.

۵ - زمان و حرکت متقوم به فاعلیت هستند

آنگاه معلوم شد که زمان و مکان به فاعلیت تقوم دارد.

۶ - تعلق به امر ثابت غلط است و تعلق به فاعلیت منشأ حرکت است

قبل از ماه رمضان بحث امر ثابت که از فروع بحث تعلق و فاعلیت است در آنجا صحبت شد که تعلق به نقشه یا کیفیت یا تعلق به هر دو اینها منشأ ثبات است و باید تعلق به فاعلیت باشد تا منشأ حرکت باشد.

۷ - حقیقت تقوم، تقوم فاعلیت تبعی به فاعلیت تصرفی است

یعنی بشود فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی، در حقیقت تقوم عبارت از تقوم فاعلیت تبعی و تصرفی به یکدیگر شد.

۸ - فاعلیت تبعی یعنی تعلق به توسعه تصرف مولی در فاعلیت خود که مفسر حرکت است

در فاعلیت تبعی معلوم شود که اگر یک مرتبه و یک منزلت از فاعلیت به منزلت بالاتر تعلق داشته باشد یعنی به تصرف منزلت بالاتر در فاعلیت خودش تعلق داشته باشد یعنی به توسعه فاعلیت بالاتر در فاعلیت خودش تعلق داشته باشد. یعنی اشتدادی که در اینجا ذکر می‌شود و تعلقی که در باره‌اش گفته می‌شود این تعلق به زمان بالاتر دارد یعنی توسعه تصرف او در فاعلیت خودش را بیشتر می‌خواهد و تنها همین است که می‌تواند مفسر حرکت باشد.

- اصل بحث: الف - معنای جدید فاعلیت

۱ - تصرف بدون توسعه قدرت ممکن نیست

حالا قسمت دومش این است که این تصرفی که نسبت به پایین تر می‌خواهد بکند بدون توسعه یافتن و قدرت بیشتر یافتن، توسعه قدرت ممکن نمی‌شود.

۲ - توسعه در تبعیت متقوم به توسعه قدرت در تصرف است

اگر توسعه تبعیت پیدا کرد توسعه قدرت در تصرف پیدا می‌کند و این دو هم جدای از یکدیگر نیست و هر گاه توسعه در تبعیت پیدا شد عین توسعه تصرف نسبت به مادون است.

۳ - مخلوق، موجد اصل قدرت نیست بلکه در کیف قدرت موثر است

یعنی عین توسعه قدرت است هر چند که این در کیف قدرت مؤثر باشد یعنی آن توسعه‌ای که به این می‌دهند فاعلیت و قدرت تصرفش را توسعه می‌دهند. اگر قدرت تصرف بر اساس اصالت شیء معنا شد معنایش این بود که یک فاعلیت بیشتر نداریم و در کیفیت دیگر هیچ اختیاری نداریم اما قوتی می‌گویید فاعلیتش توسعه می‌یابد در عین اینکه در موضع فاعلیت تبعی تعلقش بیشتر شده اما معنایش این نیست که اختیار از او صلب شده است بلکه توسعه اختیار و توسعه هستی به او داده شده است.

۴ - با توسعه قدرت در فاعلیت تصرفی، موجد تناسبات جدید می‌شویم

به عبارت دیگر اگر بخواهیم بگوییم آنگاه که می‌گوییم فاعلیت تصرفی‌اش موضوعاً عوض شد یعنی چه چیز او موضوعاً عوض شد؟ یعنی قدرتی به او دادند که او می‌تواند مناسبت‌های جدید را ایجاد کند در یک سعه بیشتری حکومت بر تناسبات پیدا کرد، این موجد نفس قدرت نیست ولی این حتماً موجد کیفیت تناسبات است و الا نسبتی به این پیدا نمی‌کرد.

۵ - قوام تناسبات جدید به قدرتی است که اعطا شده است

و این قدرت بدون این کیفیت پیدا نمی‌شود یعنی قوام تناسبات جدید به این قدرتی است که به او داده‌اند و اگر این قدرت نباشد این تناسبات جدید نیستند و وقتی این قدرت آمد می‌توان این تناسبات را ایجاد کند و می‌تواند بر این قدرتی که به او داده‌اند کفران بورزد و تناسبات حیوانی ایجاد کند.

۶ - تصرف الهی، ایجاد تناسبات جدید با تمسک به مولی است

پس اگر در اصل کیف تناسباتی که ایجاد کرده متمسک به مولا شد و در کیف تناسبات باز فاعلیتش تابعیت تبعی شد نیابتش نیابت الهی می‌شود ولی اگر در کیف هر چند که قدرت هم به او داده‌اند و لکن در کیف مرتبه نازلتر را انتخاب کرده که قبل از این در بحث گفته بودیم که در تمثل، شخص می‌تواند اظهار عجز کند و می‌تواند اعلام انانیت و تجزم کند، در اعلام تجزم یک وحدتی را ایجاد می‌کند و لکن وحدتی است که مناسب با منزلت قدرتش نیست بلکه مناسب با منزلت بالاتر است قبلاً این بحث بیان شده که گفتیم برابر با منزلت خودش نمی‌تواند ایجاد کند مگر با تمسک به مولا. حالا این اگر در کیف قدرتی که به او داده‌اند دوباره تبعیت کرد آنگاه صورت تمثلی در ظرف و ظرف خودش شکل الهی پیدا می‌کند و در منزلت خودش چشمش الهی می‌بیند گوشش الهی می‌شوند و دستش الهی تصرف می‌کند.

۷ - تصرف شیطانی، ایجاد مناسبات بدون تمسک و تبعیت از مولی است

ولی بهر نسبتی که اعلام عجز نکرد و تمسک به مولا پیدا نکرد و تابع مولا نشد به همان نسبت ظلم کرده است یعنی نسبت به حدی که خدای متعال به او عطا کرده کفران ورزیده و آن را در جای باطل صرف کرده است.

۸ - «فاعلیت» و «ولایت» در تفسیر از فاعلیت اصل است

در اینجا می‌بینیم که مسئله فاعلیت، خودش به فاعلیت تفسیر می‌شود نه به علیت که ولایت نیز در تعریف فاعلیت اصل قرار می‌گیرد. در چه منزلتی از سرپرستی قرار دارد و چگونه نسبت به مادون سرپرستی می‌کند و چگونه سرسپاری و عهده سپار و واگذاری و توکل و سپردن امر خود به خدای متعال و ولی ما فوق که ولی الهی است می‌کنید؟ برای مثال ولی اجتماعی برای جنگ دستور می‌دهد ولی شما مرتب لیت و لعل بکنید این درست نیست و معلوم می‌شود ولایت را به او نسرده‌اید ولی اگر او می‌گوید بروید و شما هم می‌روید و اشکال تراشی نمی‌کنید خوب طبیعی است که تصرفات شما در این نسبت تصرفات ولی تان است.

۹ - فاعلیت و تولی (عهده سپاری) ولایت (سرپرستی) متقوم به هم هستند (نظام ولایت)

حالا اگر فاعلیت و تولی و ولایت را هم متقوم به یکدیگر بدانیم و بگوییم سرپرستی کردن و سرپرستی شدن دو امری است که در مخلوقات متقوم به یکدیگر هستند و از یکدیگر قابل تفکیک نیستند.

۱۰ - در نیابت، در قدرت و کیفیت اعلام استقلال نمی‌شود

در همان امری که سرپرستی می‌کنید باید در همان امر خودت را به سرپرستی بسپاری هم از نظر طلب قدرت و هم کیفیتش یعنی نه در قدرتش اعلام استقلال می‌کنی و نه در کیفیتش، کانه خودت وسیله مولا بشوی و وقتی وسیله و ابزار مولا شدی هم سرپرستس هیت و هم در نفس سرپرستی تحت سرپرستی قرار داری.

۱۱ - نیابت نفی فاعلیت تجریدی و پذیرفتن فاعلیت در نظام ولایت

اگر شما جزء مناسبات نظام ولایت آن گونه در/دید که صحیح باشد که بگویند چیزی اضافه از خودت نداری و ابزار و وسیله مدح هستید آیا در اینجا صحیح است که بگوییم شما دیگر فاعلیت ندارید یا شما به فاعلیت خودتان این منزلت را دارید.

۱۲ - فاعلیت در نگرش تجریدی مطلق فرض می‌شود و تناسب بردار نیست

یعنی گاهی است که شما فاعل را نمی‌توانید لحاظ کنید مگر آن که استقلالش را در آن حد مطلق کنید که دیگر تناسب بردار نباشد یعنی آن را از فاعلهای دیگر جدا می‌کنید و آنرا مطلق می‌کند که این برای خود فاعلیت هم قابل تفسیر نیست. گاهی نظام فاعلیت و فاعلیتهای متقوم به هم را معین می‌کنید که اگر فاعلیتهای متقوم به هم را بیان

کردید می‌توان گفت این به فاعلیت خودش تکیه دارد و از طرف مولاست ولی اگر فاعلیت را فاعلیت تجریدی تفسیر کرده باشید شبهه جبر پیدا می‌شود و اگر فاعلیت را تقومی تفسیر کنید چنین شبهه‌ای پیدا نمی‌شود. اگر درباره عده‌ای بگویید «لا یشائون الا ما یشاءالله» معنایش این نیست که بگویند این ولایت ندارد و این مغایر است با اینکه بگویند «هذا عطاء ربک فامنن او امسک و ما کان عطاء ربک محذورا»

۱۳ - عدم قدرت و توانائی نگرش تجریدی در جمع بین فاعلیت و تناسب

بله اگر فاعلیت را از هر گونه نسبت و تناسب جدا کنید و به صورت مطلق به آن نگاه کنید و بعد هم از این طرف دچار بن بست شویم و تعریف آن با تعریف قانون ناهنجار باشد و هم از آن طرف برای تعریف فاعلیت دچار بن بست شویم این مربوط به زمانی است که بخواهید اوصاف را جدای از یکدیگر لحاظ کنید و معنای فاعلیت را هم به نفی نسبت کنید و نه به تقوم، نفی نسبت یعنی همان طور که وجود را از وجود لحاظ می‌کنید و بعد مفهوم وجود را انتزاع می‌کنید قانون را هم ملاحظه می‌کنید و نفی آنرا مثل نفی وجود که به تحلیل عقلی عدم نام می‌گذارید می‌توان قانون را هم ملاحظه کرد و آن را نفی کرد و یک کلمه فاعل در کنار آن گذاشت و هیچ توضیحی هم ندارد. می‌گوییم این فاعلی که شما توصیف کرده‌اید چیست؟ بگویند، همین که با قانون و با علیت نمی‌سازد و نمی‌دانیم با آن چه کار کنیم بعد هم معلوم شود مثل مفهوم عدم که به تحلیل عقلی درست می‌شود و معنا ندارد که بتوان برایش مصداق معین کرد برای آن گونه فاعلیت تجریدی هم نمی‌توانید مصداق معین کنید و حتی نمی‌توانید به حضرت حق نسبت دهید یعنی به حکم علیت خود اینگونه فاعلیت نفی می‌شود، به حکم علیت که قانون را به لحاظ تجریدی از آن نفی کرده و یک مفهوم بنام فاعلیت درست کرده‌اید بعد که بخواهید این فاعلیت را به چیزی نسبت دهید ممتنع می‌شوید ولی اگر تفسیر را در یک نظام بیان کردید یعنی فاعلیت و نسبت را با هم متقوم دیدید و گفتید به فاعل بالاتر نسبت دارد و نظام فاعلیت را ملاحظه کردید مفهوم جدید از فاعلیت است مفهوم جدید از فاعلیت با تحلیل عقلی نمی‌آید مطلق نسبت و قانون را سلب کند و بی نسبتی و بی قانونی محض را فاعلیت بنامد بلکه در خود مفهوم فاعلیت، نسبت را قرار می‌دهد نه اینکه فاعل منسوب. این نحوه فاعلیت که نمی‌تواند نسبت نداشته باشد.

ب: عدل

۱ - نسبت فاعلیت حضرت حق به فعل مفسر عدل

اما آیا فاعلیت حضرت حق به خودش نسبت دارد یا ندارد، که می‌گویید عدل به فعل او معرفی می‌شود یعنی فعل منسوب است یا غیر منسوب است؟ فعلی است که موجدش است یا موجدش او نیست؟ می‌توانید بگوئید کیف نسبت فرق دارد و نسبتی که ما به فاعلهای داریم در نظام فاعلیت است و نسبتی که او دارد نسبت مخلوق به خالق است هر چند از تحلیل نسبت مخلوق به خالق عاجز باشید ولی نسبت دارد و لذا به آن می‌گویید عدل.

۲ - فاعلیت و نسبت در نظام ولایت بهم متقومند

اما در مفهوم فاعلیت عرض کردیم سلب نسبت صورت مطلق ممکن نیست بلکه فاعلیت متقوم به نسبت و نسبت متقوم به فاعلیت، البته این نسبتی را که می‌گوییم از قبیل نسبتی که در دستگاه تجریدی می‌گفتیم نیست که موجب سکون شود، وقتی می‌گوییم فاعلیت تبعی به فاعلیت تصرفی تقوم دارد و فاعلیت تصرفی به فاعلیت تبعی و مجموعه اینها در نظام ولایت جا دارد معنایش این است که تناسبات نظام ولایت بوسیله فاعلیت ایجاد می‌شود و مناسبات و تصرف شما در مادون به دست خود شما ایجاد می‌شود. برای مثال چگونه در نوشتن یک انشاء و صورتی تمثلی، شما سهم تأثیر بسیار مهمی دارید البته قطعاً نظام ولایت اثر دارد و شما با یک زبانی مقاله می‌نویسید و بعدها می‌گوییم که این زبان در نظام اجتماعی دارای یک اثر خاصی است اگر بخواهیم ساده بگوییم شما یا به زبان فارسی می‌نویسید یا به عربی یا به ترکی ولی به هر حال با یک زبان اجتماعی خاصی می‌نویسید یا فرضاً یک الفبا یا یک علائم خاصی را به کار می‌گیرید یعنی حتماً سهم تأثیر دارد و حتماً یک نحوه ادبیاتی در آن ملت رائج است مثلاً ادبیاتی که در نظام اجتماعی سوسیالیزم هست هنگام صحبت کردن با آن مرتب باید به تضاد طبقاتی و محرومیت و خصلتها تکیه کرد در حالی که در یک نظام الهی باید مرتب به کلمات معصومین و ادعیه و آیات اشاره کرد و الا مورد قبول واقع نمی‌شود شما می‌خواهید بوسیله آن مقاله با یک ملت صحبت کنید و این ملت هم دارای یک اعتقاد هستند و یک چیزهایی را زیبا می‌دانند و شما هم می‌خواهید در این تمثیلتان از علاقه‌ها و تعلقهائی که به امور قلبی یا ذهنی یا حسی دارند مدد بگیرید تا مطلب خود را به مخاطبتان نشان دهید و در آنها تصرف کنید. در مقاله‌ای که می‌نویسید یک کار مال شماست و یک

نسبت تأثیر عمومی هم مال آن مطالب است، حالا بگذریم و انشاء الله این مطلب را سر جای خودش توضیح خواهیم داد.

- با تصرف ایجاد تناسب می‌کنیم و در کیفیت سهم تأثیر داریم

غرض از ایجاد تناسب بود که شما تصرف می‌کنید و با اذهان و روحيات ديگران رابطه ایجاد می‌کنید و در کیفیت آن سهم تأثیر زیادی دارید، و در کیف شما فاعل هستيد البته یک وقت شما برای مردم قرآن یا زیارتنامه می‌خوانید که در اینجا تأثیر شما در کیفیت کم می‌شود و به حالت و نوای خواندن شما بر می‌گردد یک وقت در آن حالت و نوا هم از تصرف خودتان خالی می‌شوید و تمام حواستان محو در این استمداد از مولا و در خواندن این دعاست. در اینجا تصرفات خودتان کم رنگ می‌شود ولی هنوز هیئات، شما در رتبه منزلت خودتان زیارت جامعه می‌خوانید و به منزلت شما مربوط نمی‌شود که «بکم فتح الله و بکم یختم» به چه معناست. تصور ذهنی‌اش برایتان حاصل نمی‌شود چه رسد به تحقق روحی و وصفی‌اش ما از جمله «بک فتح الله و بکم یختم» یک محدوده کمی می‌فهمیم اگر راست باشد به اندازه حوائج خودمان می‌فهمیم انسان می‌گوید که یعنی اینکه آسمان و ملائکه و همه عوامل را به شما شروع کرده است اما اینها برایتان محقق نمی‌شود و اگر از وضعیت سموات سؤال کنند چیزی نمی‌دانیم، شما حتی وضعیت همه چیزهائی را که در دنیا دیده‌اید به خاطر ندارید چه رسد به اینکه بگویید من متوجه هستم وضعیت چیزهائی را که هم ندیده‌ایم به چه معناست. به صورت توصیفی هم یک مقدار برای خودتان تقرب می‌کنید و این عیبی ندارد ولی اینها معنای سموات و آنچه که در آن است، نیست حالا خدای متعال به صورت تفضلی از شما قبول می‌کند. خدایا بر نبی اکرم(ص) صولات بفرست بعدد هر چه که در آسمانها و زمینها خلق کرده‌ای، این را با زبان براحتی می‌گویند ولی معنای این کلمه را آن طور که حقیقت است ما نمی‌فهمیم و اصلاً دنیای ما با منزلت و فکر ما مناسب است و ادراکمان از آخرت هم خیال نکنید که خیلی بالاتر است. آنهائی که به معصومین نزدیک هستند از این جمله «بکم فتح الله و بکم یختم» یک معنائی می‌فهمند و یک معنائی هم خود معصومین می‌فهمند که با این ادراک ما خیلی فرق می‌کند.

- تصرف فاعل در کیفیت، متناسب با منزلت آن فاعل است (حضور تناسبات فاعلیت)

ولی به هر حال یک مرتبه از تصرف شما در آن به منزلت شما بستگی دارد و تنزل کلمات مولا و تصرف مولا به منزلت شما که قهری است، نازل شدن این مطلب و این تصرفی را که مولا می‌خواهد از طریق شما در مادون شما انجام دهد به منزلت شماست و این طبیعی است و این معنای وجود نسبت در فاعلیت است که خارج از این نسبت شما نمی‌تواند فاعلیت داشته باشید و فاعلیتتان خارج از این نسبت نیست. در عین حالی که در همین جا فاعلیت هم دارید و می‌توانید فاعلیت و تصرف خودتان را تبعی کنید.

- تفسیر از فاعلیت انسان منوط به روشن شدن تقوم مفهوم فاعلیت به مفهوم نسبت است

اگر مفهوم فاعلیت درست معلوم شود که با مفهوم نسبت متقوم به هم هستند و معنای فاعلیت تصرفی و فاعلیت تبعی و مقوم بودنشان به یکدیگر فاعلیت را در انسان تفسیر می‌کند و معنای ولایت را روشن می‌کند آنگاه اگر بر این اساس نگاه کنید معنای تعلق مخلوقات به حسب مراتب مختلف به مولا و عبادت کردن آنها از طریق نظام فاعلیت نسبت به مولا و صلوات و افاضه و انعام مولا به نظام ولایت بر اساس محور بودن ولی اعظم هر مفسر زمان است و هم مفسر مکان و دیگر نه نیاز به امر ثابت جداگانه‌ای است البته نه اینکه کتاب نفی می‌شود که درباره کتاب بعداً صحبت می‌کنیم و هم معرف حرکت است البته شکی نیست که مولا ابزار تصرف و کلمات تصرف دارد و تحقق همه کتاب است و در تفصیل اینها که باید به نقل رجوع کرد و لکن در اجمالش بگویید معنای اینکه همه اشیاء تعلق دارند و نسبت به مولا عابد هستند مثلاً این باشد که در صلوات خدای متعال هیچ گونه حکمتی نباشد و هیچ گونه نسبتی به خودش نداشته باشد، یا اگر نسبتی داشته باشد کیف آن را حضرت حق ایجاد نکند و در منزلت خودش آن کیف را هم ایجاد می‌فرماید. عدل را که به نسبت به مولا شناخته می‌شود چون گاهی در تعریف عدل می‌گفتید شناختن «وضع کل شیء فی موضعه» که عرض کردیم این تعریف درست نیست چون جدا جدا از هم به صورت تجریدی است.

۳ - تفسیر عدل به جهت خاص نیز ریشه در اصالت شیء دارد

گاهی می‌گفتیم نسبت اشیاء به هم برای ک جهت خاص که در این تعریف هم به صورت لطیف‌تر همان اشکال اصالت شیء‌ای وجود دارد، چون وقتی می‌گویید دو چیز با هم متناسب است به چیز سوم، در تره قبلش دوئیت متناسب و دوئیت غیر متناسب را لحاظ کرده بودید، اگر هماهنگی بیان شود معنای آن از یک نحوه توجه به اینکه این دو متناسب

هستند و حال آن که آن دو مناسب نیستند خالی نیست یا اینکه بگوییم برای سیر در یک جهت تغییر لازم است و برای تغییر، ترکیب لازم است و مناسبات هر مرحله باید متناسب با آن مرحله باشد یعنی روابط هر ترکیبی باید متناسب با آن رتبه از جهت و سیر باشد. همین که این حالت و آن حالت را فرض کردید و می‌گفتید مناسبت دارد و مناسبت ندارد معنایش این بود که باز به یک نحوه اصل بودن نسبتها را می‌پذیرید و منحل نمی‌شد، ولی آنچه را که الان می‌گویید که نسبتها به فاعل و ایجاد او یعنی ایجاد حضرت حق اساس قوام نسبتها در کل عوالم است و به منزلتهای مختلفی که فاعلیتها هستند می‌توانند ایجاد کنند و در حقیقت نظام فاعلیت نسبتها را ایجاد می‌کند اینجا هم نسبت هست نهایت نسبت منسوب به فاعل است نه فاعل جدای از نسبت دارید و نه نسبت جدای از فاعل.

برادر سبحانی: همان سلب و ایجاب را در اینجا هم می‌توان آورد و نحوه تفسیر فرق می‌کند، یعنی در نسبت می‌توان سلب و ایجاب را نیاورد و به اصل هماهنگی واگذار کرد و گذاشت و اینجا هم می‌توان به اصل فاعلیت واگذار کرد یا اینکه همین فاعلیت سلب و ایجاب است یعنی مشکلی از اصل تناقض باز نمی‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بنا شد اصل نسبت باشد یعنی بازگشت فاعلیت به نسب، سکون بخشد.

برادر سبحانی: مشکل سکون را داشت ولی مشکل سلب و ایجاد مشترک الورد بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر فاعلیت را در آن طرف اصل می‌گرفتید سکون از بین می‌رفت و از بین رفتن سکون به این معنا بود که باید نسبت به تبع فاعلیت باید ملاحظه شود و لحاظ آن تبعی است.

برادر سبحانی: ملاحظه فاعلیت وعدم فاعلیت است یا نسبتی به فاعل هست یا نسبتی به فاعل نیست .

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید نسبتی به فاعل باشد چگونه می‌گویی نسبتی به فاعل نیست؟ توضیح بفرمایید.

برادر سبحانی: وقتی می‌خواهید فاعلیت را بیاورید می‌فرمایید ما به صرف هماهنگی و نسبت در رتبه قبل از فاعلیت

نمی‌توانیم اکتفا کنیم چون در آنجا هم مجبور هستیم یک سلب و ایجاب داشته باشیم و باز در یک جا می‌گوییم

نسبت هست و یک نسبت نیست یعنی می‌فرمایید هنوز هم همان مبنای اصالت شیء در اینجا هست یعنی تا زمانی که

فاعلیت را نیاوریم و به قانونمندی اکتفا کنیم ولو حد اولیه را هماهنگی قرار می‌دهیم ولی باز هم سلب و ایجاب را داریم

عرض من این است که اگر فاعلیت را هم اضافه کنیم مشکل سلب و ایجاب به این شکل از بین نمی‌رود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر با عینک سلب و ایجاب نگاه کنید حتماً از بین نمی‌رود شما اگر بخواهید بر اساس اصالت شیء دنیا را اندازه‌گیری کنید، نمی‌توانید.

برادر سبحانی: اگر نسبت سلب و ایجاب را برداریم قبل از رتبه فاعلیت هم می‌توانیم برداریم یعنی آنجا هم اگر واقعاً با اصالت ربط و هماهنگی نگاه کنیم سلب و ایجاب را نمی‌بینیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در خود تحلیل هماهنگی هم باید به هماهنگی تحلیل کرد، هماهنگ بودن دو نسبت به سه در حقیقت ملاحظه اصل بودن نسبت است یا نه؟ یعنی کیفیت اصل می‌شود و اصل شدن کیفیت یعنی عین هماهنگی است. می‌گویید نسبت دو به سه یعنی دو چیز به سومی، آیا در اینجا کیفیت اصل است یا نه؟ می‌گویید این دو برای رسیدن به این با هم هماهنگ است حالا سؤال می‌کنیم آن دو تا چطور می‌گویید اینها برای رسیدن به اینجا هماهنگ نیستند. می‌گوییم پس اینکه می‌گویید هماهنگ است است یا هماهنگ نیست یعنی یک کیفیتی را حاکم می‌کند و اصل می‌دانید و حاکم شدن کیفیت همان اصالت شیء است ولی اگر بگویید کیفیت تابع فاعلیت است و فاعلیت موجد کیفیت است...

برادر سبحانی: چرا در اینجا دیگر اصالت شیء نیست یعنی با صرف آوردن فاعلیت واقع شده است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعل یعنی حاکم بر رابطه، حالا اگر نظام فاعلیت را گفتید می‌توانید بگوئید این فاعل بالاتر نسبت به به فاعلهای دیگر سقوط کرد و نمی‌توانید بگویید نسبت حاکم بر فاعلیتش بود. مگر فاعلیت را به معنای حاکمیت بر ربط نمی‌گیرید اگر این فاعل حاکم شد آنگاه چگونه می‌توانید بوسیله محکوم همین فاعل او را اندازه بگیرید، بله امروز به یک چیز اشاره کردیم که اصلاً به فاعلیت و کیفیت اینگونه نگاه کردن هر دو باطل است و نه کیفیتی را می‌تواند مطلق پیدا کنید که برهان آن گذشت و معنای سکون می‌داد بنابراین تمام بحثهای فاعلیت و قانون و قانونمندی به آن نحو معنای سکون می‌داد و باطل بود و نه فاعلیتی را که بصورت تجریدی خود معنای فاعلیت را معنا کرده باشید یعنی نفی قانون و قدرت را نگاه کنید تا آنگاه معنای فاعلیتی داشته باشد. گفتیم فاعلیت منسوب به فاعل بالاتر است لذا صحیح است بگویید فاعل تبعی و فاعلیت تبعی در عین حال منسوب بودنش باز معنای تصرفی دارد لذا صحیح است که نگویید شأن آن و بگویید خود این دارد فاعلیت می‌کند. اگر این فاعل رتبه دوم نسبت به فاعل رتبه

اول نسبت محض بود و وجودش صرف ربط بود و خودش می‌توانست تصرفی کند فقط شأن آن بود و اگر می‌گویید خودش تصرف می‌کند یعنی فاعلیت و نسبت است و نظام فاعلیت است. حالا اگر تناسبات نظام فاعلیت ملاحظه شود آنگاه معنای زمان و مکان و امر ثابت حل می‌شود و معنای قانون و قانونمند و علم در این تعبیر جدید که اثباتی هست باقی می‌ماند.

ج: قانون

۱ - قوانین عمومی به منزله حضور فاعلیت مولی در همه مراتب نظام است

نسبت تأثیر کیف تصرف مولا تا آخرین رتبه وجود دارد و متناسب با آن می‌توان گفت به معنای اینکه نسبت تأثیر مولا به صورت مستقیم نیست و تا آخرین مراحل هست به عنوان دیگر می‌توان گفت قوانین عمومی وجود دارد. این قوانین عمومی که تا همه جا وجود دارد و معنای حضور فاعلیت مولا در کیفیت و در همه مراتب توسعه و همه مراتب نظام باشد این مانع از تصرف شماست یا نه.

۲ - همراه با کارائی و کاربردهای جدید شما، قوانین عمومی هم نسبت تأثیر دارند.

همان قوانین را در ارتباط با آن کارائی و کاربردهای جدید را که می‌خواهید بیاورید معنایش این است که سهم تأثیر شماست و آنگاه دیگر معنایش این نیست که ما علم به قوانین عمومی جهان پیدا می‌کنیم بلکه نسبت تأثیر آن قوانین عمومی بر شماست متناسب با نظام حساسیت و جهت گیری و فاعلیتتان و بعد تولید یک تناسبات جدید همانطور که آن مقاله یک مناسبت جدید بود این ضبط صوتی هم که شما می‌سازید یک مناسبت جدید در ارتباط با جهان است.

۳ - در کیفیت مولا نیز سهم تأثیر دارد

بنابراین در عین حال که بنابه قدرت و توسعه قدرتی که به شما می‌دهند در کیفیت سهم تأثیر دارید بدین معنا نیست که هیچ گونه سهم تأثیری برای مولا در کیفیت نیست بلکه در کیفیت هم نسبت به همه فاعلهای تبعی که در طبیعت وجود دارد و با خواستن و ولایت و تصرف مولای تکوینی شما ایجاد می‌شود و هم در آن چیزهائی که بوسیله خود شما ایجاد می‌شود حضور ولی شما هست کما اینکه بعدها در ولایت اجتماعی می‌گوییم ولایت اجتماعی هم در همه مراتب نسبت به اعمالی که انجام می‌دهد و چیزهائی که درست می‌کنید حضور دارد.

- پرسش و پاسخ

حجت الاسلام میرباقری: ولایت حضرت حق قانونمند نیست، برای فاعلهای پایین می توان گفت که قانون آنها عبارت از مشیت ولی متصرف است که اینها نسبت به آن فاعلیت تبعی دارند و مشیت آن نسبت به این قانون است اما فعل حضرت حق دیگر قانونمند نیست، چون مشیت او نیست نه خصوصیت ذات حاکم بر مشیت است و نه مشیت او قید به فاعلهای دیگری می خورد تا بگوییم فاعلیت حضرت حق از ناحیه فاعلهای مقید می شود و نه قید به ظرفیت می خورد و خلاصه در آنجا برای فاعلیت هیچ قیدی نداریم و معنایش این است که حضرت حق یفعل ما یشاء و این یفعل ما یشاء دیگر قانون ندارد، ذاتی که قید ندارد یفعل ما یشاء و الگر سنخیت بیاورید یک به یک می شود یعنی همان صحبت حکماء حکمت دارد یعنی خصوصیتی در ذات اوست که خلق خاصی را ایجاب می کند بفرمایید خصوصیت کمال نامتناهی است یعنی هر چه که هست اگر از باب سنخیت وارد شویم رابطه یک به یک می شود در حالی که بنا نیست آن حرفها را در اینجا بزنیم دقیقاً نقطه نقضی که آنها می کنند ما به آنها می گوییم جبر می شود و جبر درونی بر حضرت حق حاکم می شود آنها هم می گویند یعنی حضرت حق هر کاری می کند، می گویند یک نظام احسن است که آن را خلق می کند و حتی یک کبریت را هم جابجا نمی کند می گویند این معنایش سنخیت و رابطه یک به یک است در مادون ما می توانیم بگوییم نه علیت مطلق است و نه فاعلیت، نه ربط اصل است که علیت مطلق می شود و نه فاعل بریده از ربط است که فاعلیت بدون قید بشود بلکه فاعلی است که در نظام فاعلیت عمل می کند یعنی در مخلوقات می توان این طور گفت که ترکیب مفهوم فاعلیت و ربط یعنی ترکیب فاعلیت و نظام، این را هم باید بحث کرد که در خود آنجا هم قانونمندی چگونه است ولی در صدر سلسله اگر قانونمندی را با مشیت مطلق جمع کنیم قابل جمع نیست مگر اینکه جبر درونی درست کنیم و به حکمت حضرت حق یا به ربط این ذات نامتناهی بیان کنیم که این همان سنخیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می فرمایید مثلاً تصمیمی را که پلیس شهربانی و دایره راهنمایی و رانندگی برای نصب این تابلوهای عبور ممنوع و یک طرفه بودن خیابانها و امثال اینها از ناحیه راهنمایی تصمیم است اما از ناحیه ما که تحت اداره او هستیم قانون است و ما وقتی می خواهیم عمل به این قانون کنیم باید مطابق تابلوها عمل

کنیم و الا خلاف کرده‌ایم می‌فرمایید تناسبات تصرف که تصرفات رئیس شهربانی یک رتبه است و تصرفات بالاتر هم که اگر ما انجام ندهیم نشود و ولی تکوینی هم که قانون تابع خواست و مشیت و نفوذ اراده و ابزار اداره اوست، یک طرف قانون ما هستیم که تحت اداره هستیم و یک طرفش آن مدیری است که اداره می‌کند از ناحیه مدیر که نگاه کنید قانون ابزار اداره کردن است و همان طور که شما می‌توانید کلمات را ایجاد کنید و صحبت کنید و جمله‌های خاصی را ادا کنید او هم می‌تواند یک مناسبات خاصی را ایجاد کند و شما هم محکوم به عمل کردن به آن دستورات است. شما می‌فرمایید این همانطور بالا می‌آید تا به حضرت حق می‌رسد در آنجا می‌گویید که صلوات حضرت حق و قدرت دائم التزایدی که به ایشان می‌دهد این صلوات حضرت حق به خود حضرت حق چه نسبتی دارد؟ چند پاسخ برای این مطرح است یکی اینکه علم چیزی جز ابزار تصرف شما نیست حالا شما قصد دارید در خدا تصرف کنید حجت الاسلام میرباقری: قصد داریم در خودمان تصرف کنیم و بندگی کنیم.

۱ - علم ما ابزار پرستش خدای متعال است نه چهارچوب شناسائی فعل مولی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنگاه می‌خواهید این چیزی را که ساخته‌اید بپرستید «تعبدون ما تحتون». آنچه را که از فرمایشات خود خدای متعال و معصومین استفاده می‌کنیم بنا شد شما بتوانید ابزار پرستش خدای متعال را بدست بیاورید نه ابزاری که بوسیله آن خدا را در یک چهارچوب ببرید، بلکه یک مقدار توصیف می‌کنیم که معنای سنخیت ندارد و نسبت داشتن با سنخیت فرق می‌کند اگر شما قانون را در توصیف اصل قرار ندادید چگونه می‌خواهید در توصیف حضرت حق اصل قرار دهید، اولاً که نمی‌توانید توصیف کنید ثانیاً اگر بنا شد توصیف کنید توصیف تجریدی نباید کرد چرا باید این سنخ باشد فاعل است اما نه مسانخ اوست بلکه منسوب به اوست و عدل به او شناخته می‌شود.

و صل الله علی محمد و آله الطاهیرین

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از فاعلیت بر اساس نظام ولایت

دوره سوم

تاریخ: ۷۰/۲/۸

جلسه: ۸

فهرست:

الف - تعریف فاعلیت به سلب کیفیت یا قانون، تعریفی تجریدی و انتزاعی است

ب - تقوم تبعیت به تصرف، تصرفی را نتیجه می‌دهد که منسوب است

ج - تبعیت فاعل از کیفیت نیست بلکه از فاعل است یعنی موضوع تبعیت، تبعیت از فاعلیت است

د - فاعلیت تصرفی معنای ایجاد و فاعلیت تبعی معنای نسبتی می‌دهد

ه - در فاعلیت تبعی کیفیت خاص وسیله پرستش است

و - ایجاد کیفیت خاص در فاعلیت تصرفی، نیابت از فاعل بالاتر است

ز - اصل در نیابت، تبعیت از مولا و اصل در تبعیت، تعلق به مولا است

ح - اصل در فاعلیت تبعی و تصرفی، قرب و اشتداد به مولا است نه کیفیت خاص و قانون

نتیجه: با توجه به مطالب مطرح شده فاعلیت به تولی و ولایت توصیف می‌شود

- ثمره نزاع:

الف - ثمره تلخ پرستش قانون، محاکمه خالق به قانون و فعل است

ب - ثمره شیرین پرستش خدا، لسان عشق و حب و شکر نسبت به ملواست

۲ - توصیف اثباتی از عدل

الف - اصالت کیفیت قبول حرکت، فاعلیت، ولایت نمی‌کند

- در نظام ولایت بحث از کیفیت در مرتبه ثانی است

- ب - عدل به تناسب با خواست و مشیت حضرت حق تفسیر می‌شود
- در مراتب مختلف (به حسب مرتبه فاعل) مفهوم‌های مختلفی به عدل و ظلم نسبت داده می‌شود
- ۳ - تعریف عدل بر اساس توصیف جدید از علم
- الف - علم، اعطاء صورت متنازل متناسب مولا است
- ب - صورت اعطائی مولا چون مطالب نیست، متنازل است
- ج - متناسب بودن در صورت متنازل، بدلیل تناسب با مولا است
- د - توصیف جدید از عدل
- هـ - منسوب بودن فعل به حضرت حق سبحانه و تعالی، غیر از سنخیت داشتن فعل او با ذات اوست
- و - احکام توصیفی، تکلیفی، ارزشی، اعطاء صورتهای متناسب متنازل است
- ز - در فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی اشراف نیست
- ج - در علم، نه تعطیل و نه تشبیه است، بلکه تناسب است
- ط - ظرفیت مادون، تحمل وصف از مافوق را ندارد
- ی - ایجاد علم مانند اصلف هستی و ایمان، اعطائی است
- صورت تمثلی، رابطه بین ایمان و عمل است
- ۴ - تفسیر از قانون و قانونمندی بر اساس نظام ولایت
- الف - قانون کیف نفوذ سرپرستی مولا می‌شود
- توکل یعنی رعایت کردن مقصد مولا در فاعلیت تصرفی

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... بحث ما برای شناسائی اصولی که متکفل تنظیم امور بشود منتهی به این شد که برای شناخت آنها باید تفسیری از زمان و مکان و تصرف و در نهایت تفسیری از خود نظام ترکیب ارائه داد و فی الجمله یک بحث به صورت نفی داشت که یک ارتکازاتی که زمان یا مکان را انتزاعی فرض کند و نتواند برای مرکب توصیفی بدهند، که همه اینها در یک مرتبه بر اساس اصالت ربط پاسخ داده شد و یک قدر متیقن - های غیر قابل انکار که در ارتکازات فعلی هم وجود دارد بیان شد و در رتبه بعد در تحلیل ربط بین امر ثابت و متغیر که به صورت نفی‌ای، وجود دارد امر ثابت و متغیر اثبات می‌شد یعنی هم التزام به وجود ثابت از طریق امتناع استمرار تغییر در همه مراتب و هم خود تغییر بوسیله غیر قابل انکار بودنش که هر دو به شکل نفی بود و ایجاد مشخصی را نشان می‌دهد، برای ربط بین اینها بحث تعلق شروع شد و بر اساس این بحث نسبت به وحدت و کثرت و زمان و مکان و فعلیت تحقیق و فعلیت تعلقیه دقت شد و بر اساس آن پایگاه علیت و ترکیب فاعلی و ولایت و علم و بحث زبان بیان شد و بعد در بخش اثباتی از این بحث که خود ترکیب چیست آغاز کردیم و تقوم بین زمان و مکان و ترکیب را هم از خصوصیات تعلق دانستیم و روشن شد که تعلق به فاعل بالاتر است نه به امر ثابت.

اکنون بحث درباره فاعلیت است که این بحث قبلاً بیان شده همانطور که درباره علم هم قبلاً بحث شده است ولی چیزهایی که الان می‌گوییم مقداری با سابق فرق می‌کند. قبلاً می‌گفتیم جبر به صورت مطلق محال است و اختیار را در یک رتبه از عباد سلب می‌کنیم و دیگر قابلیت تکلیف ندارد و در یک رتبه هم از حضرت حق و در نهایت حرکت و کیفیت را معین می‌کند و اختیار را هم مطلق می‌کردیم و عین همین نتیجه را به صورت دیگری می‌گرفتیم و بعد می‌گفتیم بنابراین فاعلیت ترکیبی است. اما حالا می‌گوییم فاعلیت ترکیبی نیست و اصلاً فاعلیت نیست بلکه ولایت و تولی و تصرف است.

- اصل بحث:

۱ - تعریف اثباتی از فاعلیت

الف - تعریف فاعلیت به سلب کیفیت یا قانون، تعریفی تجریدی و انتزاعی است

در این قسمت مهمترین بحث که در جلسه قبل بیان شد این که تعریف فاعل را چگونه بدست می‌آوریم، آیا تعریف فاعل به حذف و انتزاع حرکت از قانون است یعنی کیفیت را از حرکت سلب می‌کنیم و بعد می‌گوییم فاعلیت به صورت مطلق که به اصطلاح منطق صوری با تحلیل عقلی درست شده باشد بگوییم مثل مفهوم فاعلیت مثل مفهوم عدم است مفهوم عدم در خارج مصداقی ندارد و یک مفهومی عقلی است. شما از یک محدود بود نهائی که مثلاً این تلفن محدود به اینجاست و در آنجا دیگر تلفن نیست مرتباً اینها را انتزاع می‌کنید و در نهایت یک مفهوم عدم درست می‌کنید که هیچ چیز نداشته باشد البته خود این مفهوم بر اساس منطق صوری در عالم ذهن وجود دارد و یک مفهومی است که می‌تواند واسطه در یک نسبت‌هایی قرار گیرد، حالا یا در طرف سلب یا در طرف ایجاب. بعد صحبت می‌کنیم و یک احکام نظری صادر می‌کنیم و لکن این مفهوم یک مطابق خارجی که بتوان گفت این مصداق عدم مطلق است ندارد و فاعلیت هم هر گاه به صورت مطلق از قانون انتزاع شود یعنی علیت از آن سلب شود یک مفهوم می‌شود که با تحلیل عقلی بدست می‌آید و به دلیل خود قانون علیت محال است که مطابق خارجی داشته باشد. مصداق خارجی‌اش نه نسبت به حضرت حق است و نه نسبت به عباد.

ب - تقوم تبعیت به تصرف، تصرفی را نتیجه می‌دهد که منسوب است

بعد در جلسه قبل تشکیک کردیم که این نحوه مفهوم فاعلیت درست کردن به چه معناست. برای نظام فاعلیت معنای تبعیت و تصرف بیان کردیم که تصرف منسوب را نتیجه می‌دهد تبعیت معنای نسبت است. حالا اگر تبعیت را مطلق کنید کانه شبیه علیت می‌شود اگر تبعیت را مطلق کنید که به نحوی که هیچ گونه حق تصرفی برای فاعلیت قائل نشوید.

ج - تبعیت فاعل از کیفیت نیست بلکه از فاعل است یعنی موضوع تبعیت، تبعیت از فاعلیت است

ولی اگر فاعل است و از کیفیت تبعیت نمی‌کند بلکه از فاعل، تبعیت می‌کند و متناسب با تبعیتش از فاعل، تصرف می‌کند یعنی موضوع تبعیت را روی فاعلیت ببرید و در کنه تبعیت، فاعلیت را اخذ کنید آنگاه تبعیتش هم معنای تبعیت از قانون و صورت خاص نمی‌دهد بلکه قانون وسیله پرستش می‌شود.

د - فاعلیت تصرفی معنای ایجاد و فاعلیت تبعی معنای نسبتی می‌دهد

حالا می‌خواهید بگوییم تبعیت از فاعلیت به فاعلیت نسبت دارد و نسبتش از قبیل نسبت‌هایی که در اصالت علیت و اصالت کیفیت گفته می‌شود نیست بلکه ترکیبی که در اینجا از فاعلیت و نسبت دارید اگر گفتید فاعلیت تصرفی معنای ایجاد می‌دهد و فاعلیت تبعی معنای نسبتی می‌دهد و هر دو متقوم به هم هستند.

ه - در فاعلیت تبعی کیفیت خاص وسیله پرستش است

و نسبتش هم از قبیل این نیست که این فاعل تعلق به کیف خاص داشته باشد و تابع نسبت به کیف خاص باشد بلکه تعلق فاعل بالاتر دارد، کیفیت را نمی‌پرستد بلکه کیفیت برایش وسیله است.

و - ایجاد کیفیت خاص در فاعلیت تصرفی، نیابت از فاعل بالاتر است

و تصرف هم که می‌کند و یک کیفیتی را به نیابت از فاعل بالاتر ایجاد می‌کند.

- اصل در نیابت، تبعیت از مولا و اصل در تبعیت، تعلق به مولاست

باز هم نفس کیفیت تصرف برایش اصل نیست بلکه اصل در تصرف او تبعیت است و اصل در تبعیتش هم تعلق به فاعل بالاتر است.

ز - اصل در فاعلیت تبعی و تصرفی، قرب و اشتداد به مولا است نه کیفیت خاص و قانون

یعنی قرب و اشتداد اصل است نه صورت خاص و کیفیت خاص چه در تصرف و چه در تبعیت چنین فاعلی قابلیت توسعه پذیری دارد و می‌تواند توسعه فاعلیت مولا را در خودش بخواند و توسعه فاعلیت مولا در فعلش را هم می‌تواند بخواند.

- نتیجه: با توجه به مطالب مطرح شده فاعلیت به تولی و ولایت توصیف می‌شود

بر این اساس معنای فاعلیت از تولی و ولایت جدا نیست بلکه در ولایت و سرپرستی اش هم تولی به ولایت بالاتر دارد در چنین فرضی دیگر نه اینکه کیفیت ندارید بلکه کیفیت تابعی از فاعلیت است چون نفس نسبت فاعل پایین تر به فاعل بالاتر، نسبت به کیفیت نیست بلکه نسبت به فاعلیت است. حالا فعل فاعل بالاتر برای پایین تر قانون است و لکن آیا این قانون از طرف کسی که تابع است پرستیده می شود یا نه؟ قانون به ذاته برایش احترامی ندارد و تا وقتی که مولا می خواهد این گونه عمل می کند و هرگز اتخاذ قول نمی کند.

- ثمره نزاع: الف - ثمره تلخ پرستش قانون، محاکمه خالق به قانون و فعل اوست

برای این مطلب مثال می زنم یک وقت شما شریک هستید و یک شرکت دارید این مثال برای تبیین معنای نظام ولایت است. یک عده در یک نظام مالی شریک هستند و یک شرک سهامی درست می کنند بعد شخص می آید و بر اساس ضوابط شرکت به بقیه شرکاء رأی می دهد و از آنها می خواهد که طبق آن ضابطه عمل کنند یعنی اصل را روابط قرار می دهد و فرد بالاتر از خودش را مورد سؤال قرار می دهد و به او اعتراض می کند و می گوید طبق مقررات شما نباید این طور عمل کنید در مجلس و کلاء می گویند اخطار قانون اساسی داریم این چیزی را که می خواهید بپذیرید مطابق با قانون نیست و حق مطرح شدن در مجلس را ندارد. این معنایش این است که برای خودش یک نفسانیتی قائل است که می خواهد مدیر را کنترل کند و به او بگوید تو هم بر اساس ضابطه باید عمل کنی اما یک وقت به مدیر می گوید فعل تو ضابطه است. گاهی شکل بد آن به ذهن می رسد و حکومت استبدادی مطرح می شود و لکن اگر دقت کنید و فرض چنین باشد که ولی الهی جز خیر پایین تر هیچ چیز دیگر نمی خواهد و ثمره تصرفش در او ابتهاج و قرب و رشد است نه تصرف یک قلدر که حاکم شده باشد و تقریبی هم که برای این حاصل می شود همین که به همین مولا نزدیکتر شود برایش خیر است. او دیگر معنا ندارد که اتخاذ قول کند و مثلاً بگوید «خلقتنی من نار و خلقته من طین» و معنا ندارد که در آنجا کسی بخواهد با رئیس خود برای عمل کردن به قانون دعوا کند بلکه قانونیت قانون به نظر اوست و خودش را تسلیم محض می بیند و لسان اعتراض برایش معنا ندارد.

ب - ثمره شیرین پرستش خدا، لسان عشق و حب و شکر نسبت به مولا است

و از لسان انقیاد بالاتر است لسان عشق و حب نسبت به مولا و تسلیم در برابر اوست اگر مولا برایش بیشتر توضیح داد بیشتر خوشحال می‌شود که مولا تأویل یک حکم دیگر را هم برایش می‌گوید و علت این دستور را هم برایش روشن می‌کند و اگر هم نمی‌گفت باز تسلیم بود این اعطاء فوق اعطاء است یعنی اول آن دستور و فرمان را اعطاء می‌داند هر چند آن فرمان را نفهمد و دومی هم که توضیح داده و گفته این تأویل این آیه و روایت است نسبت به مقام معصوم اعطاء فوق اعطاء است.

خوب اگر بنا شد نماز بخوانید ولی خود نماز را نپرستید بلکه خدا را بپرستید هر جا گفت در اینجا نماز نخوان و بچه را از آب بگیر، همین کار را می‌کند و هیچ ناراحت نیست که بگوید امروز نمازم خراب شد یا بوید روزه‌ام خراب شد چون گفتند برای جنگ با دشمن برو بلکه او هر طور که گفته‌اند انجام می‌دهد. او نوکر مولاست نه نوکر کیفیت، تفاوت اینها را هم بیان کردیم این با اصالت کیفیت فرق دارد.

۲ - توصیف اثباتی از عدل

الف - اصالت کیفیت قبول حرکت، فاعلیت، ولایت را نمی‌کند

در اصالت کیفیت وقتی می‌گویید دو چیز متناسب با چیز سوم است در حقیقت یک کیفیت بزرگتر درست می‌کنید در اصل قرار دادن کیفیت فرقی نیست بین آنجا که اصالت را به شیء می‌دهد یا اصالت را با کیفیتی بدانید که چند تا چیز با هم باشند و بزرگتر از یک چیز باشند، یک تابلوئی بسازید که مثلاً عوض دو عضو، دویست عوض داشته باشد یا یک مرحله و زمان انتزاعی بسازید که هزار مرحله درون آن باشد این اصالت کیفیت است و اصالت کیفیت در هر صورت قبل حرکت و فاعلیت نمی‌کند و ولایت را هم قبول نمی‌کند گاهی می‌گویید کیفیت تابع فاعلیت است و نظام، نظام فاعلیت است.

- در نظام ولایت بحث از کیفیت در مرتبه ثانی است

در اینجا نه اینکه کیفیت وجود ندارد بلکه بحث کیفیت بحث مرتبه ثانی است نسبت‌هایی که فاعلها با هم دارند همیشه ثابت نیست بنابراین نسبت، تابع نفوذ فاعلیت و ولایت است و توسعه ولایت سبب ایجاد توسعه و تغییر نسبتها می‌شود.

بنابراین بحث عدل را با اصالت شیء نمی‌توان پاسخ گفت همانطور که با اصالت هماهنگی هم نمی‌توان ولی با اصل قرار دادن نظام ولایت می‌توان عدل را توصیف کرد.

حجت الاسلام میرباقری: بالاخره عدل را چگونه تعریف می‌کنید و چرا این عدل است؟

ب - عدل به تناسب با خواست و مشیت حضرت حق تفسیر می‌شود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر متناسب با خواست ولی بالاتر باشد معنای عدل را دارد یعنی عدل و ظلم مفهومی نیستند که هر چیز بتواند محمول آنها قرار بگیرد و اینها بر آن حمل شوند.

- در مراتب مختلف (به حسب مرتبه فاعل) مفهوم‌های مختلفی به عدل و ظلم نسبت داده می‌شود

البته ممکن است شما یک وقت دچار تنگنا شوید برای مثال اینکه بگویید خدا ظالم نیست مثل این است که بگویید اولیاء خدا ولدالزنا نیستند این حرف در رتبه بالا چقدر زشت و کریه است مثل اینکه کسی به یک نور بزرگ بگوید این از پست ترین ظلمتها نیست این حرف جز در عالم ظلمت قابل طرح نیست این حرف در جائی که هیچ درک و فهمی از نور نباشد البته فهم به معنای تعلق است که بعداً بیان خواهد شد و درجائی که خیلی تاریکی باشد می‌توان این حرف را زد یعنی در آنجائی که ادراکشان ادراک حیوانی باشد و زنا برایشان چیزی باشد که بتوان بهر چیزی نسبت داد یعنی آنجا باید خیلی پست باشند چه رسد به آن اولیائی که شما می‌گویید اینها ما وراى این عالم هستند و همه چیز به طفیل آنها پیدا شده و ابتهاج آنها را به خود رحمت حضرت حق سبحانه و تعالی می‌دانید و برای آنها ابتهاجی قائل نیستند جز تعلق آنها به صلوات حضرت حق ابتهاج اینها که ابتهاج حاصل از زنا نیست این مثل آن است که یک کرم نجاست خوار بگوید سلطان نجاست نمی‌خورد این حرف که معنا ندارد و اصلاً این ادراکی از او ندارد. البته بعداً ادراک خوب خودمان را درباره آنها عرض می‌کنم.

یعنی می‌خواهم عرض کنم شما در مرتبه نازل از یک چیزهائی صحبت می‌کنید البته قرار شد بحث علم را بعداً عرض

کنم ولی همین الان می‌گویم

۳ - تعریف عدل بر اساس توصیف جدید از علم

اگر گفتید علم برای مادون یک تمثیل تصرفی است که شما دوست می‌کنید و برای مافوق همه آثار از عوالم مختلف در حوزه تمثیلی شما می‌آید و نظام حساسیتتان هم ظرفیت با جهت‌گیری و جهتی را که با فاعلیت و تولی شما پیدا کرده است اعم از اینکه تولی حیوانی باشد یا ملکوتی می‌آید و فاعلیت شما هم موجود است و اولین تکلیف شما درست می‌شود و چون کلمات مولا و ابزارهای تصرفی او هم حضور دارند شما بوسیله فاعلیت خودتان نمی‌توانید آن را معنا کنید چون فاعلیتتان هم‌ردیف کل ظرفیت وجودی‌تان نیست و بحث این قبلاً تمام شده است که فاعلیت شما در مرتبه اول جدای از کلیه تعلقات نیست در مرتبه اول تعلقی از تعلقات را اخذ کرده‌اید شما در مرتبه اول معصوم نیستید تا در نفس فاعلیتتان فاعلیت مولا را بخواهید تا در عالم تمثیل بیایید که در عالم تمثیل چون در مرتبه پایین تر که مرتبه شما مثلاً بیست بوده و شما معصوم نبوده‌اید تا فاعلیت مولا را در فاعلیت خودتان بخواهید تا تمثیل شما روی بیست باشد شما ابتدا نوزده را می‌توانید بگیرید یعنی یک رتبه را کمتر گرفته‌اید آنجا به کلمه مولا که می‌رسد نمی‌توانید تفسیرش کنید چون ظرف شما قدرت تحمل بیست را دارد و شما جهت‌گیری نوزده را دارید در نتیجه عجز پیدا می‌کنید بیا تجزم یعنی می‌خواهید کلمه مولا را از آن رتبه‌ای که می‌توانستید برسید کوچکتر کنید و آنرا در صورت تمثیلی‌تان منحل کنید یا اینکه تجزم نمی‌کنید و اعلام عجز می‌کنید.

الف - علم، اعطاء صورت متنازل متناسب مولا است

که با اعلام عجز هم نورانیت افاضه مولا در شما حاصل می‌شود و هم حضور مولا در تمثیل سازی شما هست یعنی نفوذ اراده مولا همراه کلمه‌اش می‌آید و شما به فاعلیت مولا در فاعلیت خودتان تمثیلی را می‌سازید یعنی از خودتان و از تعلق به رتبه یک تا نوزده خالی می‌شود و متناسب با ظرفیت بیست.

ب - صورت اعطائی مولا چون مطابق نیست، متنازل است

مولا نسبت به عالم بالاتر صورت تمثیلی می‌سازد. حالا آیا این چیزی را که نسبت به عالم بالاتر ساخته است آیا مطابق همانجاست و تطابق دارد یا اینکه نه در سطح شما تنازل پیدا کرده است؟ اگر تنازل پیدا کرده یعنی اینکه امر یمتناسب با سیر به طرف مولا در شما ایجاد شده و شما می‌گویید علم نسبت به بالاتر پیدا کرده‌ام و شما صورتی از بالاتر پیدا کرده‌اید اما نه با پای خودتان بلکه با عنایت مولا که پس از عجزتان واقع شد، چگونه؟ به اینکه تصرف شما در تمثیل با

نور مولا یا با حضور او در فاعلیت شما این تمثیل حاصل شد آنچه که پیدا شده در مرتبه نازل با آن صورت عالی متناسب است و صحیح نیست به آن علم بگویید چون این اشراف به آن بالا که نیست بلکه در اینجا متناسب با آن ایجاد شده است تازه شما هم که ایجاد نکرده‌اید بلکه مولایتان برای شما ایجاد کرده است و شما فاعلیتتان را به فاعلیت او سپرده‌اید و او افاضه کرده یعنی فاعلیت شما را در تمثیل سازی به نحوی که متناسب با فاعلیت خودش باشد چرخانید. پس در صورتی تمثلی شما یک چیز متنازلی که متناسب است پیدا شد و شما حق ندارید به این لقب علم بدهید که اگر معلوم را بالاتر از خودتان بدانید آن معلوم از این وسیعتر است و اصلاً این نیست چون این متنازل است و هم سطح شما شده است. فرض کنید آنها را عدد بیست میلیارد از همین واحدی بدانید که بیست عدد از آن اینجا هست این بیست تا در بیست میلیارد گم می‌شود و در برابر آن چیزی نیست عدد خورد آن که در جمع بندی اصلاً به حساب نمی‌آید بیست است و ربطی به آن ندارد که همه آن را به تمامه در برداشته باشد و بتوان لقب علم به آن داد.

ج - متناسب بودن در صورت متنازل، بدلیل تناسب با مولاست

در عین حال متناسب است چون فعل ملواست و متنازل شده او با تنزیل مولاست نه تصرفی که شما کرده‌اید حالا در تنازلی که پیدا می‌شود.

د - توصیف جدید از عدل

شما می‌فرمایید خداوند عادل است و ظلم نیست. اما یک جائی حضرت سیدالموحدین به شما تعلیم می‌دهد که «کمال توحید نفی صفاته عنه» و یک جا هم با اوصاف با شما صحبت می‌کنند که با شما جز از طریق اوصاف از چه طریق دیگر می‌توان صحبت کرد.

این دعای مبارک جوشن صغیر را که انسان می‌خواند چون هر کدام از دعاها یک خصوصیتی دارند می‌بینید نعم الهی را که در مرتبه اول که بخوانید برایتان خیلی مهم است ذکر کرده است که مثلاً خدایا الان که من اینجا نشسته‌ام یک عده‌ای در بیابان دچار تشنگی و گرسنگی، مرض و دشمن هستند و هر یک از اینها هم برای ما مهم است و کسی خیال نکند اینها کوچک است. ولی آیا افتقار مخلوق به خالق در اینهاست یا اینها لسان یادآوری به ماست «واجعلنی لنعمائك من الشاکرین و لآلائک من الذاکرین، آیا آلاء عبارت از همینهاست یا آلاء مهم عبارت از ایمان و ولایت معصومین و

امور دیگری است که هر امری به طفیل آن امور خلق شده است. ولی اگر فقط اشاره شود که خداوند نبی اکرم(ص) و معصومین را قرار داده «اجعلنی لنعمائک من الشاکرین و لالائک من الذاکرین» در ذهن چیزی نمی‌آید که قرار است در اینجا تشکر کنم و بعد حاجت بخواهم آنها را که از ابتدا تا انتهای دعا ذکر می‌کند من خجالت زده می‌شوم و می‌فهمم که خیلی بدهکار هستم ولی وقتی از نعمت رسالت صحبت می‌شود در نظرم خیلی بدهکاری نمی‌آید. می‌گویم الحمد لله از کفار بهتر هستیم ولی همین معنا را بدان شکل که می‌گویند خوب متوجه می‌شویم !! البته این به علت دوری ماست. معنای اینکه خداوند عادل است و ظالم نیست و «ان الله لیس بظلام للعبید» چیست یعنی مثلاً برای خدای متعال ظلمی فرض دارد و نفی می‌شود «سبحانه و تعالی عما یقول الظالمون» و اینکه خداوند فرزند ندارد و ملائکه فرزندان خدا نیستند حق است و خیلی هم حق است و لکن حقی است که متنازل در رتبه ماست، این در رتبه ما حق است و در رتبه بالاتر ممکن است تعبیری داشته باشد که برای اولیاء الهی حق باشد و ما ادراکی از آن نداشته باشیم، خود این آیات مبارک در رتبه بالاتر چیست، ممکن است در رتبه بالاتر بگونه‌ای باشد که ما هیچ ادراکی از این آیه نداشته باشیم. هـ - منسوب بودن فعل به حضرت حق سبحانه و تعالی، غیر از سنخیت داشتن فعل او با ذات اوست

به هر حال یک وقت می‌گویید اینها منسوب به فعل خداوند تبارک و تعالی است نه مسانخ است، منسوب بودن را این طور ندانید که یا منحصر به مسانخ بودن است و یا دیگر نمی‌توان گفت منسوب است. آنچه را که بعداً می‌گوییم که این را درباره سائر بندگان نمی‌گوییم شما فعل هر فاعلی را تنزیه می‌کنید از این نحوه سنخیت و می‌گویید مجبور نیست و اگر سنخیت شد اصالت کیفیت و حاکمیت نسبت و خصوصیت است و فاعلیت رها می‌شود و تابعیت محض تمام می‌شود، حالا نمی‌توان دین را به حضرت حق نسبت داد که خود ما از یک نقض مبرا باشیم ولی آن را به حضرت حق نسبت دهیم. باید تعریف از انسان بگونه‌ای نباشد که او را مجبور کنند ولی نسبت به خدا که می‌رسید او را مجبور بدانید.

بنابراین سنخیت نیست ولی نبودن سنخیت به معنای این نیست که فعل منسوب نباشد رحمت و صلوات از جانب خداوند و ایجاد، ایجاد خدای متعال است و از لوازم این ایجاد سعه و قرب و ابتهاج است.

حجت الاسلام میرباقری: ولی منطقی این مفاهیم قابل انتساب نیست، این ایجاد حضرت حق است معنا ندارد چون این یک نوع توصیف است، ما از مفهوم اینکه ایجاد حضرت حق است یا چیزی می فهمیم یا نمی فهمیم اگر کیفیتی حاصل می شود این کیفیت قابل انتساب نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی متناسب است، در همین بحث عرض شد که وقتی صورت تمثلیه بیان مولاست و شما اعلام عجز می کنید و مولا در شما تصرف می کند بعد صورت متناسب متنازل است نه اینکه علمی باشد که بخواهید اعلام تطبیق به مولا بکنید یا بخواهید تصرف بکنید، نه اشراف بر آن دارید و نه متصرف در آن هستید ولی او در رتبه شما ایجاد صورت متناسب متنازل می کند تناسب متنازل عیبی ندارد. تناسب صورتی که در تمثیل شما آمده با آن فعله تبارک و تعالی.

و - احکام توصیفی، تکلیفی، ارزشی، اعطاء صورتهای متناسب متنازل است

به عبارت دیگر وقتی می گوئیم مولا خودش در ذهن شما تصرف می کند و بعداً می گوئیم که این توصیف معنای امری دارد یعنی صورتی را از عالم تحویل می دهد و شما را با آن صورت به یک مرتبه ای از توسعه هدایت می کند همانطور که تکلیف می کند و تکلیفش هم امر است یعنی نفوذ مشیت می کند و همانطور که مراتب ارزشی را برایتان می گوید و با آن هم امر می کند و شما را به طرف خودش دعوت می کند و لکن هر یک از اینها یک رتبه ای از دعوت را داراست که بعداً عرض می کنیم و این باید در بحث زبان روشن شود.

صورت تمثلی و نمونه ای که شما می سازید همه اش کار خودتان نیست و مولا هم تصرف می کند و تصرفهایش هم مختلف است هم در ظرفیت، هم در ایمان و هم در تمثیل شما تصرف می کند و بعدها می گوئیم که در زبان که امر ولایت اجتماعی و مسئله تمثیل سازی بود نیز مولا تصرف می کند و بعد از تصرفش شما عجز و تمسک پیدا می کنید ولی ینه فقط در اوامر و نواهی بلکه در اموری هم که مربوط به توصیف خود عالم است نیز عجز پیدا می کنید. توصیفی را که مولا بعد از آن در شما ایجاد می کند یعنی فاعلیت شما نسبت به توصیف تابع فاعلیت مولا شده اید حالا این توصیف صورتی است متناسب با موصوفی که توسط این توصیف وصف شده است ولی تناسب آن متناسب متنازل در رتبه شماست.

ز - در فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی اشراف نیست

که صحیح نیست بگویید بر مولا اشراف پیدا کرده‌اید که اشراف اصلاً ممکن نیست و فقط مادون تحت سیطره شماسست نه مافوق، شما نمی‌توانید در فاعلیت تبعی‌تان اشراف پیدا کنید در فاعلیت تصرفی‌تان هم معنای اشراف ندارد بلکه معنای تبدیل آن به صورت خودتان است.

ح - در علم، نه تعطیل است و نه تشبیه، بلکه تناسب است

نه اشراف نسبت به بالاتر است و نه معنای تعطیلی دارد نه معنای تشبیه را از آن برداشت کنید و نه معنای تعطیل، تناسب دارد اما چه چیز تناسب دارد؟

ط - ظرفیت مادون تحمل وصف از مافوق را ندارد

چیزی که خود مولا ایجاد کرده تناسب دارد، این فعل به مولا نسبت دارد نه اینکه این خود مولا را به شما نشان دهد شما که نمی‌توانید خود مولا را تحمل کنید، جبرئیل را وصف کن، شما که نمی‌توانید توصیف جبرئیل را تحمل کنید چگونه می‌توانید توصیف استاد جبرئیل یعنی حضرت امیر را تحمل کنید چه رسد به توصیف رسول اکرم(ص) و بالاتر از آن خدای متعال، شما قدرت تحمل چنین چیزی را ندارید. یعنی اگر به زور هم بخواهیم توصیفی باشد چیزی از ما باقی نمی‌ماند.

اینگونه نیست که آنچه را برای شما حاصل می‌شود نسبت به بالاتر مطابق همان باشد و شما بگویید علم و اشراف پیدا کرده‌ایم این امر محال است. در فاعلیت تبعی آن چیزی که واقع می‌شود متناسبی است که در رتبه شما متنازل شده است و این برای آن دعوت و حرکت شما کافی است.

ی - ایجاد علم مانند اصل هستی و ایمان، اعطائی است

متناسب متنازل شده یعنی فعلی است که منسوب به مولاست نه منسوب به شما مثل اصل هستی خودتان، علمی هم که در آنجا واقع شده صورت تمثلی است که در ظرف خودتان مولا ایجاد کرده است چون اختیاراتان را در مرتبه فعالیت تمثلی‌تان به او سپرده‌اید شما یک فعالیت تصرفی داشتید یعنی فاعلیت تصرفی در عالم مثال داشتید و می‌توانستید صورت سازی کنید و می‌توانستید تجزم بورزید و در شکل حیوانات خدا را عبادت کنید ولی نخواسته‌اید این کار را کنید

و نسبت به مولا تبعیت کردید و خودتان را به او سپردید و اعلام عجز کردید و از او خوساتید آثار این کلمات هم در آنجا آمده است و این بار، تصرفی را که مولا می‌کند مثل ایجادتان و مثل ایجاد ایمان و ایجاد خودتان است ایجاد صورت است و این ایجاد صورت اصلاً مطابق او نیست پس آیا این فعل مولاست و آیا او مرا اقراء به جهت کرده است؟ نه اصل ظرفیت شما را پر کرده و این به حسب ظرفیت شماست نمی‌توان یک دریا را در یک استکان قرار داد، این استکان نابود می‌شود. بر حسب ظرفیت شما این متنازل شده و وقتی متنازل شده مناسب با فعل مولا و فاعلیت اوست و در نظام فاعلیت جای دارد حالا انشاءالله مقداری جلوتر رفتید و عین همین فاعلیت را در فعلتان پیاده کردید یعنی گفتید فاعلیت تصرفی هم به تبعیت است و هیچ چیز اضافه نیست گوشم نمی‌شنود مگر چیزی را که خدا اذن داده باشد و بالاتر از آن چیزهایی را می‌شنود که خدا دوست دارد و چشمم نیز چنین است در این صورت سعه وجودی پیدا کرده‌اید و یک رتبه بالاتر آمده‌اید و با افتقار بیشتر و توسعه جدیدتر همه اینها دوباره احتیاج شما و از طرف خداوند عنایت می‌شود.

برادر سبحانی: اگر تناسب با فاعلیت مطرح باشد همه مراتب وجودی تناسب پیدا می‌کند و هیچ نقطه افتراقی ما بین اصل وجود و علم و فعل نیست.

- صورت تمثلی، رابطه بین ایمان و عمل است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علم که صورت تمثلی شد و از آن حالت علم و معلوم و اینها رها شد و وجود تمثلی است نهایت اینکه واسطه بین ایمان و عمل می‌شود و اگر صورت نداشته باشید ربط عمل با ایمان و تعلق و باور و حب شما قطع است. شما یک حب دارید که مربوط به نظام حساسیت شماست و یک عملی دارید که باید متناسب با آن حب باشد و حلقه واسطه‌اش نسبت به حرکت اندام تصرفی که می‌کنید سابق است و تا آن تصرف نباشد نمی‌توانید تصرف عینی را محقق کنید. اگر بنا شد تبعیت محض هم که نسبت به مولا پیدا می‌کنید باید قبل از واقع شدن تبعیت در فعل تبعیت در مثال برایتان حاصل شود و قبل از آن، هم تبعیت در اوصاف حاصل شده باشد. البته اینها همدیگر را تصحیح می‌کند و معنای طولی بگونه‌ای نیست که هر گاه یکی شروع شد بقیه تعطیل باشند که این هم بحثی است که باید توضیح داده شود.

بنابراین صورت متنازل از بالا هست و لکن فعلش منسوب به شما نیست فاعلیت تبعی است و بر این اساس شما می-
توانید بگویید کل قوانین صورت نفوذ فاعلیت و ولایت است و اصل در صورت و کیفیات، ولایت می‌شود و فاعلیت و
سرپرستی مولا می‌شود نه اینکه با اسباب این مسبب اسباب را اندازه بگیرید و بعد او را محدود کنید و برایش اندازه
بزنید بلکه بالعکس اندازه او را معین می‌کند و با تعیین او اندازه عین می‌شود و کیفیت مشخص می‌گردد.

بر این اساس معنای فاعلیت از شکل فاعلیتی که بدون نسبت ملاحظه شود خارج می‌شود بلکه فاعلیت و نسبت هر دو با
یکدیگر در ولایت قابل تعریف می‌شوند یعنی تعریف فاعلیت به ولایت تبعی و تصرفی بیان می‌شود. تولی به مولی و
تصرف متناسب با تولی، فاعلیت است. تقومی هم که در اینجا بیان می‌شود تقوم فاعلها با هم است نه اینکه تقوم
فاعلیت به نسبت و نسبت به فاعلیت باشد تقوم نظام فاعلیت است که این با ترکیب فاعلی تا حدود زیادی فرق می‌کند.

۴ - تفسیر از قانون و قانونمندی بر اساس نظام ولایت

بعد از بحث فاعلیت نوبت به این می‌رسد که آیا قانون و قانونمند را که قبلاً گفتیم در اینجا در همه مراتب چه رتبه‌ای
دارند، بعد از اینکه معلوم شود نسبتها اصل نبوده و تابع فاعلیت و ولایت هستند.

الف - قانون کیف نفوذ سرپرستی مولا می‌شود

قانون کیف نفوذ سرپرستی سرپرست می‌شود البته گاهی سرپرستی سرپرست تاریخ است خوب قانون کیف سرپرستی
تاریخی است و طریق رساندن لطف خدای متعال و ابزار اداره ولی اعظم است پرتو صلوات خدای متعال به نبی
اکرم(ص) به همه موجودات می‌رسد و در توسعه به همه نعمت می‌رسد و از همه رقم نعمت هم می‌رسد هر کسی یک
شکلی از آن و از یک طریق ادراک می‌کند البته اگر فاعلیت فاعلیتی باشد که در مرتبه حیوانات نباشد اسباب را اصل
نمی‌داند و عجب به هر سببی و پذیرفتن هر چیزی غیر از خدای متعال و تمسک به هر چیزی جز اسماء حسنی که
ائمه معصومین باشند را کنار می‌گذارد که اگر چیزی را اصل دانستید یعنی از کار وامانده‌اید و اگر بنا شد که هیچ چیز
را اصل ندانید و اصل اطاعت از مولا و تولی به ولایت مولا باشد و اصلاً جای اعتراض نباشد آنگاه همه صورتها وسیله قرب
است که این شکلهای مختلفی دارد ممکن است یک عده بوسیله لذتهائی که از اکل و شرب می‌برند مقابل مولا بایستند
و عده دیگری بالذتهائی که از اصطلاحات می‌برند مقابل مولا بایستند و عده دیگر با لذتی که از حالات می‌برند مقابل

مولا بایستند. اگر هر لذت و ابتهاجی جز توجه به مولا سر راه بیاید و به هر چیزی که عجب پیدا کند عجب به نفس یا عجب به هر مرتبه از عمل فاسد کننده است و در این شکی نیست و باید که عجب به هیچ یک از اینها نباشد.

حالا بعد از اینکه ولایت به این صورت بیان شد ببینیم معنای قانون، قانونمند و علمی را که مصطلح است چیست، آیا قانونمند می‌تواند به صورت مستقل مطمع نظر انسان باشد و انسان بگوید ما نفت و آب و مس داریم و اگر اقتصاد را اینطور کنید اینطور می‌شود اگر به آن نحو باشد این طور می‌شود و خلاصه ما مثل مردم دنیا می‌خواهیم زندگی کنیم یا اینکه به حول وقوه الهی یک یقینی برای انسان حاصل می‌شود که اگر خدا بخواهد رزق ما برسد هیچ کدام از اینها را لازم ندارد، گاهی به ذهن می‌آید که پیدا شدن این یقین مشکل است اگر بنا شد ما قبض روح شویم «ولو کنتم فی بروج مشیده» ولو اینکه در سنگرهای ضد بمب باشیم توسط جناب عزرائیل قبض روح می‌شویم اما اگر بنا نباشد حتی اگر بمب روی سرمان هم بخورد قبض روح نمی‌شویم.

برادر سبحانی: بر این اساس فاعلیت مطلق می‌شود و ترکب فاعلی کنار می‌رود، در حالی که مشیت نباید نفی فاعلیت غیر کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می‌فرمائید نفی فاعلیت غیر نباید بکند میدانی که تحت نفوذ فاعلیت شماسست کجاست؟

برادر سبحانی: اگر در اقتصاد و تأمین معمای فاعلیت ما دخیل نباشید پس در کجا دخیل است؟ البته درباره مصداقش باید بحث کرد ولی باید یک محدوده‌ای برای فاعلیتها معین کرد.

- توکل یعنی رعایت کردن مقصد مولی در فاعلیت تصرفی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصل صحبت این است که فاعلیت شما در تصرف تبعی است یا نه؟ اگر تبعی شد در تصرف شما مقصد مولا را مواظبت کن مولا فرموده «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» حالا یک معنای مختصر برای توکل عرض می‌کنم. یک وقت است که یک کمونیست در کار کردن به دنبال کرا پر درآمد نیست و دقت می‌کند که کدام کار برای سازمانش نافعتر است یعنی دلش برای سازمانش می‌سوزد نه برای کار اضافی، فرضاً می‌گوید اگر کار

خودت را در این شهر تعطیل کنی بچه‌های سازمان از شما موتور سیکلت تهیه می‌کنند و کارهایشان را سریعتر انجام می‌دهند و این فرد حاضر می‌شود کار خود را در این شهر رها کند و برای موتور سیکلت فروشی به آن شهر برود...

این فرد صرفاً در صرف مادی سازمانش می‌بیند یا در صرف خودش؟ یک وقت شما صرفاً در رشد اسلام می‌بینید نه در اینکه ظهر ناهار لذیذی داشته باشید در اینجا آن لذتی که بناست به شما برسد را کم و زیاد نمی‌کنید آن لذت را شما می‌توانید از نوشیدن یک جرعه آب نه خنک بلکه آب گرم بدست بیاورید، می‌شود هم از یک سفره هفت رنگ به آن برسید البته خیال می‌کنید که از این سفره است، آن ابتهاجی که بناست برای شما حاصل شود یکی است یعنی آن چیزی که بر آن بالا حاکمیت دارد بر سعه شما حاکم است چون لذت یعنی سعه پیدا کردن در یکی از دو جهت یا سعه در جهت حیوانی یا سعه در جهت الهی، ابتهاج معنای پیدایش توسعه است اگر بنا شد سعه الهی برای شما پیدا شود شما ابتهاج پیدا می‌کنید و سلامت می‌مانید و این بمب هم بر شما اثری نمی‌کند در پرانتز این را هم عرض کنم که در تمام قرآن در عین حال که رعایت ملاحظه اسباب در هنگام انجام وظیفه هست در عین حال پرستش آنها را شدیداً رد می‌کند و پرستش خدای متعال را که مسبب الاسباب است مرتباً یاد آور می‌شود و اقوامی که بلا بر آنها نازل شده همانها هستند که اسباب را پرستید و به آنها تمسک پیدا کرده‌اند.

و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ

۱۷۳۷

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از فاعلیت بر اساس نظام ولایت

دوره سوم

تاریخ: ۷۰/۲/۱۱

جلسه ۹

فهرست:

- اصل بحث

۱ - فاعلیت ترکیبی و تعریف علم بر اساس فاعلیت ترکیبی

الف - تعلق به طلب متقوم است

- طلب متقوم به فاعلیت است

- فعلیت تعلقیه، تعلق به کثرت است

ب - فعلیت تحقیقه، تقوم وجه الطلب به اسم تصرفی مولا در نظام حساسیت است

ج - در نظام تمثیل، فاعلیت با عجز یا فاعلیت با تجزم همراه با فاعلیت مولا حضور دارد

د - جریان فاعلیت از وجه الطلب تا کیفیت مصنوعات به نسبت حضور دارد

ه - حضور شیء در نزد عالم به نحو وحدت ترکیبی به معنای علم بر اساس ترکیب فاعلها است

۲ - توصیف علم بر اساس توصیف جدید از فاعلیت

مقدمه ۱ - اشتداد فاعلیت، جریانی است که کیفیتها را می‌سازد

مقدمه ۲ - اشتداد و توسعه فاعلیت به معنای میدان نفوذ فاعلیت است

الف - علت پیدایش معلوم نفوذ فاعلیت است و این به معنای اشراف نیست

ب - صورت متنازل، عنوان مشیر است

ج - صورت متناسب به معنای تناسب نظام فکری فرد با عالم است و به معنای عکس عالم در نظام فکری فرد نیست

د - توضیح عنوان مشیر در مراتب مختلف

- اسم، عنوان و حروف است

- معنا، هیکل و جسم است

- معنا، جسم و فکر است

- معنا، جسم و فکر و اوصاف روحی است

- معنا، جسم، فکر، روح، حقیقت است و کلمه ایجاد است

ه - صورت تمثیله متکیف است ولی عنوان مشیر بعلت اجمالی بودن صورت صورت تمثیله نیست

و - معنون، عنوان مشیر، ربط قلبی به مولا است

ز - تفاوت عنوان مشیر با حضور شیء نزد عالم در وحدت ترکیبی

ح - عنوان مشیر به تصرف مولات و تعلق به عبد به مولا بوجود می آید

- پرسش و پاسخ

۱ - تعلق در نظام ولایت فاعلیت تبعی است

۲ - توصیف از زمان و مکان بر اساس تعریف جدید از فاعلیت

الف - تعلق فاعل بالا به فاعل مادون مکانی است

ب - بوسیله افاضله مولا به فاعل مادون، توسعه مکانی برای فاعل مادن حاصل می شود

ج - تعلق فاعل مادون به فاعل مافوق زمانی است

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... بحث در باب توضیح فاعلیت بود، در دور سوم مباحث که در این دور عمدتاً مفاهیم اثباتی به عرض برادران می‌رسد بجای اینکه سلبی حرکت کنیم و بین دو سلب یک ایجاب را به اجمال اشاره کنیم خود آن ایجاب را مورد بحث قرار می‌دهیم.

در جلسه قبل قسمتی از بحث فاعلیت بیان شد و حالا در این جلسه باز همان معنای فاعلیت را عرض می‌کنیم و مقداری هم درباره علم توضیح می‌دهیم قبلاً گفتیم که در منطق تجریدی قاعده، نسبت و کیفیت با تحلیل عقلی کاملاً نفی می‌شود و مفهوم فاعلیت را انتزاع می‌کنید آ، گاه چنین فاعلیتی طبیعتاً قابل اثبات برای هیچ مرتبه‌ای از کیفیتها نیست حتی فعله جلت عظمته در مقام صدور متکیف می‌شود یعنی مخلوق متکیف است، چیز خاصی خلق می‌شود لذا با آن فاعلیت تجریدی در آنجا هم نمی‌تواند بیاید کانه آن فاعلیت شبیه هرج و مرج و بلکه بدتر از آن، است بی کیفیتی خاصی است که امکان صدور ویرایش مستحیل است و فاعلیت نامیده می‌شود و عملاً به دلیل چنین انتزاعی که در اصل مفهوم فاعلیت انجام می‌گیرد نفی می‌شود یعنی هر جا سر و کله چنین اختیاری پیدا می‌شود بدون شک با نسبت، علیت و قانون که اصل وسیله اثبات اختیار است تنافی حقیقی دارد که اثباتش علیت را نفی می‌کند و همین مطلب دلیل این شد که ما بتوانیم اثبات کنیم که علیت درست نیست و الا اگر علیت را مطلق ندانید یعنی حکومت کیفیت ندانید و فاعلیت را هم مطلق ندانید این دو مفاهیمی می‌شوند که در رتبه اول قابل تألیف هستند چنانچه در بحث دور دوم بیان شد که در آن دور تألیف کیفیت و فاعلیت بود و قضیه منحل می‌شود و «اثبات» اصل قرار می‌گیرد چنانچه در این دوره چنین است.

- اصل بحث

۱ - فاعلیت ترکیبی و تعریف علم بر اساس فاعلیت ترکیبی

حالا این را بیشتر توضیح می‌دهیم قبلاً می‌گفتیم فاعلیت ترکیبی

الف - تعلق به طلب متقوم است

یعنی اینکه تعلق هست و در مفهوم تعلق هم طلب را اخذ می‌کردیم چون تعلق با اتصال مطلق فرق داشت بنا بود فعلیت تعلق و فعلیت تحققی داشته باشیم و حرکت پذیر باشد بنابراین یک مرتبه از طلب را در آن اخذ می‌کردیم.

- طلب متقوم به فاعلیت است

بعد می‌گفتیم این طلب بدون فاعلیت نیست و فاعلیت هم بدون تعلق نمی‌شود.

- فعلیت تعلقیه، تعلق به کثرت است

نتیجه‌اش این بود که تعلق به یک کیفیات زیادی و تعلق به مجموعه‌ای از کیفیات باشد و آن تعلق را هم فعلیت تعلقیه می‌گرفتیم و بعد می‌گفتیم فعلیت تعلقیه هست.

ب - فعلیت تحققیه، تقوم وجه الطب به اسم تصرفی مولا در نظام حساسیت

فعلیت تحققیه هم هست بعد می‌گفتیم یکی از آن کثرتها را حسب آن مرتبه‌ای که هست می‌توان ترجیح داد و نام آن وجه الطلب است که این وجه الطلب تبدیل به نظام حساسیت می‌شود مولا نظام حساسیت را درست می‌کند نظام حساسیت اسم تصرفی مولاست و خود این بر اوصاف نفسانی‌اش اشراف ندارد مولاست که اوصاف نفسانی این را ایجاد می‌کند و لکن وجه طلب این دخالت دارد، متناسب با نسبتی بین مشیت مولا نسبت به کل و سفارش و وجه الطلب این است تا نظام حساسیت درست شود. بعد می‌گفتیم از نظام حساسیت به عالم مثال و معقول و محسوس ارتباط برقرار می‌شود و بعد تمثیل سازی آغاز می‌شود و در تمثیل سازی حضور و اثر آن نظام حساسیت هست.

ج - در نظام تمثیل، فاعلیت بالعجز یا فاعلیت با تجزم همراه با فاعلیت مولا حضور دارد

دوباره در اینجا هم این بحث را مطرح کردیم یک نحوه فاعلیت از این و یک نحوه حضور از مولاست یا این با عجز از مولا می‌خواست و مولا قدرت تصرف می‌داد یا اظهار تجزم می‌کرد و خودش را به طرف حیوانات متنازل می‌کرد. تا نظام تمثیلی یعنی نمونه‌ای از آنچه که این در نظام اوصافش داشت متناسب با عالم تمثیل ایجاد می‌شد یعنی وجه الطلب که با فاعلیت این پیدا شده بود در نظام حساسیت به نسبت حاضر بود.

د - جریان فاعلیت از وجه الطلب تا کیفیت مصنوعات به نسبت حضور دارد

و از طریق نظام حساسیت دوباره خود فاعلیت در مثال و نمونه‌سازی حاضر بود و از طریق این نمونه‌ای که ساخته بود (یعنی اسم تصرفی) در خارج تصرف می‌گردد و صحیح بود که بگوییم وجه الطلب در فعل خارجی حاضر است یعنی صحیح بود بگوییم کیفیت مصنوعات جهت قلبی دارد همان طور که می‌توانستیم بگوییم کیفیت مصنوعات با نظام تمثلی مناسبت حقیقی دارد و نظام تمثلی اسم تصرفی است که با آن اسم این میکروفون ساخته شده است فرمول این میکروفون حتماً در این شیء که برابر من است و صدای مرا منتقل می‌کند حضور دارد یعنی این بنا بر پایه آن فرمول درست شده است، عین همین هم می‌توان گفت همان جهتی که در وجه الطلب است در اوصاف من آمده و از اوصاف من در تمثل من آمده و از تمثل من در این میکروفون آمده است یعنی این میکروفون جهت خاصی دارد، این یک نحوه حضور تألیفی بود که الان تفاوت آن را عرض می‌کنیم.

هـ - حضور شیء نزد عالم به نحو وحدت ترکیبی به معنای علم بر اساس ترکیب فاعلهاست

شما در اینجا می‌گفتید علم بر میکروفون دارید یا نه؟ من می‌گفتم با میکروفون وحدت ترکیبی داریم میکروفون در نزد ما به حضور در وحدت ترکیبی حاضر است، و این شیئی خارجی در فاعل منحل است به انحلالی که در وحدت ترکیبی وجود دارد یعنی یک نحوه علاقه‌ای به یک نحوه منفعتی که از این می‌شناسید دارید که رابطه شما را با این تمام می‌کند و یک نحوه تسلیم بودن و تبعیتی این میکروفون نسبت به شما دارد که تعلق این را به فاعلیت شما تمام می‌کند، این معنای اینکه تعلق همان معنای جاذبه است که کثرت را به وحدت تبدیل می‌کند و برای ما در شکل‌های مختلف مرکب وحدت ترکیبی می‌سازد و لذا می‌گفتیم اگر از این میکروفون به یک میکروفون دیگر قطع علاقه شده این میکروفون دیگر ساخته نمی‌شود و داخل اشیاء اسقاطی می‌رود و ذوب می‌شود، یعنی تبدیل کیفیت به یک کیفیت جدید مورد علاقه شما پیدا می‌کند که این کیفیت جدید در وحدت ترکیبی جدیدی است، البته یک واسطه هم می‌خورد که ما در اینجا چون با اختصار عبور می‌کنیم و نمی‌خواهیم ریشه‌های فلسفی آن را بیان کنیم یک واسطه‌ای به نام جامعه داشت چون این یک محصول اجتماعی بود و باید تمایلات اجتماعی صورتش صورت این بشود که این بحث را الان مطرح نمی‌کنیم.

غرض از بحث همین است که وقتی سؤال می‌کنند علم چیست؟ علم حضور معلم در نزد عالم در شکل تجریدی بود که این را به دلایل مختلف مورد نقد قرار دادیم و آن را رد کردیم و گفتیم این نحوه حضور باطل است و حضور به صورت وحدت تکریمی را تأیید کردیم حضور اشیاء در نزد فاعل به صورت وحدت تکریمی.

۲ - توصیف علم بر اساس توصیف جدید از فاعلیت

حالا امروز می‌خواهیم بگوییم بر عکس می‌شود یعنی حضور فاعل در نزد اشیاء، اصلاً معنای علم بدان رقم نداریم و هویتش عوض می‌شود یعنی نمی‌گوییم عالم‌است چون این شیء در نزد او حاضر است ولو به صورت وحدت تکریمی بلکه می‌گوییم عالم است یعنی نافذ بر مادون است و خودش حضور دارد، حضور فاعل و سرپرست را در مادون اثبات می‌کنیم، ت و ضیح آنکه اگر فاعل نسبت به کیفیتها و نسبتها اصل شد.

مقدمه ۱ - اشتداد فاعلیت، جریانی است که کیفیتها را می‌سازد

و اشتداد فاعلیت جریانی است که کیفیتها را می‌سازد.

مقدمه ۲ - اشتداد و توسعه فاعلیت به معنای میدان نفوذ فاعلیت است

آنگاه می‌گوییم نفوذ آن فاعل یعنی اشتداد و توسعه فاعلیت، توسعه فاعلیت است که می‌آید کیفیت را متکیف به کیف می‌کند، اینجا هم باز وحدت تکریمی هست ولی حول محور فاعلیت نه وحدت تکریمی که کثرت یک طرف و محور و فاعلیت هم یک طرف باشد و بعد به همین تعریفش کرده باشند یا اینکه ذاتاً این را یک ذات مستقل بدانیم و آن را هم یک ذات و اینها را متقوم به هم بدانیم یا اینکه این را شأن آن بدانید که بساطت را نتیجه می‌دهد حضور فاعل بالاتر با فاعلیت یعنی اشتداد فاعلیت غیر از شأن است و شأن هم غیر از اشتداد است این فاعلیت اول در زمان دوم منحل شده و در فاعلیت ثانی توسعه یافته و اضافه شده است. اشتداد فاعلیت به معنای شأن فاعل اول نیست بلکه به معنای توسعه فاعلیت است یعنی در ذات حرکت دارد نه بساطت دارد.

الف - علیت پیدایش معلوم نفوذ فاعلیت است و این به معنای اشراف نیست

حالا اگر شخص فاعل بوسیله اشتداد در میدان دوم حضور پیدا کرد این شراف نیست بدین معنا که چیزی که سابقاً بوده و شما بر آن آگاه شده‌اید بلکه شما سابق بر آن و علت پیدایش آن هستیید نفوذ شما و معلوم شما مصنوع شما و منحل در شماست علم شما ابزار توسعه مثالی شما بود.

بنابراین در اینجا توسعه حساسیت، توسعه تمثلی و توسعه عینی پیدا می‌کنید نظام حساسیت‌های شما شتوسعه اوصاف پیدا می‌کند و شما شدید می‌شوید می‌گویند شرح صدر پیدا کرد تا این توسعه پیدا نکند میدان جاذبه شما و میدانی که قدرت منحل کردن داشته باشد و پیدا نمی‌شود چه شرح صدر للکفر و چه شرح صدر للایمان باشد به میزانی که توسعه روحی پیدا کنید و به میزانی که توسعه اوصاف پیدا کنید به همان میزان توسعه تمثیل پیدا می‌کنید و به میزانی که توسعه تمثیل پیدا کنید توسعه عینی پیدا می‌کنید و به میزانی که توسعه عینی پیدا می‌کنید یا در ولایت طاغوت علمدار هستیید یا در ولایت الهی نایب هستیید.

ب - صورت متناسب متنازل، عنوان مشیر است

اصلاً بحث علم نسبت به بالاتر مطرح می‌شود که صورتی است که مولا در شما ایجاد می‌کند که عرض شد این متناسب متنازل از صورت بالاتر است. آنچه که در آنجا می‌آید و متنازل می‌شود بر حسب وضع وسعه شما و امکان پیدا شدن یک عنوان مشیر است که ارتباط قلبی شما با مسمایش حاصل می‌شود و این عنوان مشیر در صورت تمثلیه دست شماست ولی ربط حقیقی‌اش نیست بلکه ربط حقیقی آن مال ربط قلب شماست که از آن صورت ندارید، علمی که شما دارید که در آن اختلاف و زوال هست نسبت به بالاتر لازمه حرکت صحیح شماست. این علم علمی است که به آن عنوان مشیر و علم متنازل در رتبه شما می‌گوییم و لازمه حرکت باطل هم توهم است که بعداً عرض می‌کنیم که آن را در تجزم بوجود می‌آورید. اما این علم نسبت به جهان و فعل مولا بعد از تعلق شما به فاعلیت او در فاعلیت تمثلی خودتان است یعنی وقتی فانی در فاعلیت او در فاعلیت خودتان می‌شود و تعلق پیدا می‌کنید که او تصرف کند و به او می‌سپارید «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» وقتی که به او می‌سپارید و این سپردن محقق می‌شود و اظهار عجز می‌کنید او متناسب با ظرف شما تصرف می‌کند. مثال زدیم که ظرف شما عدد بیست است و شما نمی‌توانید صورت تمثلی بیست داشته باشید چون شما معصوم در وجه الطلب نیستید و حتماً از نوزده به پایین است اگر برابر با خود فاعلیت

بباید یعنی نفس فاعلیت هم در وجه الطلب موضوع قرار گیرد معنایش این است که قبل از آنکه احساس عجز کنید در صورت تمثلی خودتان را سپرده باشید که این برای معصوم ممکن است که رتبه‌اش فرق می‌کند ولی شما در میان تعلقتان فاعلیت هم بود و از زیر فاعلیت شروع به تعلق می‌کنید و بعد در صورت تمثلی آثاری که از اسماء تصرفی مولا هست روبرویتان می‌آید آنگاه یا تجزم می‌کنید و عناد می‌ورزید یا تسلیم می‌شوید و می‌فهمید ه نمی‌توانید این را در دستگاه خودتان منحل کنید چون او فاعلش هم همراهش است قبلاً می‌گفتیم فاعل مولا همراه کلمه‌اش هست ولی می‌گفتیم نفوذ فاعل در شماسست می‌گفتم اسم تصرفی مولاست و در شما تصرف می‌کند و نمی‌گفتیم که حضور خود فاعلیت او در شما هست حضور تمثلی و پرتو اوست که در اینجا حاضر و فعال است و باید هم فعال باشد.

باید هادی باشد مگر اینکه روبرگردانید و تجزم بورزید و بگویید من این را هم وسیله می‌کنیم اما در این بحث راحت می‌گوییم حضور تمثلی مولا در عالم مثال شماسست و اسم تصرفی مولاست.

ج - صورت متناسب به معنای تناسب نظام فکری فرد با عالم است و به معنای عکس عالم در نظام فکری فرد نیست بسیار خوب حاضر است و شما هم به مولا متمسک شدید و اظهار عجز کردید طبیعی است که نظام تمثلی شما متناسب با ظرفیتتان درآید و با تصرف مولا هماهنگ باشد یعنی متناسب با فعل مولا در کل عالم باشد نه اینکه تصویر آنها بلکه متناسب آنها، خیلی فرق است که بگویید نظام فکری جنابعالی در موضع ظرفیتتان متناسب با عالم شود یا بگویید نظام فکری شما عکس واقعی عالم در شماسست شما تحملش را ندارید اینجا فعل مولاست، جای دیگر هم فعل مولاست و متناسب با هم هست چون حضور خود مولاست بسیار خوب حضور مولا در منزلت شما تمام صورت تمثلی شما در درست کرد البته این را اضافه کنم که انسان نوعاً هنگامی که اظهار عجز می‌کند به صورت کامل اظهار عجز نمی‌کند تا آنچه را که گفتم حاصل شود اگر اظهار عجز کامل واقع شود یک اصلاح کامل این رقمی هم پیدا می‌شود. حالا که اصلاح شده به علم می‌گوییم عنوان مشیر، اما چرا به آن عنوان مشیر می‌گوییم و چرا نمی‌گوییم صورتی از کیفیت عالم و کیفیت فعل و ارتباط مولا؟ چون محال است در عالم مثال این واقع شود.

د - توضیح عنوان مشیر در مراتب مختلف

عنایت کنید تا معنای عنوان مشیر را توضیح دهم

- اسم، عنوان و حروف است

ما یک اسم می‌گذاریم و می‌گوییم جناب آفاس حسینیان که این اسم یک حرفی دارد.

- معنا، هیكل و جسم است

معنائی که از این اسم در ذهن مردم می‌آید و مسمای این اسم شخص ایشان است، عکس ایشان را هم هر گاه دیدید فوراً می‌گویید ایشان آقای حسینیان است اگر اسم ایشان را بیاورند که ایشان برای مداحی تشریف بیاورند فوراً به ذهن شما می‌آید.

- معنا، جسم و فکر است

و لکن فکر ایشان وقدرت مثال سازی ایشان و قدرتشان در عالم مثال برای شما مانند جسمش حاضر نیست هر چند کلمه حسینیان مشعر به آن طرز فکر هم هست مشعر به اوصاف روحی شان هم حتماً هست و لکن یک اشعار بسیار جمالی دارد.

- معنا، جسم، فکر و اوصاف روحی است

آقای حسینیان بدون اوصاف روحی و تعلقاتش نسبت به معصومین نیست و وجود خارجی بدون این اوصاف ندارد بلکه ایشان با اوصاف روحی‌اش هست ولی شما چقدر از این وضعیت و روحی‌اش اطلاع دارید؟ به همان اندازه که ایشان مصیبت و مدح می‌خواند مطلع هستید البته شاید چند بار هم با ایشان مسافرت رفته باشید و چند خصوصیت اخلاقی هم از ایشان بشناسید ولی حقیقت همه اوصاف روحی ایشان بر شما محال است روشن باشد، با ایشان نزدیک عارف می‌ورید که کار روحی کرده و تا حدودی می‌تواند صورت مثالی را بفهمد چون چنین چیزی هم در عالم ممکن است که می‌گوید این شخص شکل فلان پرنده یا شکل فلان حیوانی مودی یا شکل فلان حیوان نافع بود، البته او هم تا حاق مطلب را نمی‌بیند بلکه او یک پرده از حالات روحی ایشان را می‌بیند و یک خصوصیت را در یک وجه که آن ساعت متوجه به آن است به صورت جزئی می‌بیند چه بسا که عرفا افرادی را به شکل حیوانات بد دیده‌اند و بعد این افراد جزء صالحین از دنیا رفته‌اند و چه بسا که افرادی را به صورت خوب می‌دیدند و آنها فاسد شده‌اند، نمونه قرآنی است قضیه را به حسب ظاهر آیه و نه به عنوان اخذ دلیل عرض می‌کنم. حضرت یوسف(ع) برادرانش را به صورت کوکب دید و

حضرت یعقوب بصورت گرگ دید. حضرت یعقوب خواب دید که گرگ یوسف را می‌درد گفت ناراحت هستم که گرگ او را بخورد و حضرت یوسف زمان توبه برادران را دیده بود گفت من شمس و قمر و ستارگانی را دیدم که به من سجده می‌کنند، به این مثال توجه کنید هم مکاشفه حضرت یعقوب صحیح بود که برادران یوسف را در حال گناه و در خوی درندگی دیده بود و هم مکاشفه و مشاهده حضرت یوسف که آنها را در حال توبه به صورت ستاره دیده بود. اینکه خیال کنید اگر این عارف شخصی را دید و احترام گذاشت آن شخص تا آخر آدم درستگاری است یا اگر شخصی را به صورت بد دید تا آخر آدم نادرستی است، اشتباه کرده‌اید از این مثال نتیجه می‌گیریم که عنوان مشیر مثل کلمه حسینیان برای اینکه بعضی از حالات روحی را ما نمی‌فهمیم و فلان عارف می‌فهمد ولی حقیقت روحی ایشان را هیچ یک از ما نمی‌فهمیم.

- معنا، جسم، فکر، روح، حقیقت اسم و کلمه ایجاد است

ایشان روح دارد و روحش هم یک حقیقتی دارد یک اسم و کلمه‌ای در آنجا دارد حالا از این کلمه حسینیان که می‌گوییم چقدر ادراک به روح ایشان که حقیقتشان است داریم؟

هـ - صورت تمثیلیه متکیف است ولی عنوان مشیر به علت اجمالی بودن صورت تمثیله نیست

صرفاً به عنوان یک اشاره یعنی در آنجا کمال اجمال را مشاهده می‌کنیم که به این دیگر صورت تمثلی نمی‌گویند صورت تمثلی صورت متکیف است. شما از فعل مولا و فاعلیت او صورت تمثلی ندارید و تصرف متناسب متنازل در عالم مثال شما نمونه‌های را که می‌سازید عنوان مشیر می‌سازد.

و - معنون، عنوان مشیر، ربط قلبی به مولا است

عنوان مشیری که در شما ایجاد می‌شود متناسب با سطح ظرفیت و ارتباط قلبی‌تان که بر کیفیت آن حکومت ندارید یعنی قلبتان یک ربط و یک تعلق به فعل مولا دارد که آن حالب قلبی شما که ربط دارد معنون این عنوان مشیری است که هر دو رویهم رفته در سطح شما با فعل مولا تناسب دارند و می‌توان لقب این را علم گذاشت البته علم در سطح خودتان آنگاه دیگر نمی‌گویید حضور در نزد شما به فاعلیت شما بلکه می‌گویید به موهبت و تصرف مولا و ایجاد او و به حضور مثالی متنازل مولا در منزلت شما.

ز - تفاوت عنوان مشیر با حضور شیء نزد عالم در وحد ترکیبی

بسیار خوب حالا تفاوت این با تعریف از علم به صورت وحدت ترکیبی چیست؟ تفاوتش این است که اگر عنوان مشیر است که معنای تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خودتان می‌دهد که در عالم مثال یا در عالم معقول و نظام حساسیتها یا در عالم نمونه سازی به معنای فاعلیت تبعی شما و فرم گیری شما از مولاست که معنای آن نیست که مولا در نزد شما حاضر باشد بلکه حضور مولا در وضعیت متنازل شما و تعلق شما به مولا و تبعیت محض شما از مولا، این قسمت را دوباره توضیح می‌دهم و در علم و توضیحی که بر اساس منطق صورتی برای آن بیان شد عالم موضع ثابت داشت و در نزد او معلوم حاضر می‌شد و کیف نفس او می‌شد، در اینجا محور عالم بود و اگر معلومش هم امور عالم بالاتر بود آنها کیف نفسانی ایشان می‌شدند حالا می‌گوییم نسبت به فاعل بالاتر این به تصرف و نفوذ او متکیف می‌شود نفوذ او هم نفوذ فاعلی متنازل در منزلت این است نه اینکه تشآن باشد این حضور با آن حضور زمین تا آسمان فرق می‌کند. می‌گوییم صورت مثالی خود این شخص عنوان مشیر می‌شود یعنی نه فقط علم ندارد بلکه عنان مشیر است آن هم به تصرف مولا، معنای تصرف همه یعنی به حضور و نفوذ فاعلیت او در این تبعیت محض است که اعلی ترین مرتبه علم این است چون اگر شکل حیوانی پیدا کرد به نحوه دیگر می‌شود و نسبت به مادون خودش حضور فاعلیت این در آنهاست نه اینکه معلوم سابق است و شما بر آن اشراف پیدا می‌کنید.

ح - عنوان مشیر به تصرف مولا و تعلق عبد به مولا بوجود می‌آید.

بنابراین اگر کیفیت سابق شد یعنی مولای بالاتر از ما شد عنوان مشیر به تصرف اوست و نه فاعلیت من و به تعلق و تبعیت من حاصل می‌شد و اگر پایین تر آمد به نفوذ فاعلیت من و حضور من در کیفیت حاصل می‌شود و اصلاً کیفیت ایجاد می‌شود و بوجود می‌آید. یعنی این فاعلیت مولا در مادون فاعلیت پیدا می‌کند و خودش نسبت به مادون ابزار می‌شود ولی معنی ابزار شدن نسبت به مادون نفی فاعلیت و پیدایش تشآن نیست چون سنخ حضوری که در کل اینها عرض کردیم سنخ حضور علت و معلولی نیست، آن علت و معلولی و تشآن به بساطت منجر می‌شود اما اینجا به فاعلیت و حرکت تعریف می‌شود یعنی به اصطلاح حرکتی که از بالا به پایین می‌آید حرکت مکانی را تمام می‌کند و تعلقی که از پایین به بالا هست حرکت زمانی را در کل نظام تمام می‌کند.

- پرسش و پاسخ

برادر سبحانی: اگر در فاعلیتهای عادی و غیر از فاعلیت ربوبی گفتیم وحدت ترکیبی بین فاعلیت و تعلق است دررتبه فاعل ربوبی فقط فاعل داریم به دلیل اینکه فاعلیت تبعی نیست و فقط فاعلیت تصرفی است از آنجا که پایین تر می- آییم فرض یک فاعلیت تبعی هم می‌کنیم، قبلاً می‌گفتیم وحدت ترکیبی بین فاعلیت و تعلق حالا می‌گوییم همه در فاعلیت حضرت حق منحل می‌شوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌گوییم فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی که معنای اینها را هم در توضیح جدید نسبت به خود فاعلیت اینگونه بیان کردیم که نسبت از آثارش شد یعنی کیف نفوذ آن نسبت است و کیف نفوذ فاعل صورت مثالی است و الا خود آن در پایین تر نافذ است.

برادر سبحانی: باز این مسئله در رابطه با فاعل ربوبی اگر از بالا نگاه کنیم فاعلیت مطلق می‌شود ولی در آنجائی که با فاعلیت تبعی وحدت ترکیبی دارد باز هم رنگ همان وحدت ترکیبی بین فاعلیت و تعلق هنوز هم باید رعایت شود فاعلیت تبعی به تعلق بر می‌گردد که فاعلیت تصرفی به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش دارد ولی باز هم دررتبه فاعلیت غیر فاعل ربوبی...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعلق زمان و مکانی می‌شود، درست است فرقی این است که این تعلقی که می- قفرمایید تعلق به فاعلیت یعنی تعلق به حرکت و توسعه نفوذ مولا در خودش است.

برادر سبحانی: ولی نسبت به خود این فاعل دیگر نمی‌توان گفت این از شئون این فاعل است بلکه این از شئون فاعل ربوبی است ولی در باب وحدت ترکیبی نسبت به این پیدا می‌کند یعنی فاعلیت تصرفی با تبعیت و تعلقش.

۱ - تعلق در نظام ولایت، فاعلیت تبعی است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اسم تعلق در اینجا فاعلیت تبعی شده است این مطلب برای شما تمام شده یا نه؟ یعنی تعلق زمانی به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش شده یعنی همانطور که در عا می‌گویید خدایا ما را جزء «ممتثلین لا و امره» قرار بده یعنی جزء کسانی که می‌کوشند امثال کنند و خدمه حضرت هستند می‌گویند شما چه خدمتی می‌خواهید انجام دهید؟ می‌گویید هر چه که آقا بگوید چون کمال فرد در این است. یک وقت یک نفر شرط می‌کند که

من با فلانی همکاری می‌کنم به شرط اینکه ایشان هم حدود ما را رعایت کند و کارهای کوچک به ما ندهد. یک بنده خدائی می‌گفت ما همکاری می‌کنیم مشروط به اینکه نیروی ما هدف نرود و کارهای پست به ما ندهند، اما آیا نسبت به حضرت ولی عصر(عج) هم کسی می‌تواند چنین حرفی را بزند. انسان دلش می‌خواهد در مجلس آقا اگر ممکن باشد چائی بیاورد چون آقا را بیشتر می‌بیند و به بهانه‌ای بیشتر ایشان را ملاقات کند در آنجا کار در کوچک و بزرگ مطرح نیست بلکه می‌گوید هر گونه شما صلاح می‌بینید این معنایش تعلق به فاعلیت است نه تعلق به کیفیت خاصی از فاعلیت، که معنای نهائی‌اش تعلق به توسعه فاعل در خودتان است ه این مطلب توسعه نیابت را نتیجه می‌دهد. درست است در اینجا فاعلیت تبعی و تصرفی هر دو متقوم به هم هستند ولی سنخشان از سنخ وحدت ترکیبی سابق به سنخ نفوذ و فاعلیت و نظام فاعلیت تمام می‌شود. فرقی این است که در اینجا کیفیت منحل در فاعلیت است، کیف فاعلیت است و حضور فاعلیت در خود کیفیت را ایجاد می‌کند، البته نظام فاعلیت درست می‌کند و الا فاعلیت بریده از باطل است.

۲ - توصیف از زمان و مکان بر اساس تعریف جدید از فاعلیت

یک مطلب دیگر عرض می‌کنم

الف - تعلق فاعل بالا به فاعل مادون مکانی است

ما یک حرکت از بالا به پایین داریم که نظر بالا نسبت به پایین نظر زمانی نیست البته تعلق هست ولی نه تعلق زمانی بلکه تعلق مکانی است یعنی پایین تر مقصد برای بالاتر نیست تا تعلق به او داشته باشد و بخواهد هم رتبه پایین تر شود بلکه تصرفی که می‌کند و نفوذ فاعلی ه هست افاضه به پایین تر است و طریق رساندن رحمت خدا و طریق جریان رحمت می‌شود.

ب - بوسیله افاضه مولا به فاعل مادون، توسعه مکانی برای فاعل مادون حاصل می‌شود

و رابطه‌اش رابطه مکانی است توسعه‌ای هم که در مکان به تبعیت از زمان حاصل می‌شود یعنی متناسب با زمان این نازل می‌شود و این برایش مکان توسعه و تصرف است.

ج - تعلق فاعل مادون به فاعل مافوق زمانی است

ولی تعلقى که از پایین به بالاست فاعلیت تبعی نام دارد، این فاعلیت تبعی نسبت به هر رتبه‌ای از بالا را که نگاه کنید بالاتر زمان است نسبت به مادون اشتداد و توسعه‌ای که قرب پایین تر به بالاتر را موجب می‌شود با افاضه‌ای است که بالاتر می‌کند و خود این نمی‌تواند بالاتر رود پس اصل در توسعه تصرف بالاتر است هر چند رو برگرداندن این یا رو برگرداندن او در وضعیت خودش مؤثر است که چه نحوه انعامی به او کنند آیا برای او گاه و جو بفرستند یا خودش را حیوان پست‌تری می‌کند که نجاست برای او بفرستند یا وجه خودش را به طرف مولا می‌کند و مولا رحمت بالائی را برایش نازل می‌کند تا «واجعلنی من احسن عبیدک عندک» یا انعام از بالاست و همه محتاج به رحمتی هستند که از آن طرف می‌آید و زمان و توسعه‌ای برایشان فرض ندارند و ابتهاج به معنای توسعه برایشان نیست و اشتدادی نیست مگر آنکه بالاتر عنایت کند ولی چه کیف و در چه منزلتی قرار دارید تا وجه شما به کدام طرف باشد چگونه فاعلیتی را از مولا در فاعلیت خودت می‌خواهی؟ آیا فاعلیتی را از مولا می‌خواهید که مولا آن را نسبت به حیوانات اعمال می‌کند یا فاعلیتی را از مولا می‌خواهید که در ملکوت اعمال می‌کند؟

برادر حسینیان: تناسبات فاعلیت که به عنوان علم مطرح می‌شد در این صحبت آنها را کیف نفوذ می‌گیریم و دیگر علم برای این نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما قبلاً از علم تعریف داده‌اید و حالا هم از علم تعریف می‌دهید یعنی غرضتان از علم را بیان می‌کنید گاهی می‌گویند علم فرقی ندارد در نزد نبی اکرم (ص) و در نزد شما آب یکی است گاهی است می‌گویی خیلی فرق می‌کند. برای مثال یک شخصی که می‌خواهد برای دخترش جهیزیه بدهد یک سرویس ملامیت می‌خرد در نظر او ملامیت قشنگ است و ظاهر خوبی دارد در عین حال در جامعه متروکه نیست و مورد مصرف است و قیمت آن هم از چینی ارزاتر است، این نظر یک شخص به ملامین است، اما نظر یک تاجر به ملامین این است که مردم با تبلیغاتی که انجام شده چقدر از این ظرف می‌خرند و بازار آن در شهرهای مختلف چگونه و سود ماهیانه آن چقدر است. شخص اول می‌گوید ملامین ظرف خوبی است شخص دومی هم همین را می‌گوید ولی خوب بودن در نظر این با خوب بودن در نظر او خیلی فرق دارد نظر یک شیمیست هم وقتی این ظرف را می‌بینید متوجه فرمول آن است و نمی‌تواند این ظرف را بدون فرمول آن ببیند، خواص فیزیکی این ظرف در نظرش می‌آید و می‌گوید مقاوم‌ترش برابر

حرارت و بروودت این گونه است و بعد می گوید اگر فلان نوع از پلاستیک باشد دیگر نمی سوزد و روی گاز هم می توان گذاشت و در یخچال هم می توان گذاشت، حالا این ظرف پلاستیکی را که این می گوید قیمتش از ظرف چینی خیلی بیشتر است ولی این نظرش به قیمت نیست و به مقایسه اش با نرخ اقتصادی کاربری ندارد، اگر از پلاستیک می خواهید استفاده کنید از نوع فلان استفاده کنید که درجه فرمولش چنین است، راست می گوید پلاستیک درست کرده اند که می توان در آن غذا پخت و برابر دماهای متعارف با طبخ غذا عیب نمی کند و در یخچال هم می توان گذاشت و لکن آن پلاستیک نه به درد این تاجر می خورد چون مشتری ندارد و نه بدرد آن که می خواهد ظرف ارزان بخرد.

حالا شما ملاحظه کنید شما به آن چیزی که می گویی من به این آب علم دارم اما «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض» این آب چه نوع تسبیحی نسبت به خدای متعال دارد چیزی که به خاطر شما نمی آید همین نکته است - گویند تسبیح تکوینی دارد یعنی همین که در آب خوردن به درد مردم می خورد.

پس تعریف علم را گاهی در شکل تجریدی می بینید گاهی در وحدت ترکیبی و تناسب می بینید و گاهی می گویی کیف نفوذ در مرحله تمثل است.

و صل الله علی محمد و آله الطاهرين

۱۷۳۸

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از فاعلیت بر اساس نظام ولایت

دوره سوم

تاریخ: ۷۴۰/۲/۱۵

جلسه ۱۰

فهرست:

- اصل بحث:

۱ - نیابت و خلافت و شیعه بودن یعنی جریان نفوذ خواست مولا در فاعلیت خود

الف - اعطاء عنوان مشیر به نایب در رتبه تمثل است

- عنوان مشیر از صورت تمثلی (تحقق مرتبه مثالی اوصاف) است

ب - اگر فرد در مرتبه فاعلیت تصرفی هم اعلام عجز نماید و فاعلیتش را واگذار کند نایب مولا در تصرفات می شود

ج - واگذاری فاعلیت خود به مولا در تمامی مراتب به معنای حذف فاعلیت نسبت بلکه استمرار تعلق فرد به فاعلیت

مولاست

د - عصمت اکتسابی برای کسی است که تمام افعالش ورد واحد است

ه - فاعلیت، تعلق به مولا دارد عبادت در مراتب (حالات روحی علم، نسبت تأثیر عینی) واقع می شود

- جمع بندی نسبت به بحث علم

۱ - علم در رتبه عبادت، اسم تصرفی مولاست (عنوان مشیر) و تبد در ایجادش دخالتی ندارد

۲ - در باب طغیان فاعلیت مخلوق در اسم تصرفی دخالت دارد و مؤثر است (مدعی)

۳ - تعریف علم به حضور معلوم نزد عالم با دستگاه انبیاء سازگاری ندارد

۴ - تعریف علم به حضور در وحدت ترکیبی با نظام ولایت نمی سازد

- ۵ - تعریف علم بر اساس نظام ولایت ایجاد معلوم در مراتب پائین است (عنوان مشیر)
- ۲ - بررسی احتمالات مختلف پیرامون موضوع مورد تعلق فاعلیت
- احتمال اول - موضوع مورد تعلق فاعل منزلت تصرفی (نه فاعلیت تصرفی) باشد
- تفسیر از طغیان و طاعت بر اساس احتمال اول
- بحث اخلاقی
- احتمال دوم - موضوع مورد تعلق فاعل، منزلت تصرفی و کیفیت باشد
- الف - نسبت بین سفارش عبد و مشیت، فاعلیت در کیفیت را نشان می‌دهد
- ایجاد قدرت بدست حضر حق سبحانه و تعالی است
- ب - فاعل در منزلت تصرف خود و جریان قدرت (که محکوم به نسبت بین سفارش فاعل و مشیت است) مؤثر است
- در طلب قدرت، قدرت مشروط به مخلوق اعطاء می‌شود
- نسبت بین خواست شما و مشیت، بر جریان قدرت حاکم است
- احتمال سوم - فاعل در منزلت تصرف خود، کیفیت و ایجاد قدرت مؤثر است
- ۱ - توصیف احتمال سوم (سلب توصیف فاعلیت تجریدی مطلق)
- نفی مطلق تصرف فاعل، نفی فاعلیت است
- نفی مطلق فاعلیت منجر به نفی حرکت و نهایتاً نفی فاعلیت حضرت حق می‌شود
- نفی مطلق فاعلیت با دستگاه انبیاء سازگاری ندارد
- ۲ - توصیف احتمال سوم بر اساس توصیف جدید از فاعلیت
- پذیرفتن ادنی مرتبه از «شدن» برای غیر حضرت حق، پذیرفتن تقوم در اصل خلقت است
- ولایت تکوینی عمومیت دارد
- تفویض منتجه مطلق کردن فاعلیت فرد به تقومی بودن آن است
- در درون نظام، فاعلها در ایجاد فساد و خیر سهم تأثیر دارند

- نسبت تأثیر اصلی در توسعه از حضرت رب العالمین است و او خالق مطلق است

- فاعلها در منزلت خود، خالق بالغیر هستند

- پرسش و پاسخ

۱ - در مورد فاعلیت نائب چون واگذاری استمرار دارد غیر از تشآن است

۲ - فاعل نائب به اختیار خود فاعلیتش را منحل در فاعلیت مولا نموده است

۳ - فرد اتم در نیابت ائمه معصومین هستند

۴ - فرد نازل در نیابت، شیعیان و پیروان معصومین(ع) هستند

۵ - فاعلیت شخص صالح هرگز حذف نمی‌شود

۶ - معنای اطاعه و پرستش، تعلق به توسعه نفوذ ملوا و نیابت است

۷ - فاعلیت یعنی مرتبه‌ای از ایجاد

۸ - معنای طغیان

- اولین مرحله شرک خواستن فاعلیت مولا در فاعلیت خود بصورت مشروط است

- حل شدن در کیفیات و ندیدن مولا به معنای کفر است

خلاصه بحث: نظام ولایت موجد کیفیت و قدرت است

- خالقیت بالغیر در اصل توسعه مؤثر نبوده بلکه در کم و کیف آن مؤثر است

- چون اصل توسعه دست خداست انقطاع از ولایت حضرت حق متصور نیست

- فلسفه تاریخ مبتنی بر تأثیرهای اصلی در توسعه است که بدست اولیاء الله است

بسمه تعالی

- اصل بحث: ۱ - نیابت و خلافت (شیعه بودن) یعنی جریان نفوذ خواست مولا در فاعلیت خود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... یک بحث درباره توسعه نفوذ تمثلی است اگر تعلق فرد به فاعلیت مولا استمرار پیدا کند یعنی فاعلیتش، فاعلیت تعلقیه به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش باشد یعنی از مولا بخواهد که مولا در فاعلیتش تصرف کند به نحوی که این شخص تحت سرپرستی آن گونه بخواهد که مولا می خواهد درباره جناب سلمان گفته می شود «و جعل هواه هوا علیاً» یعنی ملیس را میل علی قرار داده بود و آنچه را که وجودمبارک مولا دوست داشت دوست می داشت و چیزی که مولا نسبت به آن کراهت داشت برایش مکروه بود. گاهی انسان آرزوی این امر را دارد که دوست بدارد. گاهی می گوید دوست می دارد و محقق شده و جزء اوصافش شده است که این دو فرق می کند، گاهی می گوید من سعی می کنم چیزی را که رهبرم می خواهد بخواهم گاهی می گوید در خواستن برای من سبقت بر او پیدا نمی شود و من چیزی را دوست دارم که او دوست دارد. جزء وصف شدن و تحقق آن رتبه ای است که فاعلیت به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش متعلق شود.

الف - اعطاء عنوان مشیر به نایب در رتبه تمثل است

اگر چنین شد و یک رتبه اش این بود که صورت تمثلی و نمونه سازی که قبلاً به عنوان تکلیف و تبدل و تمثیل بیان شد اینها با تصرف مولا انجام می گیرد و وقتی انجام گرفت برای این کسی که پایین است نسبت به مولا عنوان مشیر می - شود نه صورت همان کیفیتی که برای بالا وجود دارد و نه صورت ارتباط بلکه عنوانی که معرف ارتباط است. خود آن ارتباط هم که حال قلبی او و بطنش به مولاست.

- عنوان مشیر غیر از صورت تمثلی (تحقق مرتبه مثالی اوصاف) است

فرقی که با بحث قبل دارد این است که صورت تمثیل دیگر تحقیق مرتبه مرتبه مثالی اوصاف با فاعلیت خود نیست. اول می گفتیم نظام حساسیت یک جهتی را با فاعلیت خودش درست می کند و صورت مثالی یعنی نمونه سازی او ابزار تصرف در خارج درست می شود. حالا عرض می کنیم پس از اعلام عجز از اینکه بتواند یک نظام مثالی درست کند که کلمات مولا در آن نظام مثالی جا بگیرد که محال است بتواند این کار را بکند و قبلاً هم عرض کردیم که چون کلمات

مولا متنازل در رتبه این برابر با کل ظرفیتش است یعنی آن بهره‌ای را که باید بدهد و این با کل ظرفیتش نمی‌تواند مثال سازی کند مگر اینکه فاعلیتش را بدست مولا بسپارد که در اینجا صورتی با تصرف مولا درست می‌شود که متنازل هم سطح این است یعنی در سطح این نازل شده و لکن عنوان مشیر است یعنی عنوانی است که به رابطه‌اش اشاره می‌شود و مهم این است که فاعلیتش در اینجا دیگر فاعلیت مولاست و معنوی این عنوان هم ربط نظام حساسیت او یعنی نظام قلبی و خضوع یعنی انکسار و نحوه اتصالی که به مولا دارد که دارای کیفیت مثالی نیست مولا کیفیت مثالی متناظرش را درست می‌کند البته خود نظام حساسیتها را هم ما درست نمی‌کنیم ما وجه الطلب داشتیم ولی درست کننده آن تصرف مولا متناسب با جهتی که این گرفته و متناسب با مشیت بود. حالا در اینجا که اعلام عجز می‌کند فاعلیت مولا هم صورت اوصافش را درست می‌کند و هم این عنوان را که می‌گوییم نسبت به مرتبه بالاتر و نسبت به مرتبه بالاتر عنوان مشیر است عنوان مشیر متناسب با وضعیت اوصاف روحی‌اش است که با فاعلیت مولا درست شده نه با فاعلیت خود این شخص.

ب - اگر فرد در مرتبه فاعلیت تصرفی هم اعلام عجز نموده و فاعلیتش را واگذار کند نائب مولا در تصرفات می‌شود تا اینجا فاعلیت تبعی‌اش بود اما آیا در خارج هم که فعل را انجام می‌دهد یعنی در فاعلیت تصرفی‌اش هم اگر استمرار داشته باشد می‌توان عین همین را گفت؟ بله، در فاعلیت تصرفی هم اگر اعلام عجز کند و خودش را به مولا بسپارد و مراقب لحظات و لمحاتش باشد نگاه تصرفاتش نسبت به مادون هم در غایت تصرفات خود مولا می‌شود. در اینجا صحیح است که بگوییم نفوذ تمثلی مولا و بعد از آن هم بگوییم نفوذ تصرفی مولا در خارج که اگر اینگونه باشد.

ج - واگذاری فاعلیت خود به مولا در تمامی مراتب به معنای حذف فاعلیت نیست بلکه استمرار تعلق فرد به فاعلیت

مولاست

فاعلیت این دارد حذف می‌شود و ظاهر مطلب این است که این دیگر فاعلیت نیست چه چیزی را می‌توان به این گفت که به اسم ترکیبی بیاید؟ می‌گوییم در تمام این مراحل فاعلیت اوست که متعلق به فاعلیت مولاست یعنی هیچ جای از آن که دست از این استمرار تعلق خودش به فاعلیت مولا برداشته است لذا صحیح است که به او خلیفه و نماینده

بگوییم.

د - عصمت اکتسابی برای کسی است که تمام افعالش ورد واحد باشد

خوب این مال کسی است که در تمام افعالش ورد واحد باشد و لمحه‌ای تخلف برایش فرض نشود یعنی اگر لقب عصمت کسبی را به او بدهیم یا لقب پیرو و شیعه را به او بدهیم این کاملاً ممحض در آن چیزی است که مولا می- خواهد.

ه - فاعلیت، تعلق به مولا دارد و عبادت در مراتب (حالات روحی، علم، نسبت تأثیرعینی) واقع می‌شود

حالا آیا صحیح است که برای چنین کسی بالعکس هم صحبت کنیم همان طور که می‌گوییم نفوذ فاعلیت مولا و تصرف مکانی ولی بالاتر در پایین تر، و زمانی‌اش که می‌کنیم بگوییم فاعلیت تعلق به مولا دارد و معنای حرکاتش را بگوییم عبادت در مرتبه مثال و علم و عبادت در مرحله حالات روحی است تا اینکه معلوم شود که در هیچ یک از اینها عصیان نمی‌ورزد و فاعلیتش موضع طغیانی و استقلالی ندارد و در هم جا موضعش موضع تبعی است و در هیچ جا روبروی مولا انانیت ندارد، این یک رتبه است.

- جمع بندی نسبت به بحث علم

اما درباره کفار چه می‌گوییم؟ درباره کسی که معصیت می‌کند سه تا فرض هست که هر سه را عرض می‌کنیم.

۱ - علم در رتبه عبادت، اسم تصرفی مولاست (عنوان مشیر) و بعد در ایجادش دخالت ندارد

بنابراین جمع بندی قسمت اول این است که نفوذ مولا در عالم تمثل شد و با فاعلیت مولا صورت تمثلی درست شد متنازل در رتبه این شخص و عنوان مشیر نسبت به حقیقت رابطه، معنوش هم متکیف نیست و کیفیت آن معنون در اینجا نیست و فقط اشاره است همچنین اشاره است نسبت به حالی که خود این دارد که حقیقتاً همان ربطی است که به مولا دارد هم ربط مولا به عبد و هم ربط عبد به مولا، هیچ کدام از آنها ربطی نیست که این از آنها صورت داشته باشد ولی عنوان مشیر نسبت به آن دارد.

۲ - در باب طغیان فاعلیت مخلوق در اسم تصرفی دخالت دارد و مؤثر است (مدعی)

نسبت به بحث علمی که قبلاً داشتیم اسم تصرفی در خارج را که الان هم در باب عصاه و کفار عرض می‌کنیم علم تصرفی نسبت به مادون اسم تصرفی است و اگر در اسم تصرفی دخالت خود این فاعل پیدا شده باشد با اسم تصرفی که

از ناحیه مولاست فرق می‌کند. نسبت به مادون حضور قدرت این یکی از فرضهائی است که در آینده عرض می‌کنیم حضور فاعلیت است. در حالی که نسبت به ما فوق حضور فاعلیت مولاست نه حضور فاعلیت این و این خیلی فرق می‌کند.

۳ - تعریف علم به حضور معلم نزد عالم با دستگاه انبیاء سازگاری ندارد

در باب علم عرض کردیم که سه تا فرض هست یک فرض اینکه بگوییم معلوم در نزد عالم حاضر است و کیفیت نفسانی است این فرض اگر بخواهد بگوید ارتباطم با خدای متعال و معصومین کیف نفسانی من می‌شود این قطب می‌شود و آنها جزء این می‌شوند حداقل در موضوع علم چنین است.

۴ - تعریف علم به حضور در وحدت ترکیبی با نظام ولایت نمی‌سازد

یک فرض دیگر این بود که بگویید با ابزار تصرف وحدت ترکیبی پیدا می‌کند که این فرض هم در جلسه قبل رد شده.

۵ - تعریف علم بر اساس نظام ولایت ایجاد معلوم در مراتب پایین است (عنوان مشیر)

بنا شد این شخص در مادون نفوذ پیدا کند و حضور عالم در معلوم یعنی ایجاد معلوم باشد بسط و توسعه عالم در معلوم باشد نه اینکه معلوم برگردد و نزد او حاضر باشد، اینکه بر اساس علیت، علم کیف عالم می‌شود و اثر این بیاید و کیف من بشود فرق می‌کند تا اینکه من در این حاضر بشوم و در این نافذ بشوم و این کیف تصرف من بشود و من ایجاد معلوم کنم این را در رابطه با بالاتر نمی‌توانید بگویید که بگویید شما نسبت به حضرت حق و آن چیزی را که او عطا می‌کند موجود هستید و مجبورید در آنجا عنوان مشیر داشته باشید. این دو شکل دارد آن شکلی که تصرفش منسوب به مولا باشد درباره کسی که متقی هست که در همه اینها پرستش مربوط به خود این می‌شود و مولا را در عالم مثال می‌پرستد همان طور که در عالم خارج می‌پرستد و معلوم هیچ کدام از اینها مال خود این نیست و آنچه را که متصرف فیه این در خارج و متصرف فیه او در تمثل و در سایر مراتب است مال خود این نیست و مولاست که در آن نافذ است. این برای کسی است که خودش مایه نگذارد و در هیچ رتبه‌ای طغیان نکرده باشد آنگاه فاعلیت خود این هم تعلق به فاعلیت مولا در همه مراتب می‌شود یعنی مولا را در همه کیفیات می‌پرستد و در هیچ کیفیتی از فاعلیت او عصیان و سرپیچی نمی‌کند و هیچ مرتبه‌ای از انانیت را برای خودش قرار نمی‌دهد و در همه جا خودش را منحل می‌-

داند این برای کسی است که عادل باشد البته عدالت در جمیع مراتب نه عدالت مصطلح فقهی بلکه کسی که سراغ مکروه نرود و مستحبات را ترک نکند و الی آخر.

۲ - بررسی احتمالات مختلف پیرامون موضوع مورد تعلق فاعلیت

حالا گر کسی اهل عصیان و طغیان بود یعنی فاعلیت مولا را در فاعلیت خودش نمی‌خواهد برای این مطلب سه معنا را می‌توان احتمال داد.

احتمال اول - موضوع مورد تعلق فاعل منزلت تصرفی (نه فاعلیت تصرفی) باشد

یک اینکه موضوعی که فاعلیت به آن تعلق پیدا می‌کند اساساً منزلت باشد منزلت تصرفی اساس است نه فاعلیت تصرفی، و همه فاعلیتهای تصرفی مال حضرت حق باشد. برای مثال یک فروشگاههائی هست که دارای قسمتهای مختلفی هست، در یکجا مطرود و در یک جا گلاب، در یک جا الکل، یک جا نفت و چیزهای دیگری می‌فروشند شما اختیار دارید که پشت کدام یک از قسمتهای فروش قرار بگیرید اما در زیاد و کم شدن عطر دخالتی ندارید و در اینکه چه کسانی بیایند خرید کنند نیز دخالت ندارید نه نسبت به واردات این مایعات متصرف هستید و نه نسبت به صادراتش، شما توزیع کننده هستید اگر عطر بفروشید منزلتی نزدیک به مولا خواهید داشت اما اگر نفت فروختید به آشپزخانه نزدیک هستید، اگر هم الکل بفروشید به پزشکی نزدیک هستید و اگر آب بفروشید به باغبانی و آبیاری نزدیک هستید، فاعلیت شما در نظام ولایت در جایگاه مؤثر است اما در اصل توسعه مؤثر نیستند نه در کیفیت و نه در قدرت، نه در خود قدرت مؤثر هستید و نه در کیف جریان قدرت، شما می‌توانید جای خودتان را در نظام معین کنید.

- تفسیر از طغیان و طاعت بر اساس احتمال اول

این یک فرض است که اگر بگوئیم طغیان کرد یعنی اینکه جایگاهش را از آنجائی که برایش قرار داده بودند نازل کرد و در منزلت حیوانات برد اینکه می‌گوییم طاعت کرد یعنی جائی که برایش قرار داده بود متناسب با همان عمل کرد اینکه بگوییم در طاعتش مجاهده کرد و زیاد تلاش کرد و از آن منزلت بالاتر رفت و به عطر توسل به معصومین معطر شد.

- بحث اخلاقی

ولکن مدتی با گل نشتسم کمال همنشین در من اثر کرد. حالات روحی و ابتهاج و لذت و سرور و انبساطش با مدح ائمه شد کم کم وقتی معجزات و مناقب ائمه گفته می‌شود این شاد می‌شود نه وقتی که جوک می‌گویند و نه وقت تحقیر و استعلاء مادی و نه وقت شنیدن تملق مادی و نه وقت التفات به اکل و شرب و شهود مادی، اندوهش هم اندوه معصومین می‌شود و تذکر به مصائب معصومین او را می‌سوزاند نه مثلاً مستأجر و مقروض بودن و بیمار شدن، اینها هم می‌آید ولی از کنار دستش رد می‌شود و در عمق جاننش رد نمی‌شود همین که در فشار مادی می‌آید می‌رود توسل پیدا کند تا آن فشار بر طرف شود در حین توسل حالش عوض می‌شود و دیگر رویش نمی‌آید که بگوید من خانه ندارم بلکه می‌گویند هر چه را که شما می‌پسندید من می‌پسندم، از درون جاننش رد نمی‌شود. حزن اندوهش الهی است رفتار و حالاتش نیز الهی است که انصافاً باید اینها آرزوی ما باشد چون به هر حال ما چون خاکیم که هستیم و در این مطلب شکی نیست و هر اندازه که بوی عطر آنها را پیدا کنیم و الا اگر اینها از ما گرفته شود ما از لحن و حماء مسنون هستیم در حالی که اگر پای ما به لجن بخورد با اظهار ناراحتی می‌رویم و پایمان را می‌شوئیم و می‌گوییم خیلی بدبو است. اما هر چه پرتو نزدیک شدن به معصومین پیدا کنیم یک حال و یک رنگ و بوی دیگری پیدا می‌کنیم. می‌گویند صدام ملعون حرم مطهر را هتک کرده است شکی نیست که اگر کسی دلش شدیداً نسوزد چون اهانت به ولی الهی شده است، شما خیال نکنید که اگر تمام اهل زمین کافر شوند و نسبت به ائمه، اهل سلب بشوند همه خودشان را در لجن غرق کرده‌اند و ذره‌ای از جلال و عظمت و قدرت آنها و از بهای آنها در نزد خدای متعال کم نخواهد شد و در هیچ کدام از عوالم دیگر که این عالم در برابر آنها پست و زباله دانی است که می‌توان در آن به خدا کافر شد و این بدتر از هر مستراحی است که انسان بتواند فکر کند یعنی گندترین گندها از انسان صادر می‌شود یک چنین جائی است و در این منزلت بشر خود را ساقط می‌کند و خودش را به نجاست حیوانات و پست تر از آن تبدیل می‌کند ولی اگر کسی دلش نسوزد و متأثر نشود و لعن نکند حالا البته قیام اجتماعی باید تحت نظر رهبر باشد که او ممکن است الان مثل جدرش حضرت حسن به علی صولات الله علیه در یک محذوری باشد که پای سب امیرالمؤمنین (ع) می‌نشست بهر حال یک فشارهایی از دست مسلمین و از دست ما و از دست ارتکازات باطلی که رواج دارد و از دست دلبستگی‌های فاسدی که وجود دارد و از دست پذیرفتن ولایتهای کفار که وجود دارد ما نسبت به رفتارهای بعضی اعرتاض می‌کنیم ولی نمی-

گوییم که خودمان چه مقدار در این مطلب سهیم هستیم. به هر حال صحبت از گرانی و امثال آن یک شرائطی را ایجاد می‌کند که دست ولی مسلمین بسته است و مبسوط الید نمی‌باشد و الا شکی ندارد که قضیه حمله به ضریح مطهر حضرت اهانت به رسول خداست و از قضیه سلمان رشدی کمتر نیست و حتماً مرتکب آن و دولتی که این را انجام داده کافر است و وجوب قیام بر علیه او واضح است نهایت اینکه در این شرائط دولتی اسلامی مبسوط الید نیست اما آیا غصه قلبی هم نباید باشد، اگر کسی به خود انسان فحش دهد تا بیست و چهار ساعت در فکر است که فلانی به ناحق به من فحش داد، اما در برابر این قضیه هیچ عکس‌العملی نشان ندهد. این شاید از امتحانهائی باشد که شاید نزدیک ظهور باشد و اگر کسی دلش ربر این امر نسوزد فردا از نظر ایمان تأمینی نداشته باشند. جز ولایت چیز دیگری نمی‌تواند ایمان را حفظ کند خیال نکنید که دوام صوم و صلاه می‌تواند ایمان را حفظ کند. جز محبت اهل بیت طاهرین و ولایت آنها چیز دیگری را خداوند پناه قرار نداده است و خداوند ریسمانی را محکم تر و راهی را مستقیم تر و سبیلی را اعظم تر از اینها قرار نداده است.

به متن بحث برگردین، سه فرض مطرح است یکی اینکه حرکات، توسعه نفوذ مولا و حضور مولا بشود که فاعلیت انسان متعلق به فاعلیت مولا در همه مراتب باشد نه تنها صورت تمثلی بلکه در خارج هم چنین باشد اما عصیان و کفر و الحاد و اینها چگونه است؟ البته فرض اول هم با تشآن فرق دارد، شبیه تشآن است اما با تشآن فرق دارد چون به فاعلیت خودش به فاعلیت مولا در جمیع مراتب فالیعتش تعلق دارد ولی فاعلیت خودش هم هست رنگی از آن در کیفیت و ظهور مراتب مختلف است. پس فرض اول منزلت بود که انسان می‌تواند در خودش تصرف کند که در کدام منزلت باشد. احتمال دوم - موضوع مورد تعلق فاعل، منزلت تصرفی و کیفیت باشد

فرض دوم از منزلت این طرفتر است هم منزلت را می‌تواند تغییر دهد و هم کیفیت را که به آن فاعلیت ترکیبی می‌گفتند.

الف: - نسبت بین سفارش عبد و مشیت، فاعلیت در کیفیت را نشان می‌دهد

یک سفارش این می‌دهد و مشیت مولا هم هست آنگاه نسبتی بین خواست مولا و خواست این ایجاد می‌شود که صحیح است بگوییم آن چیزی که ایجاد می‌شود که هم به مولا نسبت پیدا کند و هم به عبد و لکن نه بصورت

استقلالی یعنی نه مشیت مولاست بدون مشیت عبد و نه مشیت عبد است بدون مشیت مولا بلکه نسبت بین این دو ایجاد شده بود. مثال هم می‌زدیم که شما یک کند، سه در دو متر با سه دهانه یک متری سفارش داده‌اید اما نجار می‌گوید فلان جنسی که می‌خواهیم کند را با آن درست کنیم برای طول سه متر مقاومت ندارد و باید طول آن را دو متر در یک متر و نیم بگیریم چون مقاومت نئوپان آن به اندازه‌ای نیست که بتوانیم طول آن را سه متر بگیریم، بعد هم کمد را می‌سازد و می‌گوید خواست این آقا را رعایت کرده‌ایم، ما می‌گوئیم ایشان کمد سه متری می‌خواهد ولی شما کمد دو متری درست کرده‌اید می‌گوید اگر از خود من سؤال کرده بود که یک متر در هفتاد و پنج سانتیمتر می‌گرفتن اما چون خواستم نظر این آقا را هم رعایت کنم این اندازه را گرفتم و این شکننده است، می‌گوییم بهر حال نظر او را انجام نداده‌اید می‌گوید نظر او که اصلاً قابل انجام نبود و با کل نظام نمی‌ساخت.

- ایجاد قدرت بدست حضرت حق سبحانه و تعالی است

پس نسبتی به سفارش این و نسبتی به مشیت و صلاح او دارد و بین اینها یک چیزی ایجاد می‌شود که نه صحیح است بگوییم به صورت مطلق خواست این است و نه بصورت مطلق خواست اوست و هم می‌توان گفت به خواست او دارد. اینجا در کیفیت بود که قبلاً تا همین اندازه گفته بودیم که بر این اساس نظام ولایت در کیفیت سهیم است. یعنی اولی طلب در منزلت بود و دومی طلب در منزلت و کیفیت است.

سومین احتمال این است که در نفس ایجاد هم شریک است یعنی در خود قدرت و کیف جریان قدرت و جایگاه خودش سهم دارد یعنی بگوییم اصولاً فاعل در سه چیز سهیم است

اول: در منزلت خودش، دوم: در کیف جریان قدرت، سوم: سهیم در ایجاد نفس قدرت است.

ب - فاعل در منزلت تصرف خود و جریان قدرت (که محکوم به نسبت بین سفارش فاعل و مشیت است) مؤثر است فرض دوم را خوب عنایت کنید تا باز به فرض سوم بپردازیم. در فرض دوم می‌توان طلب را دو قسمت کرد که وقتی می‌گوییم در کیفیت مؤثر است آیا فقط در طلب مؤثر است کما اینکه قبلاً در مثال سازی می‌گفتیم.

- در طلب قدرت، قدرت مشروط به او اعطا می‌شود

یا اینکه می‌شود وقتی طلب می‌کند قدرتی هم به او بدهند که آن قدرت را در این شکل جاری کند قدرتی هم به او بدهد که آن قدرت را در این شکل جاری کند که مثلاً بگوییم قدرت به شخص تفویض می‌شود و شخص هم در آن کیفیتی می‌تواند بکار ببرد که بین مشیت مولا و مشیت خودش باشد می‌گویید حالا دلش نمی‌خواهد این طور بکار ببرد می‌گوییم نه می‌شود بلکه مجبور است چون در خارج هم که می‌خواهد تحقق و جریان پیدا کند شما خیلی از کارها را می‌خواهید بکنید ولی انجام نمی‌گیرد. به عبارت دیگر می‌گویید باید رعایت قانون آن را نمود. می‌گویید درست کردن فلان ضبط صوت با این ابزار ممکن نیست یا درست کردن فلان مایع با این مواد امکان ندارد بلکه از شکر و سرکه یا شربت خاص به نام سکنجبین می‌توان درست کرد اما اگر به شما بگویند با سرکه و شکر یک شربت گلاب درست کنید می‌گویید با اینها نمی‌توان درست کرد اما اگر پولش را به شما بدهند که پولش گلاب و سائر موارد لازم را بخرد یک بسط یدیاست. یک وقت است پول یعنی قدرت را به شما می‌دهند ولی در بازار که می‌روید گلاب نیست اگر بخواهید شربت درست کنید فقط سکنجبین می‌توانید درست کنید.

- نسبت بین خواست شما و مشیت، بر جریان قدرت حاکم است

اگر بخواهید این قدرت را به خارج صادر کنید آن چیزی که واقع می‌شود نسبتی است بین مشیت شما و مشیت حضرت حق و بیش از این را نمی‌توانید این فرض دوم است و بهر حال شما مؤثر در کیف شناخته می‌شوید.

احتمال سوم - فاعل در منزلت تصرف خود، کیفیت و ایجاد قدرت مؤثر است

فرض سوم این است که شما مؤثر در ایجاد و خود نفس قدرت هم باشید. این یک توصیف و یک اثبات دارد.

۱ - توصیف احتمال سوم (سلب توصیف فاعلیت تجریدی مطلق)

در توصیفش ممکن است اشکال پیدا شود که مگر ممکن است کسی جز خدای متعال می‌تواند خالق باشد. تصرف در کون به معنای ایجاد قدرت و کیف آن معنای خلقت است و این مال خود خداست، جواب می‌دهیم که اگر شما به صورت تجریدی نگاه کنید همین طور است که می‌فرمایید ولی اگر به صورت تجریدی نگاه نکنید این طور نمی‌شود اول به نفی آن اشکال می‌کنیم.

ظاهراً یکی از جاهائی که معنای تشآن هست همین جا است که باید در آن دقت کرد.

- نفی مطلب تصرف فاعل، نفی فاعلیت است

اول می‌گوییم اگر شما مطلق تصرف در شدن را منحصر به حضرت حق بدانید از همه ساقط می‌شود چه در منزلت باشد چه در قدرت و کیفیت باشد هیچ مرتبه‌ای از شدن را مطلقاً به عبد نسپارید.

- نفی مطلق فاعلیت منجر به نفی حرکت و نهایتاً نفی فاعلیت حضرت حق می‌شود

علاوه بر بحث‌های قبل که اگر فاعلیت ممنوع شود دیگر حرکت ممنوع می‌شود و نفی فاعلیت حضرت حق می‌شود و نفی جریان علیت هم می‌شود که به اینها فقط اشاره می‌کنیم.

- نفی مطلق فاعلیت با دستگاه انبیاء سازگاری ندارد

اگر فاعلیت مطلقاً محو شود با دستگاه انبیاء قطعاً هماهنگ نخواهد بود. البته ما در بحث‌های فلسفی خودمان روی متیقن حرکت می‌کنیم و متیقن همه ادیان این است که انسان دارای اطاعت یا عصیان است و اگر فاعلیت را مطلقاً بردارید طاعت و عصیان هم برداشته می‌شود و در این صورت چه لزومی به ارسال پیغمبران است، اگر مطلق تصرف در شدن تصرف در تکوین حذف شود شکی نیست که با ادیان نمی‌سازد.

۲ - توصیف احتمال سوم بر اساس توصیف جدید از فاعلیت

اما اگر بنا شد مرتبه‌ای از شدن مال غیر حضرت حق باشد ولو نه مستقل بلکه با اتکاء به حضرت حق.

- پذیرفتن ادنی مرتبه از «شدن» برای غیر حضرت حق، پذیرفتن تقوم در اصل خلقت است

اگر کمترین مرتبه‌اش را پذیرفتید معنایش این است که تقوم را در اصل خلقت پذیرفته‌اید حالا شما می‌خواهید این تقوم را منحصر در جایگاه یا در کیفیت یا قدرت کنید و از این لحاظ فقی ندارد اگر در ایجاد می‌تواند سهمیم باشد البته سؤال مهم این است که آیا در ایجاد خودش؟ نه، بلکه در توسعه و تصرف و جایگاه خودش.

- ولایت تکوینی عمومیت دارد

آنگاه ولایت تکوینی تعمیم می‌یابد.

- تفویض، نتیجه مطلق کردن فاعلیت فرد است به تقومی بودن آن

البته تفویض هرگز نیست چون نظام ولایت است یعنی این را مطلق نمی‌کنیم که بگوییم کار را به او می‌سپاریم.

- در درون نظام، فاعلها در ایجاد فساد و خیر سهم تأثیر دارند

درون یک نظام، فاعلیت این در توسعه‌ای سهم پیدا می‌کند در «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس» سهم پیدا می‌کند نه اینکه صورت مثال بدست این ظاهر شود و واقع فساد بدست خدای متعال باشد بلکه این در ایجاد خود عمل فاسد سهم پیدا می‌کند. فعل خیر نفوذ بسط مشیت است به نحوی که کیف و سائر خصوصیاتش را بتوان از طرفی به خدا نسبت داد به عنوان حضور او یعنی نیابت و از طرف این هم عبادت است بر خلاف عصیان که عرض می‌- کنیم فاعلیت مولا را در فاعلیت خودش نمی‌خواهد بلکه در فاعلیت خودش طغیان می‌ورزد و موضع دیگری را می‌- خواهد و سهمی را از آن موضع به او خواهند داد که حالا عرض می‌کنم.

- نسبت تأثیر اصلی در توسعه از حضرت رب العالمین است و او خالق مطلق است

اگر بگوییم هم در ایجاد اصل قدرت و هم در کیف جریان قدرت و هم در منزلت همه مکلفها به نسبت حول یک محور سهیم هستند. نظام هست و نسبت تأثیر اصلی در توسعه مال حضرت رب العالمین در منزلت ربوبیت است.

- فاعلها در منزلت خود، خالق بالغیر هستند

در منزلت خلقیت هم همه اینها خالق بالغیر هستند او خالق مطلق است. در منزلت سرپرستی «قل کلاً نمد هؤلاء و هؤلاء» این شخصی که دلش می‌خواهد مثل حیوان سرپرستی شود را مثل حیوان سرپرستی می‌کنند و به او قدرت حیوانی می‌دهند و او هم متصرف حیوانی می‌کند و پست تر از حیوانات قلمداد می‌شود ولی آن شخص صالحی که سیر الهی دارد و امداد الهی می‌شود به نحوی هم امداد الهی می‌شود که صحیح است به او خلیفه و نائب گفته شود چون تصرف مولا در فاعلیت خودش می‌خواهد هم در تعلقات روحی و هم در تمثل و هم در تصرف خارجی‌اش، می‌خواهد چیزی را دوست نداشته باشد مگر آن چیزی را که خدا دوست دارد و در ذهنش صورتی نیاید مگر آن صورتی را که خدا دوست دارد و تصرف در خارج نکند مگر آن تصرفی را که خدا دوست دارد. این در موضع ولایتش در همه مراتب دارد خدا را عبادت می‌کند و تعلق به فاعلیت او در فاعلیت خودش دارد.

- پرسش و پاسخ

حجت الاسلام میرباقری: معنایش این است که غیر از این مطلبی که دارد بقیه تصرفاتش همه تصرفات به نفوذ مشیت است یعنی به منزله جبر است البته نمی‌خواهم بگویم جبر می‌شود.

۱ - در مورد فاعلیت نائب چون واگذاری استمرار دارد غیر از تشآن است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض کردم که این خیلی تشبیه تشآن و جبر است از این باب که صحیح است همه تصرفات را می‌توان به مولا نسبت داد. اصلاً آن نیست چون استمرار فاعلیت او تا آخر هست یعنی این عبد است که در فاعلیت رتبه اول تصرف مولا را در فاعلیت خودش می‌خواهد، در تبه ثانی هم دوباره می‌تواند نخواهد. در رتبه مثل هم دوباره همان تعلق را دارد و پ س از آن دوباره در خارج هم می‌تواند نخواهد.

۲ - فاعل نائب به اختیار فاعلیتش را منحل در فاعلیت مولا نموده است.

یعنی به اختیار خود، خودش را منحل کرده است و لذا صحیح است که به او نائب بگویند چون از خودش چیزی را اضافه نمی‌کند.

۳ - فرد اتم در نیابت ائمه معصومین هستند

فرد اتم این موضوع حتماً معصومین هستند که «محال مشیه الله» هستند.

۴ - فرد نازل در نیابت، شیعیان و پیروان معصومین (ع) هستند

فرد نازل آن در مراتب پایین هم آنها هستند که متعلق به معصومین هستند و می‌خواهند همانطور باشند که عرض کردم «و جعل هواه هوا علیاً» یعنی جناب سلمان. خوب اینکه جناب سلمان جلو حضرت مولی الموحدین حرکت کند و تیغش را تا نیمه کشیده باشد و چشمش به چشم مولا باشد، آن وقت اگر سؤال کنند اگر نمی‌ترسی پس چرا دشمن را نمی‌زنی در حالی که مولایت را می‌برند و اگر می‌ترسی چرا چنین کرده‌ای؟ بگویند من چشمم به چشم مولاست که لنگر آسمان و زمین است و اگر اشاره کند حرکت می‌کنم. خوب حالا آیا جناب سلمان ناراحت نبوده و نمی‌سوخته است؟ چرا خیلی زیاد. گاهی انسان به ذهنش می‌آید این ناری که برای کفار هست و ناز عذاب است و قلب آنها را می‌سوزاند «تطلع علی الافئده» این برای کسانی که مشتاق معصومین است در فشاری که در این عالم برای معصومین پیدا می‌شود برای آنها هم در باطن قلبشان پیدا می‌شود یعنی کنه یک سوزشی برای خروج از یک وضع به یک وضع دیگر

حتماس هست نهایت یک سوزش حُب حبیب است و یک سوزش هم سوزش تعلق نسبت به جسد و تعلق به عالم ماده و حیوانیت ولی بهر حال اصل سوزش برای خروج از یک مرحله به مرحله دیگر هست نهایت دو رنگ است یکی سوزشی است که ملائکه برای آن غبطه می‌خورند و یکی دیگر آن چیزی است که از هر حیوانی پست تر است.

۵ - فاعلیت شخص صالح هرگز حذف نمی‌شود

بهر حال فاعلیت شخص مؤمن حذف نمی‌شود شما اگر شب بر می‌خیزید و مشغول تهجد و زاری می‌شوید آیا معنایش این است که اختیار ندارید بخوابید؟ چرا، می‌توان خوابید. اختیار دارد ولی بر می‌خیزید. حالا در اول نماز سوره حمد را می‌خوانید نه توحید را، آیا به دلیل این است که اختیار ندارید که اول سوره توحید را بخوانید؟ نه.

۶ - معنای اطاعت و پرستش «تعلق به توسعه نفوذ مولا و نیابت است

معنای اطاعت این است که نفوذ مشیت مولا را در همه جا بخواهد. آنگاه پشت سر آن هم صحیح است بگوییم تعلق به این توسعه نفوذ مولا عبادت است و معنای عبادت همین تعلق است، معنای پرستش مولا همین است که فاعلیت او را می‌خواهد و فاعلیت خود را منحل در فاعلیت او کرده است و می‌خواهد آنگونه حرکت کند که او می‌پسندد، این مسئله طاعت بود.

اما درباره طغیان اگر گفتیم سه رتبه ایجاد دارد در ایجاد سهم است نهایت با انانیت خودش این سهم را معین می‌کند هر جا که فاعلیتش متعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش نشد اینگونه است، سهم در ایجاد و در منزلت و در کیفیت دارد، چگونه انسان می‌تواند سهم در ایجاد داشته باشد؟ چگونه انسان می‌تواند فاعل باشد؟

۷ - فاعلیت یعنی مرتبه‌ای از ایجاد

فاعلیت مرتبه‌ای از ایجاد است اگر مرتبه‌ای از شدن را مطلقاً سلب کنید تصرف در کون اصلاً واقع نشده است. هر جا هم آن را ببرید وجه الطلب یا جای دیگر اما همین که بگویید فاعل است من بلافاصله می‌گویم یعنی در کیفیت دارای نسبت تأثیر است و همین معنای این است که در شدن یک سهم به آن داده‌اید، البته در آنجا هم که می‌گوییم در پیدایش قدرت مؤثر است به صورت مطلق و غیر متکی به مولا مؤثر نیست و در هیچ کجا این چنین نیست و لکن آیا می‌شود خدای متعال ایجاد کننده را ایجاد کند؟ بله مثل اینکه فاعلیت را می‌تواند ایجاد کند یعنی همان طور که می‌-

تواند فاعل ایجاد کند موجد هم ایجاد می‌کند فاعل موجد است فاعلی که ادنی مرتبه ایجاد هم از او حذف شود ولو بالغیر. اصلاً فاعل نیست و نفوذ و توسعه فاعل معنای فاعلیت است پس فاعلیت بدون توسعه ممکن نیست یعنی دون تعلق زمانی و تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش ممکن نیست.

۸ - معنای طغیان

- اولین مرحله شرک خواستن فاعلیت مولا در فاعلیت خود به صورت مشروط است

بنابراین اگر این شخص فاعلیت مولا در فاعلیت خودش نخواهد که ابتدائاً عرض می‌کنیم وقتی نمی‌خواهد اولش فاعلیت مشروط را می‌خواهد یعنی شرک یعنی اینکه یک چیزی را کنار دست مولا می‌گذارد. من بهش رط می‌خواهم و اگر آن شرط را بردارید نمی‌خواهد مشروط به یک خصوصیتی است یعنی فاعلیت تبعی را که مادون از خودش است که کیفیت و نسبت باشد قید فاعلیت مولا قرار می‌دهد یعنی در تبعیش از مولا تبعیت مشروط است و خواستنش از مولا خواست مشروط است و فاعلیتش را یک دست به مولا نمی‌سپارد. چیزی را در جنب او به حساب آوردن آن هم چیزی که نازلتر است یعنی کیفیت و نسبت را.

- حل شدن در کیفیات و ندیدن مولا به معنای کفر است

آنگاه این مرتبه زیاد می‌شود تا حدی می‌رسد که دیگر اصلاً مولا را نمی‌بیند و فقط کیفیات را می‌بیند یعنی فاعلیتش تعلق پیدا می‌کند در تبعیت از چیزهایی که آنها را فاعلیت تبعی نامیدیم فاعلیت تبعی نیز عبارت از آب و نان و رنگ و بو و سائر چیزهایی است که مورد تصرف انسان واقع می‌شود و مقام خلافت برای آنها نیست مثل تکنولوژی و غیر ذلک. لذتهائی را که از قوانین می‌برد که به آن فاعلیت تبعی می‌گفتیم و تحت تصرف این بود فاعلیت این به نحوی تابع آن قرار می‌گیرد که کانه مادی خلق شده است در حالی که مادی خلق نشده است کفار بگونه‌ای لذائذ مادی را می‌پرستند و مبتهج و محزون به ماده هستند که اگر انسان فاعلیت نداشت و تابع قوانین ماده بود همان گونه عمل می‌کرد. نرخ ربا را تغییر می‌دهند حرکات اینها هم تغییر می‌کند مثل اینکه این تابع ماده خلق شده نه ماده تابع این و از مسلمین هم تعجب می‌کنند که چطور اینها حاضرند کشته شوند و بگویند به کربلا می‌رویم و برای کشته شدن حرکت کنند می‌گویند اینها عاقل نیستند چون انسان عاقل کسی است که دنبال جلب منافع مادی و دفع مضار مادی باشد آن گونه که

وقتی می‌خواهند انسان و حرکات او را توصیف کنند او را تحت قوانین مادی می‌برند اینکه همه چیز را تحت قوانین مادی ذکر می‌کند و می‌گوید پیدایش حیات انسان و پیدایش ذهن و عاطفه و جامعه و نظام مدیریت انسانی همه و همه تحت قوانین مادی عمل می‌کند این بیچاره فاعلیت خودش را دلیل کرده و مثل حیوانات و بلکه بدتر از آنها قرار داده است نه اینکه واقعاً تحت قوانین مادی خلق شده باشد بلکه فاعلیت این قدر قدرت دارد که می‌تواند این منزلت پست را به خارج صادر کند البته در آن سهم خواهد داشت نه اینکه کل آن را مطلقاً ایجاد کند.

حجت الاسلام میرباقری: این کیفیتها اگر نفوذ فاعل مافوق باشد چگونه می‌شود که تعلق به آن نداشت؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی منزلت را که شما دارید مثل اینکه حجم مخصوص یک چیز را بالاتر از چیز دیگر قرار داده‌اند. مثلاً هوا فوق مایعات است، حالا گر به خود هوا قدرتی بدهند که بتواند خودش را مادون یا بالاتر ببرد و در ایجاد منزلت سهم داشته باشد، اینکه می‌فرماید نمی‌شود که من نسبت به اینها تعلق نداشته باشم چه نحوه تعلقی منظور است؟ تعلقی که شما مفتون آنها بشوید یا آنها را تحت تصرف در آورید و خودتان هم خلیفه مولا بشوید و نفوذتان هم نفوذ الهی بشود و آنها را هم به رنگ و بوی الهی درآورید خیلی فرق می‌کند، گاهی می‌گویید معنای تعلق نداشتن به این اشیاء این است که اصلاً به اینها دست نزنم که این درست نیست بلکه معنای توسعه این است که دست بزنید. گاهی می‌گویید از موضع قدرت بیایم و اینها را در طاعت الهی منحل کنم و صورت آنها را صورت الهی کنم و از آنها استفاده الهی کنم گاهی می‌گویید بالعکس استفاده حیوانی کنم. ما نمی‌گوییم استفاده نکنید بلکه باید استفاده الهی کنید.

- خلاصه بحث: نظام ولایت موجد کیفیت و قدرت است

بر این اساس که نظام ولایت موجد کیفیت و قدرت باشد قبلاً عرض می‌کردیم جهت حاکم بر همه است و همه منحل در جهت هستند، اما حالا که جهت و مشیت به آن شکل را کنار گذاشتیم و گفتیم فاعلیت ربوبی حضرت حق حاکم است.

- خالقیت بالغیر در اصل توسعه مؤثر نبوده بلکه در کم و کیف آن مؤثر است

اینها منحل در آن هستند و از دو جهت هم منحل هستند یکی سهم تأثیر اصلی در توسعه نظام را مشیت خدای متعال از طریق نعم دارد و کلیه سهمهایی که بعد قرار می‌گیرید دیگر سهم در توسعه نیستند بلکه سهمهای کمی هستند که در توسعه می‌دیدیم بر توسعه کمی و کیفی حکومت داشت، شما موجد هستید و توسعه می‌خواهید ولی نه توسعه مجهول مطلق که اسم و رسم آن را ندارید، قبلاً گفتیم که ولایت اجتماعی مؤثر در ادبیات و کیف ارتباط و کیف تکنولوژی و محصولات است اما در چه کیفیتی از آن؟ در عوض شدن و پیدایش کیف جدید که موضوعاً می‌شد و اسم آن را توسعه گذاشتیم، در توسعه، ولایت اصل است حرکت‌های دیگر حول آن است.

- چون اصل توسعه دست خدا است انقطاع از ولایت حضرت حق متصور نیست

و از همین باب می‌گفتیم تعلق به ولایت قابل انقطاع نیست چه اینکه حیوانی باشد یا ملکوتی، در موضوع توسعه نمی‌تواند موجد باشد بلکه در کم و کیفش می‌تواند مؤثر باشد. اصل کار که امر توسعه است به قدرت این نیست بلکه ایشان کم و کیفش به حسب مراتب مختلفی که پیدا می‌شود مؤثر است البته در مرتبه و منزلتی که بگوییم «محال مشیه الله» اینها در اصل توسعه هم دخیل هستند که «لایشائون الا ما یشاء الله».

- فلسفه تاریخ مبتنی بر تأثیرهای اصلی در توسعه است که بدست اولیاء الله است

بنابراین نه فقط حافظ جهت نامیده می‌شود بلکه بالاتر از حافظ جهت اصولاً نسبت تأثیرهای اصلی که در توسعه طرح می‌شود دست مادون نیست. حالا آیا اگر چنین باشد که دخالت در توسعه تکوین بدست حضرت حق باشد چه فلسفه- ای بر تغییر تاریخ حاکم است بعد مطرح می‌کنیم.

و صل الله علی محمد و آله الطاهرين

جلسه ۱۱

فهرست:

اصل بحث: توصیف از فاعلیت

الف - توصیف فاعلیت بصورت نفی و سلبی

ب - توصیف فاعلیت بصورت اثباتی

ج - نفس فاعل مادون (با حفظ فاعلیت) جزء افعال ما فوق است

هـ - موضوع مورد تعلق فاعل مخلوق، «منزلت، کیف فعل» و «قدرت» است

و - سلب ایجاد در همه مراتب با متیقن مذهب و همه ادیان مخالف است

ز - نازلترین مرتبه ایجاد تغییر در وجه است

ح - فاعلیت ایجادی مخلوق مطلق نیست و متقوم است

ط - فاعلیت ایجادی مخلوق مستقل نیست و به حول و قوه حضرت حق می‌باشد

ی - فاعلیت غیر استقلالی یعنی فاعلیت تبعی چه در شکل عصیان و چه در شکل طاعت

ک - تبعیت محض مخلوق (در افاضه دائمی خالق) برابر با طاعت است

ل - تبعیت مشروط مخلوق (در افاضه دائمی خالق) اعراض از منزلت انسانی و عصیان است

م - در عصیان نیز فاعلیت مخلوق تبعی است و امداد مولا متناسب با منزلت حیوانی است

ن - توصیف از عالم امشاج و منزلت انسانی

- سهم تأثیر همه عوالم حیوانات و ملکوت در منزلت انسانی مثل سهم تأثیری است که این موجودات در خود عالم دارند

- صفت اصلی منزلت انسانی انسان تعلق به عالم نور و محبت اهل بیت عصمت(ع) است

- فاعلیت مخلوق در منزلت انسانی قدرت عملکرد وارونه و خلاف را دارد

- منحل نمودن اوصاف حیوانی منزلت انسانی در جهت طاعت، عین خیر و عبادت است

- در عصیان، فاعلیت تبعی مخلوق متناسب با منزلت انسانی نیست

- پرسش و پاسخ (۱)

۱ - در نیابت از مولا و تسلیم بودن، سهم تأثیر فاعلیت مخلوق حذف نمی‌شود

۲ - در طاعت، مخلوق فاعلیتش را متناسب با منزلت، مجرای نفوذ مشیت قرار می‌دهد و در عصیان اینگونه نیست و این بیان سهم تأثیر است

۳ - در تسلیم بودن، بسط نفوذ همین فاعلیت و اراده واقع می‌شود و مجرای فیض می‌شود

۴ - در عصیان بسط نفوذ واقع می‌شود ولی مجرای فیض نخواهد بود

- جمع بندی توصیف از فاعلیت

۱ - امداد خالق به مؤننین و کفار، خیر و شر را برابر نمی‌کند

۲ - برای منزلت انسانی قرب به ساحت مقدس نبی اکرم(ص) و اهل بیت عصمت(ع) صحیح است

۳ - سقوط و صعود در سهم تأثیر مخلوق نسبت داده می‌شود

۴ - خلق انسان در منزلت خلافت و انعام دائم التزائد، کمال خیر برای عباد است

۵ - سهم تأثیر مخلوق عابد به خدا منسوب است زیرا به منزلت اعطائی عمل کرده است

۶ - سهم تأثیر مخلوق عاصی را به خدا نسبت نمی‌دهید زیرا به منزلت اعطائی عمل نکرده است

۷ - بنده در منزلت انسانی می‌تواند مجرای فیض از طرف خداوند در خودش باشد

۸ - کرم خدا در اینکه بنده را واسطه در ایجاد خیر در خودش قرار داده، ابتهاج برای عباد است

۹ - قدرت ایجاد بنده متقوم به ایجاد خداوند است و در کیفیت متقوم به نظام فاعلیت است

- پرسش و پاسخ (۲)

۱ - اشتعداد تسلیم، اشتعداد فاعلیت و تبعیت است و این شأن نیست

۲ - با تألیف کردن و نگرش تجریدی، توصیف اثباتی و جدید از فاعلیت بدست نمی‌آید

۳ - توصیف جدید از فاعلیت در نظام، منسوب بودن فعل به فاعل است، به لحاظ ایجاد فاعلیت نه از لحاظ سنخیت و

تشان

۴ - مکانیزم و کیفیت ایجاد به نظام فاعلیت تعریف می‌شود

۵ - هویت نفس ایجاد به موجدش تعریف می‌شود

۶ - بوجود آوردن و ایجاد به ابزاری غیر از فاعلیت توصیف نمی‌شود

۷ - ایجاد و فاعل اگر به نسبت تعریف شود از فاعلیت می‌افتد

۸ - تکیه به مکانیزم و علیت و سؤال از محتوی و ایجاد، موضوعاً غلط است

۹ - هر فاعلی به فاعل مافوقش تعریف می‌شود نه به علیت

بسمه تعالی

- اصل بحث: توصیف از فاعلیت

الف: توصیف فاعلیت به صورت نفی و سلبی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... بحث درباره تعریف فاعلیت بود که ابتدا فاعلیت را به صورت نفی ای تعریف می کردیم و در دور اول مباحث می گفتیم که فاعل نمی تواند تحت رابطه باشد که اگر تحت رابطه باشد مجبور است. بعد عرض کردیم این تحت رابطه بودن همان معنای تحت علیت بودن است و لذا فاعلیت با علیت تجریدی قابل توصیف نیست بعد از آن عرض کردیم فاعلیت متقوم به نسبت و «نسبت» متقوم به فاعلیت است.

ب: توصیف فاعلیت به صورت اثباتی

و بعد از آن عرض کردیم «نسبت» به تبع فاعلیت پیدا می شود و نسبت، چیزی هم عرض فاعلیت نیست بلکه خود فاعلیتها بهم متقوم هستند، نظام تقوم فاعلها به یکدیگر.

ج - نفس فاعل مادون (با حفظ فاعلیت) جزء افعال فاعل مافوق است

البته منزلت یک فاعلی نسبت به فاعلیت بالاتر، پایین تر است و نفس فاعلیتش می تواند جزء افعال بالاتر شمرده شود و لکن در عین حال فاعل است و متقوم به فاعل بالاتر است. معنای فاعل است یعنی چه؟

هـ - موضوع مورد تعلق فاعل مخلوق، «منزلت»، «کیف فعل» و «قدرت» است

یک معنای فاعل این بود که در منزلت خودش فاعل باشد، یک معنای دیگر اینکه در کیف فعل حالا در کیف چه قدرت به او داده باشند و زمینه محدود باشد چه اینکه بگوییم این کیف را سفارش می دهد و ایجاد می شود. معنای سوم این بود که هم در منزلت و هم در کیف فعل، فاعل باشد و هم در نفس ایجاد قدرت سهم تأثیر داشته باشد.

و - سلب ایجاد در همه مراتب با متیقن مذهب و همه ادیان مخالف است

ابتدا این سؤال مطرح می شد که چگونه می شود فاعل باشد یعنی موجد باشد، این چکار است که موجد باشد؟ گفتیم سلب ایجاد در همه مراتب برابر با نفی مسئولیت و تکلیف است که این با متیقن مذهب مخالف است بلکه با متیقن همه ادیان مخالف است، بنابراین ایجاد در کار است تا مسئولیتی هست.

ز - نازلترین مرتبه ایجاد در وجه است

چه اینکه شما بگویید وجهش را به این طرف کرد که من می‌گویم در خود این طرف کردن وجه یک تغییری واقع شد در ایجاد این تغییر این فاعلیت دارد یا نه، یا اینکه آن را تا فعل و معلوم و موجودی که ایجاد شده برسانید.

ح - فاعلیت ایجادی مخلوق مطلق نیست و متقوم است

که معنای دقیقتر این بود که فاعلیت یعنی در تمام مراتب موجد است البته ایجادی که در تمام مراتب می‌کند مطلق نیست، فاعلیتش متقوم است یعنی مطلق نیست.

ط - فاعلیت ایجادی مخلوق متسقل نیست و به حول و قوه حضرت حق می‌باشد

دوم از جهت اینکه مستقل در ایجاد نیست مطلق نیست و حضرت حق تنها فاعلی است که مستقل در ایجاد و بقیه به اذن قدرت ایجاد دارند، شما هم در یک مرتبه نازلی قدرت ایجاد دارید اما به اذن و به حول و قوت او و اگر حول وقوه او نباشد هیچ حول و قوه ایجادى ندارید، نه می‌توانید تغییر دهید و نه قدرتی دارید که در آن تغییر جاری کنید.

ی - فاعلیت غیر استقلالی یعنی فاعلیت تبعی چه در شکل عصیان و چه در شکل طاعت

بنابراین فاعلیت شما اگر فاعلیت استقلالی نیست ذاتاً فاعلیت تبعی می‌شود چه اینکه در شکل عصیان یا در شکل طاعت باشد.

ک - تبعیت محض مخلوق (در افاضه دائمی خالق) برابر با طاعت است

نهایت اگر فاعلیت، تبعی محض شد که فاعلیت مولا را در فاعلیت خودتان خواستید به نسبتی که فاعلیت مولا در فاعلیت خودتان خواسته باشید طاعت می‌شود یعنی اگر فاعلیت مولا در همه مراتب اعم از ذهن و خارج خواستید و نه پسندیدید فکر نکردید و عمل نکردید جز اینکه فاعلیت مولا را در فاعلیت خودتان خواستید و در همه جا تعلق به فاعلیت مولا داشتید متناسب با منزلتی که خدا به شما داده مقام خلافت می‌شود البته منزلت خلافت مال انسان است و شما در منزلت خودتان خلیفه و نائب مولا خواهید بود.

ل - تبعیت مشروط مخلوق (در افاضه دائمی خالق) اعراض از منزلت انسانی و عصیان است

اما اگر در تبعیت از منزلتی که مولا به شما داده است اعراض کردید و تبعیت مشروط کردید و فاعلیت او را در فاعلیت خودتان نخواستید و گفتید فاعلیت من می‌خواهد که تو مرا در انی وضع توسعه دهی این تابع توسعه هست و لکن نه تابع توسعه متناسب با منزلتش بلکه متناسب با منزلت حیوانات است.

م - در عصیان، فاعلیت مخلوق تبعی است و امداد مولا متناسب با منزلت حیوانات است

اینجا در عین تبعی بودن و در عین امداد شدن امداد متناسب با انسانیت و خلافت نشده بلکه امداد متناسب با حیوانات شده است.

ن - توصیف از عالم امشاج و منزلت انسانی

فرض کنید خدای متعال شما را از عالم امشاج خلق کرده باشد معنایش چنین باشد که از همه عوامل حیوانات و ملکوت دارا باشد.

- سهم تأثیر همه عوامل حیوانات و ملکوت در منزلت انسانی مثل سهم تأثیری است که این موجودات در خود عالم دارند.

ولی وضع سهم تأثیر اینها در شما مثل سهم تأثیری است که این موجودات در خود عالم دارند یعنی اینکه فرضاً در عالم یک محوری است که عالم انوار است و منزلت و مرتبه آن از همه بالاتر و اشرف است «اللهم صل علی محمد و آل محمد کلمه نورک» یک مراتب دیگری دارد که مراتب بعد از آن مرتبه مقربین و مرتبه آنها که حول این کلمه نور هستند همین طور تا به عالم ملکوت و مراتب بعد از آن و پایین تر از آن به عالم حیوانات برسد و از آن هم پایین تر بیاید و خود حیوانات هم دسته بندی بشود و به حیوانات نجس العین برسد. حالا از همه این عوامل به شما سهم داده اند سهم از عالم گرگ بودن و درندگی به شما داده اند ولی نه اینکه در زندگی رها باشد درنده بودن صفت اصلی شما نیست صفت اصلی گرگ درنده بودن است.

- صفت اصلی منزلت انسانی انسان تعلق به عالم نور و محبت اهل بیت عصمت است

اما صفت اصلی شما تعلق به عالم نور و محبت نبی اکرم(ص) و اهل بیت طاهرین(ع) است صفت اصلی شما بعد از آن مرتبه، مرتبه تعلق به افعال مقربین در اطاعت از نبی اکرم(ص) است و بعد از آن به وضعیت ملکوتی تان است.

- فاعلیت مخلوق در منزلت انسانی قدرت عملکرد وارونه و خلاف را دارد

حالا شما آمده‌اید آنکه وزن مخصوصش پایین بوده یعنی صفت گرگ بودن را محور برای سائر اوصاف قرار داده‌اید مثل اینکه دنیا را کسی وارونه کند و در حالی که هر چیزی یک حجم و یک وزن مخصوص دارد و در یک طبقه خاصی قرار می‌گیرد طبقه بالائی عالم نور است که حاکم بر همه طبقات است اما این شخص آن را وارونه کند و حیوانیت را بالا بیاورد. منزلت شما زمانی که تبعیت حیوانی می‌کنید و از خداوند توسعه حیوانی می‌خواهید از آن منزلتی که به شما داده بودند اعراض کرده‌اید و به یک منزلت غضب و نازل و پست چشم دوخته‌اید.

- منحل نمودن اوصاف حیوانی منزلت انسانی در جهت طاعت، عین خیر و عبادت است

این غضب اگر علیه مخالفان الهی باشد خوب است. این غضب که بخواهید مثل گرگ پاره کنید اگر بخواهید باطلها را پاره کنید و برهان باطل را مفتضح کنید که در آنجا برهان هم گفته نمی‌شود بلکه سفسطه یا مغالطه است کافر شیطنتی را درست کرده تا مردم را گمراه کند شما این را پاره و مفتضح می‌کنید و دور می‌ریزید این خوب صفتی است. یعنی اگر صفت گرگ بودن که پاره کردن و سببیت است این غضب در شکل عالم مثال به طرف شیطنتها و اوهام بیاید و آنها را پاره کند خیلی خوب است ولی اگر بر عکس شد و خواست به اوصاف حمیده و حرفهای صحیح و انسانهای شریف حمله کند بد صفتی است. پس به این بد می‌شود که شما تبعیت خودتان را حیوانی کنید و در آن قسمت و حول آن محور امداد شوید، شما باید حول محور عالم نور و محبت نبی اکرم(ص) کارهایتان را تنظیم کنید یعنی در تبعیت او و محبت اهل بیت او و مخالفت و دشمنی با اعداء او که اگر این طور شد خلیفه الله در منزلت خودتان و نماینده خدا در تصرفاتتان هستید و تصرفات الهی می‌کنید و مجرای فیض می‌شدید.

- در عصیان، فاعلیت تبعی مخلوق متناسب با منزلت انسانی نیست

اما حالا که فاعلیت تبعی تان از تبعیت نسبت به منزلت خودش اعراض کرده و می‌خواهد در منزلت گرگ توسعه داشته باشد در اینجا هم فاعلیتش تبعی است ولی نه تبعیت متناسب با ظرفیتی که در آن ظرفیت خلق شده است بلکه با اعراض از منزلتی که در آن خلق شده است و به فاعلیت خودش اعراض کرده است.

- پرسش و پاسخ (۱)

حجت الاسلام میرباقری: لازمه این فرمایشات این است که بگوییم در اینجا تصرفات عین همانجاست، حضرت حق است که تصرف می کند و این فقط فاعلیتش را علی ا لدوام شکل حیوانی می دهد و در جلسه قبل می فرمودید ممکن است بگوییم در فاعلیتهای حیوانی خلق فساد منسوب به خود این فاعل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله این بحث شد که خلق فساد و صلاح هر دو سهمی از آن که مال این فاعل است منسوب به این است.

حجت الاسلام میرباقری: نسبت تأثیر را در مقام خلیفه الهی می فرمودید فقط در فاعلیت خودش است و این فقط فاعلیت خودش را تسلیم می کند که می گفتیم این شبیه جبر است ولی جبر نیست.

۱ - در نیابت از مولا و تسلیم بودن، سهم تأثیر فاعلیت مخلوق حذف می شود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه فاعلیتش را تسلیم می کند و این تسلیم بودن استمرار در این سهم خودش را در آن فعل نفی می کند چون تسلیم است سهمش در تأثیر نفی نمی شود سهم است به تبعیته، نکته ای که ابتدا عرض شد این بود که یک فاعل استقلالی داریم که به صورت استقلالی موجد است و این غیر از خدای متعال هیچ کس نیست یک موجد دیگر داریم که با تکیه بر او می تواند ایجاد کند این هم فاعل و موجد است ولی نه مستقل در ذات این فاعلیت تبعی می افتد یعنی ایجاد هم در طاعت به این نسبت دارد به اینکه فاعلیتش متناسب با منزلت تبعی است.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی حضرتعالی تفکیک می کنید که «ما اصابکم من حسنه فمن الله و ما اصابکم من سيئه فمن انفسکم» قبلاً می فرمودید آنجا خلق است ولی اینجا خلق نیست و فقط فاعلیت خودش را علی الدوام تسلیم می کند و این مشیت حضرت حق است که نافذ می شود. یعنی بالاخره بین اینها حتماً فرقی هست.

۲ - در طاعت، مخلوق فاعلیتش را متناسب با منزلت، مجرای نفوذ مشیت قرار می دهد و در عصیان اینگونه نیست، و

این بیان سهم تأثیر است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرقی این است که یکی فاعلیتش را متناسب با منزلت به عنوان مجرا قرار می دهد و یکی تناسب با منزلت مجرا قرار نمی دهد بلکه متناسب با منزلت حیوانات مجرا قرار می دهد.

حجت الاسلام میرباقری: ولی این فرقی در آن جهت ایجاد نمی کند که فعل به یک نسبت به این فاعل منسوب است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر دو هم به یک نسبت به فاعل استقلالی منسوباند و هم به یک نسبت به فاعل تبعی منسوبند. در خیر و شر آنجائی که صحیح است تبعی متناسب با منزلت است، آیا تبعی را آنگاه مطلقاً حذف می- کنید و می-گویید فاعلیت ندارد یا اینکه فاعلیت و سهم دارد تبعیت متناسب با منزلت سهم است و سهم مجرا بودن فاعلیت سهم است نه اینکه حذف سهم باشد. شما می-گویید اینکه تابع است دیگر چه سهمی دارد، می-گوییم این دارد خودش را تسلیم می-کند شما می-گویید این سهم ندارد، به هر حال این تسلیم فاعلیت مسئله‌ای است یا نه؟

حجت الاسلام میرباقری: بله، ولی برداشت من از جلسه قبل این بود که فرق بین خیر و شر چیست؟ فرمودید در آنجا ممکن است خلق را به فاعل نسبت دهیم و در اینجا فقط تسلیم فاعلیت است، ظاهراً نسبت یکی می-شود یکی فاعلیت را در منزلت انسانی تسلیم حضرت حق می-کند و یکی در منزلت حیوانی تبعیت می-کند ولی به هر حال استمرار فاعلیت و فاعلیت تبعی است و همین شأن اوست. در دوره‌های سابق هم همین استفاده از فرمایشات بود که می-فرمودید سهم فقط در فاعلیت است جلسه قبل مطلبی را اضافه کردید که اگر بنا شد اما هیچ خلقی را نسبت ندهیم فاعلیت بی-معنا می-شود، اگر خلق و انتساب ایجاد با مخلوق بودن قابل جمع است فرق نمی-کند که در این رتبه ایجاد را نسبت دهیم یعنی بین فاعل خیر و شر چه فرقی است آیا در این جهت بین آنها فرقی نیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در جهت سهم تأثیر هیچ فرقی نیست و هر دو موجد هستند ولی موجد تبعی هستند لذا بعد می-گوییم اینها مجرای حول و قوه هستند هر دو هم فاعل و موجد هستند چون هم این در تسلیم بودن ملکوتی و مافوقش استمرار دارد و هم آن در تبعیت حیوانی استمرار دارد که آن هم یک نحوه تبعیت است. آن هم در اینکه مدل چه نحوه سم شیمیایی را بسازد عقلش راه نمی-دهد آن هم در تبعیت حیوانی اش تبعی است این هم تبعی است او موجد است این هم وجد است. در استقلالی اش این محتاج است آن هم محتاج است در حصول شیء‌ای که در خارج واقع می-شود این مجراست. این با بحق قبلی تفاوت نکرد ولی دقت لازم دارد می-گوییم ایجاد است و این ایجاد مال نظام فاعلیت است و ایشان هم به نحوه تسلیم بودنش سهم دارد اما به نحوه تسلیم بودن یعنی دیگر از نفوذ استعفا داد؟

۳ - در تسلیم بودن، بسط نفوذ همین فاعلیت و اراده واقع می-شود و مجرای فیض می-شود

نه، همین بسط نفوذ و بسط همین فاعلیت و اراده است، چون تابع است دیگر اراده ندارد یا در این شکل اراده‌اش توسعه دارد، این توسعه‌ای که پیدا می‌شود ذاتاً توسعه استقلالی محض است یعنی خالق است و مجرد و بریده از همه جاست؟ نه بلکه هم در حدود متقوم به نظام فاعلیت است و هم در اصل ایجاد متقوم به فاعل بالاستقلال است اما ذاتاً فاعل بالاستقلال و موجد بالاستقلال نیست بلکه موجد بالتبع است و لذا مجرای فیض است موجد بالتبع است.

۴ - در عصیان بسط نفوذ واقع می‌شود ولی مجرای فیض نخواهد بود

اما آیا در حیوانیت هم فیض واقع می‌شود؟ در آنجا بسط واقع می‌شود و قدم دوم در توسعه به این بسط که نگاه کنید این طور نیست که بتواند چیزی را از دست خدا خارج کند البته بسطش در چیز دیگری منحل می‌شود.

- جمع بندی توصیف از فاعلیت

نکته دقیق مطلب همین است که ابتدا این را قسمت قسمت تفکیک کند تا روشن شود اول فاعلیت یعنی ایجاد در سمت، ایجاد در مرتبه منزلت، ایجاد در مرتبه کیفیت و ایجاد در مرتبه قدرت که فاعلیت یعنی قدرت بسط و قدرت بسط یعنی قدرت توسعه فاعل و اشتداد فاعل که بعداً آن را توضیح می‌دهیم. حالا این اشتداد فاعل که در این نظام پیدا می‌شود و این هم در ایجاد این اشتداد سهم دارد ولی سهمش سهمی نیست که مطلقاً مستقل باشد اول می‌گوییم مستقل از نظام نبوده و محدود به نظام است دوم می‌گوییم استقلال در کیفیت به نظام بر می‌گردد و استقلال در نفس ایجاد قدرت به یک چیز دیگر بر می‌گردد. در کیفیت حد و مرزش را نشان می‌دهد که به نظام فاعلیت است، در ایجاد در اصل قدرتش موجد است ولی نه موجد استقلالی، مخلوقی است موجد، خداوند صاحب اراده را ایجاد کرده است یعنی صاحب تصرف را ولی این مخلوق اگر از خدا جدا شود چیزی ندارد. در اینجا صحیح است که بگوییم موجد چون اگر ایجاد را کلاً در همه مراتب نفی کنید مغایر با همه آن چیزهایی است که انبیاء بیان کرده‌اند و بعد از آنکه موجدش می‌دانید صحیح است که آن را موجد مستقل ندانید چون ذاتاً مخلوق است، این را موجد خلق کرده‌اند و نه در خوردن بودن و نه در ایجادش مستقل از خالق نیست. بنابراین از خالقش استقلال ندارد و ذاتاً ناچار است تبعیت کند ولی آیا تبعیت به معنای این است که ایجاد مطلقاً از او سلب شود؟ نه، این می‌تواند چیزهایی را ایجاد کند مانند منزلت، منزلت یعنی اینکه خداوند در یک ظرفیتی خلق کرده که در آن ظرفیت وزن مخصوص هر چیزی سر جای خودش است در

فطرت این، عالم انوار بالاست همانطور که در فطرت عالم بالاست در فطرت این، محبت محمد و آل محمد «صلوات الله علیهم» شایستگی محور بودن را همانطور که خودشان شایستگی محور بودن را در کل عوالم دارند اما این به فعالیت خودش می‌آید حیوانیت را انتخاب می‌کند و او را محور قرار می‌دهد و توسعه هم پیدا می‌کند، «قل کلاً نمد هؤلاء و هؤلاء».

۱ - امداد خالق به مؤمنین و کفار، خیر و شر را برابر نمی‌کند

این امدادی که می‌شود و فاعلیت تبعی که در اینجا دارد معنایش نداشتن نیست چون با امداد او ایجاد می‌کند و معنای این هم نیست که پس خیر و شر برابر شدن چون به هر دو امداد می‌شود.

۲ - برای منزلت انسان قرب به ساحت مقدس نبی اکرم و اهل بیت عصمت صحیح است

نه منزلتی را که به این داده بودند منزلتی بود که اگر آن منزلت را انجام می‌داد توسعه تقرب الی الله پیدا می‌کرد متناسب با ظرفیتی که خدای متعال به این داده بود و قرب به ساحت نبی اکرم و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم پیدا می‌کرد متناب با منزلتی که صحیح است به انسان داده شود.

۳ - سقوط و سعود در سهم تأثیر به مخلوق نسبت داده می‌شود

اگر این طور نخواست و بالعکس آن را خواست خوب صحیح است که سقوط کردنش را به خودش نسبت دهید کما اینکه آن سعودی را که می‌کند صحیح است به فعلش نسبت پیدا کند و بگویید «کل نفس بما کسبت رهینه» و نسبت به سعیش راضی است و سعیش مشکور است.

۴ - خلق انسان در منزلت خلافت و انعام دائم التزاید کما خیر برای عباد است

درهمین خیراتش باز سؤال این است که این در چند جهت خداوند مهمانی‌اش کرده است؟ می‌گویید اول در فطرتش که در منزلت خلافت قرارش داده است، پس از فطرتش هم دو فاعلیتش را تسلیمی مولا کرد و گفت «و مفروض فی ذلک کله الیکم» و لکن آنها هم انصافاً وقتی این یک قدم آمد، ده قدم به او انعام کردند، اگر طرف سیئه می‌رفت و بدی می‌خواست همان یک بدی را به او می‌دادند ولی وقتی طرف خیرات رفت یک خیر را ده برابر به او دادند حالا صحیح است که بگوییم این موثر در آن است و صحیح است که بگوییم فعل خدای تبارک و تعالی که اصلش بر اساس رحمت

بود ایجاب کرد که برای این این قدر اضافه کنند نه اینکه به او بگویند شما چیزی نیآورده‌ای. اصل انعام متناسب با رشد را اگر به او می‌داند هم صحیح بود که بگوییم نسبت به مولا دارد چون منزلتش نسبت به مولا داشت.

۵ - سهم تأثیر مخلوق عابد به خدا منسوب است زیرا به منزلت اعطائی عمل کرده است

به دلیل اینکه منزلت فطرت در ابتدای خلق نسبت به مولا دارد اگر رویش را به طرف مولا می‌کردد و خداوند هم ده برابر نسبت به خیر نمی‌داد بلکه یک برابر می‌داد باز هم صحیح بود بگوئیم که خیر را به معنای خدای متعال نسبت دهید چون منزلتش را نسبت می‌دهید.

۶ - سهم تأثیر مخلوق عاصی را به خدا نسبت نمی‌دهید زیرا به منزلت اعطائی عمل کرده‌است

و صحیح بود که بگوییم شر کفار را به خدا نسبت ندهید چون این متناسب با منزلتش عمل نکرده است پس میزان در نسبت دادن ابتدائی، منزلت بود که فعل الله تبارک و تعالی بود این را انسان خلق کرد و این انسان اگر بخواهد خودش را حیوان کند صحیح است که به خودش نسبت دهیم و بگوییم این خودش را بدبخت کرد و اگر این انسان به انسانیتش وفا کند صحیح است بگوییم خداوند او را گرامی داشت این فقط ضایعش نکرده و الا کار دیگری انجام نداده است. حالا یجاد می‌کند، سهیم هم است و فاعلیتش را مستمراً تسلیم قرار می‌دهد.

۷ - بنده در منزلت انسانی می‌تواند مجرای فیض از طرف خداوند در خودش باشد

ایجاد می‌شود برای خودش مجراست از طرف خداوند، برای خودش از طرف خدای متعال مجرای فیض است در یک منزلت، خودش توسعه پیدا می‌کند و خودش هم مجرای این فیض است این یک کرم بزرگی از ناحیه خدای متعال است. یک وقت یک نفر به شما می‌رسد یک اکرام می‌کند شما هم سرافکننده هستید و می‌گویید من با او مخالفت کردم ولی او به من احساس کرد. یک وقت است شما کاری نکرده‌اید انتظاری هم ندارید ولی او اکرام می‌کند این سرافکنندگی اولی را ندارد ولیکن خودتان هم می‌دانید که شما تأثیری ندارید و احساس یک نحوه منتی را می‌کنید.

۸ - کرم خدا در اینکه بنده را واسطه در ایجاد خیر در خودش قرار داده، ابتهاج برای دعا است

حالا مولایتان این قدر کریم است که خودتان را واسطه ایجاد در خیر خودتان نسبت به خودتان می‌کند بعد خودتان باورتان می‌آید که یک زیارت خوبی نصیب شد و نماز و توجهی بود هم خدا را بر توفیقش شکر می‌کنید و هم یک

احساس ابتهاجی در اصل موفق بودنن می‌کنید یعنی آن سرافکندگی کنار می‌رود. حالا همه‌اش را هم از طرف مولا می‌دانید ولی از طرف مولا دانستنی است که در آن سرافکندگی نیست بلکه در آن ابتهاج است کانه نور علی نور است مثل ظلمات که در بعضی جاها بعضی از آن بر بعضی دیگر است اینجا هم این آقا خودش فاعلیتش را به مولا سپرده و مولا توسعه در فاعلیتش می‌دهد و فاعلیت خودش هم در این توسعه سهیم است و مبتهج به این مطلب هم هست به اشتدادی که اشتدادی قریبی است می‌داند که خودش حول و قوه استقلالی ندارد و مستقل از مولا نمی‌تواند ایجاد کند و نعم را دوست داشتن متناسب با فطرت خدا پرستی قرار داده و خبائث را بر شما مکروه قرار داده همان طور که برای رفتن به طرف خودش مکروه است، طیبات را برایتان جلوه داد و خبائث را برایتان مکروه کرد و در طیبات طیب و خوش بوئی عطر طاعتش است .

به بحث منطقی بر می‌گردیم فاعلیت در سه رتبه ایجاد دارد ولی این ایجاد مانع این نیست که فطرت اولیه فطرت خلافت نباشد که چون فطرت خلافت است اگر موافق با آن فطرت انجام گرفت می‌توان گفت این ایجاد متناسب با لطف خداست و گر مخالف با فطرت قرار گرفت می‌توان گفت این قدرت ایجاد را کفران کرد، بعد این اجیادی که مخالف یا موافق با فطرت است فاعلیت شما مجرای توسعه قرار گرفته چون فاعلیت شما موجد است ولی نه استقلالی و نه کیفیتاً و نه اینکه از نظر محتوای خود قدرت.

۹ - قدرت ایجاد بنده متقوم به ایجاد خداوند است و در کیفیت متقوم به نظام فاعلیت است

اما کیفیتش به نظام فاعلیت محدود می‌شود و اصل قدرتش هم به ایجاد تبارک و تعالی و عدم استقلالان در اصل ایجاد. - پرسش و پاسخ (۲)

حجت الاسلام میرباقری: بالاخره در نظام علیتی که تعریف می‌کنند انتساب افعال مادون به مافوق از طریق همان نظام طولی تعریف و تفسیر می‌کنند یعنی این از شئون آن و مخلوقات آن است حالا یا به مخلوق شأن تعبیر می‌کنند که در نظام طولی عالم چون مخلوق است شأن هر چه دارد مال ذی شأن است، حضرتعالی این را نمی‌فرماید. بنابراین فاعلیتش تبعی و منسوب است یعنی می‌فرماید کیف ارتباطش با فاعل ما فوق و نفوذ او در فعل این تعریف پذیر نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا ما قبلاً توصیف کرده‌ایم و گفته‌ایم بسط فاعلیت می‌شود و لکن مجرای بسط فاعلیت در اینجا نفوذ فاعلت است لذا ایجاد منسوب به این هم است.

حجت الاسلام میرباقری: مجرای بسط بودن با اینکه خودش دخالت کند، این با همان شأن و ذی‌شأن می‌سازد چون مجرای نفوذ ذی‌شأن است اما گر فاعل است غیر از اینکه فقط فاعلیتش را می‌تواند تسلیم کند و ورای تسلیم فاعلیت، ایجاد را نمی‌توان به آن نسبت داد.

۱ - اشتدا تسلیم، اشتداد فاعلیت و تبعیت است و این شأن نیست

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چیزی جز فاعلیتش توسعه پیدا نمی‌کند، نکته ظریفی که از آن غفلت می‌شود این است که شما یک فاعل می‌بینید یک فعل یک مفعول فعل، یعنی سه چیز می‌بینید بعد می‌گویید این کیفیتی که بوسیله فعل پیدا شده به نام مداد چکاره است آیا این را خدا ساخته یا انسان؟ ولی بنا بر بحث‌های گذاشته اگر این کیفیت را جدای از اراده انسان ندانید نه اینکه ساختن را جدا ندانید بلکه خودش را جزء انسان بدانید این بسطی که می‌شود بسط فاعلیت انسان که واقع می‌شود این فاعلیت بزرگ می‌شود یعنی اشتداد تسلیم بودن و چیزی ورای این نیست اول تسلیم بود حالا توسعه پیدا کرد و تسلیم تر و شدیدتر با وحدت و کثرت بیشتر در تسلیم بودن، اینکه می‌فرمایید شأن اوست من می‌گوییم شأن او نیست چون این فاعلیت است که اشتداد پیدا کرده یعنی این تبعیت اشتداد کرده است.

حجت الاسلام میرباقری: نفس اشتداد، این مجرای اشتداد فاعلیت است یا اشتداد فاعلیت به خودش است، این در تسلیم در همان ظرفی که داشت فاعل است اما در اینکه این تسلیم، توسعه پیدا کند حالا بفرمائید توسعه تسلیم است دیگر مجرا نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما از کلمه استمرار زود می‌گذرید یعنی هر آن می‌توانست مجرای حیوانت باشد در اشتداد سهیم است، اگر بگویید یکبار تسلیم شد و بعد رفت خوابید، تسلیم در فاعلیت به صورت علی‌الدوام یعنی اشتداد خودش و یعنی مجرا شدن در اشتداد خودش، معنای فاعلیت را در مجزا اخذ کنید نه مجرا را به معنای علیت لحاظ کنید تا با فاعلیت هماهنگ نباشد در معنای مجرا شدن در اشتداد خودش، معنای فاعلیت را در مجزا اخذ کنید

نه مجرا را به معنای علیت لحاظ کنید تا با فاعلیت هماهنگ نباشد در معنای مجرا چه چیز اخذ می‌کنید طریقی که خودش از تأثیر گذاشتن بریده شده است تأثیر بالاستقلال به صورتی که مستقل از خدای متعال باشد، ندارد.

حجت الاسلام میرباقری: آیا تأثیر غیر از تسلیمش هم دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می‌گویید تسلیمش، در نفس تسلیم بودن فاعلیت این یعنی ایجادش هست حالا آیا در ایجادش مستقل است یا غیر مستقل؟

حجت الاسلام میرباقری: توصیف از طریف تشأن می‌پذیرد که بگوییم تشأن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی فاعلیت ندارد فرقی با تشأن این است یک وقت می‌گویید فاعلیت ندارد یعنی ایجاد ندارد که آن بحثهای مفصل پیش می‌آید که اصل حرکت ممتنع می‌شود و بسط و تغییر هم از بالا و هم از پایین ممتنع می‌شود و بنا بر علیت تعریف مطلقاً قفل می‌شود و همه اینها نفی می‌شود. بنابراین تشأن نه اینکه تعریف ندارد بلکه تعریفش درون متناقض است یعنی نفی می‌شود. بنابراین تشأن نه اینکه تعریف ندارد بلکه تعریفش درون متناقض است یعنی نفی می‌شود نفرمایید تعریف ندارد و به خودش تعریف می‌شود، بلکه بفرمایید چون که تشأن با تغییر، توسعه، حرکت و اثر مخالف است آخر کار هیچ می‌شود و به اندازه یک تخیل هم باقی نمی‌ماند، این طرف هم نفرمایید که این تشأن می‌شود بلکه بفرمایید این تسلیم بودن را که می‌گوییم استمرار فاعلیت یعنی فاعلیت و ایجاد را دخیل دانسته‌ایم، اگر در رتبه نفس فاعلیت امری را منسوب به این دخیل دانستید تا آخر همین را منسوب می‌دانید نهایت در خود نفس فاعلیت هم قبول دارید که فاعلیتش به صورت مستقل مطلق نیست که فاعلمطلق و واجب باشد بلکه کیف فاعلیتش در نظام فاعلیت محدود است و نسبت به قدرت هم بالاستقلال نیست بلکه بالتبع است در عین حال موجد است.

۲ - با تألیف کردن و نگرش تجریدی توصیف اثباتی و جدید از فاعلیت بدست نمی‌آید.

من اشکال مطلب را در ذهن حضرتعالی چیز دیگری می‌دانم، اشکال این است که حضرتعالی مفاهیم ذهنی را جدا جدا تفکیک می‌کنید و انتزاعی اخذ می‌کنید بعد که انتزاعی اخذ کردید می‌خواهید تألیفش کنید در تألیف دچار اشکال می‌شوید که این مفهوم مال ما نیست، من هر چه می‌خواهم فاعلیت را با تسلیم بودن بچسبانم نمی‌چسبد و هر چه می‌-

خواهم ایجاد را به مجرا بودن بچسبانم ممکن نمی‌شود، خوب اینها را از اول جدا کرده‌اید به همین دلیل به هم نمی‌چسبند. شما ز اول روی مفهوم فاعل خط زده‌اید در عین حال که ما در دو جلسه اول بحث زیاد فشار آورده‌ایم که فاعلیت تجریدی قدرت تعریف را ندارد فاعلیت تجریدی یعنی حذف قانون که به تحلیل عقلی و به صورت انتزاعی درست می‌شود مثل مفهوم، نه برای خدا مصداق این فاعلیتی که آقایان می‌گویند قابل اثبات است و نه مرید بودن خدای متعال یا احدی از افراد دیگر می‌تواند باشد و نفی می‌شود و قابل تعریف و تحقق نیست، اما شما باز در اینجا هم از همان مفهوم قرض می‌گیرید و از مجرا بودن معنای علیت را اخذ می‌کنید بعد می‌گویید این دو با هم هماهنگ نیست خوب معلوم است که اینها دو تا با هم هماهنگ نیست.

۳ - توصیف جدید از فاعلیت در نظام فاعلیت، منسوب بودن فعل به فاعل است و به لحاظ ایجاد فاعلیت نه از لحاظ سنخیت و تشآن

ولی اگر فاعلیت را در معنای دیگری در نظام فاعلیت بیاورید و معنای منسوب بودن فعل به فاعل را بیاورید ولی نه از لحاظ سنخیت و شأنیت بلکه به لحاظ ایجاد و فاعلیت، آنگاه بگویید خود این نسبت به توسعه‌ای موجد است ولی موجدی نیست که در نظام نباشد و مخلوق نباشد مطلب تمام نمی‌شود.

۴ - مکانیزم و کیفیت ایجاد به نظام فاعلیت تعریف می‌شود

حالا کیفیت ایجاد را اگر معنای مکانیزم ایجاد بدانید یعنی نظام فاعلیت غرضتان از چگونگی آیا کیفیتاً هست یا هویت نفس ایجاد؟

۵ - هویت نفس ایجاد به موجدش تعریف می‌شود

هویت نفس ایجاد، ایجاد پس از ایجاد کردن واقع می‌شود و شما نمی‌توانید این راجز به موجدش تعریف کنید ایجاد یعنی نبود اما به خواست این بود شد یعنی به نفوذ اراده و فاعلیتش بود شد، ایجاد به وجود آوردن است.

۶ - بوجود آوردن و ایجاد به ابزاری غیر از فاعلیت توصیف نمی‌شود

به وجود آوردن که به یک ابزار دیگر تعریف نمی‌شود بلکه به فاعل تعریف می‌شود رابطه و نسبت به فاعل تعریف می‌شود نه فاعل به نسبت.

۷ - ایجاد و فاعل اگر به نسبت تعریف شود از فاعلیت می‌افتد

که اگر فاعل به نسبت تعریف شد از افعلیت می‌افتد.

۸ - تکیه به مکانیزم و علیت و سؤال از محتوی و ایجاد، موضوعاً غلط است

اینکه می‌گویید تعریف از چگونه ایجاد می‌کند ارائه بده معنایش این است که فاعلیت را از فاعلیت بیانداز و یک علیتی را حاکم بر فاعلیت کن، اگر من تعریف کردم و گفتم بوسیله مداد یا با تکه بر آن یعنی فاعلیت نباشد و رابطه باشد ایجاد می‌کنم معنایش این است که علیت است که دارد می‌کند نه او.

۹ - هر فاعلی به فاعل مافوقش تعریف می‌شود و نه به علیت

من عرض کردم فاعلیت این به فاعلیت بالاتر متمسک است یعنی فاعلیت به فاعلیت توصیف می‌شود نه به غیر فاعلیت این که می‌گوییم تکیه این این به خدای متعال است و فاعلیتش به فاعلیت بالاتر تعلق دارد اگر تعلق به شکل یا قانون یا هر چیز دیگری داشت که دیگر فاعل نبود و بحث این تمام شده و حضرتعالی هم در قدم قبل این را قبول کردید و حالا به لوازم آن عنایت داشته‌اید که به کجا می‌رویم یا نه نمی‌دانم. آنجا که فرمودید فاعلیت در تعریف اصل است نه کیفیت اصل در تعریف است نباید در اینجا بگویید مکانیزم و کیفیت آن را تعریف کنید.

برادر سبحانی: درباره اصل قدرت هم ترکیب فاعلی مطرح است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ترکیب را در چه قسمتی می‌گویید در قسمت اصل قدرت یا کیفیت یا حد آن؟

برادر سبحانی: فرقی نمی‌کند، در همه مراتب کیفیت بدون اصل ایجاد ممکن نیست و اصلاً فاعلیت به ایجاد است، اگر ترکیب فاعلی اصل در تعریف و ایجاد می‌شود...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تقوم فاعلها به نظام از یک طرف است و به حضرت حق هم از جهت حقیقی است.

برادر سبحانی: پس در این قسم بین ایجاد اصل کیفیت و ایجاد اصل قدرت فرقی نیست یعنی هر تعریفی که در حد اولیه دادیم در اینجا هم می‌دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کیفیت تابع فاعلیت است یعنی کیفیتها و نسبتها را ایجاد می‌کند که در مسئله علم هم این را گفتیم که نسبت به پایین تر ایجاد معلوم می‌کند و نسبت به بالاتری، بالاتری در این ایجاد عنوان مشیر که متناسب متنازل است می‌فرماید.

برادر پیروزمند: اگر ما این را مستقل کنیم که خراب می‌شود و فرقی نمی‌کند که چه اندازه و در کجا باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مهم این است که نحوه استقلال را گاهی می‌گویید با علیت ملاحظه می‌کنیم و می‌گوییم آن یک سانتی که این را مستقل فرض کردید چطور می‌شود گاهی می‌گوییم علیت به فاعلیت توصیف پیدا می‌کند یعنی ایشان فاعل و تابع و غیر مستقل است یعنی مخلوق است، تابع بودن یعنی مخلوق بودن.

برادر پیروزمند: شما از یک طرف می‌گویید این مخلوق هیچ حول و قوه‌ای از خودش ندارد ولی در اصل تبعیتش می‌گوید کار خودش است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال این است که آیا شما مجرد و متنزع می‌کنید و یک مفهوم بنام تبعیت را مطلق می‌کنید و یک مفهوم دیگر بنام فاعلیت را مطلق می‌کنید بعد دو مفهوم مطلق شده جدای از هم را کنار یکدیگر می‌گذارید تا ببینید چگونه وحدت ترکیبی پیدا می‌کنند، حتماً هیچ وقت وحدت ترکیبی پیدا نمی‌کنند چون در ابتدای کار که شما آن را انتزاع کرده‌اید آنها را بریده‌اید، اصلش این است که آیا مفاهیم تجربیدی در اینجا قدرت توصیف دارند؟ اگر مفهوم فاعلیت را از نسبتش به حضرت حق جدا کنید فاعلیت من هست ولی آن را جدا می‌کنم، و بعد می‌گوید حالا چه نسبتی دارد؟ فاعلیت جدا شده نسبتی ندارد. حالا از آن طرف بر می‌گردیم و اینها را جدا نمی‌کنیم می‌گویید فاعلیت را از آن جدا کن و بگو فاعلیت او هست بعد می‌گویید حالا اینها را بچسبان، خوب نمی‌چسبد چون یک بار از من و یک بار از خدا جدایش می‌کنید از هر کدام از ما که جدا کنید بعد دیگر نمی‌چسبد، مشکل این است که دو توصیف فاعلیت باید علیت به کار رود یا در توصیف علیت باید به فاعلیت تکیه کرد اگر فاعلیت اصل است نمی‌توانید بگویید چگونه، بلکه باید گفت گونه‌ای که فاعل عمل می‌کند.

اگر هر جا گفتید فاعل است فاعل نمی‌تواند به چیزی که ثابت است متعلق باشد باید در همانجا این اشکال را بیان می‌

کرد نه در اینجا.

سؤال این است که در این بحث فعلی اشکال به آنهاست که یک فاعلیتی را بیان می‌کردند که نه اراده برای حضرت حق ثابت می‌کرد و نه برای مخلوق. یک چنین مفهومی که معنون خارجی ندارد آیا می‌تواند معنون ذهنی داشته باشد یا نه؟ اگر معنون ذهنی هم ندارد این چیست که درست شده‌است.

حجت الاسلام میرباقری: این مرکب را نمی‌توانیم تصور کنیم نه اینکه بین دو مفهوم جرد، روشن است که هر گاه ما دو ذات را در کنه تعریف خودشان از هم منفصل کردیم بعد وحدت ترکیبی بین آنها معنا ندارد بحث ما هم در وحدت و کثرت همین است و اشکال بینش اصالت شیء همین است که ذات را با اوصاف خودش به ذات متعدّد که هر کدام یک ماهیتی است تجزیه و انتزاع می‌کرد بعد می‌خواست وحدت ترکیبی درست کند، می‌گفتیم اگر ذاتها در کنه خود از یکدیگر جدا هستند مثل سفیدی و حجم بعد با هم متحد نمی‌شوند، این روشن است بنابراین باید تقید در کنه ذاتشان بیاید و یک وحدت ترکیبی تعریف کنیم. در اینجا هم مهم این است که ما چگونه فاعلیت و تصرف را به نحو متقوم و نه به نحو تألیفی تعریف کنیم، می‌خواهیم اینها را از یکدیگر جدا نکنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تقوم را در زمان و مکان چگونه معنا کردیم یک خطی روی زاویه چهل و پنج درجه کشیدیم و گفتیم تقوم ترکیب و توسعه و تقوم زمان و مکان بعد گفتیم حرکت در هر یک از اینها محال است که به صورت غیر متقوم به هم پیدا شود، این عین تقوم صلوات و عبادت است و این تقوم شبیه تقوم زمان و مکان است و یک جلسه هم پیرامون این امر بحث کرده‌ایم که تصرف مافوق نسبت به مادون مکان ساز و تصرف مکانی است و تبعیت و تصرف و فاعلیت پایین نسبت به بالا زمان ساز است یعنی حرکت زمانی از این طرف و حرکت مکانی از آن طرف است، او قدرت می‌دهد و این حرکت می‌کند. عین آنچه که در بحث زمان و مکان گفته‌ایم در بحث فاعلیت نظام فاعلیت را تحویل می‌دهد.

اگر مقداری از آن ارتکازات دست بردارید معلوم می‌شود که چقدر لطیف پایگاه ارزش بیان شده است ولی اگر دقت نکنید روشن نمی‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: به هر حال این تقوم خیلی روشن نیست تقوم یعنی مفهوم مرکبی که فاعلیت و تبعیت در کنه آن اخذ شده باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابتدا مفهوم تقوم زمان و مکان را که عام تر است دقت کنید اگر آن تقوم روشن شد بعد ملاحظه کنید که اگر زمان و مکان بخواهید در نفس فاعلیت جریان یابد یعنی فاعلیت بخواهد توسعه پیدا کند در نفس فاعلیت و موجد بودن بخواهد زمان و مکان تعریف شود. یعنی در نفس فاعل و نظام فاعلیت زمان و مکان توصیف شود معنای تقوم روشن می شود.

برادر حسینیان: اصل قدرت را که در جلسه قبل فرمودیدی ایجاد نسبت به اصل قدرت هم معنا پیدا می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مطلق نیست یعنی متقوم است .

برادر حسینیان: ولی ایجاد علاوه بر کیفیت و منزلت نسبت به خود قدرت هم ایجاد جریان پیدا می کند این تفسیر ما از عصیان را حل می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هم در تفسیر عصیان و هم طاعت شما در منزلت طاعت، موجد هستید موجد در اصل قدرت هستید نهایت اینکه در هر دو طریق هستید طریقت و موضوعیت در اینجا تقوم به هم می شود یعنی فاعلیت مولا و فاعلیت خودتان یعنی شما به احسان از مولاست که فاعل در رفتن به طرف کربلا هستید «بحول الله ووقته اقوم واقعد و ارکع واسجد» حول و قوه یعنی گردیدن، شما از رکوع که به سجده می روید تغییر حال می دهید در قیام که می آید تغییر حالت پیدا می شود به حول الله و قوتی که او ایجاد می کند ولی «انا اقوم و اقعد» من می ایستم نه اینکه او مرا و می دارد، نمی گوید «بحو الله و قوته یقومنی و یقعدنی» خود من می ایستم و می نشینم معنای ترکب و تقوم آن را دقت کنید. البته گاهی ممکن است در انس ذهنی من تمام باشد و در نظر دیگری اشکال داشته باشد، به نظر من در کلمات این مطلب خیلی واضح است و فقط در یک جای آن نیست.

حجت الاسلام میرباقری: فرمودید توسعه به فاعلیت خود این است و ترکیب به فاعلیت مولا؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک تعلق از پایین به بالا به توسعه هست که این تعلق زمان ساز است که این عبادت می شود یعنی تعلق هم از بالا به پایین است که تصرف می کند و مکان ساز است و هر دو تای اینها به یکدیگر قوام دارند یعنی نمی شود مکانی سابق بر زمان واقع شود یا زمانی سابق بر مکان و فاعلیت در آن تقوم دارد.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی زمانی که ساخته می‌شود زمان خود این است اما مکانی که ساخته می‌شود مکان خود این نیست بلکه مکان توسعه فاعل بالاست یعنی در واقع توسعه مکانی است به لحاظ فاعل بالاتر و الا اصل در توسعه زمانی همان توسعه مکانی است. تقوم در اینجا به چه نحوه است، آیا اصل در آن تعلق دین است یا افاضه اوست؟ نسبت بخود فاعل بالا که تصرف می‌کند تصرف مکانی و گسترش مکانی برای فاعل بالاست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسبت به این اگر این سیر را جدا کنیم بعد می‌گوییم این توسعه برای پایین زمان ساز است و الا می‌گوییم این فاعل است او هم فاعل است و فاعلیت این و آن در پیدایش مرتبه دوم طبیعتاً با تقوم واقع می‌شود هر چند اصل در این تقوم فاعلیت اوست.

حجت الاسلام میرباقری: چرا زمان را به فاعلیت خودش نسبت می‌دهیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چون تعلق عبادت است، عباد و معبود که متحد نیستند، حالا گر خواستید جلسه آینده راجع به معنای عبادت بحث می‌کنیم، عصیان که معلوم شد عدول از منزلتی که فطرتاً خلق شده و رفتن به طرف دیگر و محور گذاشتن یک خصلتهای حیوانی است و طبیعی است که از همه حیوانات هم شدیدتر می‌شود.

وصل الله علی محمد و آله الطاهرين

۱۷۴۰

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از فاعلیت بر اساس نظام ولایت

دره سوم

تاریخ: ۷۰/۲/۲۲

جلسه ۱۲

فهرست:

- جمع بندی نسبت به توصیف جدید از فاعلیت

۱ - فاعلیت به معنای سهم تأثیر در ایجاد (منزلت، کیفیت، قدرت) است

۲ - حرکت زمانی، پرستش مولا از جانب مخلوق است و حرکت مکانی، انعام و اعطاء مولا است

۳ - نظام ولایت، تقوم نظام پرستش به نظام انعام و اعطاء است

- اصل بحث = ابتهاج و اضطراب

۱ - رنج و الم صحیح، رنج موافق با رشد و توسعه بوده و ابتهاج آور است

۲ - رنج و الم غیر صحیح، رنج غیر موافق با منزلت توسعه بوده و اضطراب آور است

۳ - کفار در فرحشان بیچاره هستند و الم و در دلشان اضطراب شدید دارند

۴ - در پیدایش بهجت، تکیه گاه، اطمینان به خداست

۵ - شرح بعضی از فرازهای زیارت عاشورا

- مصیبه ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام ...

- اللهم لك الحمد حمد الشاکرین لك علی مصابهم ...

- حادثه عاشورا عظیم ترین عبادت و تقلب حالات و قرب و آرامش برای حضرت ابا عبدالله علیه السلام بود

۶ - اضطراب مؤمن گذر از یک مرحله به مرحله دیگر همراه با ابتهاج است و اظهار مصادیق حادثه عاشورا است

- ۷ - اضطراب کافر خروج از نور بسوی ظلمات همراه با اضطراب است
- ۸ - سیر کافر سیر اضطراب آور و سیر مؤمن ابتهاج آور است
- ۹ - زمان مؤمن عین توسعه و متناسب با جایگاهش و متناسب با رحمتی است که به او شده است
- ۱۰ - زمان کافر عین استدراج و متناسب با جایگاه حیوانی و پست تر از آن است
- ۱۱ - کیف پرستش فاعلها، به کیف نفوذ و کیف توسعه (اشیاء) معنا می شود
- خداوند از طریق مصنوعات، کلمات و روابط اجتماعی پرستیده می شود
- جمع بندی نسبت به بحث علم (تعریف علم، نظام علوم، ساختار پیدایش)
- ۱ - تعریف علم در دو مرحله بیان شده است، اول بیان سلب، دوم بیان اجمالی اثباتی
- ۲ - در تعریف نظام علوم، نظام حساسیت بر نظام تمثل و نظام تمثل بر عینیت حاکم است
- ۳ - ساختار پیدایش بر اساس فاعلیت است، نه علیت
- نظام ولایت اصل در پیدایش کیف توسعه می باشد
- ۱ - نظام ولایت اجتماعی حول نظام ولایت تکوینی توسعه می یابد
- ۲ - اختیار عباد در توسعه نقش دارد (ولو بسیار ناچیز)
- ۳ - در نظام ولایت به نسبتی که فرد فاعلیت دارد مکلف است
- پرسش و پاسخ
- ۱ - آنچه که مسخر رتبه ما نیست «عنوان مشیر» است و آنچه مسخر ما است اسم تصرفی ما می باشد

بسمه تعالی

- جمع بندی نسبت به توصیف جدید از «فاعلیت»

۱ - فاعلیت به معنای سهم تأثیر در ایجاد (منزلت، کیفیت، قدرت) است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحیم... بحث در باره معنای «فاعلیت» بود که به معنای سهم تأثیر در ایجاد شد هم ایجاد در منزلت خود و هم ایجاد در کیفیت مصنوع که آن هم بوجه توسعه خود و منزلت خود است و هم به معنای «بسط قدرت» که باز «بسط فاعلیت» خود است که جمع اینها سهم تأثیری که پیدا می‌کند توصیف یک مفهوم می‌شود.

۲ - حرکت زمانی، پرستش مولا از جانب مخلوق است و حرکت مکانی، انعام و اعطاء مولا است

و آن مفهوم را اگر دقیقتر در نظام فاعلیت بررسی کنیم و حرکت زمانی و مکانی را ببینیم می‌گوییم از یک طرف پرستش است و از یک طرف انعام و اعطاء است.

۳ - نظام ولایت، تقوم نظام پرستش به نظام انعام و اعطاء است

یعنی در حقیقت، نظام فاعلیت، نظام پرستش و نظام اعطاء را نشان می‌دهد.

- اصل بحث: ابتهاج و اضطراب

و «ابتهاج» حاصل پرستش است و بعداً عرض می‌کنیم که «اضطراب» تعلق به منزلت متناسب با ضعف و فتور در پرستش است که همه رنجا حاصل می‌شود.

۱ - رنج و الم صحیح، رنج موافق با رشد و توسعه، ابتهاج آور است

حالا سؤال مهم این است که آیا رنج و الم صحیح مطلقاً نداریم یا برای رنج و الم صحیح هم معنای ابتهاج می‌کنید. این یک نکته ظریفی است که گذر بدون رنج نمی‌شود.

۲ - رنج و الم غیر صحیح رنج غیر موافق با منزلت توسعه بوده و اضطراب آور است

ولی رنجی که درون آن اضطراب است و آرامش ندارد رنج مضطرب رنج غیر موافق یا «منزلت توسعه» است، آنچه را که شما از رنج و سوختن از مصائب اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین می‌بینید برایتان اضطراب نمی‌آورد، رنج موافق با رشد و توسعه است. حال شما در گریه بر مصائب حضرت و سوختن شدید با کسی که یک نحوه بیچارگی که در آن پر

از عدم اعتماد است فرق می‌کند، شما هم در قضیه حضرت سید الشهداء می‌سوزید و احساس بیچارگی می‌کنید. الان در قضیه حمله به شبکه ضریح مطهر مولی الموحیدین و آقا اباعبدالله(ع) رنج می‌کشید و لکن اعتماد بالله از شما سلب نمی‌شود سوختنی است که کمال عبادت است و در کنه آن بالاترین آرامش است یعنی موجب عدم وثوق نمی‌شود موجب یأس از خدای متعال و اولیائش نمی‌شود. شما رنج می‌برید ولی سنخ رنج شما موافق با گذر از یک مرحله به یک مرحله بالاتر است نه اینکه سنخ آن سنخ سقوط و تنزل باشد. مؤمن در توگه به عذاب و توجه به سخط الهی «هارب منک الیک» از عدل فرار می‌کند و باز به خود خدای متعال پناه می‌برد، سکونش به خدای متعال است و آن رنج آنها را مثل کفار بیچار نمی‌کند شما الحمد لله یک دقیقه هم آن اضطراب کفار را نچشیده‌اید و امیدواریم به عزت نبی اکرم(ص) تا آخر این اضطراب را نچشید.

۳ - کفار در فرحشان بیچار هستند و در الم و دردشان، اضطراب شدید دارند.

آنها ته قلبشان اضطراب و بیچارگی است، آنها در فرحشان بیچاره هستند چه رسد به الم و اضطرابشان، شما در המתان مطمئن هستید چه رسد به ابتهاجتان.

۴ - در پیدایش بهجت، تکیه گاه اطمینان به خداست

یعنی این دو سنخ از طاعت و دو سنخ از وثوق است، اما آنها از وثوق که کنه تکیه گاه پیدایش بهجت است، بریده شده- اند چون متناسب با سنخ حرکتشان نیست، باید توسعه حرکت آنها الهی باشد اما توسعه اش نفسانی و حیوانی است و موافق یا منزلتشان و آنچه که خدا اعطاء فرموده نیست و طبیعی است که آنها در حال اضطراب و شما در حال ابتهاج باشید شما در عین حال که درجه بالائی از مصیب را نظر می‌کنید «مصیبه» ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسام و فی جمع الموات و الارض و مصیبت را برای خود اسلام ببینید که معنای این یک معنای ساده‌ای نیست.

۵ - شرح بعضی از فرازهای زیارت عاشورا

- مصیبه ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام...

این صدمه‌ای که به عالم خورده را من مقداری توضیح می‌دهم، گاهی می‌گویید زلزله آمد و ترس و اضطراب مسلط شد و آرام نبود، گاهی می‌گویید زلزله در همه افلاک آمده و گاهی می‌گویید زلزله در ارکان حقائق عالم آمده «و اقشعرت له

اذله العرش مع اذله جميع الخلاق» یک چنین مصیبتی که کم نیست و بسیار عظیم است این غیر از یک سیلی خوردن است که سر انسان گیج برود، این گیج رفتن را نباید به زلزله عادی و سیلی مطرح کرد بلکه این از قبیل زلزله قیامت است نسبت به حقائق، برای انبیاء هم ظهور داشته است ظاهراً جناب نوح(ع) وقتی که کشتی‌اش در یک جائی تلاطم شدید پیدا کرد، جناب جبرئیل به او گفته بود اگر یک وقت حادثه‌ای پیش آمد هزار بار لا اله الا الله بگو حضرت با عجله گفت هزار مرتبه لا اله الا الله و هزار مرتبه لا اله الا الله را یکی یکی نگفت کانه قبول کرد که این مشکل بر طرف شود بعد هزار تا لا اله الا الله را بگوید، بعد که آرام شد و ایشان هم هزار مرتبه لا اله الا الله گفت، جناب جبرئیل آمد حضرت نوح به ایشان گفت شما به من نگفتید که یک چنین مسئله‌ای پیش می‌آید کشتی من به تزلزل عجیبی افتد و هول و هراس بر همه حاکم شد، جبرئیل به ایشان گفت که کشتی شما از روی زمین کربلا عبور کرد. یک چنین زلزله عجیبی که در حقائق افتاده و صدمه‌ای که به همه بندگان خورده و در خیراتی که بنا بوده به همه بندگان برسد تأثیر واقع شده است یک چنین چیز مهمی که الم ان و لم باطنی و حقیقی‌اش یک الم مهمی است شما بعد از آن می‌گویید «لک الحمد حمد الشاکرین لک علی مصابهم الحمد لل علیه عظیم رزیتی فی الاسلام».

معنای آرامش این است که در شدیدترین حال نمی‌توانید بگویید یک مصیبتی برای من پیدا می‌شود که از مصیبت حضرت سید الشهداء بالاتر است شما نمی‌توانید چنین چیزی را فرض کنید در دستگاه توحیدی و در دستگاه ولایت الهی و پرستش خدای متعال نمی‌شود یک چیزی بالاتر از قضیه حضرت سید الشهداء بشود. مع ذلک نمی‌توان در آن حال گفت که حالت رضا برای مؤمنین و کاملین نیست بلکه حالت شکر هم هست نهایت شکر متناسب با مصیبت و اصلاً برای ما نه حمد به راحتی مفهوم می‌شود چون حمد زیبایی است.

- «اللهم لک الحمد حمد الشاکرین لک علی مصابهم»

قضیه زیبایی حضرت سید الشهداء چه زیبایی داشت؟ مگر می‌شود که مصیبت زیبا باشد «و ابتلینا ببلاء حسن» به یک آزمایش زیبا او را آزمودیم به حضرت ابراهیم گفته‌اند برو سر فرزندت را ببر این مطلب را به صورت واضح هم نگفته‌اند که جبرئیل خدمت او آمده باشد و مطلب را به او بگوید بلکه بوسیله خواب احتمال این مطلب را برایش بالا برده‌اند سه بار خواب دیده است، خود این مطلب هم در احتمال دخیل است یک وقت به صورت واضح و روشن یک دستوری به

انسان می‌دهند یک وقت به آن روشنی دستور نمی‌دهند یعنی به او می‌فهمانند ولی دستور صریح هم نمی‌دهند. در اینجا امکان رد شدن انسان زیاد است می‌گوید قصد او من نبودم بلکه به بغل دستی من بوده منظور کسانی بوده که تحت این ضابطه قرار می‌گیرند. به هر حال از این به بلای نیکو یاد می‌کند، نیکو بودن در نحوه تعلق به خدای متعال اگر معنا شود و پایه خیر و زیبایی نسبت به او ملاحظه شود نه نسبت به شما و بندگی تان برای او باشد و همه چیز از آن حذف شود. معنای زیبایی و جمال و حمد در عبادت ظاهر شود حتماً قضیه حضرت سید الشهداء عبادتی است برای خدای متعال به همه هویت وجود در همه مراتب. آنگاه زیبایی این عبادت منسوب به خدای متعال و منسوب به صلوات خاص خدا بر حضرت سید الشهداء است، «لک الحمد حمد الشاکرین لک علی مصابهم».

- حادثه عاشورا عظیم ترین عبادت و تقلب و حالات و قرب و آرامش برای حضرت ابا عبدالله علیهم السلام است حالا اگر عنایت کنید که آرامش حضرت سید الشهداء بالاتر است و این تعلق و فاعلیتی که در این مرتبه از اشتیاق قرار دارد که همه خصوصیات را ذوب می‌کند به این شکل هم ذوب می‌کند. حالا این مطلب را مقدار بیشتری توضیح می‌دهیم گاهی انسان خیال می‌کند که فانی شده و واقعاً هم درست است و درباره نفس خودش تصمیم گیری قاطع می‌کند و برای شهادت می‌رود ولی او همین که خانواده‌اش قطع علاقه می‌کند خیال می‌کند که آنها را در راه خدا داد ولی انصافاً حاضر نیست یکی از آنها را با دست خودش به جبهه ببرد، محال است طفیل شیرخوار را روی دست بگیرد و به جبهه ببرد خودش جلو می‌رود و قطع علاقه هم کرده است.

یعنی ارتباط شما در نظام فاعلیت فقط بدون خودتان نیست توسعه دارد، اینکه می‌گویید این فرزند اوست و نسبت دارد شما یک مقدار در آنجا حضور دارید آنجا که می‌گویید خودم حاضر هستم بروم ولی همه هویت را نمی‌برید، فامیل‌های شما هستند، درست است که شما التفات خود آگاه به آنها ندارید یعنی در «نظام تمثلی» شما توجه به اینکه اینها بعداً اسم مرا می‌برند و گریه می‌کنند و یا فرضاً فراموش نمی‌شویم الان به این امور التفات ندارید ولی «نظام حساسیت» شما ارتباط دارد «و فاعلیت» شما در یک مرتبه دیگر وجود دارد. این مسئله که وجود مبارک حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) تمام نزدیکان بزرگ و جلیل القدرش را برای میدان ببرد یک حرف ساده‌ای نیست شما خیال می‌کنید که برای انسان راحت است که پسر و برادر و همه بستگان را به میدان ببرد و ناظر شهادت آنها باشد. حضرت یک عبادتی

برای خدای متعال کرده که بسیار عظیم است. تحمل یک چیزهایی مثلاً آسان است، ممکن است در میدان جنگ عده-ای نسبت به عطش خود تحمل کنند ولی همین فرد نسبت به عطش دوستش رنج می‌برد و نمی‌تواند تحمل کند، عطش همه خانواده را دیدن مسئله کوچکی نیست.

بهر حال آرامش و اشتیاق از او می‌بارد و لذا در ثقلب حالات حضرت هم که نقل می‌شودو مرتب چهره‌اش، برافروخته تر و نورانی تر می‌شد یعنی یک لمحاتی از آن حالات باطنی که در ظاهر وجه مبارک حضرت ظهور می‌کند می‌بینند چهره ایشان برافروخته تر شد. لاغر شدن دفعی وجود دارد و این یک مسئله است که تعلقات انسان در نظام اجتماعی و خود این مسئله جاذبه که این یک چیزی در عالم است که در جای خودش به آن بیشتر عنایت می‌کنید گاهی خبر انسان را می‌تکاند و گاهی خبر انسان را چاق می‌کند. خبر می‌دهند که قیمت طلا پایین آمد آن شخص سکنه می‌کند این اگر سکنه هم نکند تا شب ده کیلو آب می‌شود به نحوی که تعجب می‌کند و گاهی هم خبر انسان را چاق می‌کند و لزومی ندارد غذا بخورد. وضعیت اعصاب سر جایش بر می‌گردد بدون اینکه فتر در بدن باشد تمام تارهای عصبی‌اش قوه ماسکه پیدا می‌کند و از شل بودن و لرزیدن دست بر می‌دارد و محکم می‌شود بعد می‌گویید حالش جا آمد این با صرف خبر است چه رسد به مشاهده و حضور در صحنه. خوب این مصیبت‌هایی که برای حضرت سید الشهداء بود یک میلیاردیم آن کافی بود که بتکاند و خرد کند و لکن یک نحوه رنگ و پایگاه دیگر دارد که عوض تکیدن محکم می‌شود «لا حول و لا قوه الا بالله» گفتن در اوصاف ایشان محقق است اینکه گردش و قدرت هر چیز را می‌یابد که واسطه این مطلب خودش است و «فاعلیت خودش در آن نظام، واسطه در بندگی خودش باذن الله تبارک و تعالی است.

۶ - اضطراب مؤمن گذر از یک مرحله به یک مرحله دیگر همراه با ابتهاج است و اظهر مصادیق حادثه عاشورا است این مثال در اظهر مصادیق بود که اضطراب مؤمن از قبیل اضطراب کافر نیست معنای اضطراب مؤمن خروج از یک مرتبه و وارد شدن در یک مرتبه دیگر معنی توأم با ابتهاج است.

۷ - اضطراب کافی خروج از نور بسوی ظلمات همراه با اضطراب است و لکن اضطراب کافر خروج از نور بسوی ظلمات است و طبیعی است که در کنه کافر مرتباً اضطراب زیاد تر می‌شود، در سرور و ابتهاج حیوانی‌اش هم چون متناسب با منزلتش نیست اضطراب دارد.

۸ - سیر کافر اضطراب آور و سیر مؤمن ابتهاج آور است

بنابراین در آن طرف کلاً صحیح است بگوییم مضطرب است و سیر اضطرابی دارد و این طرف هم سیر ابتهاجی است.

۹ - زمان مؤمن عین توسعه و متناسب با جایگاهش و متناسب با رحمتی است که به او شده است

و در این جمع بندی می‌بینیم این مؤمن زمانش عین توسعه است متناسب با جایگاهش و متناسب با عین رحمتی که به او شده است یعنی ابتهاجش به اعطاء تقوم دارد و تفضل و اعطائی هم که می‌شود یک ذره‌اش بوسیله فاعلیت این فاعل کفران نمی‌شود، یعنی تصرفات مولا در این هدر نمی‌رود چون کفران نمی‌ورزد ذره ذره انعام مولا را به همه وجودش اسقاء می‌کند و مبدأ توسعه و عشق و پرستش در همه خصوصیات فاعلیتش قرار می‌دهد فاعلیتش بالا می‌رود فاعلیتی که تناسبش یک به یک است به نحوی که صحیح است بگوییم این در ولایت الهیه خلیفه و نائب است و زمانش عین توسعه است.

۱۰ - زمان کافر عین استدراج و متناسب با جایگاه حیوانی و پست تر از آن است

کافر هم زمانش عین استدراج است و توسعه حیوانی‌اش مرتب حیوانی تر و پست تر می‌شود. عین خروج از «فاعلیت تصرفی» به «فاعلیت تبعی» و از «فاعلیت تبعی انسانی» به «فاعلیت حیوانی» و از فاعلیت حیوانی به فاعلیت پست تر از حیوان، طبیعی است که این معنای «استدراج» است.

۱۱ - «کیف پرستش فاعلها» به «کیف نفوذ» و «کیف توسعه» (اشیاء) معنا می‌شود

حالا اگر بخواهیم نگاه کنیم که در کیفیت چه چیزی اصل است می‌گویید «فاعلیت» یعنی مناسبات خود فاعل است که با آن از کیفیت صحبت می‌کنید «نظام فاعلیت» یک مناسباتی دارد که صحبت از کیفیت را برای شما می‌آورد و الا «فاعلها در کیف توسعه» اصل هستند و این توسعه طبیعتاً هم اشیاء را در بر می‌گیرد و هم کیفیت ارتباط با اشیاء را و همه‌اش «کیف نفوذ» و «کیف توسعه» و پرستش این فاعل می‌شود.

- خداوند از طریق، مصنوعات، کلمات و روابط اجتماعی پرستیده می‌شود

و اگر بگوییم خدا را با مصنوعات اجتماعی بپرستید خارج از موضوع پرستش صحبت نکرده‌ایم بلکه می‌توان از طریق کیفیات و مصنوعات که درست می‌کند خدا را بپرستید همان طور که خدا پرستیده می‌شود از طریق کلماتی که ایجاد می‌کنید و توسعه‌ای که در ارتباطات و زبان می‌دهید و همان طور که با روابط اجتماعی و عدل و ظلم پرستیده می‌شود. باز در اینجا توضیح می‌دهم، اگر در مجلس بخواهند یک قانونی در یکی از وجوه بگذارند که با عنوان ثانوی نخواند، حالا خود اینکه قوانینی که نظام می‌گذارد که این غیر از قانونی است که فرد برای انجام وظیفه دارد، آیا در آنجا کلاً تراحم و عنوان ثانوی در آنها معنا دارد یا اینکه در آنجا حکومت ایجاد موضوع می‌کند و همه آنها عنوان اولی است، حکومتی وقتی عنوان ثانوی می‌شود که کافر بتواند ولایتش را بر دستگاه مسلمین تحمیل کند و اینجا صحیح است که عنوان ثانوی گفته شود و الا تا شما مدیریت در توسعه را در اختیار دارید پرچم شما با کفار بر سر توعه قدرت نزاع دارد شما قدرت خدا و او قدرت کفر را می‌خواهد اصلاً مزاحت مال دو نظام است نه مال روابط درون دو نظام، روابط درون نظام عوض می‌شود بوسیله اینکه شما یک قدرم جلو بروید، معنای عوض شدن روابط این است که حیثیت موضوعات عوض می‌شود و حیثیت آنها که عوض شد تحت این حکم یا تحت آن حکم قرار می‌گیرند یعنی شما در موضوعات حکومتی موضوع را بدون مطلق حیثیت مشاهده نمی‌کنید حکم که روی یک عنوان کلی است مصداق آن عنوان کلی یا این جهت است یا آن جهت، می‌گویید هر کدام که مصداقش بود باید به همان عمل کرد، می‌گوییم «ترافع و تدافع» حاصل «تراحم دو نظام» است و تبدیل موضوع حاصل برخورد دو نظام است رفع حیثیت و دفع حیثیت در «توسعه» مطرح است یعنی یا آن حیثیات را عوض می‌کند که آنگاه صحیح است شما بگویید من مبتلا به عنوان ثانوی شدم یا حیثیات را شما عوض می‌کنید و ابتکار عمل در ایجاد مسئله بدست ولایت حق است و به نفع اسلام ایجاد مسئله و تبدیل مسئله صورت می‌گیرد که وقتی به نفع اسلام است شما نمی‌توانید بگویید این عنوان ثانوی است، حیثیت مصداق حکم اولی است چون ولایت ولایت الهی است نه الحادی و معنا ندارد که برای موضوع منهای ولایت، حیثیت قائل شوید. این بحث در جای خودش به عنوان یک بحث دقیق مطرح می‌شود و در اینجا ما فقط به آن اشاره کردیم.

اگر گفتیم توسعه یعنی زمان به نفع پرستش خداست و آن تعیین کننده این است که چه حکمی در مجلس توصیب شود و این عنوان اولی است، آن وقت شما در فقه تابع فقه جواهری هستید چون عناوین کلی الهی را از مدرک و منابع

کلی با یک روشی استنباط کرده‌اید مصداق نیز با ولایت شما ایجاد شده است، حالا اگر فرض کنیم اینگونه نباشد وقتی یک قانونی در مجلس می‌آورند می‌گویید «الضرورات تقدر بقدرها» خوب این درست است. اگر خدای نکرده ولایت کفر هم برای شما موضوع ساخته باشد همین طور است و عنوان ثانوی است، یعنی موضوع شما موضع دفاعی است نه تهاجمی و ابتکار عمل در دست خودتان نیست و ناچارید در یک رابطه اجتماعی عمل به عنوان ثانوی کنید ولی می‌گویید «تقدر بقدرها» اما اگر بخواهند از خارج یک چیزی بخرند و بیاورند هیچ کس درباره این نمی‌گوید «تقدر بقدرها»، خدا پرستیده می‌شود و سؤال می‌کنند چرا در رابطه انسانی گفتید «الضرورات تقدر بقدرها» می‌گوید برای اینکه حکم خدا درباره معامله مثل بیع یا اجاره چنین بود اما حالا می‌خواستیم چنان کنیم مجبور شدیم بگوییم در محدوده خاصی است حکم مالیات یا تجارت بود بنا شد در محدوده خاصی عدول کنیم ولی اگر بگوییم می‌خواهیم پارچه لباس زنانه وارد کنیم یا تلفن و ضبط صوت و کامپیوتر وارد کنیم می‌گوید هر چه بیشتر بهتر، اینها بعداً لازم می‌شود، می‌گویید زیاد وارد کرده‌ایم و روستاهای ما هم امروز آب و برق و یخچال دارند می‌گوید هر چه بهتر مستضعفین هم آب خنک می‌خورند، این خوب است و لکن به خنکی آب عادت می‌کنید و دوست می‌دارید و دیگر آب غیر خنک و آب سبو و حوض به مزاح لطیف شما نمی‌سازد و نسبت به آن کم رغبت هستید، اینجا توجه ندارید که این آب، وابسته به آن یخچال و وابسته به کارخانه و کارخانه هم وابسته به تکنولوژی است و تکنولوژی هم بند به آمریکاست شما می‌گویید دوستی به این آب چه ربطی به دوست داشتن آمریکا دارد من حضرت آیت الله خامنه‌ای را دوست دارم، می‌گویم نه، ایشان یک موضعگیری می‌کند که این آب خنک شما قطع می‌شود آنگاه می‌گوید نمی‌شود زندگی کرد. فریاد مردم که از اقتصاد بلند می‌شود خوب چه چیزی از آنها کم می‌شود، این فریاد، فریاد اظهار محبت نسبت به معطی اینهاست، اینکه ولی عادل را در مضیقه می‌گذارد تا ولی عادل مجبور شود حمله به شبکه‌های ضریح مظهر را تحمل کند این را فقط به گردن صدام ملعون نگذارید، اگر ملت در یک موضعی بود که با قدرت حمایت می‌کردند من به کلمات جلاله قسم می‌خورم که مقام معظم رهبری نسبت به این امر واکنش شدید نشان می‌داد، نهایت اینکه ایشان بفرماید شما در زمان امام هم حاضر نشدید و فریاد برای اکل و شرب کشیدید عده‌ای هم مانند شهیدان داد از القاء و تسلیم بودن و محبت اولیاء زدند. حالا بگوییم «الضرورات تقدر بقدرها» الان که مجبوریم تکنولوژی و کالا

وارد کنیم مواضبات باشید به میزانی که ولایت کفر را بر جامعه اسلامی نفوذ نهد و محدود باشد ولی هیچ یک از متدینین فقهاتی یک ذره از ورود این کالاها بدشان نمی‌آید و می‌گویند اصل کالا که جزء مکاسب محرمه نیست که می‌خواهند وارد کنند، اگر بخواهند خمر وارد کنند اجازه نمی‌دهیم ولی می‌خواهند یخچال بیاورند، می‌گویند مگر شما بخیل هستید که مردم آب خنک بخورند، این جزء مکاست محرمه نیست اگر هم بگویند این از سبیل کفار بر مسلمین است در حالی که «لن يجعل الله للكافرين على المسلمين سبيلاً» می‌گوید این سبیل نیست.

حجت الاسلام میرباقری: این مثل گوسفند معاویه است، پول هم می‌دهند و می‌خرند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پول که می‌دهند و می‌خرند یعنی این که اعلام کنند ما تابع هستیم وقتی قدرت خرید را صرف می‌کنید این طور نیست که هیچ علاقه‌ای به پول نداشته باشند.

به هر حال پرستش خدا را در همه شئون ملاحظه کردن و توسعه فاعل دانستن، مسئله بسیار مهمی است هم در روابط انسانی و هم در زبان و روابط تولید فرهنگ یعنی، چه در سیاست، فرهنگ یا اقتصاد باشد و چه در رتبه «تمایلات» یا «قابلیتها» یا «فاعلیت و توسعه» باشد همه این سطوح و مراتب می‌تواند در پرستش خدا یا عصیان در برابر او قرار بگیرد.

- جمع بندی نسبت به بحث علم (تعریف علم، نظام علوم، ساختار پیدایش)

در اینجا یک جمع بندی عرض کنم که اگر بصورت خیلی کلی به مبحث علم نگاه کنیم بحث را در سه اصل کلی طرح کرده‌ایم: ۱ - تعریف علم ۲ - نظام علوم ۳ - ساختار پیدایش، البته کل این سه مطلب اعم از تعریف و نظام و ساختار پیدایش را در چند سطح صحبت کردیم اول در سطح اصالت شیء دوم در اصالت ربط، سوم در اصالت تعلق، چهارم در اصالت فاعلیت و پنجم در اصالت ولایت بیان شد.

۱ - تعریف علم در دو مرحله بیان شده است: اول بیان سلب و دوم اجمال اثباتی

در هر مرتبه‌ای از این مراتب که بحث شده در تعریف که می‌رسیدیم نقضی برخورد می‌کردیم ابتدأ با فکری که بر اساس اصالت شیء است و ناتوانی و نارسائی آن را در تعریف علم و جهل و ربط بین علم و ایمان یعنی جهت دار بودن

علم، و همچنین در تعریف علم و ربط آن با خارج یعنی معلوم و ربطش با صانع در مراتب مختلف بیان کردیم و اثباتی آن نیز در مرتبه اجمال در همه اینها بیان شد.

۲ - نظام علوم، نظام حساسیت بر نظام تمثیل و نظام تمثیل بر عینیت حاکم است

بعد هم در باب ساختار یا نظام علوم و اینکه چه طبقه‌ای بر چه طبقه دیگری حاکم است که «نظام حساسیت» بر «نظام تمثیل» حاکم است. نظام تمثیل هم بر عینیت حاکم است و معرفت را قبلاً چگونه تعریف کرده باشیم تا اینکه بتوان به نظام حساسیت هم علم گفت یا نه و چه تعریف کرده باشیم تا بتوان به نظام تمثیل هم علم گفت یا نه و الی آخر.

۳ - ساختار پیدایش بر اساس «فاعلیت» است نه علیت

یک بخش درباره وسایل وجود آمدن بحث شد که علیت بر همه اینها حاکم است یا فاعلیت و بعد از آن ولایت

- «نظام ولایت» اصل در پیدایش کیف توسعه می‌باشد

بحث فعلی ما نیز در باب این است که «توسعه فاعلیت» یا «نظام ولایت» اصل در پیدایش «کیف توسعه» یعنی هم کیف حساسیت هم «کیف تمثیل و کیف تصرفات» خارجی اش است و تصرفات خارجی هم به معنای بسط و «توسعه نفوذ فاعل» شد و دیگر معنای خارج از فاعل به یک معنا ندارد و تحت «میدان توسعه فاعلیت» در می‌آید نهایت نه فاعلیت فردی بلکه «فاعلیت تمایلات اجتماعی» حول «ولایت اجتماعی» و «پذیرشها» و تصرفات اجتماعی یعنی «توسعه اجتماعی».

۱ - نظام ولایت اجتماعی حول نظام ولایت تکوینی توسعه می‌یابد

وقتی توسعه فاعلیت اجتماعی ذکر شد، یک پله بالاتر آنچه را که قبلاً در تعریف نفس فاعل بیان کردیم «نظام فاعلیت در تکوین» را ملاحظه می‌کنید وقتی نظام تکوین را ملاحظه کردید طبیعتاً نظام فاعلیت اجتماعی تحت آن قرار می‌گیرد و موضوعاتی که موضوع توسعه در نظام تکوین هست حکومت قطعی بلکه (بنابر اصطلاح علوم اصول) ورود دارد بر حکومت نظام فاعلیت اجتماعی و سهم آن خیلی بیشتر است یعنی اگر یک تغییری در منظومه شمسی پیدا شود معنا ندارد که بگویید نظام ولایت اجتماعی آمریکا مثلاً توسعه یافته و بمب اتم درست کرده است، اصلاً گردش اتم

عوض می‌شود و بمب کنار می‌رود یا اگر یک زلزله بیاید، اگر کمترین تغییری در نظام تکوین فرض شود محور بودن «ولایت تکوینی» بر «ولایت اجتماعی» به نفس فرضش آشکار است، بنابراین کل آنچه را که در «نظام ولایت اجتماعی» می‌بینید حول «ولایت تکوینی» می‌چرخد اعم از اینکه در ولایت جائر باشد یا ولایت عادل «ولو ان اهل القربی آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم ابواب البرکات» باب برکت بدست خداست البته «انما نملی لهم لیزدادوا اثماً» برای کفار هم املا می‌کند ولی پرستیدن رابطه و کیفیت در مقابل خدا مطلقاً رد است معنای با توکل زانوی اشتر ببند در اینجا دیگر نمی‌شود که بستن شما یک حیثیتی در جنب توکل دارد که هم عرض آن قرار بگیرد، نه هم عرض نیست در طول هم معنا ندارد که اسم آن را بیاورید نحوه پرستش شما بستن است نه اینکه بستن را موجب توسعه یا تضییق بدانید.

به هر حال اگر این طور به مطلب عنایت کنید معنایش این است که نسبت به توسعه که می‌تواند تحولات تاریخی را تفسیر کند ولایت تکوینی اصلی است یعنی درست است که «نظام ولایت» و «ترکب فاعلی» هست و تولی هم هست یعنی از یک طرف «سرپرستی» و از یک طرف «واگذاری سرپرستی» به شکل‌های مختلف است و درست است که می‌گویید نظام و متقوم به یکدیگر دارند و زمان و مکانش از هم جدا نیستند ولی چه چیز در آن اصل است؟ اصل در آن ولایت ربوبیه الهی و بعد ولایت اولیاء او «صلوات الله علیهم» یعنی حول آن محور.

۲ - اختیار عباد در توسعه نقش دارد (ولو بسیار ناچیز)

اما آیا بدین معناست که ما دیگر اختیار نداریم و جبر است؟ نه، شما اختیار دارید و لکن میزان تأثیر اختیار شما بسیار ناچیز است، قبلاً گفته شد که اختیار شما شبیه اختیاراتی است که در توسعه کمی ممکن است نسبت به توسعه کیفی و بعد نسبت به توسعه اصل موضوع ذکر کند. مسئله غیر قابل ایجاد و مسئله ایجاد نشده موضوع توسعه و فاعلیت شما نیست، نه ادراکش برای شما حاصل می‌شود و نه نفوذ و بسط آن، توسعه و بسط و پیدایش کیفیت متناسب، محور اولیه‌اش ربوبیت مطلقه الهی است.

حالا به نسبت پایین تر می‌آییم و می‌گوییم اگر کره زمین وضعیت خودش را داشت و منظمه هم همین طور بود و زلزله هم نیاید و ابر و باد و باران هم وظیفه‌شان را مثل سال گذشته انجام دادند و حشرات و سایر چیزها هم مثل قبلاً

فاعلیت کردند کانه توسعه‌ای نبوده است و قیومیت حضرت حق هم بر همین کیفیت ثابت قرار داشت آنگاه تازه می‌گوییم ولایت اجتماعی در ترافع و تدافع حیثیات و موضوعات و پیدایش توسعه و موضوعات جدید محور است. آنگاه نفع و ضرر شما تابع نظام ولایتان است هر چند به دلیل اینکه مکلف هستید و در رفتار شخصی که می‌خواهید تصمیم بگیرید حد اطلاعاتان محدود است و مثلاً دنبال خرید خانه یا زمین یا اجاره می‌ورید و لکن یک تغییر در قوانین پیدا می‌شود و موضوع کار شما هیچ می‌شود، اعلام می‌کنند شهرک قدس درون محدوده شهری است مقداری از قدرت خرید نفت منتقل به افرادی می‌شود که در آنجا زمین خریده‌اند چون با پول نفت جاده آنجا را آسفالت می‌کنند آب و برق می‌کشند و اگر بگویند این موضوع از تصمیم‌گیری ما خارج شد و ما پول نفت را در اینجا این طور تزریق نمی‌کنیم و به جای دیگری تخصیص می‌دهیم یک مرتبه ثروت شما پایین می‌آید، نشر اسکنان و سایر امور هم همین طور است. چگونه موضعگیری ولایت که اول ولایت جهانی است که عرض کردم تراحم بین دو نظام است و بعد هم نسبت آن به داخل.

۳ - در «نظام ولایت» به نسبتی که فرد فاعلیت دارد مکلف است

حالا شما ولایت دارید نه اینکه ولایت ندارید ولی به نسبتی که در نظام عالم فاعلیت دارید و این حتماً مصحح تکلیف هست بر خلاف اینکه اگر علیت و کیفیت اصل قرار گیرد و لکن معنای این دارد که شما دستگاه خدا را کم و زیاد می‌کنید و باورتان شود که امور در دست ماست، نه در دست شما نیست امور از بالا تعیین می‌شود «رزقکم فی السماء و ماتعد»

بنابراین در مجموعه فاعلیت اصل در نسبتها شد چون فاعلیت موجد کیف پرستش است این ایجاد کردن کیف پرستش را در خود که خودش تا مرحله توسعه و نفوذ آثارش ملحق به خودش است و این معنای اصل بودن را می‌رساند. بنابراین معنای اصل بودن این است که شما باید با فاعلیت، کیفیت را اندازه بگیرید نه با کیفیت، فاعلیت را و فاعلیتها به هم متقوم هستند و نظام فاعلیت را می‌سازند نه فاعلیتها و کیفیتها، نسبتها نسبتهای فاعلیتها به یکدیگر و مراتب فاعلیت است که درباره خصوصیت آن توضیح می‌دهیم اما فعلاً موضوعی که موضوع بحث است این است که وقتی به بحث علم در مرتبه ولایت می‌رسیم باید ابتدا فاعلیت را معنا کند و فاعلیت تجریدی قابل پذیرش نبود و فاعلیتی که

بیان شد به معنای «ایجاد» شد و نظام ایجاد پرستش از ناحیه مخلوق ختم شد و «نظام اعطاء حضرت حق» به مخلوق از ناحیه حضرت حق.

- پرسش و پاسخ

برادر حسینیان: عنوان مشیر را نسبت به قوانین طبیعی که اسم تصرفی مولا در مرتبه مادون است، یعنی ما نفت پیدا می‌کنیم اگر چه برای تصرف کلی از آن استفاده می‌کنیم.

۱ - آنچه که مسخر رتبه ما نیست عنوان مشیر است و آنچه مسخر ما است اسم تصرفی ما است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عنوان مشیر را به چیزی می‌گویید که معنای توسعه فاعل نسبت به بالاتر تحت سلطه شما در نمی‌آید مگر اینکه بگویید قسمتی از نفت که تحت سلطه در نمی‌آید، ممکن است یک قسمت از نفت را بگویید که آن حیثش اصلاً مسخر شما نیست، بگویید آن قسمتش که مسخر ما نیست و لکن می‌دانم که در نظام عالم تابع ولایت معصومین یا بالاتر است چگونه است، یعنی آنچه که تحت سلطه شما می‌آید و در حوزه ولایت شماست عنوان مشیر نفرمایید اما آنچه که در خارج است البته هر چیز یک خصوصیتی دارد که در اینجا به نفت مثال می‌زنیم گاهی می‌گویید اسم تصرفی من برای تصرف در این یک فرمول خاص شیمیائی است گاهی این را یکی از اسماء خاصی می‌گویید که ملائت ارکان کل شیء و ربطی هم به شما ندارد و دست شما به آن نمی‌رسد، شما بخواهید بگویید به چه اسمی نفت ایجاد شده است خبر ندارید و این به شما ربط ندارد و شما با آن اسم هم نمی‌توانید ایجاد کنید، قائل هستید که این نفت بر اساس پوسیدن گیاهان و زیر زمین رفتن آنها درست نشده و این حرفها شعر است شما می‌گویید این با اسم تصرف خدای متعال در زمان لازم خودش ایجاد شده است و اگر هم از پوسیدن گیاهان درست شده باشد کلیه تغییراتش با اسماء درست شده است روزی که سبز شده با اسم سبز شده، روزی که خشک شده با اسم خشک شده و روزی که فرو رفته با اسم فرو رفته است و اصل در انجام اینها خداست نه اینکه خیال کنید به صورت تصادفی گیاهی پوسید و خاک روی آن قرار گرفت و تبدیل به نفت شد، یا پیدایش زمین به صورت اتفاقی بوده که از کره خورشید جدا شده است بر همه اینها ربوبیت الهی حاکم است و همه اینها با «اسماء» انجام گرفته و خدمه و دستگاه و تشکیلاتی دارد از کوچکترین ذره و حرکت آن تا بزرگترین سیاه‌ها همه‌اش در دست خدای متعال و تحت مشیت بالغه

اوست. آنهایی که مربوط به این قسمت است که مسخر شما نیست «عنوان مشیر» است و آن که مسخر شماست «اسم تصرفی» شماست و عوض هم می شود.

و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ

۱۷۴۱

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از فاعلیت بر اساس نظام ولایت

دوره سوم

تاریخ: ۷۰/۱۰/۲۵

جلسه: ۱۳

فهرست:

اصل بحث: «تقوم بر اساس نظام ولایت»

۱ - معنای لغوی:

الف - قیام

ب - تقوم: قیام دو شیء به یکدیگر

- تقوم: قیام دو کیفیت به یکدیگر

۲ - آیا «تقوم مبنای «قیام دو فاعل در وجود» صحیح است؟

- ایجاد با استقلال

- ایجاد بالافاضه

۳ - تقوم: قیام دو فاعل در «نفس سهم ایجاد»

۴ - تقوم دو فاعل در «ایجاد بالافاضه» در موضوع واحد

۵ - موضوع واحد مورد تعلق دو فاعل در رتبه «ایجاد بالافاضه» چیست؟

۶ - قیام به توسعه تقرب و اشتداد مخلوق، موضوع مورد طلب دو فاعل است

۷ - معنای «بیده ملکوت شیی و الیه ترجعون»

- تقوم فاعلیت مولا و فاعلیت مخلوق در ملکوت

۸ - در اعراض از مولا، فاعلیت مخلوق تقوم به مولا ندارد گرچه امداد می شود

۹ - هر گاه معنای استقلالی از دو فاعل در ایجاد موضوع واحد حذف شود معنای تقوم روشن می شود

۱۰ - اگر موضوع مورد ایجاد، خارج از نفس توسعه خود فاعل نباشد، استقلال دو فاعل را بدنبال ندارد و معنای تقوم

روشن تر می شود

- در نظام ولایت، توسعه «تقوم و مشارکت در وجود فاعلهاست»

۱ - «تقوم فاعلها در نظام فاعلیت» بصورت کمی نیست

۲ - «تقوم فاعلها در نظام فاعلیت» بصورت کیفی نیست

۳ - «تقوم فاعلها در نظام فاعلیت برای توسعه قدرت فاعلیتهاست»

۴ - توسعه افراد متقوم به توسعه مجموعه و توسعه مجموعه متقوم به توسعه افراد است

- افراد و مجموعه هویت مستقل ندارند

- علم: «توسعه تمثلی فاعلیت» بر اساس نظام ولایت است

۱ - «عنوان مشیر»، تصویر از حالت ربط عبد با دستگاه بالاتر است که اعطاء می شود

۲ - کل معارف (احکام تکلیفی، توصیفی، ارزشی) از مافوق، «عنوان مشیر» است

۳ - علوم تجربی چون مسخر و تحت تصرف شماس است جزء «علم و عنوان مشیر» نمی باشد

۴ - اطلاع شما از «اسم تصرفی امور مسخر شما» عنوان مشیر است

۵ - کیفیتهای جدید ذهنی اعطاء شده متناسب با رشد حالات عبد است

- «عنوان مشیر، اسماء جدید اعطائی» متناسب با رشد حالا روحی عبد است

۶ - «اسماء اعطائی جدید»، درک و توصیفات جدید است

۷ - «مفاهیم» و «اسماء اعطائی» ابزار تصرف نیست بلکه محور تصرفات و ترازوی در مادون است

- پرسش و پاسخ

- ۱ - «عنوان مشیر» محور تمثلات عبد واقع می‌شود یعنی وحدت ترکیبی با عبد پیدا می‌کند
- ۲ - «عنوان مشیر» ترازو است ولو عبد ترازو ساز را نشناسد و نداند چرا ترازو اینگونه نشان می‌دهد
- ۳ - کیفیت حضور فاعلیت عبد برای مولا، علم است
- ۴ - کیفیت پرستش عبد به مولا، و کیفیت حضور مولا برای عبد، «علم» است

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم، بعد از بحث فاعلیت که به معنای «ایجاد» شد البته نه ایجاد و تصرف در کیفیت منزلت و نه به معنای تصرف در کیفیت فعل بلکه به معنای «کیف توسعه قدرت» شد. در این جلسه بیشتر پیرامون «نظام فاعلیت» و «تقوم فاعلیتها» به یکدیگر صحبت می‌کنیم که بعد از مسئله ترکب باید به بررسی مسئله «تقوم» پرداخت تا روشن شود که غرض ما چیست.

- اصل بحث: تقوم بر اساس نظام ولایت

معنای «تقوم» را از ساده‌ترین وجه آغاز می‌کنیم تا به خود بحث برسیم.

۱ - معنای لغوی: الف - «قیام»

انسان گاهی یک حالتی دارد که می‌گویند نشسته است، یک حالتی دارد که می‌گویند ایستاده است که نوعاً برای فعالیتها انسان می‌ایستد یک دسته از کارها را نمی‌تواند به صورت نشسته انجام داد مثلاً راه رفتن برای انجام کاری بصورت نشسته ممکن نیست. البته برای خیلی از چیزها مجازاً معنای ایستادن را بکار می‌برند، مثلاً می‌گویند «قائمه خیمه» که در حقیقت برپایی خیمه بوسیله این قائمه عمود است و خیمه بوسیله آن بپا می‌شود اما این مانند ایستادن انسان نیست ولی برپائی است یا می‌گویند قیام روحانیت، ممکن است آن شخص الان نشسته باشد ولی شما می‌گویید این شخص قیام کرد و نهضت کرد و در مقابل کفر ایستاد این دیگر به معنای قیام بدنی نیست بلکه برپایی یک مطلب بوسیله یک تصمیم یا یک فعالیت سیاسی است، گاهی به «واجدیت» هم قیام می‌گویند یعنی منوط بودن چیزی به چیز دیگر را چنین تعبیر می‌کنند که قیام این شیء به آن است، «کل شیء قائم به، صائر الیه، موجود به».

ب - تقوم: قیام دو شیء به یکدیگر

اما تقوم را به چه چیزهائی می‌گویند، «تقوم را گاهی قیام دو چیز به یکدیگر از شکلهای خیلی ساده‌اش مثلاً می‌گویید بالای سر این دودکش این دو آجر را به هم متصل کردیم و یک طاق خاص ایجاد کردیم و حالا برپایی این طاق به دو تا آجر است که هر یک از آنها را که برداریم طاق فرو می‌ریزد.

- تقوم: قیام دو کیفیت به یکدیگر

اما آیا «تقوم وجودی» هم می‌تون برای چیزی مطرح کرد یا این ممتنع است که یکی به دیگری وجود پیدا کند دو چیز به هم وجود پیدا کنند یعنی بگوییم «تقوم دو کیفیت». اگر چیزی در توسعه یک چیز دیگر شریک بود، قبلاً این را در یک شکل بیان کردیم که در ترکیب فاعلی این یک کیفیتی را سفارش می‌دهد ولی متناسب با سفارش این و مشیت حضرت حق خدای متعال ایجاد می‌کند.

۲- آیا «تقوم به معنای قیام دو فاعل در وجود» صحیح است؟

اما آیا عین همین را می‌توان در تقوم وجود نیز بیان کرد؟ یعنی می‌توان گفت که هر دو فاعلیت نسبت به وضعیت ثانی دخیل هستند؟

- ایجاد بالاستقلال

از نظر اصل ایجاد بالاستقلال که حتماً اینگونه نیست چون اصل ایجاد مربوط به خدای متعال است. ژ.

- ایجاد بالافاضه

ولی در ایجاد مرتبه دوم که بالافاضه است آیا می‌شود که هر دو فاعل در ایجاد سهیم باشند؟ بنابر بحث گذشته که در فاعلیت گفتیم باید سهیم باشند.

۳- تقوم : قیام دو فاعل در نفس «سهیم ایجاد»

حالا آیا در نفس سهیم بودن هم ممکن است که متقوم باشند یعنی یک چیز دارای خاصیت دو فاعل و دو موجد باشد؟ ظاهراً همین را می‌خواهیم بگوییم که اگر وجود چیزی منوط به دو موجد شد بر خلاف نظر منطق تجریدی که دو فاعل نمی‌توانند بر یک شیء فاعلیت داشته باشند که ما در بحث کیفیت این مطلب را تمام کردیم که ممکن است دو فاعل شرکت داشته باشد.

۴- تقوم دو فاعل در «ایجاد بالافاضه» در موضوع واحد

حالا درباره وجودش می‌گوییم دو فاعل می‌توانند موجد باشند یعنی موجد می‌تواند متقوم به دو فاعلیت باشد ایجاد و موجود به دو فاعلیت موجود شده باشد ولی دو فاعلیتی که متقوم به هم باشند نه دو فاعلیتی که مستقل بالاطلاق

ملاحظه شوند و نه دو فاعلیتی که یکی در عرض و یکی در طول باشد بکه در موضوع واحد، لحاظ استقلال در آنجا نیست و این غیر از فاعلیت و ایجاد بالاستقلال حضرت حق است هر دو می‌توانند با هم ایجاد بالا فاضه داشته باشند.

۵ - موضوع واحد مورد تعلق دو فاعل در رتبه «ایجاد بالا فاضه» چیست؟

در بحث گذشته یک چیز به عنوان مقدمه برای این بحث تمام شده که به فاعلیت فرد در اشیاء باید توسعه آن فاعل در جای دیگر را ببینید و نگویید آن یک چیز دیگر است و مفعول فعل است بلکه باید بگویید توسعه این در آن شیء و بسط اختیار و فاعلیت و توسعه این فاعل در آن شیء است. حالا اگر مقدماتی را که بیان شده کنار هم بگذاریم معنای «تقوم» واضح می‌شود. آن مقدمات این است: ۱ - فاعل بدون تعلق نمی‌شود ولی تعلق به نقشه نیست بلکه تعلق به فاعل بالاتر است یعنی «تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خود»

۲ - تعلق فاعلیت به فاعلیت مولا در فاعلیت خود در جهت «توسعه فاعلیت خود» است.

۳ - اگر توسعه فاعلیت خود پیدا شود معنایش این است که دوباره توسعه تعلق خود فاعل به مولا واقع شود. وقتی می‌گویید الف - من فاعلیت مولا را در فاعلیت خود می‌خواهم یعنی ب - توسعه فاعلیت مولا در فاعلیت خودش را می‌خواهد ج - معنای آن این است که توسعه خواست برای «الف» پیدا شود یعنی تقرب حاصل شود.

۶ - قیام به توسعه تقرب و اشتداد مخلوق، موضوع مورد طلب هر دو فاعل است

حالا بر می‌گردیم ودقت می‌کنیم که وقتی اصل فاعلیت توسعه پیدا می‌کند به چه معناست؟ آیا جز این است که طلب این اشتداد پیدا کرده یعنی فاعلیت «الف» بیشتر شده و تعلقش به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش اضافه‌تر شده است. این اضافه‌ای را ککه برای رتبه سوم ذکر می‌کنید آیا فرد، این توسعه را می‌خواهد و خدا هم همین را می‌خواهد؟ بله «قیام توسعه تقرب و اشتداد» هم صحیح است بگویید «انا لله و انا الیه راجعون» اوست که رجوع دارد.

۷ - معنای «بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون»

و هم صحیح است بگویید این «ملکوتی» است که با فاعلیت خود این خواسته می‌شود «بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون» ملکوت هر چیزی با رجوعش به طرف او برابر است وضعیتش که در این ملکوت ایجاد شده است هم این در «نفس ایجادش» با تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش در آن سهیم است و هم فاعلیت مولا سهیم است.

- تقوم فاعلیت مولا و فاعلیت مخلوق در ملکوت

ممکن است بگویید قبول داریم که فاعلیت مولا در ملکوت شرط است ولی فاعلیت خود این چطور؟ می‌گوییم خوب این اگر فاعلیت مولا را در خودش به صورت حیوانی خواسته بود نه اینکه اشتداد قرب پیدا می‌کرد و نه، به ملکوت می‌رسید و از ناسوت هم هبوط می‌کرد و به طرف حیوانیت می‌رفت.

۸ - در اعراض از مولا، «فاعلیت مخلوق»، تقوم به مولا ندارد گر چه امداد می‌شود.

اگر این به طرف حیوانیت رفت آیا رفتنش به آن طرف تقوم، دارد؟ حتماً در آن وجهی که ظرفیت اعطا شده از مولا به خودش را رعایت کرده تقوم ندارد هر چند در وقوعش هم این رانده شدن واقع نمی‌شود الا با یاری و امداد خدا ولی این نحوه یاری کردنش یاری کردنی بود که خذلان همراه شد چون خودش خذلان را خواسته بود.

۹ - هرگاه معنای استقلالی از دو فاعل در ایجاد موضوع واحد حذف شود معنای تقوم روشن می‌شود

به عبارت دیگر اگر در اصل ایجاد، دو فاعلیت، شرکتی داشتند که صحیح باشد به هر دو نسبت دهیم و معنای استقلال را از هر دو فاعل در موضوع مورد لحاظ حذف کنیم بگونه‌ای که «ایجاد اصل فاعلیت و توسعه آن منسوب به دو فاعل» باشد این معنای «تقوم» را می‌تواند نشان دهد.

۱۰ - اگر موضوع مورد ایجاد، خارج از نفس توسعه خود فاعل نباشد، استقلال دو فاعل را به دنبال ندارد و معنای تقوم

روشن‌تر می‌شود

البته تقومی که در اینجا بیان می‌شود تألیفی نیست چون موضوع مورد ایجاد، «نفس توسعه خود فاعلیت» است نه چیزی خارج از فاعلیت. اگر دو فاعل سفارش بدهند و چیز سومی درست شود صحیح است که بگویید شرکت دو فاعل تألیفی شد، درست است که این محصول را هم می‌توان به این فاعل نسبت داد و هم به آن فاعل، و در فاعلیت ترکیبی نسبت دادن به هر یک از دو فاعل به نسبت صحیح است ولی این محصول، یک چیز دیگری غیر از دو فاعل بود، بر خلاف اینکه این محصول، خود یکی از فاعلها قرار گیرد که توسعه‌اش «توسعه نفس فاعلیت خود آن» باشد آنگاه می‌توان گفت که دوئیت هر دو فاعل به نحو استقلالی برداشته می‌شود، این مطلب نسبت به یک فاعل که واضح است یعنی آن فاعلیت توسعه یافته، تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خود در امر توسعه فاعلیت خود دارد و صحیح است

بگوییم جرای افاضه مولا در فاعلیت خودش شده است که بحثش قبلاً بیان شد و این نمایندگی در نفس نمایندگی‌اش توسعه یافته است و صحیح است که از آن طرف هم بگوییم افاضه مولا به این عبد در این خصوصیت ایجاد شده‌اش منوط به نحوه فاعلیت این و نحوه تعلقش است، اگر این شکل را نخواسته بود و به صورت حیوانی خواسته به صورت حیوانی امداد می‌شد، معنایش این است که آنچه که ایجاد شده و فاعلیت مولا را درباره این نسبت می‌دهید نسبت به نفس فاعلیتش هم متقوم به مولا و هم متقوم به فاعلیت خود این است به عبارت دیگر نفس فاعلیت اگر توسعه یافت نه بالاستقلال به احد از موجد‌ها، می‌تواند معنای «تقوم» را در آن در رتبه اولیه ملاحظه کنید. آنگاه صحیح است بگویید خود این تلاش کرده است «کل نفس بما کسبت رهینه، سعیها راضیه» و صحیح است که بگوییم مولاست و چیزی که اعطا کرده نفس توسعه قیام و فاعلیت و ایجاد این است.

- در نظام ولایت، توسعه «تقوم و مشارکت در وجود فاعلهاست»

حالا اگر نظام فاعلیت دارید یعنی شرکت و مشارکت فاعلها در توسعه فاعلیتها دارید همه سهم هستند ولی نه به معنای استقلال.

۱ - تقوم فاعلها در نظام فاعلیت به صورت کمی نیست

«سهم بودن آنها به صورت کمی» نیست، یک وقت فوری یک تومان روی هم می‌گذارند تا چیزی را بخرند در اینجا می‌توان گفت در ساختمان این مسجد همه شریک هستند چون نفری یک تومان داده‌اید و به صورت شریکی این مسجد را ساخته‌اید، یک وقت می‌گویید در خود «ارزش پول هم اینها سهم هستند» یک وقت می‌گویید «سهم بودنشان به معنای حضور» با یکدیگر در یک شیء است و بالاخر یک وقت می‌گویید «حضورشان در یک شیء توسعه» پیدا کرده است و توسعه‌شان در یک شیء است اولی به صورت کمی است و دیگر رابطه آنها قطع می‌شود یعنی پول دادند و رفتند.

۲ - تقوم فاعلها در نظام فاعلیت به صورت کیفی نیست

در حالت دوم که در ارزش پول هم شریک هستند معنای شرکت کیفی آنها در مجموعه است.

۳ - «تقوم فاعلها در نظام فاعلیت برای توسعه قدرت فاعلیتهاست»

وقتی می‌گویید بسط قدرت خود اینها در نفس قدرتشان با یکدیگر است یعنی در «توسعه و پیدایش وضعیت جدید» که خودشان دارای قدرت بیشتری شوند نه اینکه در پول و در قدرت خرید پول شریک هستند بلکه در پیدایش قدرت خودشان و در اینکه واحد پول تغییر کند و واحد قدرتی‌شان تغییر کند شریک هستند.

۴ - توسعه افراد متقوم به توسعه مجموعه و توسعه مجموعه متقوم به توسعه افراد است

اگر شریک باشند معنایش اقوام هر یک به سائرین و سائرین به هر یک است، حالا خود کلمه هر یک را در اینجا تا چه اندازه می‌توانید محکم بگویید؟ توسعه مجموعه است؟ یعنی افراد به مجموعه تعریف می‌شوند یا اینکه توسعه افراد است؟

بنابراین در بحث تقوم، نه فرد را می‌توان جدای از مجموعه دید و نه مجموعه را می‌توان جدای از فرد دید.

- افراد و مجموعه در تعریف هویت مستقل ندارند

آیا بگوییم قدرت تک تک افراد اضافه می‌شود یا اینکه مجموعه اضافه می‌شود و اصل در تعریف فرد، مجموعه است یا اینکه بگوییم هیچ یک از اینها نمی‌توانند هویت بالاستقلال داشته باشند یعنی نه می‌توان مجموعه را مستقل دید و نه افراد را بلکه قوام اینها به یکدیگر است، «توسعه مجموعه، متقوم به توسعه افراد» و «توسعه افراد، متقوم به توسعه مجموعه» است، نه افراد هویت مستقل از مجموعه دارند و نه مجموعه هویت مستقل از افراد دارد. سلولهای بدن شما نمیتوانند مستقل از یکدیگر باشند و هر وقت استقلال پیدا کنند می‌میرند چون خون، آب و هوا به آنها نمی‌رسد، اگر یک سلول را از بدن شما جدا کنند ارتباطش قطع می‌شود و قدرت مقاومت در برابر گرما و سرما ندارد، اما جسم خود شما هم بدون سلولها باقی نمی‌ماند یعنی فرض این رقم جدائی بین بدن و سلولها غلط است، وقتی ما نام کسی را می‌بریم و می‌گوییم آقای فلان یعنی همین مجموعه در حال ارتباط با یکدیگر که نمی‌توان آنها را جدا کرد حالا اگر برای شما توسعه باشد «توسعه تقوم» و «توسعه مشارکت در وجود خود فاعل است».

- علم: «توسعه تمثلی فاعلیت بر اساس نظام ولایت است»

یکی از مطالبی که در اینجا هست اینکه تفسیر جدیدی از قانونمندی و قانون پیدا می‌شود. یک تفسیر از علم به قانون بود که قبلاً حل شد و گفتیم صورت تصرف و توسعه قدرت شما و به عبارت دیگر توسعه تمثلی فاعلیت شماست یعنی

فاعلیت شما در مرتبه مثال یک توسعه‌ای دارد، ابتدأ می‌گفتیم اسم تصرفی فاعلیت شما و ابزار آن است بعد در بحث ولایت «علم»، توسعه تمثلی شد، قبلاً می‌گفتم علم، ابزار تصرف است و قبل از آن بر مبنای دیگری می‌گفتیم علم یعنی «اشراف» بر چیزی و این تعاریف بر مبنای مختلف بود، بر مبنای «اصالت فاعلیت» می‌گفتیم «علم» یعنی «ابزار تصرف»، بعد بنا بر مبنای «ولایت» که تعریف فاعلی و «توسعه مولی علیه شد توسعه خود فاعل» شد معنای علم، «توسعه تمثلی» می‌شود که بعد از آن هم توسعه تصرفی حاصل می‌شود، اما کدام دسته از علوم؟ علومی که شما در بسط خودتان و در ایجادشان سهیم هستید یک «عنوان مشیر» داریم که آن نسبت به این علم رکن و اصل است می‌گفتیم توسعه مولا در مثل شما، و به آن صورت متناسب متنازل گفتیم ... نه عالم بالاتر تحت حیطة قوه ذهنی شما می‌آید که شما بر بالاتر مشرف شوید یعنی عالم بالاتر در نزد نقش شما حاضر نمی‌شود تا کیف نفسانی شما بشود سنخش هم نمی‌آید بلکه مولا عنوانی را در شما متنازل و متناسب با ظرفیت خودتان ایجاد می‌کند که این معنا را از نظام حساسیتها و اوصاف که شما اطلاع ندارید و نمی‌توانید صورت داشته باشید مولا می‌توان صورتش را در شما ایجاد کند.

۱ - عنوان مشیر تصویر از حالت ربط عبد با دستگاه بالاتر است که اعطاء می‌شود

اگر این عنوان مشیر را از خدای متعالی التماس کردید آن چیزی که به شما می‌دهد تصویر از حالت ربط شما با دستگاه بالاتر است یعنی صورت متنازل متناسب برابر با حالت ارتباط شماست یک طرف عبادت شما و یک طرف افاضه مولا مانند صلواتی که خداوند بر نبی اکرم می‌فرستد، متناسب با سعه ظرفیت ایشان است.

حجت الاسلام میرباقری: این صورت مشیر را در کدام دسته از اطلاعات می‌فرمایید.

۲ - کل معارف (احکام تکلیفی، توصیفی، ارزشی) از مافوق، «عنوان مشیر» است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کل معارفی را که ما از مافوق داریم از اول تا آخر از احکام توصیفی و ارزشی و تکلیفی و هر چیزی که از مافوق داشته باشیم و ما مؤثر در ایجادش نباشیم.

۳ - علوم تجربی چون مسخر و تحت تصرف شماست جزء علم و عنوان مشیر نمی‌باشد

یک شبهه‌ای جلسه قبل در ذهن برادرمان جناب آقای حسینیان پیدا شده بود که همان طور که اسماء تمثلی و تصرفی مولا، بسط نفوذ فاعلیت مولا در شما اثر می‌گذارد کوه و آب و دریا و نفت را هم مولا ایجاد کرده است بنابراین فرمولهای علمی آنها هم جزء همین دسته است یعنی علوم تجربی که از خارج حاصل می‌شود از همین دسته «عنوان مشیر» است؟ نسبت به امور تکوینی گفتیم این طور نیست و آن اسمهایی که تحت تصرف شماست و شما می‌خواهید با آنها کار کنید یعنی فرمولهای نفت و غیر ذلک عوض شدنی است و مال شماست البته با یاری خدای متعال ولی این جزء علم نمی‌آید، حتی وقتی اسلامی هم باشد نمی‌توانید بگویید این جزء علم است وقتی اسلامی باشد یعنی وقتی پیش-فرضهایش اسلامی باشد.

۴ - اطلاع شما از «اسم تصرفی امور مسخر شما» عنوان مشیر است

سئوال می‌شود که پس، نفت و امثالهم اسم تصرفی ندارند؟ چرا خداوند به یک اسمائی نفت را ایجاد کرده است که به شما ربطی ندارد، از آنها هم هر چه که شما بلد باشید عنوان مشیر بلد هستید معنای اسمائی را که خداوند بوسیله آنها ایجاد می‌کند شما به حسب ظرفیت خوداتان از آن تلقی دارید اگر مولا که در شما ایجاد کرد، پس آن علمی که «نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» عنوان مشیری است که نسبت به سائر کارهای تمثلی شما و توسعه‌ای که دارید مستنیر به این نور هستید و نسبت به بالاتر نمی‌توان گفت این صورت بالاتری است.

حجت الاسلام میرباقری: این نور، نظام حساسیت است یا نظام تمثل؟

۵ - کیفیتهای جدید ذهنی اعطاء شده متناسب با رشد حالا عبد است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هم در نظام حساسیت نحوه ربط شما، صولاتی بر شما فرستاده شده و به شما عنایت کرده‌اند و برکت و احسان داده‌اند و حالتان را تغییر داده‌اند یعنی رابطه شما را با خودشان اصلاح کرده‌اند و هم کپی آن رابطه را در نظام تمثل شما ایجاد کرده‌اند، حالا شما می‌توانید یک معارف دیگری را بیان کنید و توضیح بدهید و توصیف کنید، سوره حمد را می‌خوانید یک توصیفهای دیگری از حمد می‌دهید و به اصطلاح یک چیزهای دیگری را درک می‌کنید که این متناسب با رابطه شما که اصلاح گردید، ایجاد کرده‌اند، در غیر هم تصرفهایی که می‌کنید یک چیزهای دیگر و یک کیفیتهای ذهنی دیگری را ملاحظه می‌کنید.

- عنوان مشیر اسماء جدید اعطائی متناسب با رشد حالا روحی عبد است

مولا وقتی تصرف می کند هم در ذهن شما تصرف می کند و هم در روح شما، هم در نحوه ربط و کیف تعلق و عبادت و ابتهاج شما، حالات شما برابر است با میزانی که او افاضه فرموده است کیف صورتی شما را هم در معارف حقه می سازد از همین است و این دو صحیح است که بگوییم عنوان مشیر نسبت به بالاتر اسم همین حالتی است که شما دارید و اگر ترقی کنید و حالتان بالا رود اسم دیگری برای این حالت می آید.

۶ - «اسماء اعطائی جدید»، درک جدید و توصیفات جدید است

و آنگاه شما می گوئید یک درک دیگری برای من روشن شد درست هم هست چون حال شما عوض شده و متناسب با آن باید اسم دیگری بیاید ولی این اسم اگر نورانی است ولی به تصرف شما نیست بلکه اگر ظلمانی است شما واسطه در آن هستید. بله، بعدها می گوئیم که اگر فاعلیت مولا را در فاعلیت خودتان خواستید اثرش در «علم» این می شود که شما در «توسعه فاعلیت تمثلی تان شریک و سهیم» هستید البته توسعه ای که نسبت به پایین تر دارید یعنی نسبت به مادون یک ربط دارید و نسبت به مافوق ربط دیگری نسبت به مادون صحیح است بگویند توسعه شما، هر چند شما مجرای افاضله حضرت حق در توسعه خودتان باشید ولی به هر حال می گویند توسعه شماست. در بالائی وقتی تسلیم می شوید می گوئید «توسعه نفوذ مولا در تمثل» شماست.

ما به آن «علم» می گوئیم و بعداً در طبقه بندی هم این نسبت به بقیه تصرفها اصل قرار می گیرد اما معلوم آن علم، آن چیزی نیست که حقیقتاً بالا وجود دارد بلکه آن رابطه ای است که بین شما و حقائق است، نه معلوم آن علم، چیزی است که تحت تصرفتان باشد و نه معلوم آن علم، آن معنوی است که به آن اشاره شده است، چه بسا این نسبت به آن معنون عوضی باشد یعنی برای این عیبی ندارد که متناسب با ظرفش خدا را اینگونه عبادت کند اما بالاتری اگر خدا را این طور عبادت کند کفر است، برای این عیبی ندارد که علی بن ابیطالب علیه افضل صلوات المصلین را اینگونه بشناسد ولی بالاتر از این اگر علی ابن ابیطالب را اینگونه توصیف کند خیلی جسارت است.

۷ - «مفاهیم» و «اسماء اعطائی» ابزار تصرف نیست بلکه محور تصرفات و ترازوی تصرفات در مادون است

این مفاهیم دیگر ابزار تصرف نیست و لکن محور تصرفات در مادون است و دیگر معنای اینکه خدای متعال در شما تصرف کند و ابتلاء شما را الهی کند این است که شما به حسب ظرف خودتان می‌توانید در مادون فاعلیت داشته باشید و طلب تصرف کنید. ترازوی تصرف شما در مادون همین چیزی است که به شما عطا کرده‌اند هر چند خود این عوض می‌شود و تغییر و توسعه پیدا می‌کند متناسب با حالتان که تغییر می‌کند و بهتر می‌شود آنگاه معارف دینی کلاً بنابراین بحث بر همه معرفتها حکومت پیدا می‌کند «کما هو الحق» البته نحوه حکومتش را بعد عرض می‌کنم که چگونه است.

- پرسش و پاسخ

حجت الاسلام میرباقری: این عنوان مشیر که می‌فرمایید روشن نیست مشیر بودن یعنی چه که اشاره به آن می‌کند حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک جلسه پیرامون همین مسئله صحبت کرده‌ایم یک وقت اسم کاملاً مسمای خودش را نشان می‌دهد اما یک وقت شما نمی‌توانید مسمی را ببینید.

حجت الاسلام میرباقری: بنام هیچ اسمی موضوعش را نشان ندهد چون کاشفیت از موضوعیت افتاد و فقط بحث تصرف مطرح است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، اما یک فرق دارد یعنی یک جا ما می‌توانستیم تمثیلی یک مثال بزنیم و یک ادراک این است که اسم، مسمی را نشان دهد یک ادراک هم این است که اسم همه مسمی را نشان نمی‌دهد.

حجت الاسلام میرباقری: ما اگر علم را کاشف بدانیم به میزانی که برای آن کاشفیت قائل باشیم، یک بار می‌گوییم از همه خصوصیات این کشف می‌کند تا از یک جهت ابهامی این شیء کشف می‌کند به این شیء می‌گوییم عنوان مشیر است اما برای اسماء تصرفی یعنی برای تصرف در وجه بنا نیست هیچ تصرفی از این در مادون واقع شود و بنا نیست که به ما فوق اشراف بیاورد، بنابراین چرا اسم این را علم بگذاریم؟ اشراف به مادون می‌آورد اما علم به مافوق یعنی چه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به مافوق اشراف ندارد اما درباره علم نسبت به مافوق مهم این است که چه تعریفی برای علم قائل باشیم اگر علم آن است که کاشف است و معلومش را نشان می‌دهند، نه، نیست اما اگر علم به معنای این نور بستیز به باشد، بله هست اما نسبت به بالا پرتوی حاصل نمی‌شود بلکه بوسیله این علم یستتیر برای پایین‌تر، اما

نسبت به بالا علم پیدا نمی‌شود و معنا ندارد شما بتوانید بالاتر را تحت احاطه درآورید، این تصرف مولا در شماسست و شما را نورانی کرده است، بسط تمثلی مولا در منزلت شماسست چون شما خودتان را به مولا سپرده‌اید و روبرنگردانیده و متمسک به مولا شده‌اید بسط او در شما واقع شد و سنگینی شما در تصرفت نسبت به پایین تر به همین بسط است نه به بالاتر، صحت اعمال شما به همین دارائی است نه اینکه بالاتر را می‌فهمید.

برای مثال و تمثیل ظاهری می‌گویید این حوزه مغناطیسی این اندازه بار پیدا کرد بعد من می‌گویند کلیه چیزهایی که اطرافش می‌چرخند به میزان باری است که دارد.

حجت الاسلام میرباقری: بسط تصرفی مولا است نه تصرفی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسط تصرفی مولا در عالم مثال شماسست که متنازل و متناسب با رتبه شما می‌شود.

حجت الاسلام میرباقری: آن وقت دیگر هیچ درکی نسبت به مافوق دیگر معنا ندارد نه درک به معنای اشراف نه درک به معنای کشف بلکه نسبت به بالا همه ارتباطها تحت اشراف است نه اشراف است نه درک و فقط ارتباط است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ارتباط است و صورت هم دارد فرقی با نظام حساسیت ...

حجت الاسلام میرباقری: صورت او نیست بلکه صورتی است که ارتباط است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صورت تصرف او در شماسست.

حجت الاسلام میرباقری: تصرفی است که صورت دارد نه صورت تصرف، تصرفش صورت ندارد بلکه این تصرفی است که از مقوله صورت است، بسط تصرفی مولا در عالم مثل و گاهی در عالم مثال و گاهی در عالم خارج، نهایت در عالم مثال اینگونه ایجاد می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: از این تصرف درک هم نداشته باشد یعنی از خود صورت نباید درک داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای درک را چه می‌دانید، یعنی اینکه در تمثلات ما کیفیتی پیدا نشده باشد یا اینکه چگونگی پیدایش آن را نداند.

حجت الاسلام میرباقری: خود این کیفیتی که به تمثل من پیدا شده بسط توسعه مولاست، یعنی در عالم تمثل بسطی پیدا شده است.

۱ - عنوان مشیر محور تمثلات عبد واقع می شود یعنی وحدت ترکیبی با عبد پیدا می کند

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر در عالم تمثل است چگونگی پیدایش آن را نمی دانید یا خود تمثیل را نمی دانید، یعنی اگر این جزء محور تمثلات شما قرار گرفت چطور نمی توانید بگویید وحدت ترکیبی و تقوم پیدا نمی کند؟ اگر می گوئید همین تمثل است که بر اساس آن نظام تبدلی می تواند بقیه را جابجا کند و حول این قرار دهد.

۲ - عنوان مشیر ترازو است ولو عبد ترازو ساز را نشناسد و نداند چرا ترازو اینگونه نشان می دهد

یعنی تبدل و اندازه گیری شما از اشیاء از این به بعد اگر ترازو پیدا کرد، البته شما نمی دانید که ترازو ساز کیست و چرا اینگونه نشان می دهد

حجت الاسلام میرباقری: ترازو هم که تحت اشراف من نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به چه معنا، به این معنا که کارائی آن تحت اشراف شما نباشد یا به معنای ایجادش؟ الان به عنوان وسیله در دست شما قرار گرفته است برای تمثل نه تصرف، الان این جزء شما قرار گرفته و ایجاد مولا در عالم تمثل شماسست یعنی به عبارت دیگر اگر قوه عقل این بیشتر می شد و قوه تبدل و تحرک این در فعالیت تبدلی اش بیشتر می شد او چه سنخ بود؟ حالا هم که در نمونه سازی نمونه آورده گاهی می گوئید ظرفیت قوه تبدل را بالا می برم گاهی می گوئید ظرفیت تبدلی همان است ولی نمونه در اختیارش می گذارم، البته اگر رابطه اش را با مولا یا عبد بریده ببینید یعنی مثلاً بگویید معنای ایجاد کردن این نیست که در من ایجاد کرده بلکه در یک جای دیگری ایجاد کرده است.

حجت الاسلام میرباقری: بسط خود مولاست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در کجا بسط مولاست، آیا خودش جدا و بالاستقلال است، سؤال تقوم همین است که بسط متقوم است یا بسط مستقل، اگر مستقل باشد ربطی به این ندارد و بین آنکه بسط یافته با این دوئیت است.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی به میزانی تحت تصرف این است، تقوم تصرف می آورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قبلاً هم عرض کرده‌ایم که مجرای توسعه این فاعل، خود فاعلیت این عبد قرار گرفته است، درست است که این متمسک شده و درست است که صورتی است که مولا ایجاد کرده است ولی این مجرا، خود همین است و در خود این هم ایجاد شده و در عالم مثال خود همین توسعه پیدا شده است. اگر اینها را از هم جدا کنید و مقایسه کنید روشن می‌شود یعنی بیایید یک بار به صورت اصالت شیء‌ای نگاه کنید و بگویید این یک فاعل جدا و این هم یک فاعل جداست یک مثال و صورت سازی هم جداست، آن یک نقاشی کرده این هم یک نقاضی جداست و چشمش هم اصلاً نقاشی این را نمی‌بیند و از نقاضی این متأثر هم نمی‌شود، فرض کنید یک نقاضی‌هائی باشد که انسان نتواند آنها را ببیند مگر اینکه با چشم مسلح نگاه کند، الان در این اتاق امواج تلویزیون هست ولی بدون تلویزیون قابل دیدن نیست، اگر به این معنا می‌گویید ما از آنها متأثر هم نمی‌شویم و اصلاً در عالم تمثلی ما نیست یک وقت است که می‌گویید ما متأثر می‌شویم، می‌گوییم عالم مثال شما چه نحوه تأثیری پیدا می‌کند؟ می‌گویید اصلاً در خود فاعلیت مثالی ما تصرف کرده و اینها را ایجاد کرده است. اگر این طور در عملیات تکلیفی و تبدلی و تمثلی شما ایجاد کرده و این نمونه‌ها را در آنجا گذاشته است شما می‌توانید همین‌ها را محور قرار دهید اینها باز فاعلیت مثالی شما هستند.

حجت الاسلام میرباقری: اگر به هیچ وجه تحت تصرف ما قرار نگیرد نمی‌توان گفت جزء معلومات ماست، این تقوم باید تصرف را حتماً بیاورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، وقتی شما فاعلیت بالا را در فاعلیت خودتان می‌خواهید یعنی اینکه در فاعلیت بالا متصرف هستید؟ فرق بین بالا و پایین نظام را چکار می‌کنید؟

حجت الاسلام میرباقری: این اسمی که در مرحله تمثلی عبد که بسط فاعلیت مولا در عالم تمثلی این است، اگر به هیچ وجه تحت اشراف این نباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای اشراف چیست؟ یعنی این بوسیله خواستن فاعلیت مولا در فاعلیت خودش و توسعه فاعلیت خودش به فاعلیت مولا حاصل شده، این پیدا شده است و الان تصرف مولا جزء این است.

حجت الاسلام میرباقری: حالا که جزء شد به نحوی تحت اشرافش هست یا نه؟

یعنی در اینجا هم این متقوم به کل عالم و عالم هم متقوم به کل این است اما کجا می‌گویید معلومات این است؟ الان در عالم عرفانی هستند که خیلی چیزها می‌دانند و وجود آنها به نحوی متقوم به افرادی است که نظیر من هستند و من هم متقوم به آنها هستم، می‌توان علوم آنها را به من نسبت داد و گفت من الان عالم به آن معلومات هست چون تقومی هست، تقوم در کجا تبدیل به علم این فرد می‌شود؟ الان می‌توان گفت این عالم به این صور است، آقایان می‌گویند ملاکش حضور است آنجا که در نزد این حضور پیدا کرد علم است که شما می‌فرمایید این به بساطت می‌رسد.

۳ - کیفیت حضور فاعلیت عبد برای مولا، «علم» است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اشکال شما بر اساس آن پایگاه است، گاهی می‌گویید «حضور شیء برای این» گاهی می‌گویید «حضور این برای مولا» اگر «کیف حضور فاعلیت این برای مولا علم باشد چه عیبی دارد، کیف حضور و ربط این است برای مولا و عیبی ندارد که به این لقب علم بدهید. ما ابتدا درباره اشیاء مطلب را بیان کنیم که ساده تر است چون تصرف آن بوسیله خود ماست. اگر بگوییم این بسط نفوذ من در این است و من در آنجا حاضر و نافذ هستم که این کیفیت برای این حاصل شده است چه عیبی دارد؟ در آنجا من هستم در این کلمات من هستم در این نوشته من هستم اینکه بسط من در آنجا باشد و فاعلیت من در آنجا حاضر باشد، ربط آنرا با من تمام می‌کند.

۴ - کیفیت پرستش عبد به مولا و کیفیت حضور مولا برای عبد علم است

اگر بگوییم این معنای کیفیت پرستش آن نسبت به این است و کیفیت حضور آن برای من شود نه حضور برای او، کیفیت حضور او برای من علم است.

حجت الاسلام میرباقری: علم خودش هم به همین کیفیت حضورش است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این خود شعلم نداشت بلکه یک اسباب تصرفی داشت که توسعه خودش در غیر است، شما چه معنایی از علم را بیان می‌کنید و بعد می‌گویید دارد یا ندارد، چه نحوه درکی منظورتان است یعنی می‌خواهید بگویید بالا در نزد این حاضر است که چنین نیست و به این معنا هیچ چیز در نزد این حاضر نیست، یا می‌تواند خودش در پایین تر نافذ باشد و کیفیت نفوذ خودش را در پایین تر ملاحظه کند یا می‌توانید کیفیت تعلقش به مولا و حضور این را در تصرف مولا ببینید.

و السلام عليكم و رحمه الله و بركاته

۱۷۴۲

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از فاعلیت بر اساس نظام ولایت

دوره: سوم

تاریخ: ۷۰/۲/۲۹

جلسه ۱۴

فهرست:

- توصیف از نظام فاعلیت بر اساس تقوم
- ۱ - آیا موضوع تقوم دو فاعل، آثار و کیفیت است؟
- ۲ - آیا موضوع تقوم دو فاعل خارج از نفس افعلیت و بستر فعل فاعل است
- تقوم در این فرض، در اعمال فاعلیت است نه در نفس فاعلیت
- ۳ - کیفیت تقوم دو موجد در نظام فاعلیت
- مقدمه ۱ - فرق فاعلیت بالاستقلال و فاعلیت بالافاضه
- فاعل بالافاضه مستمراً مفیض فیض به فاعل مخلوق را مستقل می‌کند
- فاعلیت بالاستقلال، منحصر در فاعلیت ربوبیه الهی است که قیوم همه در همه جهات است
- مقدمه ۲ - تقوم در نظام فاعلیت در رتبه فاعلیت بالافاضه مطرح می‌شود
- الف - دو احتمال، پیرامون کیفیت تقوم در نظام فاعلیت
- فرض اول: در نظام فاعلیت، فاعلها در توسعه خودشان به فاعلیت خودشان و غیر تقوم دارند
- فرض دوم: فاعل مادون به فاعلیت خودش و مافوقش در توسعه، تقوم دارد و ما فوق به مادون تقوم ندارد
- فاعل مادون به خودش و ما فوقش در توسعه نفس فاعل متقوم است
- فاعل مادون در ایجاد توسعه خودش سهیم است چون خودش مجرای فیض عامل بالاتر در ایجاد توسعه خودش است
- اشکال بر فرض دوم: فاعل مادون نسبت به فاعل مافوق مانند بستر ملاحظه شده است
- بسط فاعل مافوق یعنی توسعه ما فوق در منزلت فاعل مادون که فاعل مادون مؤثر است
- ب - تقوم با اختلاف در منزلت و سهم تأثیر در ایجاد قابل جمع است
- ج - توسعه فاعلیتها در نظام فاعلیت از هم قابل تفکیک نیست
- د - در اعراض فاعل مادون، ضرری متوجه فاعل مافوق نمی‌شود زیرا در هر دو منزلت، توسعه فاعلیت تحقق می‌یابد.
- فاعل طاغی در کل، منحل در نظام فاعلیتی است که متناسب با منزلت انسانی عمل کرده است
- ه - تقوم فاعل مادون به فاعل ما فوق با رشد و توسعه فاعل مافوق قابل جمع است
- و - در تبعیت و یا اعراض فاعل مادون، کیفیت عبادت و کیفیت رشد فاعل مافوق عوض می‌شود نه اصل توسعه و رشد
- ز - اعراض فاعل طاغی، به مادون خودش ضرر می‌رساند
- جمع بندی بحث تقوم
- نظام توسعه فاعلیت و فرق توسعه فاعلیت تعلقی در عرفان متداول و روش معصومین(ع)

- ۱ - تقویم در مرتبه نظام حساسیت، توسعه فاعلیت تعلقی است
 - ۲ - تقویم در رتبه نظام تمثلی، توسعه فاعلیت تمثلی (حدت ذهنی) است
 - ۳ - تقویم در رتبه خارج، توسعه فاعلیت تحقیقی است
 - ۴ - ادراک عرفانی موجود حوزه‌ها، تنها معتقد به توسعه فاعلیت تعلقی است
 - ۵ - عرفان متداول دعوت به حکومت و تصرفات اجتماعی نمی‌کند
 - ۶ - شدت حب بالله اگر تجسم عینی پیدا نکند ولایت کفر حاکم است
- عنوان اولی و ثانوی
- احتمال اول: عنوان اولی و ثانوی بر اساس اصالت شیئی (ماهیت)
- الف - تغییر ماهیت بر طبق و فطرت اولیه هر موجودی با اصل اقتضاء آن ماهیتی تنافی دارد
 - ب - بر اساس اقتضاء و فطرت ماهیات انشاء لازم می‌شود (حلیت و حرمت)
 - ج - فطرت و طبع اولی بر اساس خاصیت ذوات ماهیت تعریف می‌شود
 - د - اقتضاء بر اساس حفظ و بقاء فطرت و طبع اولی تعریف می‌شود
 - ه - عنوان ثانوی بر اساس حالات که بر طبع اولی عارض می‌شوند تعریف می‌شود
- احتمال دوم - عنوان اولی و ثانوی در مجموعه براساس مقصد و رشد (جهت غائی)
- الف - بر اساس هدف، استراتژی و تاکتیک، تعریف می‌شود و حکم اولی و ثانوی موضوعیت می‌یابد
- احتمال سوم: عنوان اولی و ثانوی بر اساس فاعلیت و تراجم در نظام در توسعه فاعلیت
- الف - روابط درونی نظام غالب بر اساس عنوان اولی است
 - ب - روابط درونی نظام مغلوب بر اساس عنوان ثانویه است
 - ج - فطرت اولیه عالم بر توسعه قدرت اسلام و توسعه پرستش خدای متعال است
 - د - احکام کلی الهی بر عناوین کلی وارد شده است و نه بر نفس موضوع خارجی
 - ه - در احکام کلی الهی یک حکم محور است و آن توسعه قدرت اسلام است
 - و - عنوان ثانوی، ترافع و تدافع روابط و تجدید و تبدیل موضوعات در تراجم دو نظام قدرت است
 - ز - احکام کلی الهی، احکام حاکم بر جریان رشد است
 - ح - ساختن موضوعات احکام رشد، بدست ولی فقیه است
 - ط - فلسفه احکام غیر از فلسفه عمل در نظام است
- پرسش و پاسخ
- ۱ - احکام، طریق عطاء ربوبی و ابزار ولایت نبوی (ص) است
 - ۲ - حکم، وسیله نظم برای ولی است

بسمه تعالی

- توصیف از نظام فاعلیت بر اساس تقوم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحیم، بحثی را که عرض می‌کنیم در معنای «تقوم» است بعد از آنکه فاعلیت به معنای «ایجاد» هم «نسبت به منزلت» و هم «نسبت به کیفیت» و هم «نسبت به اصل قدرت» تمام شد و سهم تأثیر را در هر سه شناختیم، حالا در باب «تقوم» هستیم تا معنای «نظام فاعلیت» روشن شود، در باب تقوم چند چیز را اشاره کردیم و حالا ادامه همان مطالب را عرض می‌کنیم.

۱ - آیا موضوع تقوم دو فاعل، آثار و کیفیت است؟

قسمت اول این بود که اگر بخواهد در آثار متقوم باشد همانطور که در گذشته عرض می‌کردیم یعنی بخواهیم بگوییم مثلاً یک بستر رشدی داریم که اسم آن را «فاعلیت تبعی» گذاشته بودیم و برایش فاعلیت تصرفی قائل نبودیم، این در نفس خودش موافق با متصرفی که در او تصرف می‌کرد، فاعلیت می‌کرد، اگر چنین باشد در آثار یعنی در عمل تصرف متقوم می‌شد نسبت به موضوع دیگری غیر از فاعلیت تصرفی، شما چیزی را می‌خواستید و سفارش می‌دادید و متناسب با خواست شما و مشیت بالغه حضرت حق یعنی بین این دو تا ایجاد می‌شود، شما در کیفیتش سهم داشتید. جدا کنید چون موضوع کلام ما مسئله فاعلیت حضرت حق نیست، واضح است که فاعلیت بالاستقلال در فاعلیت و ایجاد مستقل است و می‌تواند اصلاً کل این نظام و این خلق را بردارد و یک نظام دیگری بیاورید و دستش در تصرف باز است.

- فاعل بالافاضه مستمراً مفیض فیض به فاعل مخلوق است

کلمه بالافاضه را هم که می‌گوییم غیر از بالتفویض است و آن این است که بگوییم این فیض استمرار دارد به عنایت آن قیوم و آن مفیض فیض و اینگونه نیست که یک بار افاضه کرده باشد و بعد رها کرده باشد بین تفویض و افاضه یک چنین فرقی قائل شویم.

- فاعلیت بالتفویض، اعطاء قدرتی است که فاعل مخلوق را مستقل می‌کند

در تفویض آنجاست که قدرتی را دست طرف می‌سپارد و دیگر به او کاری ندارد و او هم مستقل از این است ولی «افاضه» آن است که مستمراً این محتاج فیض دادن مفیض و فیاض است و این استمرار هم در خود نفی موضوع و فاعلیت هست تا به رشد و توسعه‌اش برسد.

- فاعلیت بالاستقلال، منحصر در فاعلیت ربوبیه الهی است که قیوم هم در همه جهات است

پس یک فاعلیت بالاستقلال داریم که فاعلیت ربوبیه الهی است و قوام همه به اوست و او قیوم همه است در همه جهات.

مقدمه ۲ - تقوم در نظام فاعلیت در رتبه فاعلیت بالافاضه مطرح می‌شود

و لکن یک فاعلیتی داریم که مربوط به نظام فاعلیت است و به آن فاعلیت بالافاضه می‌گویید که اینها هم وجد هستند و لکن به اذنه موجد هستند، این بحث قبلاً بیان شده و خلاصه آن، چنین است که اگر مطلق ایجاد را از فاعل سلب کنید دیگر از فاعل چیزی باقی نمی‌ماند و لذا از تکلیف چیزی باقی نمی‌ماند و پس از آن تصرف چیزی باقی نمی‌ماند و همه را شأن می‌کند و در نهایت هم فاعلیت حضرت حق را سلب می‌کند که این صحبت بالمره نیست بلکه بالعکس آن تمام شد که هم در قسمت «منزلت» و هم در قسمت «کیفیت» و هم در قسمت «تصرف» در هر سه فاعل «موجد است»

الف - دو احتمال پیرامون کیفیت تقوم در نظام فاعلیت

حالا درباره این موجد بودنش صحبت می‌کنیم.

- فرض اول: در نظام فاعلیت، فاعلها در توسعه خودشان به فاعلیت خودشان و غیر متقوم دارند

کسی که بالافاضه و بالاذن و بالغیر موجد است آیا می‌توان گفت اینها که موجد هستند با همدیگر تقوم دارند یعنی فاعل بالاتر به فاعل پایین تر و خودش و فاعل پایین تر هم به فاعل بالاتر و خودش این یک فرض است، یک فرض هم این است که بگوییم فاعل و نظام فاعلیت در توسعه خودشان هر کدام به خودشان و غیر متقوم هستند.

- فرض دوم: فاعل مادون به فاعلیت خودش و مافقوش (در توسعه) تقوم دارند و مافوق به مادون تقوم ندارد

یک فرض دیگر هم این است که مادون به مافوق و خودش قوام دارد ولی مافوق به مادون قوام ندارد بلکه آنهم به خودش و مافوق قوام دارد.

- فاعل مادون به خودش و مافوقش در توسعه نفس فاعلیت (نه بستر) متقوم است یعنی مادون به فاعلیت مافوق در فاعلیت خودش تعلق دارد به چه کیفیتی و چگونه برای مادون توسعه پیدا می‌شود؟ می‌گویید چون به فاعلیت مافوق در فاعلیت خودش تعلق دارد نحوه تعلقش که ملکوتی باشد یا حیوانی در توسعه قدرت خودش مؤثر واقع می‌شود.

- فاعل مادون در ایجاد توسعه خود سهمی است چون خودش مجرای فیض فاعل بالاتر در ایجاد توسعه در خودش است

بنابراین صحیح است بگوییم دررتبه توسعه، سهمیم بود یعنی در ایجاد توسعه فاعل مادون نسبت به توسعه خودش سهمیم بود می‌گویند از چه جهت سهمیم بود؟ می‌گویید مجرای فیض فاعل بالاتر در ایجاد توسعه در خودش واقع شد، اگر «فاعلیت مجرا» واقع شود به معنای این است که فاعلیت سهمیم در ایجاد است فاعلیت نمی‌تواند مجرا واقع شود و دخیل نباشد، فاعلیت اگر مجرا واقع شد معنایش دخالت فاعل و سهمیم بودن آن است ولو به اذن ثانی، یعنی به اذن اول، مافوق است که ایجاد می‌کند و به اذن ثانی فاعل مادون است که ایجاد می‌کند و لکن هر گاه گفتید مجرای توسعه فاعلیت مافوق در فاعلیت مادون خود فاعلیت مادون است فاعلیت نمی‌تواند مجرا شود و فاعلیت از آن حذف شود یعنی سهمیم در ایجاد و در تحقق فعل است، پس خودش در توسعه خودش شریک و سهمیم است و همچنین مافوقش در توسعه مافوقش صحیح است به جریان قدرتی که از طریق او برای توسعه مادون ایجاد کرده است یعنی مافوقش سهمیم است بوسیله جاری ساختن قدرت خودش در ایجاد توسعه در فاعلیت مادون.

حالا «توسعه فاعلیت» پیدا شده ن توسعه بستر و «توسعه فاعلیت» را می‌توان به دو فاعل منسوب کرد و صحیح است که بگوییم مادون در رشدش متقوم به خودش و مافوقش است.

اشکال بر فرض دوم: فاعل مادون نسبت به فاعل مافوق مانند بستر ملاحظه شده است .

این یک فرض است که این اشکال بر آن وارد است که ایجاد می‌کند شما بریده از خود مافوق ملاحظه می‌کنید، بنابر بحث گذشته صحبت این بود که ایجاد و تصرفی که می‌کنید به معنای اثرش در شیء آخر و به معنای اثرش در بستر نیست.

- بسط فاعل مافوق یعنی توسعه مافوق در منزلت فاعل مادون که فاعل مادون مؤثر است

بلکه به معنای بسط وجودی خودش است، اگر به معنای بسط وجودی و توسعه خودش باشد صحیح است بگویید در «توسعه مافوق در منزلت مادون، خود مادون مؤثر است» توسعه مافوق از نظر منزلت بالاتر است و اشراف دارد و سهم تأثیر بیشتری را در کل دارد که بعد عرض می‌کنیم و لکن توسعه قدرت و ایجاد اودر مادون یعنی در منزلت پایین تر، کانه شعاعش در منزل پایین تر متقوم است ولی این شعاع بریده از خودش نیست شعاع جزء آن بالاتر است یعنی صحیح است که بگوییم «توسعه مافوق به خود مافوق و مادون متکی» است همان گونه «توسعه مادون به خود مادون و مافوق متکی است».

ب - تقوم بالاخلاف در منزلت و سهم تأثیر در ایجاد قابل جمع است

هر چند اثر مافوق خیلی زیاد و اثر مافوق خیلی کم است یعنی نسبت تأثیر غالب مربوط به مافوق است چون مافوق نسبت به مادون در منزلت ولایت و سرپرستی است و مادون در منزلت سرپرستی شدن است و تقوم مضربه این مطلب نیست یعنی تقوم، حذف منزلت و تساوی منزلت را ایجاد نمی‌کند.

ج - توسعه فاعلیتها در نظام فاعلیت از هم قابل تفکیک نیست

بر این اساس معنای تقوم این است که توسعه نفس فاعلیتها از یکدیگر تفکیک ندارند.

د - در اعراض فاعل مادون، ضرری متوجه فاعل بالاتر نمی‌شود زیرا در هر دو منزلت، توسعه فاعلیت تحقق می‌یابد

حالا اگر فاعل پایین تر روگردانید و خودش را در منزلت حیوانات برد آیا به فاعل بالاتر ضرر می‌زند؟ نه، توسعه فاعلیت هم در منزلت بالاتر و هم در منزل پایین تر جاری است.

- فاعل طاغی در کل، منحل درنظام فاعلیتی است که متناسب با منزلت انسانی عمل کرده‌است

علاوه بر اینکه در کل موضعگیری فاعلی که متنازل به منزلت حیوانات است منحل در آن بخشی است که متناسب با منزلت خودشان یعنی منزلت انسانی شان عمل کرده‌اند، آنکه خودش را متنازل در منزلت حیوانات می‌کند یعنی سهم تأثیر خودش را شدیداً کاهش می‌دهد و نسبت به ظرفیت خودش که حساب کنید برایش اضطراب پیدا شده ولی در کل نمی‌تواند اضطراب ایجاد کند، در کل گذر از یک مرحله به مرحله دیگر حاصل خواهد شد و کنه آن ابتهاج است حول محور ظرفیت ولی اعظم که قبلاً عرض شده که در آنجا هم ابتهاج و هم الم، کنه‌اش ابتهاج و قرب و گذر است و هرگز از اشتداد قطع نمی‌شود در جلسات قبل این مطلب را توضیح داده‌ایم که برای اولیاء الهی مثل وجود مبارک حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و علیه آبائه و ابنائه شرائط بگونه‌ای نبود که بتواند برای ایشان سقوطی بیاورد بلکه ایشان مرتباً اشتداد پیدا می‌کردند و امداد می‌شوند و خدا را به تمام شئونی که قابل تصویر است و برای ما قابل تصویر نیست عبادت می‌کردند.

هـ - تقوم فاعل مادون به فاعل مافوق با رشد و توسعه فاعل مافوق قابل جمع است

حالا اگر بگوییم معنای این تقوم این نیست که دست مافوق به مادون بسته می‌شود در عین حال تقوم در نسبت تأثیر اصلی‌اش تغییری پیدا نمی‌شود.

و - درتبعیت و با اعراض فاعل مادون عوض می‌شود نه اصل توسعه و رشد.

ممکن است بگویید شکل و کیفیت عبادت فرق می‌کند منحل شدن، منحل شدن کیفیت است در کیفیت عبادت مافوق، یزید لعنت الله علیه اگر می‌آمد و تسلیم وجود مبارک حضرت سیدالشهداء می‌شد حضرت به یک گونه دیگری خدای متعال را عبادت می‌کردند مثل دعای عرفه که معنایش را من و شما نمی‌فهمیم که خدای متعال به تمام کلمات عباد نشده باشد نهایت ما ظاهر عبارت و ظاهر کلمات و ظاهر سبحان الله را می‌بینیم و ظاهر تکبیر و تحمید و تهلیل را می‌بینیم ولی آنها که وقتی تکبیر و تسبیح می‌گفتند با این ظاهر تکبیر و تسبیح نمی‌گفتند حالت روحی چه شکل آن کلمه را داشته باشد و چه شکل این کلمه، بعد هم در عمل اجتماعی چه شکل جنگ و تحمل مصائب باشد چه شکلهای دیگری باشد که ما از آنها آگاه نیستیم معنای تقوم مادون این نیست که دست ولی مافوق را نسبت به توسعه و رشد ببندد و از سیر مافوق ملکوتی و سیر الی الهی که دارد و لذا اشتداد تعلقی که دارد کم کند ولی نسبت به

خودش می‌تواند خسارت بزند و خودش را داخل گوساله و پایین تر از آنها و داخل حیوانات گزنده و حیوانات نجس ببرد. در کل همه که نگاه کنید کل حرکت خاص خودش را انجام می‌دهد.

ز - دراعراض فاعل طاغی، به مادون خودش ضرر می‌رساند

بله، ممکن است بگویید کیفیت موجب این می‌شود که به امثال و اقران یا مادون خودش ضرر بزند که حتماً می‌تواند ضرر بزند، نسبت به مادون خودش قدرت دارد همان گونه که می‌تواند به مادون خودش سهم بخوراند و یا با سنگ به مغز آنها بزند و آنها را دیوانه کند یا یک تصرفات ظالمانه دیگری بکند همچنین می‌تواند مانع رسیدن هدایت به آنها هم بشود. خداوند آن دومی را لعنت کند شما ببینید در طی هزار و چهارصد سال چند میلیون انسان نسل بعد را به گمراهی کشاند و روح خبیثش هم فعال است در اینکه مراتب آنها را به گمراهی بیشتر بکشاند، حالا البته اینکه امتحان آنها چگونه می‌شود خودش یک بحث دیگری است که فعلاً مورد نظر ما نیست.

- جمع بندی بحث تقوم

پس بحث درباره تقوم است، تقوم در نفس فاعلیت است نه در بستر و نه در کیفیت بستر، چون قبلاً گفته می‌شد در کیفیت بستر بعد از آن درباره ایجاد بستر بحث شد و بعد از آن درباره «توسعه اصل فاعلیت» بحث شد و معنای متقوم بودن اصل فاعلیت هم این است که هم «نسبت به خودش مجراست» و هم مؤثر در مجرا بودن است یعنی «فاعل است که مجرا» واقع می‌شود و به «فاعلیته»، «مجرا» واقع می‌شود یعنی در توسعه خودش مأذون است و هم در نفوذ فاعل بالاتر در خودش مؤثر است.

- نظام توسعه فاعلیت و فرق توسعه فاعلیت تعلقی در عرفان متداول و روش معصومین(ع)

حالا باید دقت کرد که آیا این تقوم نظام فاعلیت رابطه‌اش با قوانین چگونه است؟ اینجا در سه مرتبه بحث می‌کنیم.

۱ - تقوم در مرتبه نظام حساسیت توسعه فاعلیت تعلقی است

یکی تقوم در مرتبه تعلق که نظام حساسیتها را می‌شناسد، تعلق فاعلیت پایین تر نسبت به فاعلیت بالاتر، «توسعه فاعلیت تعلقی» یک رتبه است که این قسمت از بحث قابل دقت و حساس است و همچون می‌خواهیم یک مطلبی را

مربوط به نظام عرض کنیم که حدافاصل بسیار مهمی است نسبت به آنچه که در عرفان حوزه، مصطلح است باید عنایت بیشتری به این بحث کند و اگر اشکالی به ذهنتان می‌رسد مطرح کنید.

در فاعلیت تعلقی، توسعه تعلق حاصل می‌شود، توسعه تعلق یعنی ظرفیت اخلاص و شدت حب الی الله بالا می‌رود و نظام حساسیت دارای حساسیت الهی می‌شود، قبلاً گفتیم در نظام حساسیت شما فقط وجه الطلب دارید و لی حالا که فاعلیت اصل شده و تعلق هم به فاعل بالاتر است می‌گوییم ولو اینکه در رتبه مثل مثل باشد بر می‌گردد و فاعلیت تعلقی را تصحیح می‌کند یعنی از مولا می‌خواهد که فاعلیت تعلقی‌اش را اصلاح کرده و نورانی تر کند هر چند ادراکی از خود آن نداشته باشد ولی ادراک از حال دارد و نحوه ارتباط اصلاح می‌شود سنخ ادراکش از سنخ تمثلی نیست بلکه سنخش، سنخی است که در اوصاف ارتباط اصلاح می‌شود سنخ ادراکش از سنخ تمثلی نیست بلکه سنخش سنخی است که در اوصاف ارتباط را می‌بیند صورت فلسفی برایش می‌بیند این حال است، حالا اگر کسی مرتباً مشغول تهذیب باشد کما اینکه در حوزه این را تمام می‌دانند که فاعلیت تعلقی بالا رود یعنی شدت علاقه و حب پیدا شود و آن حب هم خالص باشد.

۲ - تقوم در رتبه نظام تمثلی توسعه فاعلیت تمثلی (حدت ذهنی) است

یک وقت اینجا صحبت را تمام می‌کنند و می‌گویند دیگر فاعلیت تمثلی فایده‌ای ندارد، فاعلیت تمثلی توسعه یابد یعنی حدت ذهن زیاد شود یعنی قدرت کیف و تبدل و تمثلی بالا رود این هم یک مرتبه است.

۳ - تقوم در رتبه خالص توسعه فاعلیت تحقیقی است

یک مرتبه می‌گوییم فاعلیت تحقیقی توسعه یابد یعنی این فاعلیت در خارج محقق شود.

۴ - ادراک عرفانی موجود حوزه‌ها تنها معتقد به توسعه فاعلیت تعلقی است

بین ادراک عرفانی موجود حوزه با آنچه را که به صورت متیقن از آثار و معصومین و انبیاء می‌بینیم یک فرق مهم است، معصومین(ع) وقتی در میدان عمل اجتماعی نمی‌آمدند که دشمن آنها را به زروخانه نشین می‌کرد و تازه در هنگام خانه نشینی کار تاریخی را آغاز می‌کردند یعنی مانور مظلومیتی که وجود مبارک علی بن ابیطالب (ع) در خانه نشینی برای تاغریخ داده و مقاومت کرده است، حالا پشت در آمده اند و صدایت می‌زنند با مظلومیت برو و بگو چشم می‌آیم

بیعت می‌کنم اما او چنین نمی‌کند، او برای ریاست و تصدی امور جامعه نمی‌خواست دعوا کند و آخر هم مجبور بود بیعت کند خوب برود و قشنگ بیعت کند اما چنین نمی‌کند خوب اگر نمی‌خواهد چنین کند حداقل خودش پشت در برود چون آنها اگر صدایش را بشنوند می‌ترسیدند و می‌توانست به آنها نهیبت بزند یعنی همان کاری را که روز شهادت صدیقه طاهره کرد که آن دومی را بلند کرد و زمین زد و گفت خلافت را به شما دادم اما اگر بخواهید به قبر دست بزنید زمین را از خودتان سیراب می‌کنم، می‌توانست همان کار را دوبار بکند و آنها هم رفتند و به امر خلافت بسنده می‌کردند و به ایشان کاری نداشتند و در خانه را هم آتش نمی‌زدند، ولی حضرت نمی‌آید آنها را بترساند و بگوید به خلافت طمع دارید برای خودتان باشد و من هم کاری ندارم و مشغول عبادت و مناجات می‌شوم، بلکه حضرت صدیقه طاهره را پشت در فرستاد اینها تصرفات تاریخی حضرت است بعد از مضروب شدن صدیقه طاهره و وارد شدن به خانه وحی با آن کیفیت هم باز حضرت نمی‌گوید حالا که مجبور هستم پس خودم همراه آنها می‌روم بلکه می‌ایستد تا او را بکشاند و با آن وضع ببرند، برده شدن حضرت با این وضع چه مظلومیتی است و چه نحوه دست برداشتن از تصرف اجتماعی است، این مرتباً دارد در اجتماع تصرف می‌کند به شکل دیگری یعنی مبارزه منفی و بارزه با مظلومیت را تازه دارد نشان می‌دهد یعنی بر قلوب اهل تاریخ حکومت می‌کند حالا آیا وضع بگونه‌ای بوده که انزوای از عمل اجتماعی ترغیب شود؟ نه، چنین نیست کم هستند عرفائی که از حکومت اسلامی محکم حمایت کنند و کم هستند عرفائی که عمل اجتماعی و تصرفات اجتماعی را جزء عبادت بدانند و این را به دوستانشان تکلیف کنند نوعاً می‌گویند دست بکشید و در یک گوشه‌ای باشد و به خودتان برسید شما را چکار به کار دیگران، در حقیقت توسعه فاعلیت تعلق را می‌خواهند ولی «تحقیقی» را نمی‌خواهند آن هم در شکل اجتماعی‌اش که از مهمترین اشکال آن است، البته زحمت می‌کشند و اصناف مختلف آنها زحمت می‌کشند یکی از آنها بر خودش الزام کرده بود که در هر شبانه روز ۱۱۹ رکعت نماز بخواند و این غیر از سایر عباداتش بوده است مثل ما که هفده رکعت را واجب می‌دانیم او بر خودش که واجب می‌دانسته که این اندازه نماز بخواند غیر از اذکار دیگری که داشته است، اینها زیاد هستند که زحمت روحی خیلی می‌کشند و احياناً یک کارهائی هم می‌توانند بکنند و ما حالا کاری نداریم که اینها خوب است یا بد است.

ولی به هر حال این آقا خیلی کم دعوت به حکومت اجتماعی و تصرف می‌کند تازه بین آنهایی که فعالیت و تصرف در امور اجتماعی را می‌پریرند گروه خیلی کمتری هستند که همه امور را با لوازمش ببینند و بگویند مسئله تصرف و مقابله با کفار هم مهم است و اینکه این فرد در دانشگاه هم برود و فعالیت کند کمتر پیدا می‌شود، نه اینکه دانشجوی دانشگاه بشود بلکه استاد آنجا شود و معارف دست بدهد و تلاش کند، اینکه امور امرهون به اوقات و تصرف حضرت ولی عصر(عج) دانستن کاملاً درست است و در جلسه قبل عرض کردیم که نسبت تأثیر اصلی در کل عالم مربوط به ولی تکوینی است اگر منظومه را یک ذره تغییر دهند و وضع جاذبه بهم بریزید معادلات بهم می‌خورد و چیز دیگری پیدا می‌شود که معنای این معادله را هم بعداً توضیح می‌دهیم همین طور نسبت تأثیر در آمدن یک نفر بر سرکار و رفتن او و توجه قلوب به یک شخص موثر است و در همه اینها ولی مافوق و ولی تکوینیهی اثر اصلی و حتمی را دارد، ولی وظیفه این طرف در فاعلیتشان چیست؟

۶ - شدت حب بالله اگر تجسم عینی پیدا نکند ولایت کفر حاکم است

نوفاً اسم فاعلیت تحقیقی را فاعلیت تعلقی می‌گذارند و می‌گویند وصف محقق شد و نمی‌گویند حب محقق شده تا تجسم عینی در کالا پیدا نکند ولایت برابر با ولی جائز و الحادی محقق نشده است، این نکته مهمی است که تا حب تجسم نیاید یعنی چگونه می‌گویید اگر میدان جاذبه نباشد معنا ندارد که این موج مغناطیسی در اینجا پیدا شود و جریان الکتریسیته هم پیدا نمی‌شود، همچنین تا حبی که در قلب عارف است نیاید و شکل میدان جاذبه این و میدان جاذبه اجتماعی را عوض کند و بعد تکنولوژی خاص خودش را تحویل دهد آن حب در خارج محقق نشده است بلکه آن حب فقط در مرتبه تعلق و دوستی محقق شده است و لکن آن پرستش وقتی به کمال تحقق می‌رسد که بتواند میدان را از دست ولی الحادی بگیرد یعنی اگر تکنولوژی آمریکا بیاید و عملاً سلطه‌اش را بر تمام ابعاد زندگی مسلمین قرار دهد الان مردمی که می‌خواهند به زیارت مکه یا مشهد یا عتبات عالیات یا هر یک از مشاهد مشرفه یا بخواهند به نماز جمعه بروند یا بخواهند فرزندشان را به دکتر ببرند و برگردند حتماً سوار ماشین می‌شود خوب معنایش این است که پای او به تکنولوژی غرب بسته است، حالا ما می‌خواهیم یکدندگی کنیم و استقامت کنیم و بگوییم سوار ماشین یا هواپیما یا قطار نمی‌شویم و می‌خواهیم پیاده به مشهد برویم خوب حالا دیگر در راه کاروانسرا نیست الا اوحدی از مردم

که «باطی الارض» خدمت حضرت مشرف می‌شوند دیگر برنامه اجتماعی ندارید پای مسلمین و طرفداران اسلام به وسیله حمل و نقل اجانب بسته است، همچنین در بهره‌وری از زمین که توسط چاههای عمیق صد و بیست متری که حرف کرده‌اند و اصلاً به خاطر این نحوه بهره‌وری آنها آبهای سطح الارض پایین رفته و بوسیله قنات هم نمی‌توان از صد و بیست متری زمین آب بیرون آورد، آب چاه هم به تلمبه و به دستگاه حفاری بسته است یعنی تکنولوژی کفار، تحقق مسلمین را به شدیدترین حصارها محصور کرده و به شدیدترین غلها مغول کرده است، اغلالی را به دست و پای مسلمین بسته که به ضریح مطهر حضرت سید الشهداء جسارت می‌کنند و کسی کاری نمی‌کند چون قدرت فعالیت از آنها سلب شده است.

۷ - توسعه فاعلیت تعلقی در نزد عرفا، توسعه تحقق ولایت نیست

بنابراین توسعه فاعلیت تعلقی در ذهن عرفا به معنای آن توسعه تحقق ولایت نیست و در اوصافش هم این ولایت محقق نمی‌شود، معنای «تقوم» این است که شما وقتی می‌توانید نسبت تأثیر اصلی این توسعه را به دست بگیرید که تا مرتبه تحقق همراه ولی تان باشید و ولی الحادی و حیوانی را عقب بزنید تا او مجبور شود به عنوان ثانوی عمل کند.

- عنوان اولی و ثانوی

در یکی از جلسات قبل به عنوان اولی و ثانوی اشاره کردم و حالا در همین باره مقداری توضیح می‌دهیم

احتمال اول: عنوان اولی و ثانوی بر اساس اصالت شیء (ماهیت)

گاهی می‌گویند اشیاء یک اقتضائی دارند و این اقتضاء هم ذاتی آنهاست یا ماهیات اقتضائی دارند و این اقتضاء ذاتی آنهاست.

الف - تغییر ماهیت بر طبع و فطرت اولیه هر موجودی با اصل اقتضاء آن ماهیت تنافی دارد

ماهیت انسان این است که دارای عقل باشد و اگر خمر بخورد در مقومات ماهیت این نقض پیدا می‌شود و لو نقضی که برای یک ساعتی عارض شود که در این مدت قوه عاقله‌اش کار نمی‌کند بنابراین برای ماهیت انسان نوشیدن خمر صالح نیست طبع اولی انسان و فطرت اولی او فهمیدن است اما اگر خمر بخورد روی آن را می‌پوشاند و فطرت اولیه‌اش ناقص می‌شود، می‌گویند اقتضای اولی طبیعت انسان با طبیعت خمر این است که خمر را نخورد.

ب - بر اساس اقتضاء و فطرت ماهیات انشاء لازم می‌شود (حلیت یا حرمت)

و بعد هم بر اساس این اقتضاء و فطرت انشاء شده و این فطرت هم بازگشتن به ماهیتی است که آن ماهیت یک مقوماتی دارد که آن نباید دست بخورد و الا گر نهی خوردن آن نکند معنایش این است که این بتواند از این ماهیت خارج شود و وارد ماهیت دیگری که مثلاً ماهیت حیوانات است، بشود.

ج - فطرت و طبع اولی بر اساس خاصیت ذوات ماهیات تعریف می‌شود

این قسمت اول خاصیت ذوات ماهیات بود که فطرت هم به تبعیت آن درست شد.

د - اقتضاء بر اساس حفظ و بقاء فطرت و طبع اولی تعریف می‌شود

و بعد هم نسبت بین اینها را سنجیدیم و گفتیم اقتضاء و اقتضاء را هم به این معنا کردیم که وضع فطری طبیعت این یا طبیعت آن مخدوش شود و خواست اولیه که خلق آدم بوده است به هم بخورد ولو به صورت عرضی و برای یک مدت کوتاهی. این رتبه اول بود که می‌گویید برای خوردن خمر اقتضاء حرمت دارد و بعد می‌گویید اما الان مریض است و مریض ماهیت ثانوی است و الا انسان به ماهیت اولیه مریض نیست و محتاج خمر خوردن نیست، الان یک مرضی بر این عارض شده که خطرت موت دارد و باید برای رفع خطر موت خمر بیاشامد اگر چنین فرضی را بتوان مطرح ساخت.

ه - عنوان ثانوی بر اساس حالات که بر طبع اولی عارض می‌شوند تعریف می‌شود

بنابراین عنوان ثانوی مربوط حالت ثانی نسبت به حالت اولیه انسان است. انسان ماهیتاً در اول کار مریض واقع نیست بلکه بر اساس یک عوارضی یک نقضی پیدا شده که محتاج به خمر شده ولو اینکه خمر عقل او را می‌برد و لکن این یک عرض است و بعد که این مرض رفع شد دوباره او یک فردی می‌شود که خمر برایش بد است و برای او حرام می‌باشد. این یک بیان برای حکم اولی و ثانوی است که فعلاً هم به مرحله ابلاغ کار نداریم بلکه در مرحله اقتضاء و انشاء هستیم.

احتمال دوم: عنوان اولی و ثانوی در مجموعه بر اساس مقصد و رشد (جهت غائی)

یک مطلب دیگر این است که بگوییم خمر یک شیء است انسان هم یک شیء است و هر دو هم یک لوازم ذاتی دارند و باید اینها را نسبت به یک مقصدی سنجید و گفت برای سیر به طرف آخرت و رشد، خمر نسبت به رشد مفید نیست بلکه مضر است.

پس موضوع در اولین بار در حکم اولیه و ثانویه فطرت خود اینها دو تا شد ولی در مرحله دوم موضوع رشد بود و برای رشد به نحو طبیعی خمر خوردن مفید نیست.

الف - بر اساس هدف، استراتژی و تاکتیک تعریف می‌شود و حکم اولی و ثانوی موضوعیت می‌یابد
 حالا این ساتراتژی اصلی است و اگر یک بیماری پیدا شد به نحو تاکتیکی هم می‌توان خمر خورد و تاکتیک عیب ندارد که مضر باشد چون گذرا است و بعد که گذر کرد روی سیر استراتژیک و اصلی خودش می‌رود و خمر را حرام می‌داند. در قسمت اول این بحث، جریان و حرکت دیده نمی‌شود اما در قسمت دوم، جریان و حرکت دیده می‌شود ولی ناقص است، قسمت سوم هم این مطلبی است که خدمتتان عرض می‌کنیم.

احتمال سوم: عنوان اولی و ثانوی بر اساس فاعلیت و مزاحم دو نظام در توسعه فاعلیت
 دو نظام در توسعه فاعلیت روبروی یکدیگرند و مزاحم هم هستند و اصل مطلب هم فاعلیت است و تحقق فاعلیت تا آخر از توسعه را اثبات می‌کند.

الف - روابط درونی نظام غالب، بر اساس عنوان اولی است
 هر کدام از این دو پرچم که یکی مال کفر و یکی مال ایمان است، هر کدام که توسعه را در دست گرفت دیگری ناچار است که در حالت توسعه نباشد، نسبت تأثیر اصلی را یکی از این دو می‌تواند داشته باشد و توسعه را یکی می‌تواند در دست بگیرد، حالا اگر یکی از اینها توسعه را در دست گرفت و غالب شد نتیجه‌اش این است که حوادث و رویدادها به نفع آنکه غالب است بر علیه مغلوب پیدا می‌شود.

ب - روابط درونی نظام مغلوب بر اساس عنوان ثانویه
 و می‌گوییم روابط درونی نظام مغلوب بر اساس عنوان ثانوی است، اگر کفر مغلوب شد کافر مجبور است در اینجا به اسلام احتراج بگذارد و از سوسیالیزم و دموکراسی و سائر اصول کفر در پرستش حیوانیتش دست بردارد و اگر پناه بر خدا مسلم مغلوب شد حوادثش انفعالی ایجاد شده و عملی که می‌کند تأثیر مستقیم در رشد ندارد، به نحو تاکتیکی یعنی به نحو اضطرار موثر در رشد است و از راه ناعلاجی در رشد مؤثر است.

ج - فطرت اولیه عالم بر توسعه قدرت اسلام و توسعه پرستش خدای متعال است

اگر مسلمان غالب باشد در اینجا دیگر عنوان ثانوی معنا ندارد چون حوادث را به نفع اسلام درست می‌کند یعنی روابط تعیین کننده جایگاه این شیء به نفع اسلام درست شده و این مصداق عنوان کلی خاصی از احکام واقع شده که وسیله توسعه قدرت اسلام است و فطرت عالم هم بر توسعه قدرت اسلام و توسعه پرستش خدای متعال بوده، این هم الان هویتی که پیدا کرده در همان منزلت است. یک حکم کلی و یک عنوان کلی داریم و این الان به عنوان عنوان اولی نه به عنوان ثانوی مصداق آن است.

د - احکام کلی الهی بر عناوین کلی وارد شده است و نه بر نفس موضوع خارجی

حالا برای دقت بیشتر نماز عرض می‌کنیم که احکام کلی الهی بر عناوین کلی که وارد شده آنها نفس موضوع خارجی نمی‌توانند باشند لذا شما می‌گویید اگر حیثیت عوض شود حکم عوض می‌شود چرا حیثیت می‌گویید؟ چون تجرید می‌کنید و یک حیث را از حیث دیگر جدا می‌کند، می‌گویید یک شیء می‌تواند صاحب هزاران عنوان باشد، قند حلال است یا حرام است؟ اگر این مصداق تسلط کفار بر مسلمین واقع شود قطعاً حرام است و اگر مصداق تسلط مسلمین بر کفار واقع شود خوب است و اگر مصداق مضر بودن برای بدن واقع شود حرام است، اگر مصداق نجات از هلاکت پیدا کند واجب است و مصادیق دیگری که می‌توان بیان کرد، حالا می‌آییم سراغ این عناوینی را که شما با حیثیات کلی قابل پذیرفتن و رد کردن می‌دانید این حیثیات در عینیت می‌شود روابط، نه حیثیات و نظر گاهها، نمی‌گویید اگر از اینجا نگاه کنی یا اگر از آنجا نگاه کنی.

ه - در احکام کلی الهی یک حکم محور است و آن توسعه قدرت اسلام است

بلکه فقط ای یک موضع می‌توان دید و آن موضع توسعه قدرت اسلام و پرستش است و یک حکم، اصلی می‌شود و همان طور که شما در نظام یک رهبر بیشتر نمی‌توانید داشته باشید و بیشتر بودن ممتنع است شما نمی‌توانید بگویید ما، دو حکم داریم که هر دو در یک منزلت، اصل هستند و هر دو حکم هم در منزلت حکومت اصل هستند، نه اینکه هم عرض نسبت به امر دیگری باشند که احکام باشد که این مطلب را بعداً بحث می‌کنیم.

و - عنوان ثانوی ترافع و تدافع روابط و تجدید و تبدیل موضوعات در تزامن دو نظام قدرت است

پس عنوان ثانوی به لحاظ سوم که ترفع و تدافع روابط و جدید و تبدیل موضوعات در تراحیم دو نظام قدرت هستند، این دو نظام قدرت روبروی یکدیگر هستند و هر یک می‌خواهد بر دیگری حاکم شود و در آنجا مسئولیت اولیه ولی الهی، این است که نگذارد ولایت کفر بر مسلمین حاکم شود و حق اینکه اسلام را دست کفر بسپارد ندارد و هیچ مسئولیتی اعظم از مسئولیت نسبت به اسلام و کلمه توحید نیست ولی الهی اگر مبسوط الید است نمی‌تواند بگوید من ولایت کفر را بر مسلمین پذیرفتن، گاهی می‌گوید فقط اعلامیه سیاسی نمی‌تواند بدهد گاهی می‌گوید در برنامه‌ی‌زی وس یاست گزاریهایش هم نمی‌تواند این کار را بکند، خداوند حضرت امام رضوان الله تعالی علیه را رحمت کند سیاست‌گزاری او بر محور جنگ با کفر و نفاق خارجی و حل معضلات داخلی است یعنی معضلات داخلی بر آن اساس حل می‌شود.

ز - احکام کلی الهی، احکام کلی بر جریان رشد است

پس جایگاه احکام این شد که احکام حکم بر جریان رشد هستند نه احکام رشد.

ح - ساختن موضوعات احکام رشد، بدست ولی فقیه است

ساختن موضوعات احکام رشد بدست ولی سپرده می‌شود شما در امور شخصی هم همین کار را می‌کنید و عجیب است که وقتی پای امور اجتماعی و نظام پیش می‌آید تردید پیدا می‌شود ولی وقتی سؤال می‌شود شما امسال می‌خواهید خانه اجاره کنید یا پول قرض کنید و بخرید، گاهی می‌گویید می‌خواهم قرض کنم و بهر ترتیبی شده یک خانه بخرم چون دیگر از اجاره نشینی خسته شده‌ام و مصلحت ما در خریدن خانه است یعنی مصلحت کار و توفیق عبادت و غیره را در خریدن خانه می‌بینید یک وقتی درست بر عکس این است و می‌گویید فعلاً هر طور که شده باید با مستأجری ساخت و اصلاً سراغ خریدن نباید رفت یک وقت می‌گویید الان بهر نحو که شده حتی با قرض کردن باید ده تا تخته قالی بخرم و چند روز دیگر آنها را بفروشم یا زمین بخرم و دو ماه دیگر بفروشم، یک وقت دیگر می‌گوید نه من نزدیک این مطلب نباید بروم و باید سراغ فلان امر بروم اینکه من اجاره کنم یا مضاربه یا مساقات یا اینکه سراغ این کار یا آن کار دیگر بروم کدامش صلاح است، حالا پول بدست آوردم چقدر از آنرا به میوه تخصیص بدهم چقدر به گاز کشیدن منزلت تخصیص بدهم، ممکن است بگویید انسان اگر بدنش سالم باشد سرما و گرما را نمی‌فهمد و آنها را رد می‌کند یا بر عکس آن بگوید اگر سرما و گرمایت تأمین نباشد مریض می‌شوی و به جای میوه یک چیزهای ساده تر که احیاناً

اسم میوه هم ندارد می‌توانید بخورید مثلاً فلان جوشانده گیاهی را بخورید، در بعضی از شهرها مثل عرق شاطره که در شیراز رائج است گل ختمی را به آب می‌زنند و صاف می‌کردند و با شرب درست می‌کنند و می‌خورند، ممکن است یک نفر بگوید میوه نمی‌خورم و از عرقات استفاده می‌کنم تا ویتامن بدن تأمین شود و لکن گاز لازم است.

ط - فلسفه احکام غیر از فلسفه عمل در نظام است

درست است که شما در فلسفه احکام عالم نیستید ولی نمی‌توانید بگویید در فلسفه عمل خدم هم عالم نیستیم، این ممتنع است. فلسفه احکام را نمی‌دانیم که چرا خداوند خمر را حرام و چیزهای دیگر را حلال کرده است مگر اینکه خودش بیان کرده باشد این مطلب درست، ولی به فلسفه کارهایی که در زندگی‌ات گزینش می‌کنی (و می‌گویی من منزل خودم را تدبیر می‌کنم) عالم هستی چه رسد به این که در باب اسلام و حکومت اسلامی که نمی‌شود گفت عالم نیستیم...

اگر مسئولیت نظام در برخورد بانظام کفر در توسعه شد یعنی طبقه‌بندی احکام را ملاحظه کردید و مبتلا به بودن نسبت به احکام مختلف خواست موضوعات مختلفی را ایجاد کند ولی شما که وظیفه‌تان این نیست که اطلاعاتی را جمع کنید که در برابر دنیا چگونه می‌تواند جنگید مثلاً از شما سؤال کنند این خودکار را که می‌خرید کمک به آمریکا کرده‌اید یا نه؟ می‌گویید این مسئله برای من مطرح نیست می‌گویند محاسبات ارزی آن را کرده‌ای که این چقدر ارز می‌برد؟ می‌گویید من در حد فردی و شخصی خودم کار می‌کنم و آن سیاست‌گذاری و وظیفه دوست است چون دوست امکانات جمع بندی و اطلاعات لازم را دارد که بعد اینها را زیاد کند یا کم کند و من درون یک زمینه‌ای که او ایجاد کرده می‌توانم حرکت کنم بر خلاف کسی که می‌خواهد کل اختیارات مسلمین را حفظ کرده و سلطه فاعلیت مسلمین نسبت به کفار را حفظ کند.

در اینجا سؤال که طرح می‌شود اینکه آیا اگر فاعلیتها در اصل موضوع فاعلیت تقوم دارند این نحوه قوامشان موجب این می‌شود که قانون و نسبت و ضوابط از نسبت بین فاعلیتها پیدا شود و آیا در فاعلیت تمثلی شما همین طور است که گفته شده که ولی اعظم الهی نسبت تأثیر اصلی و ولی اجتماعیدر رتبه بعد از آن نسبت تأثیر دارد، آیا مثلاً فلان کاشف

و مخترع هم همین کار را می‌کند و یا نه و این آثاری که از خارج به ذهن شما می‌آید در چه منزلتی است؟ این مطالب برای جلسه آینده مورد بحث واقع خواهد شد.

- پرسش و پاسخ

برادر رضائی: آیا تمایلات عمومی در برنامه‌ریزی دولت اثر دارد یا نه و آیا ممکن است با برنامه ریزی دولت تعارضی پیدا کند و یا اینکه به آن حد، می‌زند یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: انشاء الله تعالی این بحث را در آینده خدمتان هستم که این معنا تصرفی که او می‌کند بعد چگونه آن را انجام می‌دهد البته تمایلات همان طور که فرمودید معنایش این است که توسعه فاعلیت تعلقی مردم چگونه بشود و البته حول محور ولی است بعداً حدود و خصوصیاتش را عرض می‌کنم.

برادر سبحانی: عناوین ثانویه‌ای که در اینجا مطرح است ظاهراً در مرحله تطبیق نیست بلکه در مرحله اولویت مابین نفس احکام است. تبث مثالهایی که درباره مصادیق عناوین ثانوی می‌زنند درباره کارهای فردی جزئی است، البته دقت کنید و اشکالی ندارد که این را بپذیریم که آن آقایانی که فتوا می‌دهند در عین حال که بسیار جلیل القدر هستند ولی هرگز معصوم نیستند و در ادراکشان، ضعیف و قوتی راه دارد، ممکن است این را که تعارض بین ماهیات واقع نمی‌شود، نفهمیدند، سؤال این است که احکام را روی عناوین بریده از عینیت می‌دهد یا احکام حاکم بر جریان رشد است و اصلاً حکم در آنجائی که این آقا می‌گویند نداریم، ما دو چیز داریم یکی الان گفتیم مصداق آن حکم را نداریم و یک مصداق دیگر است و به عنوان اولی هم این مصداق است اما بعداً می‌گوییم در آنجا اصلاً حکم نداریم.

۱ - احکام، طریق اعطاء ربوبی و ابزار ولایت نبوی(ص) است

اگر می‌گویید احکام به عنوان یک چیزی جعل نشده که بریده از عالم باشد بلکه احکام ابزار ولایت نبوی(ص) و طریق اعطاء ربوبی است.

۲ - حکم وسیله نظم برای ولی است

اصلاً حکم چکاره است؟ درباره حکم راهنمایی و رانندگی مثال می‌زنم این وسیله نظمی است که مسئول شهر، دارد انجام می‌دهد، اگر بگوییم وسیله نظم برای تنظیم تاریخ توسط رسول اکرم(ص) وسیله و طریق انعام از طرف حضرت

حق است دیگر در آنجا حکم نداریم و اقتضائی نیست، البته الان مصداق را نفی کردیم نه اصل حکم، و اقتضاء را. فقط اشاره کردیم که این قدرتش که عوض می‌شود یک چیز دیگری می‌شود که مصداق چیز دیگری است ولی هنوز درباره حکمش صحبت نکرده‌ایم آن احکام می‌خواهند ناظر به موضوعات باشند چه نحوه موضوعی است که می‌خواهد ناظر باشد.

برادر سبحانی: گاهی تبدیل را در موضوعات می‌بریم ولو با منطق اصالت ربط یا فاعلیت و می‌گوییم این موضوع آن حکم نیست، این اشکالی ندارد اما آیا بحث عناوین ثانوی در اینجاست که من موضوع جدید ایجاد می‌کنم، یا بحث درباره تعارض بین نفس خود عناوین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا صحبت از این است که آیا حکم روی نفس عنوان می‌تواند برود یا نه؟ حکم روی نفس عنوان برود یعنی چه؟ نسبت بین مکلف و موضوع را می‌گیرید یا این نسبت را در رشد می‌بینید یعنی عالم تکوین را در نظام می‌بینید یا می‌شود یک چیزی را جدا کرد؟

برادر سبحانی: به هر حال هر چه که باشد یک عنوانی دارد ولو با ربط در موضوع هم لحاظ شود ولی به هر حال یک امری داریم، یعنی دیگر در آنجا این که خمر هست یا نیست به عهده من است ولی انکار نفس عنوان احکام را نمی‌توانیم بکنیم، یعنی مسئله تراحم بین عناوین را باید از تراحم بین موضوعات جدا کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فعلاً بیان شد که بین موضوعات تراحم نیست.

برادر سبحانی: آقایان می‌گویند بحث عناوین ثانوی در آنجا نیست موضوع را عوض می‌کنیم یا مثلاً موضوع اجاره را محقق نمی‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بر این اساس دیگر حق اشکال نسبت به کسی که متصرف در عینیت است گرفته می‌شود. این عنوانی که دارید یا ندارید، و اینکه آیا این مصداق آن است یا مصداق نیست آیا تطبیق به مصداق این عنوان عرفی است یا اینکه حیثیت که در عینیت رابطه و نسبت می‌شود و معین کننده موضوع است.

برادر سبحانی: به هر حال در هر رابطه‌ای که بگیری ممکن است یک موردی باشد که هم ربا باشد و هم موضوع سلطه، یعنی هم مصداق رباست و هم اگر محقق شود مصداق سلطه کفار است، حالا در تزامم بین عناوین مشکل را حل می‌کنیم یا اینکه می‌فرمایید یک کاری می‌کنیم که ربا نباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما چگونه صدق ربا را بر آن تمام می‌کنید، اگر ربا بین دو شخص باشد عیب ندارد که صدق را درست کنید ولی اگر بناست حیثیت در یک جای دیگر تمام بشود به چه دلیل می‌گویید این رباست، آیا بر هر گونه زیاده‌ای عنوان ربا صدق می‌کند؟ اگر می‌گویید تعریف می‌کنیم، تعریفتان را در یک نظام تعاریف و بر یک پایه بیان می‌کنید و در یک ولایت می‌آورید یا نه؟

بحث استنباطات مرحله دوم است مرحله اول این است که عنوان چگونه تمام می‌شود اگر حکم روی عنوان محض بود یعنی عنوانی که مکلف و موضوعی در آن نباشد چه اقتضائی در آن است؟ یک انسان بیاوریم که نه مسافر باشد نه حاضر نه فقیر باشد نه غنی و فقط عنوان مجرد از همه خصوصیات باشد، چنین انسانی نداریم بعد هم بگوییم یک موضوعی بنام خمر برای این فرد می‌آوریم، من می‌گویم اصلاً چنین فردی خلق نشده که خمر بخورد یا نخورد. انسانی که هیچ یک از خصوصیات تعیین را نداشته باشد نداریم و اگر خلق شد درباره خمر خوردن او صحبت می‌کنیم.

برادر سبحانی: بر هر مبنائی که موضوعات را تعریف کنید آیا این احتمال نیست که بر اساس همان مبنا صدق این عنوان در عین حالی که ممکن است عنوان خمر بر آن صادق باشد یکی دیگر از عناوین هم می‌تواند صادق باشد و این احتمال نفی نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابدأ، در مجموعه این طور نیست (ج: احتمالش نفی نمی‌شود) و این احتمال از این قبیل است که بگوییم این میکروفن در عین حالی که اینجا هست اینجا نیست، در مجموعه این یک منتهی بیتشر ندارد.

حجت الاسلام میرباقری: این منتهی، عناوین تحت ادله نیست ما باید عناوینی که در ادله شرع هست استنباط کنیم که آن عناوین همان تطبیق عناوین به همان ارتباطات است، از یک رابطه به آن خمر می‌گویید و از یک رابطه دیگر چیز

دیگر و آن وقت مجبور هستید تراحم عناوین را در خود این ببینیم آن وقت اولی و ثانوی پیدا می‌شود یعنی هر گاه ادله‌ای که در شرع آمده بود روی عناوینی رفت که آن بر منتهی منطبق بود ما هم می‌گوییم یک منتهی بیشتر ندارد. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عناوین را چه می‌دانید یا احکام شرع روی چه عناوینی هستند؟ آیا روی عناوین عرفی رفته یا عناوین دیگری؟ یعنی تلقی اینکه این حکم ناظر به این مطلب است و معنایش چیست سراغ تبادر و ارتکازات عامه عرب می‌رویم یا اینکه سراغ رشد می‌رویم؟ اینجا جای بحث است و مطلب هم قابل دقت است. برادر سبحانی: شما می‌خواهید حرمت خمر را با بحث قدرت مبارزه با کفار حل کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در زمان خود نبی اکرم (ص) مردم خمر می‌خوردند و حضرت به آنها کاری نداشتند، یعنی با آنها دعوا نمی‌کردند و در حقیقت حرمت خمر را بر نمی‌داشتند، بحث عند التراحم هم نیست بلکه حضرت این را بعد از مدتها فرمودند که ضد رزق حسنه است، ابتدا فرمودند مکروه هم است، این مرحله ابلاغ که رسیدند در حقیقت یک مرحله دیگر از حکومت بود که آیا در حکومت چه باید کرد؟

و صل الله علیه و آله الطاهرین

۱۷۴۳

فلسفه اواصل مبانی نظام ولایت
موضوع بحث: توصیف از فاعلیت بر اساس نظام ولایت

دوره سوم

تاریخ: ۷۰/۳/۱

جلسه ۱۵

فهرست:

- جایگاه دو نظام حیوانی و الهی در نظام ولایت
- ۱ - ربط فاعلها در نظام به معنای تقوم در ایجاد نفس فاعلهاست
 - ۲ - تقوم توسعه فاعلیت مافوق به توسعه فاعلیت مادون، تقوم زمان به مکان در نظام فاعلیت است
 - ۳ - اعراض یعنی تعلق مشروط و مقید فاعل مادون به فاعل بالاتر (در تصرفات فاعل بالاتر)
 - ۴ - طاعت یعنی تعلق مطلق فاعل مادون به فاعل بالاتر (در تصرفات فاعل بالاتر)
 - ۵ - در اعراض، تعلق فاعل مادون به فاعل بالاتر از طریق خصوصیات مشروط است
 - ۶ - خصوصیات مشروط (فرد عاصی) به بسط نفوذ فاعل بالاتر در منزلت حیوانی حاصل می شود
 - ۷ - فرد عاصی فاعلیت اولیاء را بالواسطه در منزلت و توسعه حیوانی خودش می خواهد
 - ۸ - توسعه حیوانی، عبادتی متناسب با منزلت حیوانات است
 - ۹ - فاعلیت حیوانی در منزلت حیوانی خود، در توسعه سهیم است
 - ۱۰ - در توسعه نظام عالم، توسعه حیوانی ضروری است و نقض غرض نمی باشد
 - ۱۱ - بیان ضرورت توسعه حیوانی در نظام عالم بر اساس اصالت ربط
- ترکیب عبادت در منزلت حیوانی با عبادت در منزلت انسانی در کل تبدیل به کیفیت جدیدی از عبادت در منزلت انسانی می شود
- ۱۲ - بیان ضرورت توسعه حیوانی در نظام عالم بر اساس نظام فاعلیت
- الف - عبادت یعنی «گذر از تعلق به وضع» همراه با یک رنج الهی است که گنه آن ابتهاج است
- ب - نفس درگیری برای گذر به طرف ابتهاج لازم است
- ج - هر چه درگیری (در گذر از وضع) بیشتر باشد شدت ابتهاج بیشتر است
- د - برای رشد و توسعه در منزلت انسانی درگیری با حیوان توسعه یافته لازم است
- ه - نمونه بارز حیوان توسعه یافته، نظام سلطه استکباری امریکاست که تا مرز تمایلات نیز نفوذ پیدا کرده
- و - درگیری با آمریکا نیاز به ایمان زیادی دارد و در این درگیری برای مؤمنین عبادت بزرگی واقع می شود
- ز - توسعه عبادت حیوانی برای توسعه عبادت در منزلت انسانی، مربوط به دار دنیاست
- ح - در توسعه نظام، آن کس که اعراض می کند فقط به خودش ضرر می زند
- ط - انسانهای طاغی خودشان برای خودشان عذاب درست می کنند
- ی - عذاب یعنی خلاء و فاصله و دوری از مولا که بدست خود کفار و مشکرین است

- ل - مقابله با کفار از طرف مولا سبب ظهور قدرت جدید مولا در برابر آنهاست
- م - عاصی (ملحد، مشرک، منافق) به ملوا و به مؤمنین نمی‌تواند ضرر برساند
- جمع بندی
- ۱ - حرکت زمانی فاعلها (در نظام) منشاء اخلاقی عملی است
 - ۲ - عنوان مشیر نشان دهنده معرفت عبد نسبت به مولاست نه اینکه مولا را معرفی کند
 - ۳ - به حسب آیات و روایات هر کس باندازه معرفتش از کلام مولا اسقاء می‌شود
- پرسش و پاسخ (۱)
- ۱ - فرق «اشاره» در دستگاه منطق صوری و اصالت ولایت
 - ۲ - اشاره، معنای تنازلی می‌دهد بنابراین صورت متناسب متنازل عین عنوان مشیر است
 - ۳ - تنازل یعنی ساده کردن و به اجمال رساندن ربط است
 - ۴ - نشان دادن با حفظ اجمال و تنازل عین عنوان مشیر است
- جمع بندی (۲)
- عنوان مشیر در نظام تکوین و نظام ولایت اجتماعی
- ۱ - مراتب مختلف برای عنوان مشیر
 - الف - هر علم کاربردی که احاطه بر معلوم نباشد عنوان مشیر است
 - ب - هر علمی که نفوذ تصرف شما در غیر است عنوان مشیر نیست
 - ۲ - توسعه در نظام ولایت تکوین با توسعه در نظام ولایت اجتماعی فرق دارد، یعنی عنوان مشیر هم دو معنا دارد
 - ۳ - توسعه در نظام ولایت اجتماعی با توسعه برای فرد فرق می‌کند
 - ۴ - مراتب مختلف توسعه در نظام‌های مختلف اجتماعی و تکوینی و مقایسه آنها با هم
 - ۵ - همه مراتب وسعه حول محور واحد یعنی فاعلیت حضرت حق شکل می‌یابد
- پرسش و پاسخ (۲)
- ۱ - چرایی بسط نفوذ مکانی عبد به علت حرکت زمانی اوست

بسمه تعالی

- جایگاه دو نظام حیوانی و الهی در نظام ولایت

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم بحث درباره نظام فاعلیت و نظام ولایت بود و اصل فاعلیت به معنای ایجاد تمام شد

۱ - ربط فاعلها در نظام به معنای تقوم در ایجاد نفس فاعلهاست

حالا برای معنا کردن نظام باید ربط را معنا کنیم و ربط بر اساس اصل بودن فاعلیت، ربط فاعلها به یکدیگر که تقوم فاعلیت است، تقوم هم نه تقوم در موضوع مورد تصرف نه کیفیتاً نه وجوداً بلکه تقوم به معنای ایجاد، آن هم ایجاد شیءای که تحت تصرف باشد بلکه «ایجاد نفس فاعلیت» به این معنا که فاعلیت خودش برای توسعه فاعلیت بالاتر مجرا قرار گرفت همان طور که فاعلیت پایین تر به فاعلیت بالاتر تعلق داشت نسبت به تصرف آن فاعلیت بالاتر در فاعلیت خودش یعنی در فاعلیت مادون، خودش هم چون مجرای جریان این نفوذ بود اگر نفس فاعلیت، مجرا شود خود فاعلیت در فعل که توسعه فاعلیت مادون است سهیم است و همچنین توسعه فاعلیت مافوق.

۲ - تقوم توسعه فاعلیت مافوق به توسعه فاعلیت مادون، تقوم زمان به مکان در نظام فاعلیت است

اما توسعه فاعلیت مادون است چون طلبی که از پایین نسبت به بالا هست زمانی است اما توسعه فاعلیت مافوق است چون فاعلیت مافوق در مادون سعه مکنی پیدا می کند یعنی در اینجا باز تقوم زمان و مکان را بهم در نفس فاعلیت می بینیم.

۳ - اعراض یعنی تعلق مشروط و مقید فاعل مادون به فاعل بالاتر (در تصرفات فاعل بالاتر)

بعد از این قسمت یک سؤال مطرح بود که اگر فاعل اعراض کرد یعنی فاعل مادون به فاعل بالاتر در اینکه در فاعلیتش تصرف کند تعلق پیدا نکرد بلکه یک قید داشت که فاعلیت مافوق را به صورت مقید و مشروط می خواهد.

۴ - طاعت یعنی تعلق مطلق فاعل مادون به فاعل بالاتر (در تصرفات فاعل بالاتر)

یک وقت می گویند خدا یا مرا از کسانی قرار ده که فرمانبر حضرت ولی عصر (عج) هستند و الممتهلین لاوامره می - گویند کدام اوامر؟ می گوید هر امری که باشد.

۵ - در اعراض، تعلق فاعل مادون به فاعل بالاتر از طریق خصوصیات مشروط است

یک وقت یک چیز و یک خصوصیت دیگری را شریک قرار می‌دهد و می‌گوید این دسته از کار، طبیعی است که پذیرش فاعلیت مافوق در نفس فاعلیت خود به صورت مطلق نیست، تعلق به فاعلیت بالاتر هست ولی از طریق خصوصیت.

۶ - خصوصیات مشروط (فرد عاصی) به بسط نفوذ عامل بالاتر در منزلت حیوانی حاصل می‌شود

و چون آن خصوصیت حاصل نمی‌شود، الا به فاعلیت فاعل بالاتر، یعنی مثلاً آن کسی که می‌خواهد در اکل و شرب حیوانی توسعه پیدا کند این مأكولات که بدون فاعلیت مولا درست نشده است ولو این چیزی که این می‌خواهد متناسب با حیوانیت است و متناسب با منزلت انسانیت نیست.

۷ - فرد عاصی فاعلیت اولیاء را بالواسطه در منزلت و توسعه حیوانی خودش می‌خواهد

کفار می‌خورند آن طور که حیوانات می‌خورند یعنی با هفت بطن می‌خورند (این فرمایش یعنی از بزرگان است) اینکه این هم می‌خواهد مثل حیوانات با هفت بطن بخورد هر چند آن مأكولات مخلوق است و باز فاعلیت خدای متعال را در توسعه خودش می‌خواهد و فاعلیت اولیاء را می‌خواهد ولی بالواسطه است از منزلت نازلتر از منزلت حیوانیت، حالا سؤال این است که اگر چنین باشد اما این توسعه حیوانی دارد مورد قبول است آیا مولا هم توسعه پیدا می‌کند یا نه؟ و صحیح است که بگوییم توسعه ولی بالاتر هم هست یا بگوییم در چنین شرائطی توسعه ولی بالاتر نیست.

۸ - توسعه حیوانی، عبادتی متناسب با منزلت حیوانات است

اگر کسی بگوید عبادت از انسان، آن است که توسعه متناسب با ظرفیت انسانی باشد ولی عبادت حیوان، متناسب با منزلت حیوانیت است، آن هم عبادت است نه اینکه عبادت را صرفاً تفسیر تکوینی بکنید.

۹ - فاعلیت حیوانی در منزلت حیوانی خود در توسعه سهیم است

بلکه بگویید در توسعه به نحوه‌ای سهیم است نهایت در منزلت حیوانیت و بگویید در رشد کمی نه در رشد کیفی ولی به هر حال به یک نسبتی مؤثر است اما در منزلت حیوانی نه در منزلت انسانی.

۱۰ - در توسعه نظام عالم، توسعه حیوانی ضروری است و نقض غرض می‌باشد

حالا اگر بناست برای نظام عالم توسعه پیدا شود آیا در حیوانیت نباید توسعه پیدا شود و بالمره در حیوانیت مضر است

که توسعه پیدا شود؟ یعنی ناقض غرض است و اگر پیدا شد غرض مولا تحقق نمی‌یابد یا انجام می‌گیرد؟

۱۱ - بیان ضرورت توسعه حیوانی در نظام عالم بر اساس اصالت ربط

یک مثال بر اساس ربط بیان می‌کنیم و بعد آن را بر اساس اصالت فاعلیت تبدیل می‌کنیم، در مثال عیبی ندارد که بگویید خاصیت اجزاء غیر از خاصیت منته است و خاصیت منته یک خاصیت دیگری باشد. بگویید دو قند دو جزء دارد که هر دو مسموم کننده و کشنده است ولی ترکیبش یک چیز نافع است، آب دو جزء دارد که هر کدام یک خاصیت دارند ولی ترکیب و منته آنها چیز دیگری است که دارای خاصیت دیگری است.

- ترکیب عبادت در منزلت حیوانی با عادت در منزلت انسانی درکل تبدیل به کیفیت جدید از عبادت در منزلت انسانی می‌شود

یعنی جمع کمی نیست بلکه تبدیل شدن به کیفیت دیگر است، یک احتمال این است که بگویید عبادت انسانی و حیوانی رویهم یک شکل دیگری از کیفیت را نتیجه می‌دهد.

۱۲ - بیان ضرورت توسعه حیوانی در نظام عالم بر اساس نظام فاعلیت

دومین احتمال این است که بگویید اگر در توسعه انسانی اساساً توسعه حیوانی لازم باشد، برای نظام ضرورت دارد، تقریبش هم چنین باشد که بگویید.

الف - عبادت یعنی «گذر از تعلق به وضع» همراه با یک رنج و المی است که کنه آن ابتهاج است

ابتدا یک عبادتی داریم که «گذر از تعلق به وضع» باشد که این گذر حاصل نمی‌شود مگر با یک مرارتی که کنه آن توأم با ابتهاج است و قبلاً بحث آن بیان شده است که چگونه ممکن است باطن الم، ابتهاج باشد.

ب - نفس درگیری برای گذر به طرف ابتهاج لازم است

اگر بگویید چنین چیزی حتماً برای گذر به طرف ابتهاج لازم است و ممکن نیست که نباشد و بعد بگویید این مقداری با راحت طلبی انسان درگیری دارد.

ج - هر چه درگیری (در گذر از وضع) بیشتر باشد شدت ابتهاج بیشتر است

اگر بخواهد نماز بخواند، درگیری بیشتر آن هم این است که بخواهد با یک حیوانی هم دعا کند، ابتدا با گرما و سرما دعا کند بعد بخواهد با یک حیوانی درگیری کند که درگیری این بیشتر است، گرما و سرما را می‌توان با سرپناه رفع کرد. ولی حیوان تحرک دارد و این طرف آن طرف می‌دود.

د - برای رشد و توسعه در منزلت انسانی درگیری با حیوان توسعه یافته لازم است
حالا آیا در شرایط توسعه، یک حیوان توسعه یافته لازم دارید یا نه؟ این شیطان انسی حیوانی است توسعه یافته تر و به مراتب از شیطان جنی بدتر و به مراتب از سایر حیوانات بدتر.

ه - نمونه بارز حیوان توسعه یافته، نظام سلطه استکباری امریکا که تا مرز تمایلات نیز نفوذ پیدا کرده وقتی هم شکل اجتماعی و شکل نظام پیدا کند و در ابزار و روابط توسعه پیدا کند جانور بسیار مهمی می‌شود، کدام جانور را می‌توان تصور کرد که اندامش از آن طرف اقیانوسها تا این طرف با نسبت تأثیر زیاد حضور داشته باشد ممکن است یک حیوان بزرگ را تصور کرد اما این همه قدرت تحرک برای او متصور نیست. این همه قدرت نفوذی که تا مرز نظام حساسیتها و علاقه‌ها پیدا شده.

و - درگیری با امریکا نیاز به ایمان زیادی دارد و در این درگیری برای مؤمنین عبادت بزرگی واقع می‌شود.
خوب مقابله با این حیوان بزرگ و خطرناک هم به ایمان زیاد نیاز دارد که ولی الله اعظم صلوات الله علیه و علی آبائه طاهرین هم مقابله می‌کنند و مؤمنین را یاری می‌دهند و جنود ملائکه را هم به کمک می‌فرستند و دستگیری می‌کنند اگر اعتماد به ایشان باشد و ما روبرنگردانیم و فاعلیت آقا را در فاعلیت خودمان بخواهیم، محال است که در برابر دشمن در مانده شویم بلکه کار آنها برای ما مثل پل برای گذر از یک مرحله خواهد شد و عبادتی که در مقابله با کفار برای ما حاصل می‌شود البته در یک منزلت عبادت خود ولی اعظم الهی است که دستگیری می‌فرمایند ولی در منزلت دیگر ما اکرام می‌شویم به اینکه ما را خدمه خودشان در مقابل کفار قرار می‌دهند و در این عبادت اگر دستگیری آنها نباشد ممکن نخواهد بود، «و نفس ما سویها فالهمها فجورها و تقویها» (سوره شمس آیه ۷) فجور و تقوی هر دو ملهم می‌شوند و در دستگاه الهی پیدا می‌شوند و لکن اگر کسی رویش را به طرف خدا کرد خدای متعال کمکش می‌کند «قد

افلح» (سوره شمس آیه ۸) یعنی رستگار می‌شود در عالم هم کفر و حیوانیت در این شکل بسیار خطرناک برای توسعه عالم لازم است.

ز - توسعه عبادت حیوانی برای عبادت در منزلت انسانی، مربوط به دار دنیا است

بنابراین یک صحبت این است که یکی از مراحل عالم مرحله عالم دنیا است که در این مرحله باید یک سری کار انجام بگیرد و در این سری از کارها که نظام ولایت اینگونه تحرکی را که در طاعت و عصیان در عالم دنیا دارد لازمه توسعه‌اش این است که حیواناتی بدین گونه خطرناک پیدا شوند تا یک ایمنهائی هم در مرحله بالاتر ظاهر شود البته ممکن است شما بگویید در عوالم دیگر شکل حرکت بگونه دیگری است، شکل نظام فاعلیت و توسعه هم بگونه دیگری است و لکن در این عالم اینگونه است.

ح - در توسعه نظام آن کس که اعراض می‌کند فقط به خودش ضرر می‌زند

در این فرض آن کسی که روبرو می‌گرداند در توسعه، به خودش ضرر می‌زند چون توسعه‌ای که پیدا می‌کند متناسب با منزلتش نیست خودش را می‌سوزاند ولی نمی‌تواند به شما صدمه‌ای بزند برای شما اگر از مولا روبرو نگردانیده باشد او وسیله خیر می‌شود حالا کسی بیاید خودش را در یک کوره قرار دهد و خودش را آتش بزند، فرض کنید این کوره، نفت هم مصرف نمی‌کند خوب، صرف این کار به شما رسیده و منزلتان هم گرم شده است، ملاحظه کنید که اگر کسی خودش را حیوان کرد و از شدیدترین الهامات به فجور شد و شما رویتان به طرف مولا بود و با این فجور مقابله کردید «قد افلح من زکیها» و در چنین شرایطی شما تزکیه کردید حساسیت روح شما توسعه می‌یابد نسبت به مطالبی که اگر نبود این توسعه هم در آن ظاهر نمی‌شد یعنی فاعلیت شما تا کنه کار او جلو می‌رود حالا حضور فاعلیت مولا در فاعلیت او ضرری ندارد، برای چه کسی ضرر ندارد؟ ابتداءً برای مولا ضرر ندارد، بسط فاعلیت مولا در همه منازل از جمله منازل حیوانیهست که قبلاً گفتیم حیوانات را خلق کرده است بودن این حیوانات لازمه نظام است، اما این حیوان خطرناک قابلیت خلق ابتدائی ندارد این حیوانی که به فاعلیت خودش در حیوانیت توسعه پیدا می‌کند.

ط - انسانهای طاغی خودشان برای خودشان عذاب درست می‌کنند

حالا می‌گویید اگر این لازمه قهری عالم شد دچرا دیگر او را عذاب می‌کنند. جواب می‌دهیم که خودش برای خودش عذاب درست می‌کند و الا نمی‌خواهند او را عذاب کنند.

ی - عذاب یعنی خلاء و فاصله و دوری از مولا که بدست خود کفار و مشرکین صورت می‌گیرد ظرفیتش، ظرفیت انسانی بود ولی به فاعلیت خودش کاری کرد که خودش را در ردیف حیوانات برد س خلاء و فاصله و دوری از مولا پیدا کرد.

ک - رنج و الم لازمه خالی بودن ظرفیت ملکوتی و انسانی کفار است

طبیعتاً این دوری باقی مانده و ظرفیت ظرفش خالی می‌ماند و ظرف ملکوتی‌اش دیگر پر نمی‌شود و رنج دارد اما این رنج را خودش برای خودش درست کرده است.

ل - مقابله با کفار از طرف مولا سبب ظهور قدرت جدید مولا در برابر آنهاست

این رنجش هم به مولا صدمه نمی‌زند چون مقابل حیوانیت این، مولا هم در فاعلیت الهیه بالاتر از آن را آورده است یعنی آن چیزی که مقابل این حیوان توسعه یافته باشد را آورده است.

به هر حال به مولا ضرر نمی‌زند بلکه منشاء ظهور قدرت جدید مولا در برابر حیوانیت می‌شود.

م - عاصی (ملحد، مشرک، منافق) به مولا و به مؤمنین نمی‌تواند ضرر برساند

به دیگران هم نمی‌تواند ضرر بزند چون همه فاعلیت‌ها فاعل هستند، در مقابل حضور این تا هر کجا که هست حضور دیگران در مقابل آن است یعنی به مادون خودش هم، مگر اینکه در فاعلیتشان به ولایت ا و تولی پیدا کنند که اگر به ولایتش تولی پیدا نکرده باشند اصلاً ضرر نمی‌زند و اگر تولی به ولایت این پیدا کرده باشند معنایش این است که خودشان متربه نازلتر از انسان را برای خودشان پسندیده‌اند.

- جمع بندی (۱)

۱ - حرکت زمانی فاعلها (در نظام) منشأ اخلاق عملی است

بنابراین مطلب را به صورت کلی بیان کردیم و از این کلی تر آن بود که گفتیم تعلق فاعلیت به فاعلیت مولا در حرکت خود، حرکت زمانی است و همین منشأ اخلاقی عملی است یعنی اینکه می‌گویید پایه حسن و قبح کجاست؟ اگر تعلق

به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش پیدا کرد و بدون قید بود که خودش بستر توسعه فاعلیت مولا متناسب با ظرف خودش شد این، خیر می‌شود چون در منزلتی که مولا قرارش داده بود در همان منزلت نیابت مولا را دارد. اگر بالاتر برویم و در فاعلیت بالاستقلال هم نظر کنیم که فاعلیت مطلقه ربوبیه الهی است کمال مطلق اگر عاری بودن از جمع نقائص باشد که چنین است و هیچ جا معنی اطلاق برای هیچ مفهومی صحیح نیست الا عنوان مشیری را که در اینجا عرض کردیم البته به عنوان مشیر هم عرض شد که معنای ربط و تعلق و پرستش او هم به همین است یعنی ارتباط قلبی با مولا مرتبه پرستش را مشخص می‌کند و معنون مشیر هم خود این ربط است البته مشیر به طرف فاعلیت حضر حق است ولی مشیر است و اشاره می‌کند.

۲ - عنوان مشیر نشان دهنده معرفت عبد نسبت به مولاست نه اینکه مولا را معرفی کند

معنون آن خود این حالت بندگی و منزلت عبد است یعنی عنوان مشیر معرفت این عبد را نشان می‌دهد نه بالاتر نه اینکه مولا را معرفی کند معرفت عبد را نشان می‌دهد.

۳ - به حسب آیات و روایات هر کس باندازه معرفتش از کلام مولا استقاء می‌شود

به حسب آیات و روایات هم، هر کس به اندازه معرفتش از کلمات مؤلا اسقاء می‌شود و از آنها می‌نوشد، این معنایش آن است که عنوان مشیر و صورت تمثلی نسبت به فاعل بالاتر وضعیت ارتباطی خود این را نشان می‌دهد و چون ارتباط هم ارتباطی است که معنا ندارد بگوئید نسبت به بالا تطابق دارد بلکه می‌گوئید صرف ربط و تعلق است آن وقت صحیح است بگوئید این، معنون همین عنوان مشیر است و به آن اشاره می‌کند.

- پرسش و پاسخ (۱)

۱ - توضیحی پیرامون فرق «اشاره» در دستگاه منطق صوری و اصالت ولایت

حجت الاسلام میرباقری: این تعابیر مسامحی است و «اشاره» و امثال آن در تعریف علم، رها می‌شود یعنی معنا ندارد، این اشاره به آن دارد یعنی چه؟ اشاره به مادون هم نیست تا چه رسد به مافوق، با این تعریف از علم دیگر اشاره از موضوعی می‌افتد یعنی وقتی کاشفیت از موضوعیت افتاد اشاره و امثال آن هم بی‌معنا خواهد بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا وقتی حضرتعالی می‌فرمایید این صورتی است که مولا در این ایجاد کرده و توسعه تمثلی مولا در منزلت این است نهایت توسعه تمثلی متنازل متناسب، این یک نحوه اتحاد و تقومی از این دو و فاعل را نشان می‌دهد یا نه؟

حجت الاسلام میرباقری: ولی این جنبه حکائی اصلاً ندارد این موجودی است متقوم به موجود دیگر، تمثلی هم به معنای کاشف نیست در عالم مثال این است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی یک کیفیتی است و این کیفیت اصل و میزان برای سائر کیفیتها می‌شود یعنی محور می‌شود یعنی این از طریق این، نماینده شود یعنی توسعه مولا در صورت سازی مولا از طریق این، صورت انجام می‌گیرد از طریق فاعلیت است ولی با میزان قرار گرفتن این صورت و منزلت، حالا این مطلب بیانگر چیست؟ الانکه حضرتعالی بخواهید اشاره و حکایت را به صورت اشاره و حکایت خاص منطق صوری حفظ کنید و بگویید اشاره و کشف و علم را به همان معنای خاص حفظ می‌کنیم نه به معنای این که صحیح است به این خلافت و نماینده بگویید. این بر چه اساسی نماینده است؟ بر اساس اصالت کیفیت و اصالت شیء و اصل بودن علیت صوری و اصل بودن قانون یا بر اساس اصل بودن فاعل؟ می‌گویید بر اساس اصل بودن فاعلیت و تقوم که در این صورت معنای عنوان مشیر عین همین است یعنی آن طرف سکه‌ای است که این طرفش را متنازل متناسب می‌دانید این تنازل پیدا کرده است، تنازل یعنی چه؟ تنازلی که در منزلت این با این وحدت پیدا می‌کند وقتی که این تنازل، ترازوی خلافت این برای ساختن می‌شود معنای عنوان مشیر نمی‌دهد و معنای ربطش با مولا و نمایندگی او را نمی‌دهد.

حجت الاسلام میرباقری: نشان دادن دیگر مطلقاً از موضوعی می‌افتد عنوان مشیر تعدد لازم دارد و این دول از این دستگاه است. یک موجودی است و ملاک نمایندگی است خود این هم فهم به معنای اشاره و اینکه نمایندگی را بفهمد معنا ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر همه اینها را در معنای سابق خودشان حفظ کنید درست است، اگر اشاره، دیدن، علم، یافتن و همه این کلماتی را که به کار می‌برید همان مفاهیم مربوط به منطق صوری را برای آنها در نظر

بگیرید هیچ یک از اینها نیست ولی مفاهیمی که معرفت علم به تعریف جدید است و مفاهیمی که معرفت اشراف به تعریف جدید است و مفاهیمی که معرف اشاره به تعریف جدید است را دارد.

۲ - اشاره معنای تنازلی می‌دهد بنابراین صورت متناسب متنازل عین عنوان مشیر است شما می‌گویید متنازل، متنازل عین مشیر است اصلاً مشیر مگر غیر از تنازل می‌تواند به معنای چیز دیگری باشد؟ مشیر عین تنازل است شما وقتی که اشاره را در منطق صوری هم استفاده می‌کنید باز هم «اشاره معنای تنازلی می‌دهد» یعنی وقتی که خود مطلب را به اصطلاح خودتان با همه هویت بیان می‌کنید که ما در آنجا می‌گوییم حضور نفوذ شما که به تمامه نیست و شما بنابر مبنای دیگری خیال می‌کنید به تمامه است، آن یک معنا دارد و شما تنازلیش می‌دهید و ساده‌اش می‌کنید.

۳ - تنازل یعنی ساده کردن و به اجمال رساندن ربط است

ساده کردن مطلب و به اجمال رساندن ارتباط معنای تنازل است تفسیر و تبیین چیزی، تا اجمال چیزی فرق دارد.

۴ - نشان دادن با حفظ اجمال و تنازل عین عنوان مشیر است

و نشان دادن با حفظ اجمال، نشان دادن با حفظ تنازل است شما می‌بینید به این کودک نمی‌شود یک مطلب را فهماند او را با یک مثال متوجه می‌کنید. چون که با کودک سر و کارت فتاد، پس زبان کودکی باید گشاد، متنازل می‌کنید و اگر بگویند مطلب عوض شد می‌گویید نه همین که این به صورت اجمالی به مطلب التفات کند کافی است. اگر نفس التفات هم به معنای فاعلیت آمد و صحبت شد تنازل می‌شود «اشاره» یعنی «تنازل» کیفی است که لقب اشاره دارد، تنازل برابر با خود آن مطلب نیست، ولو در خصوصیتی که به بحث تقوم می‌رسد.

حجت الاسلام میرباقری: تنازل با منطق صوری جور در می‌آید و به معنای تجلی و تشأن و قبض و بسط وجود می‌شود اما تنازل به معنای اینکه یک وجودی پایین بیاید نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به هر حال اگر شما بخواهید آن معنا را حفظ کنید مطلب تمام نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آقایان می‌گویند در مراتب طولی، مرتبه بالا عین کمال مرتبه پایین را دارد به نحو بساطت، بنابراین آن بسیط وقتی مقید شد آن تنازل یک حرفی است که این باطل است و به تشآن اشکال وارد است، اما معنای این تنازل چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: توسعه مولا در همه منازل است یا فقط در منزلت خودش است یعنی ابتداء وحدت و کثرت و تقوم را قائل می‌شوید یا نه و بعد که پذیرفتید وحدت به معنای بساطت در مخلوقات نیست و مجبورید وحدت و کثرت را قائل باشید و بعد در فاعلیت هم می‌گویید وحدت و کثرت محال است مگر با حفظ زمان و مکان و بعد هم می‌گویید محال است مگر با فاعلیت، آن بحثها شما را به اینجا می‌رساند که تنازل را این گونه معنا کنید و در هر مرتبه از آن بحثها که اشکال دارید بفرمایید. یکی از نکات مهمی که در آنجا تمام شد این بود که اگر فاعلیت تعلق به کیفیت ثابت پیدا کند یعنی تعلق به قانون پیدا کند حرکت آفرین نیست، این بیانی که می‌فرمایید فاعلیت را در چهارچوب قانون می‌برید یا آن را حاکم بر قانون می‌کنید. ولی با فرض حاکمیت بر قانون معنای تنازل را دقت می‌کنیم که با فرض حکومت بر علم و اشاره و کیفیت هم می‌شود و قانون که می‌گویید همه اینها را شامل می‌شود در چنین فرضی تنازل، عنوان مشیر می‌شود یعنی کیفیت است که ساخته شده فاعلیت دو فاعل است .

(شروع پاورقی) برادر سبحانی: عنوان شیر یا عنوان معنون تعدد لازم دارد آن هم تعددی که یک نسبتی از آن ملاحظه شود نه تعدد جدای از هم، اینکه عنوان است و معنون، تعبیر دیگر عنوان، تصرف مولای بالاتر در پایین تر در رتبه عالم مثال است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نفوذ است نه تصرف چون در این رتبه از بیان علم کیف نفوذ مولا در رتبه پایین تر است، کیف حضور خودش نه حضور معلم نزد مولا، معلوم را ایجاد می‌کند. برای یاد آوری عرض می‌کنم که یک تعبیر از علم، حضور در نزد نفس مجرد بود، یک تعبیر علماء حسی هم این بود که اثر خارج بر روی شما تأثیر بگذارد، یک تعبیر هم این بود که شما تصرف کنید این مال یک منزلت بود بعد از این گذشتید و دیگر نمی‌گویید صورت مثالی وسیله تصرف در فاعلیت تبعی است بلکه در این مرتبه می‌گویید نفوذ و بسط فاعل و کیفیت نفوذ اوست یعنی حضور فاعل توسعه می‌یابد و معلوم چیزی نیست جز کیفیت خود فاعل نه اینکه این در نزد او حاضر می‌شود او در این توسعه

می‌یابد و این بوجود می‌آید، البته در بحث گذشته اشاره شد که سه توسعه داریم: توسعه فاعل در نظام تعلق، یعنی حساسیتها توسعه می‌یابد، این مطلب خیلی روشن است و قابل انکار نیست یک شخصی است که اصلاً معنای ریا و عجب را درک نمی‌کند اصل نماز را درست متوجه نیست تا عجب و ریا در او پیدا شود. یک وقت می‌گویید هر چه بیشتر در تهذیب تلاش کند نفس قویتر می‌شود و یک فرمول دیگری پیدا می‌کند. معنایش این است که اوصاف نفس توسعه که پیدا می‌کند وحدت و کثرت جدیدتر پیدا می‌کند و فاعلیت تعلق توسعه می‌یابد، بارها عرض کرده ام که یک نفر دعای ابوحمزه می‌خواند و در تک تک کلمات گاهی حضور دارد و گاهی حضور ندارد مثل بچه ای که می‌خواهد از یک تا صد را بشمارد و ناگهان بعد از عدد بیست و یک عدد بیست و پنج را ذکر می‌کند و بعد می‌گوید سی و شش، این مثل ماست که در وسط دعا خواندن ناگهان یادمان می‌آید خداوند کریم هم است و از کرمش بخواهیم حالا در دعا داریم یک چیزی درگی می‌خوانیم و یک الفاظ دیگری را تلفظ می‌کنیم، بعد ناگهان یادمان می‌آید که در قسمت قبل هم این طور گفته‌ایم، یک شکل دیگرش این است که اینها را مثل بچه ای که دانه دانه و به زحمت می‌شمارد ولی بریده بریده می‌گوید یک و دو را می‌گوید تا به بیست و یک و بیست و دو و تا آخر می‌رسد، یک نفر دیگر هست که در ریاضیات دستگاه ریاضی ساخته است وقتی یک را می‌گوید معنای واحد کمی و نسبت آن را تا صد می‌فهمد یک و دو و سه و چهار را می‌گوید و همه را نسبت می‌بیند و نسبتش را به سائر اعداد هم می‌داند و تا نسبت عدد بیست و یک را به سائر اعداد سؤال کنید پست سر هم نسبتهایش را می‌گوید و می‌گوید نسبت به عدد فرد اینگونه نیست به عدد زوج اینگونه، نسبت به عددی که دو برابر خودش باشد اینگونه و نسبت به عددی که نصف خودش باشد اینگونه است و مثل کامپیوتر نسبتهایش را برای شما می‌گوید بعد خاصیت این عدد را در مجموعه اعداد از یک تا صد برای شما پشت سر هم ذکر می‌کند، خوب این اشرافی که این دارد که یک عدد را مثل یک شیء در یک مجموعه می‌بیند و خاصیتش را در مجموعه می‌بیند، حالا اگر انسان اینگونه باشد که وقتی یک کلمه از دعا را می‌گوید تا آخر دعا را هم حفظ باشد و هم رابطه اش با آنها را ببیند و هم ناله و ضجه متناسب با آن بزند که البته این ربطی به دعا خواندن ما ندارد و این توسعه حساسیت است. حالا معنای این مطلب را که عرض کردم حاکی از واقعیت است این دعا را وجود مبارک امام سجاد(ع) می‌خوانده است. این جمله که «خیرک الینا نازل و شرنا الیک صاعد» چه کسی می‌تواند بفهمد از خیر چه

چیزی نازل می‌شود و از شر چه چیزی است که صاعد می‌شود، نه مفهوم خیر و نه نزول آن و نه مفهوم شر خودمان و صعود آن را می‌فهمیم «و لم یزل و لم یزال ملک کریم یأتیک عنا بعمل قبیح فلا یمنعک ذلک ان تحوطنا بنعمکم» این عبارت ما کجا می‌توانیم بفهمیم، بعد که اینها را حفظ کنیم، یک وقت من خدمت آقا (حضرت امام) رفتیم و دیدم فرزند پنج ساله احمد آقا عصای ایشان را برداشته و روی پله ایستاده و می‌گوید من تو دهن این دولت می‌زنم، خوب این بچه داشت تقلید امام را می‌کرد ولی معنای این جمله امام را که ایشان در بهشت زهرا فرمودند و اینکه امام با این جمله چکار کرد متوجه نیست امام با این جمله داشت سرنوشت سیاسی یک ملت را تغییر می‌داد و تمام خبرنگاران جهان در آن روز متوجه تصرفات امام بودند و اصلاً ایشان داشت یک حالتی ایجاد می‌کرد، حالا این صحبت کودک چه ربطی با مطلب دارد، دعا خواند ما هم همین رقم است، اگر با حال خوب بخوانیم این طور است و اگر با حال خوب هم نباشد که دیگر هیچ.

(پایان پاورقی)

شما می‌خواهید بفهمید علم چکاره است؟ ابتدا زمان و مکان را ملاحظه کرده اید و گفته اید زمان این برابر با تعلقش به ولی بالاتر است و متناسب با منتزلس، این مبدأ خیر می‌شود و عبادت واقع می‌شود و غیره ... و اگر اعراض کرد و رو برگرداند یعنی تصرفات مولا را در منزلت حیوانات و مادون ظرفیتش خواست می‌گویید نامناسب و شر برای خود این است ولی نمی‌تواند به جاهای دیگر شر برساند چون همه جا فاعل است الان اگر کسی بخواهد با کفر مقابله کند بهترین موقع عبادت و حمایت ولی الهی است البته اگر بخواهد تسلیم ولایت کفر شود خطرناک ترین وضع، همین الان است، اگر انسان بخواهد دنیا پرستی کند خطرناک ترین وقت دنیا پرستی الان است که دنیا با همه شئون استکباری اش ظهور کرده است و فاعلیت ابلیس بصورت فاعلیت جمعی تبدیل به یک حیوانی شده که از آن طرف اقیانوسها تا این طرف به صورت یک شبکه و یک نظام بسیار بزرگ در همه جا نفوذ کرده و از جمله در تمایلات من و شما و معنای توسعه همین است که یک حیوان توسعه یافته‌ای با این حیوانیت مهم پیدا شده است که در امواج هوا تأثیرش هست و در سائر فاعلیتها هم تأثیر دارد البته معنایش این نیست که فاعلیتهای مقهور هستند و دیگر فاعلیت ندارند، در نظام تقوم معنایش سلب فاعلیت از شما نیست چون که این حیوان با همه بوق و کرناهای ابلیسی و وعده و وعده‌های ابلیسی

آمده است بلکه اگر شما رو به مولای خودتان بکنید امداد می‌شوید که سابق بر شما کسی چنین امداد نشده و ظرفیتی در امداد پیدا می‌کنید که قبلی‌ها نمی‌توانستند چنین ظرفیتی داشته باشند و همه اینها حق است. کدام یک از بزرگان که در تقوا بیشتر از امثال من مرارت کشیده‌اند، آیا از حضرت ولی عصر (عج) می‌خواستند که خدایا علم برنامه مقابله با کفار به ما عطا کن، آنها نمی‌خواستند تازه خود کفار برنامه ای نداشتند تا چنین چیزی باشد، یا جواب صحت آنها را در باب علم به ما عطا کن. چنین مشکلهائی نداشتند بلکه مشکل آنها چیز دیگری بود. مشکل آنها این بود که این عالم اخباری صاحب نفوذ شده است ولی الان شبهات زمان در همه شئون توسعه یافته است الان هم اگر شما بخواهید متمسک شوید و بگویید خدایا ما را آن طور که مرضی خودستان است و مدافع خودتان قرار دهید، خوب الان با پاسخ دادن به این شبهات مواجه می‌شوید که سابقاً نبوده است، الان امدادهائی که برای شما هست برای سابقین شما نبوده است، همچنین شر ازمنه است برای کسی که بخواهد به طرف دنیا برود و بالاترین عبادت خداوند است برای کسی که متمسک به مولا شود. حالا اگر زمانی بود که هیچ شبهه‌ای در عالم نبوده الا شبهات بسیار ضعیف خوب توسعه یافتگی در مرتبه تحقق حد ضعیفی خواهد داشت و فقط به جنگ درونی با هوای نفس که بحث اخلاق بود و در فاعلیت تعلق می‌شود، در این محدوده افراد می‌توانند ارتقاء پیدا کنند ولی نه در فاعلیت تحقق، اگر ممکن است در یک زمان دیگری از تاریخ اصل جریان فاعلیت به یک نحو دیگری باشد ولی ما در باره آن زمان صحبت نمی‌کنیم بلکه درباره همین عالم تکلیف و ابتلاء به مشکلات صحبت می‌کنیم، مثلاً بعد از ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله الاعظم «صلوات الله علیه و علی آبائه» که عقل چهل برابر می‌شود شاید مطالب بگونه دیگری پیدا شود ولی صحبت درباره همین الان است.

به هر حال کسی نمی‌تواند بگوید که کافر می‌تواند به ما ضرر بزند بلکه اگر ما رویمان را از مولا برگردانیم به ما ضرر می‌زند و ضرری که کافر در فلسفه اخلاق بزند یا ضرری که ما بزنیم، به مولایمان ضرر نمی‌زند چه رسد به اینکه به خدای متعال ضرر بزند که غنی از جهانیان است، به نسبتی که فاعلیت الهیه داشته باشند کسی به آنها ضرر نمی‌زند و به نسبتی که فاعلیت حیوانی بکنند خودشان خودشان را به ضرر انداخته‌اند. نظام فاعلیت و تقوم فاعلیتها این است که هرگاه شما به مولا و ولی عدل متمسک شدید بهر نسبتی که زیر پرچم نور بروید در آنجا توسعه شدید پیدا می‌کند و

اگر نروید نظام توسعه باید همین طور باشد، اگر شما غفلت کردید و یا بالاتر از غفلت داشتید البته نوعاً اینگونه است که در غفلت، معصومین بواسطه ملائکه شما را حفظ می‌کنند آنجائی هم که جسارت باشد و رو برگردانید هم تا مدت زیادی به شما کمک می‌کنند یعنی در آنجا هم بر خلاف استحقاق خیلی کمکتان می‌کنند، اگر در جرئت نسبت به مولا خیلی بی انصافی بکنید ممکن است مولا افسار را به گردن خودتان بگذارد آن هم به یک جهت دیگری.

- عنوان مشیر در نظام تکوین در نظام ولایت اجتماعی

بعد از بحث، تقوم و اینکه فالعیت بسط و توسعه در فاعلیت تعلقی و فاعلیت تمثلی و فاعلیت تحقیقی بسط پیدا می‌کند یکی از مطالبی که در این جلسه می‌خواستیم عرض کنیم مسئله علم است، یک مطلب هم قبل از ورود به بحث علم عرض کنیم.

۱ - مراتب مختلف برای عنوان مشیر

آیا تأثیر کار اجتماعی نسبت به افراد به دلیل موضوع فاعلیتش بالاتر است می‌توان گفت آن هم عنوان مشیر است یا نمی‌توان گفت؟

الف - هر علم کاربردی که احاطه بر معلوم نباشد مشیر است

اگر برای خود عنوان مشیر مراتب مختلفی قائل باشیم و بگوییم هر علم کاربردی که احاطه بر معلوم نباشد می‌توان به آن عنوان مشیر گفت.

ب - هر علمی که نفوذ تصرف شما در غیر است عنوان مشیر نیست

و هر علمی که مربوط به شماست و تصرف می‌کنید یعنی تصرفات شما و توسعه وجودی شما در غیر است این غیر از عنوان مشیر است، ولی توسعه وجودی دیگری در شما به نحو ما، بیشتر معنای اشاره دارد ولی نه به عنوان آن معنای عنوان مشیری که درباره نظام آفرینش ذکر می‌کنیم.

۲ - توسعه در نظام ولایت تکوین با توسعه در نظام ولایت اجتماعی فرق دارد، یعنی عنوان مشیر هم دو معنا دارد

چون در آنجا شما هیچ سعه اختیار ندارید و به صورت کاربردی هم نمی‌توانید بکار گیرید و بین اینها باید فرق گذاشت یکی عنوان مشیر نسبت به فاعلیت بالاتر است که مطلقاً از حیطة تصرفات شما خارج است و یکی آنها که متقوم به

تصرفات شما در محصولات خاصی است می‌گویید بنا نشد در خارج باشد و به مولا هم ارتباط ندارد، می‌گوییم بله توسعه در عالم کون قابل قیاس با توسعه در نظام اجتماعی نیست.

۳ - توسعه در نظام ولایت اجتماعی، توسعه برای فرد فرق می‌کند

کما اینکه توسعه نظام اجتماعی با توسعه‌ای که برای فرد پیدا شود قابل قیاس نیست.

۴ - مراتب مختلف توسعه در نظام‌های مختلف اجتماعی و تکوینی و مقایسه آنها با هم

در نظام اجتماعی می‌گویید موضوعات جدید و بعد می‌گویید جهت‌گیری جدید پیدا شد و سطح جامعه عوض شد نظام منظومه جاذبه عوض شد و تعاریف معادلات داخلی آن فرق پیدا می‌کند بر خلاف آن جا که مادرش را نگاه می‌کنید و می‌گویید توسعه یافتن و شرح صدری که فرد پیدا می‌کند جایگاهش را در داخل نظام بالا و پایین می‌کند ولی توسعه‌ای که نسبت به کل نظام می‌گویید وضع نظام را عوض می‌کند و کلیه معادلات داخلی‌اش و معنای جایگاهها و مناصب و تقویمش عوض می‌شود ولی از اینجا که بالاتر می‌آید می‌گویید توسعه عالم تکوین معنایش این است که از یک مرحله به مرحله دیگر برود. در مرحله جدید دیگر آن صحبت‌های قبل مطرح نیست، الان اگر به سلامتی وارد عالم ظهور شویم یک سری از گرفتاریها موضوعاً در آنجا مطرح نیست و موضوعات دیگری مطرح است بعد قدم به عالم برزخ بگذارید. اصولاً ممکن است یک سری از اموری که درباره آنها خیلی تلاش می‌کنید که حالا مثلاً صنعت را چکار کنیم که در تولیدات از کفار مستقل باشیم، این مطلب که در برزخ موضوع صحبت نیست یا چکار کنیم که در کشاورزی، کود شیمیایی از خارج وارد نکنیم. در آنجا این صحبت‌ها نیست و اگر بسط فعالیت هم باشد از این سنخ نیست بلکه سنخ آن مطلقاً عوض می‌شود. شما از این میدان جاذبه وارد یک میدان جاذبه دیگر شده‌اید برای مثال در آنجا مسائل و مفاهیم همگی فرق می‌کند؛ حالا ممکن است بگویید آنجا متناسب با این عالم است ولی متناسب است نه اینکه مثل این عالم باشد این عالم نسبت به آنجا «کحلقة فی فلاة» تمام دنیای شما با همه کهکشان‌ها مثل یک انگشتر در صحراست، گم می‌شود به هر حال مسائل آنجا غیر از اینجاست.

۵ - همه مراتب توسعه جدول حول محور واحد یعنی فعالیت حضرت حق شکل می‌یابد

بنابراین فاعلیت مولا در مرتبه بسیار عالی هر چند توقم به جمیع نظام فاعلیت داشته باشد و لکن جهت گیری اصلی در توسعه اش به محور فاعلیت بالا تر بر می گردد و همین گونه است که کسی که موافق با ایمان متناسب با منزلتش کار می کند که به او مطع می گوئیم این هماهنگی با محور توسعه است و کسی که اعراض کرده هماهنگی با محور توسعه نیست و هم در این زمان منحل می شود یعنی پست شدن این یک مقابله ای در برابرش ظاهر می شود که کار او را خنثی می کند یعنی کار او نقشه را عوض نمی کند یعنی هم در این زمان و هم در کل او فانی و از بین رفتنی است و در تمام این مراحل نمی تواند حضور داشته باشد، به عبارت دیگر هم در حرکت زمانی و هم در حرکت مکانی از بین رفته است.

- پرسش و پاسخ (۲)

برادر پیروزمند: با تعریفی که از زمان و مکان شد رابطه عبد و مولا چگونه می شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر گاه که تعلق به فاعل بالاتر و توسعه به فاعل بالاتر در فاعلیت خودش باشد معنای اینگونه تعلق، تعلق زمانی است که منزلت فرد را با توسعه یافتنش در مرتبه دوم نظام، بالاتر می برد، اگر بالاتر رفتنش زمان شد یعنی توسعه ای که پیدا می کند بوسیله تمسک به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش است.

بنابراین بجای تعلق به امر ثابت یا تعلق به مقصد، تعلق به فاعلیت شد یعنی زمان و کل عالم هم تعلق به حضرت حق جلّت عظمت، و مکان هم اعطاء و افاضه رب، تعلق به افاضه، تعلق تصرفی در مکان است، حضرت حق و قتی که به فاعل پایین تر اعطا می کند نمی خواهد که فاعل بالاتر بزرگتر شود بلکه حضور و بسط در منزلت پایین تر پیدا می کند، بسط زمانی پیدا نمی کند بلکه بسط مکانی پیدا می کند، حضور در منازل مختلف مادون خودش پیدا می کند هر چند این حضوری که در منزلت پایین تر پیدا می کند برای فاعلیت بالاافاضه نه فاعلیت بالاستقلال نحوه عبادتی است نسبت به خدای متعال یعنی غرضش از پایین آمدن تعلق به پایین تر به تر به نفسها نیست.

۱ - چرایی بسط نفوذ مکانی عبد به علت حرکت زمانی اوست

بلکه انعام به پایین است برای خدا، به دلیل اینکه حضرت بقیه الله به خدای متعال تعلق دارد و خدا را عبادت می کند به این دلیل است که به انعام کردن نسبت به مخلوقها توجه میکند نه اینکه استغفرالله یا آدم خلقی است که کنار دست

خدا به خلق توجه داشته باشد یا توجه کردن به خلق برایش شأن باشد، بسط ایشان در دستگیری و همه انعام فرمودنهایش از شئون عبادتش نسبت به خدای متعال تلقی می‌شود. در شأنی که ارتباطش را با ما می‌بینید شأن مکانی‌اش است. هر گاه او را در انعام به پایین تر ببینید بدون (البته چون زمان و مکان متحد هستند گفتن بدون غلط است) توجه به اینکه چرا انعام می‌کند و به این چرایی کار نداشته باشید این حرکت مکانی نسبت به مادون است و هر گاه بگویید این حرکت مادون بدون چرا نیست در پایین حضور پیدا می‌کند برای اینکه خدا را در این منزلت هم بپرستد، نفس کمک کردنش به پایین یک نحوه پرستش است و در خود عمل عبادی پایین هم شرک است نفس عنایتی که به یک فرد دلشکسته در حال یا الله گفتن می‌کند به لطف آنها این دل شکستگی پیدا می‌شود و خدا را در معالجه کردن من عبادت کرد، چگونه یک دکتر می‌آید و یک مریضی را که خودش هم نمی‌فهمد، معالجه می‌کند و شما می‌گویید این برای خدا مرا معالجه کرد. آقا هم طبیب نفوس است و به عنایتی که می‌کند شما متوجه خدا می‌شوید «ادعوا بلسان قد اخرجته ذنبه و بقلب قد اوبقه جرمه» این قلبی که به جرم زنجیر پیچ شده است را به طرف خدا می‌برد مثل اینکه اسیری را آزاد کرده باشد و از طرف دیگر همراه اسیر حرف می‌زند و آنجا هم خدا را عبادت می‌کند. بنابراین یک منزلت توسعه و بسطش هست که این بسطی که نسبت به پایین دارد برای او اگر فقط بسط مکانی بود اصلاً توسعه حساب نمی‌شد ولی این بسط مکانی تنها نیست او ما را از دست ابلیس آزاد کرده است، او با بسط الله این کار را کرده است، این به خاطر خدا کار کردن در هر منزلت که حاضر شود عبادت است.

وصل الله علی محمد و آله الطاهرين

جلسه: ۱۶

فهرست:

- اصل بحث: فاعلیت ربوبیه یک طرفه محض و محور توسعه است و فرد عاصی سهم تأثیر خود را در توسعه کاهش می -

دهد

- ۱ - تقوم تألیفی سهم تأثیرها را مساوی طرح می‌نماید
 - ۲ - تقوم در نظام فاعلیت سهم تأثیرها را مختلف نشان می‌دهد
 - ۳ - در فاعلیت بالاستقلال هیچ گونه تقومی راه ندارد
 - ۴ - برخورد با طعت و عصیان در نظام فاعلیت، عدل و مافوق آن است
 - ۵ - در مشیت بالغه حضرت حق تفضل بغیر حساب است
 - ۶ - تفضل خالق متعال م جموعه را جهت طاعت منحل می‌نماید
 - ۷ - عدل در مرتبه طاعت بر اساس تفضل ده برابر پاداش دارد
 - ۸ - در مرتبه طاعت بر اساس مشیت بغیر حساب اعطا می‌کنند
 - ۹ - در فاعلیت بالاستقلال نظام یکطرفه محض است
 - ۱۰ - در طول تاریخ بارها نظام اجتماعی بوسیله فاعلیت بالاستقلال حضرت حق از بین رفته است
 - ۱۱ - «نظام فاعلیت» در برابر فاعلیت بالاستقلال خدای متعال قرار ندارد
 - ۱۲ - فاعلیت ربوبیه حضرت حق (به عنوان محور توسعه) به معنی حذف تکلیف از نظام فاعلیت نیست
 - ۱۳ - توصیفات قرآن مبنی بر قدرت مطلقه ربوبیه، برای ابلاغ و بیان تکلیف و حرکت است
 - ۱۴ - فاعلها در نظام سهم تأثیر خود را با طاعت و عصیان افزایش یا کاهش می‌دهد
 - ۱۵ - با عمل و موضعی که در برابر عصیان در نظام ظاهر می‌شود فعل عصیان خنثی و تبدیل به خیر می‌شود
 - ۱۶ - عصیان، فرد عاصی را به اسفل السافلین می‌برد
- اصل بحث: توصیف جدید از «نظام اوصاف، تمثیل، صرف» بر اساس «توسعه فاعلیت تعلقی، تمثلی، تحققی»
- ۱ - بیان تمثیل
 - ۲ - حجم مخصوص وزن مخصوص برابر با اوصاف در مجموعه است
 - ۳ - «اولین منزلت» فاعل در نظام فاعلیت، مقدار توانائی یا ظرفیت شدت تعلق به مولا است
 - ۴ - مشخص شدن جنس فلز در بین فلزات معین کننده اوصاف آن است
 - ۵ - فرم گیری فلز در اشکال مختلف در بین فلزات دیگر منزلت دوم را در ارتباط با سایر بخشها معین می‌کند
 - ۶ - «منزلت دوم» فرم گیری و کارائی در ارتباط با سایر بخشها است
 - ۷ - «ظرفیت»، طریق انتقال قدرت از فاعل بالاتر در نظام، منزلت دوم را معین می‌کند

- ۸ - چگونگی انتقال ظرفیت منزلت اول در نظام، منزلت دوم را تعیین می‌کند
- ۹ - در منزلت اول، ارتباط با فاعلهای دیگر در نظام، حول محور فاعل و مولای بالاتر مشخص می‌شود
- ۱۰ - در منزلت دوم تعلق به مولا، به منزله وصف و ظرفیت خلافت نیست
- ۱۱ - «منزلت سوم» بیان عمر مفید در تبدیل و توسعه است
- ۱۲ - به بیان اقتصادی، «قیمت، کارائی و حجم مخصوص» بیان تمثیلی سه منزلت در نظام ولایت است
- جمع بندی (۱)
- ثمره بحث: توصیف جدید از درک در نظام ولایت
- درک حالی یا یافت تحت اشراف فاعلیت است و یافت حقیقت نیست
- درک در هر سه منزلت با فاعلیت وحدت دارد
- «تمثل» ابزار تصرف نیست بلکه چگونگی ارتباط با بقیه فاعلهاست
- در منزلت سوم تصرف نیست، بلکه وضع تحقق فاعل در تبدیل و توسعه است
- ادراک از ربط و تحقق از قبیل ادراک به واقع نیست بلکه (بر اساس تقوم) کشف خود متناسب با فاعلیت خود است
- درک بر اساس تقوم امری زائد بر فاعلیت و خود نیست
- حضور فاعلیت در توسعه در همه مراتب مادون، درک را امری زائد از فاعلیت نمی‌کند
- درک بر اساس تقوم به معنای کاشفیت منطق صوری و کاربرد در نسبت نمی‌باشد
- پرسش و پاسخ
- ۱ - معنای درک، معنای وحدت با فاعلیت بر اساس تقوم است
- ۲ - معنای وحدت درک با فاعل، یعنی توسعه و حضور و نفوذ فاعل
- ۳ - فاعل مشابه همان کیف نفسانی است که بر مبنای اصالت شیء می‌گفتند اما، بر مبنای دیگر و در سه مرتبه
- ۴ - آیا علم، حضوری، علم به حضور است یا نفس حضور است؟
- ۵ - «کیف توسعه فاعلیت» علم است و فاعلیت به توسعه‌اش وحدت دارد
- جمع بندی (۲)
- پرسش و پاسخ (۲)
- کیف تقوم فاعلها یا حدود فاعلیتها و نحوه تقوم آنها، در منزلت دوم درست می‌شود

بسمه تعالی

- اصل بحث فاعلیت ربوبیه یک طرف محق و محور توسعه است و فرد عاصی سهم تأثیر خود را در توسعه کاهش می-

دهد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک بحث در باره معنای تقوم داریم که در باره این تقوم باید توجه کرد که معنای

آن چیست؟

۱ - تقوم تألیفی سهم تأثیرها را مساوی طرح می‌نماید

آیا به معنای این است که سهم فاعلها سهم فاعلها مساوی باشد یا نه، تقوم به معنای مساوی بودن سهم فاعلها نیست، تقوم تألیفی است که می‌تواند سهمها را مساوی فرض کند.

۲ - تقوم در نظام فاعلیت، سهم تأثیرها را مختلف نشان می‌دهد

اما تقومی که نظام است، محور دارد و فاعلیت محور در توسعه ظاهر می‌شود یعنی فاعلیت محور از سنخ فاعلیت افراد و اعضای نظام نیست، بلکه در توسعه از نظر اثر گذاری مختلف هستند و در نفوذ، و قدرت فاعلیت مختلف هستند.

۳ - در فاعلیت بالاستقلال هیچ گونی تقومی راه ندارد

قبلاً تفکیک کردیم و گفتیم فاعلیت بالاستقلال و فاعلیت بالافاضه، فاعلیت بالاستقلال که مخصوص حضرت حق حلت عظمه است و به دیگران مربوط نیست اصلاً تقوم در آن راه ندارد یعنی نظام فاعلیت به رحمت خودش ایجاد می‌فرماید و همه محتاج او هستند و او غنی عن العالمین در جمیع جهات است. حضرت حق محتاج به عبادت هیچ کس در هیچ رتبه ای نیست و انعام می‌کند.

۴ - برخورد با طاعت و عصیان در نظام فاعلیت، عدل و مافوق آن است

آیا اولیاء او کارشان چگونه است، و خود حضرت جلت عظمته با عصیان چگونه معامله می‌کند و با طاعت چگونه؟ حداقل با طاعت ده برابر پاداش داده می‌شود و عصیان جزا داده نمی‌شود مگر برابر با خودش. یعنی عدل و مافوقهاست نه عدل تنها.

۵ - در مشیت بالغه حضرت حق تفضل به غیر حساب است

مافوقش هم آنجا که مشیت باشد بغیر حساب است

۶ - تفضل خالق متعال مجموعه را جهت طاغوت منحل می‌نماید

خود به خود مجموعه را در جهت طاعت منحل می‌کند.

۷ - عدل در مرتبه طاعت بر اساس تفضل ده برابر پاداش دارد

یعنی اگر گفتید فاعل بالاستقلال می‌گوید عدل و مافوقها، می‌گویند پس گرایش غالب این است که اگر یک نفر یا الله بگوید حداقل ده برابر یا الله به او می‌دهد.

۸ - در مرتبه طاعت بر اساس مشیت به غیر حساب اعطاء می‌کند

و در جایی که لازم است و در مشیت «باید» انجام گیرد بغیر حساب به این یا الله پاداش می‌دهند و به طفیل یک یا الله یک عالمی را می‌بخشند این معنای اعطای بغیر حساب است اصلش «جریان مشیت بالغه الهیه» و نفوذ مشیت بالغه است. یک بالغه بودن مشیت است که رساست و هیچ چیز جلو آن را نمی‌گیرد که این در فاعلیت بالاستقلال است.

۹ - در فاعلیت بالاستقلال نظام یک طرفه محض است

در این فاعلیت، میدانی که به نظام فاعلیت داده می‌شود به این معنا نیست که سر نخ از دست خدای متعال خارج شود و یک چیز دیگری شود بلکه یک طرفه محض است ولی، «نظام فاعلیت» خلق کرده و گاهی هم فرموده که اگر بخواهیم می‌توانیم همه اینها را از بین ببرم و یک نظام دیگری درست کنم.

۱۰ - در طول تاریخ بارها نظام اجتماعی بوسیله فاعلیت بالاستقلال حضرت حق از بین رفته است

کما اینکه بارها نظام اجتماعی را بهم ریخته‌اند مثلاً قوم نوح گناه کرد در نتیجه آب آنها را برد و غرق شدند و نوح یک آدم ثانی شد، در قرآن کریم مرتب می‌فرماید آنجا که خواستیم ظالمین را اخذ کردیم و در آنجا که اجل هر امتی را قرار دادیم یک امت دیگر جایگزین آنها کردیم.

۱۱ - «نظام فاعلیت» در برابر «فاعلیت بالاستقلال خدای متعال» قرار ندارد

این معنایش آن است که نظام فاعلیت برابر خدای متعال نیست اختیار و اراده‌ای که می‌گویید و فاعلیت و ولایتی که بیان می‌کنید حالا آیا می‌توان گفت خدا یکی، خلق هم یکی تا ببینیم منتجه‌اش چه می‌شو؟ نه چنین نیست.

۱۲ - فاعلیت ربوبیه حضرت حق (به عنوان محور توسعه) به معنی حذف تکلیف از نظام فاعلیت نیست

با این مطلب می‌توان یک برخورد منفی کرد که بگوییم پس ما کاری نداریم که اگر با منطق صوری نگاه کنند همین طور می‌شود که باید بگوییم ما فقط همان وظیفه شخصی خودمان را داشته باشیم. اگر این فاعلیت مطلقه ربوبیه را در دستگاهی بیاوریم که نتواند معنای محور توسعه و نظام توسعه را بشناسد می‌گوید بقیه اش تعطیل است. و لکن از ظاهر کتاب چنین بر نمی‌آید که بقیه اش تعطیل باشد.

۱۳ - توصیفات قرآنی مبنی بر قدرت مطلقه ربوبیه، برای ابلاغ و بیان تکلیف و حرکت است و ارزش و برای حرکت است نه اینکه توصیف را برای تعطیل شدن تکلیف بکار ببرد.

۱۴ - فاعلها در نظام، سهم تأثیر خود را با طاعت و عصیان افزایش و یا کاهش می‌دهند حالا اگر بنا شد محور توسعه باشد و مراتب مختلف مانند فاعلیت اجتماعی که رهبر محور توسعه آن است، اگر محور توسعه باشد معنایش این است که بر حسب ارتباطی که شخص در قرب و بعد و اشتداد به محور پیدا می‌کند نسبت تأثیرش در مجموعه نظام افزایش و یا کاهش می‌یابد.

۱۵ - با عمل و موضعی که در برابر عصیان در نظام ظاهر می‌شود، فعل عصیان خنثی و تبدیل به خیر می‌شود این طور نیست که اگر عاصی گناه کرد دست بالائی‌اش بسته شود.

عنایت کنید. عمل و موضعی که در برابر عصیان او ظاهر می‌شود نه فقط منحل کننده است تبدیل کننده فعل او نسبت به نظام به خیر است. او سیئه انجام داده بدی به خودش بر می‌گردد و الا نسبت به نظام تبدیل به خیر می‌شود یعنی نه فقط خنثی و منحل می‌شود بلکه تبدیل به خیر می‌شود.

۱۶ - عصیان، فرد عاصی را به اسفل السافلین می‌برد

علمی را که قاتلین سید الشهداء (ع) انجام دادند این عمل خود آنها را به اسفل السافلین ساقط کرد به نحوی که از پست‌ترین ها و از حیوانات پست هم، پست تر قرار گرفتند ولی نسبت به سید الشهداء (ع) عبادت و طاعتی ظاهر شد که آثار آن عمل سوء را چنان تبدیل به خیر کرد که تاریخ در آن خیر منحل شد در حدی که حتی تباهی بر حضرتش هم عبادت به شمار می‌آید.

- اصل بحث: توصیف جدید از نظام اوصاف، تمثل، تصرف «بر اساس» فاعلیت تعلقی، تمثلی، تحققی»

حالا در اینجا یک مطلبی را عرض می‌کنم که ارتباط با ولی بالاتر هر گونه باشد کیفیت اوصاف یا منزلت عمومی در نظام را مشخص می‌کند. بنابراین از اینجا وارد تقسیم بندی مراتب ادراک می‌شویم. مراتب ادراک گاهی به ادراکات قلبی، نظری و حسی تقسیم می‌شود و سه بودن این ادراکها را هم به بدهت برگزار می‌کردیم گاهی هم وقتی که مطلب دقیقتر می‌شد می‌گفتیم ما یک خارج داریم و یک خود فرد که ربط بین اینها تمثالات است. اما اگر توجه کنیم که ارتباط با ملوا، وزن مخصوص را در نظام درست می‌کند که ابتدا بصورت تمثلی عرض می‌کنیم تا بعد ببینیم در تقوم حول محور ولایت چگونه می‌شود.

۱ - بیان تمثیل

شما می‌گویید یک چرخ برای یک کارخانه لازم دارم، از شما سؤال می‌کنند این چرخ را می‌توان از چوب درست کرد؟ می‌گویید نه، مقاومت مصالحش شرط است، از قلع و مس هم نمی‌توان آن را درست کرد بلکه باید از فولاد درست کرد.

۲ - حجم مخصوص و وزن مخصوص برابر با اوصاف در مجموعه است

یک حجم مخصوص و وزن مخصوصی خاصی که اوصاف معینی دارد ذکر می‌کنید. می‌خواهیم بگوییم ارتباط به مولا در فاعلیت خود، در سطح اول که منزلت را درست می‌کند کانه حجم مخصوص را معین می‌کند و اوصاف به تبع این ارتباط معین می‌شود. یعنی ربطش به سائر فاعلها، اینکه نقطه ذوب یا نقطه انجمادش چقدر است، مقاومتش چه اندازه و کشش و تنش آن چقدر است.

۳ - «اولین منزلت» فاعل در نظام فاعلیت، مقدار توانائی یا ظرفیت شدت تعلق به مولا است

به این بستگی دارد که در چه مقابله‌ای با فاعلهاست چه مقدار توانائی دارد، و بار شدت تعلقش چقدر است تا بگوییم ارتباطش با فاعلها می‌تواند برقرار کند، اگر شدت تعلقش به مولا زیاد است در فلان سطح و اگر شدت تعلقش به مولا کم است در این سطح از فاعلیت قرار می‌گیرد. مثالش مانند این است که فرم و کارائی این چرخ در کارخانه ابتدا باید دید حجم مخصوصش متناسب است یا نه.

۴ - مشخص شدن جنس فلز در بین فلزات معین کننده اوصاف آن است

بعد که معلوم شد مثلاً برای این کارخانه باید فولاد با کربن ۱۴ باشد تا بتواند کار کند.

۵ - فرم گیری فلز در اشکال مختلف در بین فلزات دیگر منزلت دوم را در ارتباط با سایر بخشهای معین می کند. اما همین که این چرخ در بین فلزات دارای وصف خاصی شد آیا دیگر فرم نمی خواهد؟ فرم اول که کیفیت اوصاف بود برایش کافی است یا متناسب با آن مقاومت مصالح و ظرفیت مولکولی خاصی که پیدا کرده است با آن ظرفیت بار و شدتی که در میدان انرژی اش پیدا کرده و قدرت و توانائی که چند الکترون را دور خودش نگهدارد و چگونه باشد متناسب با این می گوئید از فولاد چرخ بسازید، اما از فولان فقط نمی توان چرخ ساخت بلکه چیزهای دیگر هم می توان ساخت، اما اگر چیزهای دیگری ساخته شود در بخشهای دیگری، از این کارخانه جای می گیرد، در انتقال نیرو و قدرت که می خواهد قدرت این کارخانه را به محصول منتقل کند و به آن فرم دهد، ابتدا لازم است که مقاومت مصالحش را ملاحظه کرد و قدم دوم این است که این چرخ را برای کجا می خواهید درست کنید. جایگاه دوم و فرم گیری ثانی آن در ارتباط با سائر بخشهاست.

۶ - «منزلت دوم» فرم گیری وک ارائی در ارتباط با سایر بخشهاست

می خواهد انتقال قدرت درهد از این الکترو موتور یا ماشین دیزل و از این دستگاه یا پیستون به آن بخش دیگر یا به این چرخ که حمل و نقل و را انجام می دهد و اینجا ربط آن با سائر دستگاهها برقرار می شود. پس یک منزلت دومی هم ملاحظه می کنید و می گوئید در نظام عالم یک منزلت اولی داریم که مقاومت مصالح و حجم و وزن مخصوص معین می کند، دوم اینکه این جنس را در کجا می خواهید بکار گیرید.

۷ - ظرفیت طریق انتقال قدرت از فاعل بالاتر در نظام، منزلت دوم را معین می کند

که در اینجا فاعلیت و برخورد با فاعلها وجود دارد ولی نه با فاعل بالاتر، طریق برای انتقال قدرت از فاعل بالاتر به بقیه است، ظرفیت طریق بودن کجا عین شده؟ در رتبه قبل، چه مقدار می تواند بار مسئولیت را تحمل کند در رتبه قبل که نظام اوصاف بود مشخص می شود، نظام اوصاف حاصل چی بود؟ حاصل کیفیت تعلقش به فاعلیت مولا.

۸ - چگونگی انتقال ظرفیت منزلت اول در نظام، منزلت دوم را معین می کند

و لکن چگونه این ظرفیت را منتقل کند؟ در رتبه دوم، ارتباطش با فاعلهای دیگر مطرح می شود.

۹ - در منزلت اول ارتباط با فاعلهای دیگر در نظام حول محور فاعل و مولای بالاتر مشخص می شود

قبل از آن هم ارتباطش با فاعلها تحت اشراف ارتباطش به مولای بالاتر بود. در آنجایی که اوصافش ساخته می‌شد و نظام اوصافش شکل می‌گرفت، ارتباطش به فاعل بالاتر محور بود و به تبعیت آن ارتباط و حول آن، ربطش با سائرین مشخص می‌شد و وزن مخصوصش شکل می‌گرفت و ظرفیت تحملش برای خلافت و منزلتش معین می‌شد. دررتبه دوم این منزلت در ارتباط با سائر فاعلیتهائی که نظام دارد واضح می‌شود.

۱۰ - در منزلت دوم، تعلق به مولا به منزله وصف و ظرفیت خلافت نیست

در اینجا هم باز باید سؤال کرد آیا آن ربط و تعلقش به مولا و فاعل بالاتر، هست؟ بله هست و لکن نسبت به یک منزلت و کیفیت دومی که دیگر کیفیت وصف نامیده نمی‌شود بلکه کیف ارتباط با فاعلهای دیگر است، ابتدا می‌گفتند کیفیت وصف و لکن کیفیت وصف تابع محور یعنی رابطه‌اش با مولای بالاتر بود.

۱۱ - «منزلت سوم» بیان عمر مفید در تبدیل و توسعه است

یک مرتبه سومی هم در این چرخ کارخانه دارید. این چرخ از فولاد ساخته شد، حالا یک جایگاهی در انتقال نیرو دارد و مقاومت مصالحش هم خوب است و یک چرخشی دارد و یک جایگاهی در تولید و توسعه دارد که از این نظر سوم، عمر مفید این چرخ را معین می‌کند خوب عنایت کنید. می‌گویید این کارخانه بعد از بیست سال کلاً عوض می‌شود، طبیعتاً عمر مفید این چرخ هم دیگر بیشتر از بیست سال نمی‌تواند باشد، شما یک لامپ برای این بلندگویا ضبط صوت درست می‌کنید بعد از بیست سال بند گو و ضبط صوت ترانزیستوری به بازار آمد و لامپ کنار رفت. پس یک جایگاهی هم در تبدیل و توسعه داریم که بدین ترتیب سه جایگاه خواهیم داشت یک جایگاه در نظام ولایت در سطح ظرفیت و اوصاف یک جایگاه هم در ارتباطش با فاعلهای دیگر و یک جایگاه هم در مسئله تبدیل شدن.

۱۲ - به بیان اقتصادی «قیمت، کارائی و حجم مخصوص» بیان تمثیلی سه منزلت در نظام ولایت است اگر خواهیم این را از دیدگاه مادی و اقتصادی بررسی کنیم در همان مثال می‌گویید آنجا که قیمت کارخانه را معین می‌کنند به این امر توجه می‌کنند که این تا کی در توسعه جا دارد و از کی کنار می‌رود. در اصل آن می‌گویند اگر این سطح از تکنیک وارد مرحله بعد شد بالمره نه از این نوع جنس لازم داریم و نه از این نوع چرخ چه بسار نیاز ما بصورت دیگری رفع شود

در یک جا هم می‌گویید ارزش این مورد نظر ما نیست بلکه کارائی آن مورد توجه ماست در یک جا هم متناسب با این کارائی منزلت و قدر و وزن و حجم مخصوصش را می‌بینید.

- جمع بندی (۱)

بنابراین منزلت و قدر و ارتباط با مولا در مسئله تقوم سه شأن پیدا کرد و از نظام حساسیتها و نظام تمثلات و نظام تصرف تفسیر جدید ارائه شد و برابر با توسعه تعلقی، توسعه تمثلی و توسعه تحققی قرار گرفت این سه عنوان قبلاً خدمتتان عرض شده بود و گفته بودیم که فاعلیت در سه مرتبه توسعه می‌یابد و لکن ارتباطش را ذکر نکرده بودیم ه گاه ارتباط با فاعل بالاتر است و گاه ارتباطش با فاعلهای دیگر و گاه ارتباطش به توسعه فاعلیت است و توسعه فاعلیت هم در هر سه بخش اثر دارد یعنی هم توسعه فاعلیت تعلقی داریم و هم توسعه فاعلیت تمثلی و توسعه فاعلیت تحققی که تبدیل محقق می‌شود، یعنی یک فاعلیت از یک منزلت وارد منزلت بعد می‌شود.

- ثمره بحث: توصیف جدید از درک در نظام ولایت

حالا فرض کنید همان مطالب قبل را با این بیان به تقوم ترجمه کردیم این بحث چه خاصیتی دارد؟ اولین خاصیت آن در شناخت شناسی ظاهر می‌شود.

- درک حالی یا یافت، تحت اشراف فاعلیت است و یافت حقیقت نیست

خوب حالا دیگر یافت دارید و لکن این یافت اشراف فاعلیت است نه اینکه یافت حقیقت باشد. یافت شما یافت حقیقت نیست بلکه یافت متناسب با فاعلیت است یعنی فاعلیت در مرتبه اوصاف حاکم بر علم است، کشف حقائق نمی‌شود.

- درک در هر سه منزلت با فاعلیت وحدت دارد

این با آن وقتی که کاربردی محض هم تفسیر می‌کنید فرق دارد چون با فاعلیت وحدت دارد.

- تمثیل ابزار تصرف نیست بلکه چگونگی ارتباط با بقیه فاعلهاست

همچنین تمثیل شما هم ابزار تصرف نیست دوباره با خود شما وحدت پیدا می‌کند و در اینجا هم شما ادراک دارید ولی نه به معنای دیگر غیر خود بلکه وضع ارتباطاتان با فاعلهای دیگر است.

- در منزلت سوم تصرف نیست، بلکه وضع تحقق فاعل در تبدیل و توسعه است

و مرتبه سوم هم وضع تحقیقان در تبدیل است اما نه به معنای تصرف، فرق این چیست؟ اگر برای علم کاشفیت بنابر علیت ذکر کنید نه تنها با اختیار نمی‌سازد بلکه در غایت با خود علم هم نمی‌سازد. اگر علم را به معنای کاربرد صرف و محض فرض کنید با نسبیّت می‌سازد و لکن هم فاعلیت را به نسبت زیر سؤال می‌برد بو هم کاشفیت را بالمره نمی‌تواند بپذیرد.

- ادراک از ربط و تحقق از قبیل ادراک به واقع نیست بلکه بر اساس تقوم کشف خود متناسب با فاعلیت خود است
اگر هم علم را به معنای تقومی که عرض کردیم بیان کنید کشف است ولی کشف خود و متناسب با فاعلیت خود، علم و ادراک است اما از قبیل ادراک به واقع و امثال آن نیست بلکه ادراک ربط و ادراک تحقق است .

- درک بر اساس تقوم امری زائد بر فاعلیت و خود، نیست

این ادراک به معنای درک زائد بر شخص نیست عین نفس است. چگونه در باب یافت می‌گویید کیف نفسانی عین علم است.

- حضور فاعلیت در توسعه در همه مراتب مادون، درک را امری زائد از فاعلیت نمی‌کند

این هم عین درک است هم در مرتبه خارج و هم در مرتبه ارتباطش با فاعلیتهای دیگر، چون توسعه فاعل را تا همه جا قائل شده‌اید و دیگر یک عالم و یک معلوم و یک علم داریم و اینها سه تا در مرتبه مجرد متحد می‌شوند، نیست.

- درک بر اساس تقوم به معنای کاشفیت منطبق صوری و کاربرد در نسبیّت نمی‌باشد

بلکه این سه در سه مرتبه و سه سطح متحد هستند و هیچ کدام هم کاشفیت به آن معنا که ذکر می‌کنید ندارند و هیچ کدام هم به معنای نسبیّتی که بالمره ربط و تناسب نداشته باشند نیست و فاعلیت هم بر هر سه حاکم است. این تصویری اجمالی از بحث بود که انشاء الله بعداً آن را بیشتر توضیح می‌دهیم.

- پرسش و پاسخ (۱)

برادر سبحانی: ادراک تمثلی نفس ارتباط است یا ادراک خود یا ادراک ارتباطات است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ادراک خود است.

برادر سبحانی: ادراک خود نیست، نمی‌توان گفت یک ادراکی داریم و یک خودی داریم و بعد آن را درک می‌کنیم.

۱ - معنای درک، معنای وحدت با فاعلیت بر اساس تقوم است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای ادراک معنای وحدت است و چیزی جز تقوم ندارد. در اینجا دیگر نمی‌توان گفت یک عالمی داریم یک علم و یک معلوم داریم، یک ارتباط است که وحدت داشته باشد.

برادر سبحانی: یک ارتباط با ولی داریم، یک ارتباط با سائر فاعلیتهاست و یک ارتباط در توسعه داریم، چرا بگوییم درک

۲ - معنای وحدت درک با فاعل، یعنی توسعه و حضور و نفوذ فاعل

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا صحیح است بگوییم وحدت پیدا می‌کند یعنی توسعه و حضور و نفوذ همین فاعل است، یک وقت می‌گویید معنای درک چیست؟

۳ - علم مشابه همان کیف نفسانی است که بر مبنای اصلتش می‌گفتند، اما بر مبنای دیگر و در سه مرتبه

مگر آقایان در باب درک چه می‌گفتند حالا اگر اشکالهائی هم که در آنجا وارد شده ندیده بگیریم و شرح الاسمی سؤال کنید که به چه چیز می‌گفتند این درک است؟ به نقض و اشکالها کار نداریم اما تعریف آنها از ادراک چه بود؟ آنها برای ادراک مراتبی قائل بودند که بالاترین رتبه اش این بود که کیف نفس مجرد شود و بالاتر از کیف نفس چیزی نیست که در اینجا دوئیت برداشته می‌شود و عین نفس و عین علم می‌شود می‌گفتند علم من به گرسنگی ام عین خود من است نه اینکه زائد بر من باشد، نه یک عالمی داریم که می‌داند گرسنه است بلکه می‌یابد و این خود علم و نفس علم است و زائد نیست، ما هم همین را در سه مرتبه گفتیم.

برادر سبحانی: آن اصطلاح با فرض وجود کیف و علم به کیف است اما اینجا فرض وجود کیف نیست بلکه خود کیف است.

۴ - آیا علم حضوری، علم به حضور است یا نفس حضور است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علم حضوری را گاهی علم به حضور می‌دانید و گاهی می‌گویید نفس حضور است، تا وقتی که دوئیت را حفظ کنید غیبت است و علم نیست، کاشفیت را از آنجا می‌گویید که دیگر دوئیت برداشته شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ممکن است که بر مبنای منطق صوری مشخص از خوش غافل باشد؟

برادر سبحانی: در هر شأنی که وارد می‌شود از شأن دیگر غفلت دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی نفس مجرد در عین وحدتش وحدت ندارد؟ بحث شئون و حیثیات عالم

ماده‌اش هم نیست بلکه بحث عالم خودش است که نفس خودش چگونه است؟

برادر سبحانی: مجرد در عالم ماده تعلق به بدن دارد. و مجرد در عالم مجردات هم علمش شکل دیگری است. الان ما

علمی که این نفس و عقل دارد را بحث می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عقل مجرد چگونه علمی دارد؟ عین علم است یعنی دوئیت دیگر در آنجا فرض

ندارد در مجرد فرض دوئیت نیستو ما هم عین همین ادعا را در اینجا گفته ایم. شما در بلوغ مراتب علم به کجا که

می‌رسید می‌گویید این حاق خودش است و عالم و علم و معلوم متحد می‌شوند و هیچ گونه بینونیتی ندارند، ما هم

اینجا عین همان را می‌گوییم.

برادر سبحانی: تفاوتش در بحثعلم نیست بلکه در بحث کیف است در آنجا تغایر بین کیف و نفس را قبول داریم، یعنی

کیف نفس با خود نفس حتماً باید تغایر داشته باشد و وحدت حقیقی به معنایی که دوئیتش کاملاً از بین برود، نیست.

بسیط الحقیقه کل القواست به این معنا نیست که کل قوا نفی شود و تغیرشان از بین برود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس بسیط هم نیست.

برادر سبحانی: این یک اشکال دیگر است که باید دید اینها می‌توانند ترکیب را به وحدت بر گردانند یا نه، اما وقتی در

آنجا بحث از علم می‌کنیم علم یک جهتی از نفس است و خود کیف نفسانی یک جهت دیگری است حضرتعالی

می‌خواهید بفرمایید نفس ارتباطی که شخص پیدا می‌کند با این سه عالم ... علم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما یافت را زائد بر نفس می‌گیرید یعنی در نهایت علم حضوری را چطور تفسیر

می‌کنید؟

برادر سبحانی: علم نفساست به کیفیات خودش، نه اینکه خود نفس کیفیت باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نفس متکیف نیست؟ به هر حال به نظر می‌آید یک بحثی از لوازم فرمایش آقایان

است که این صحبت شما ممکن است با قول آقایان فرق کند، یک نقل قول از این آقایان است که جناب آقایان

میرباقری چند بار فرمایشات آقایان را بیان کرده اند که در باره حضور می‌فرمایند در رتبه عالی دیگر ۹ هیج بینونیتی باقی نمی‌ماند و می‌گویند نفس علم است.

۵ - کیف توسعه فاعلیت علم است و فاعلیت به توسعه اش وحدت دارد

به هر حال اگر بگوییم علم هم به آن گفته نمی‌شود شما آن چیزی را که در اینجا دارید یک وحدتی به توسعه تان دارید اسمش را علم می‌گذارید و می‌گویید کیف توسعه فاعلیت را ما علم می‌نامیم و بعد هم به آن قانون می‌گوییم. بعد می‌گوییم همین مناسبات بین فاعلیت که میزان سلطه شما بر این شیء خارجی را معین می‌کند یعنی میزان نفوذ و حضور خودتان را، کما اینکه میزان حضور سایر فاعلها در این شیء با شما برخورد می‌کند. این طور نیست که شما بریده باشید و بگویید یک صدم این من هستم و دیگر بین من و آنها بریده است، چون بنا شد شما در فاعلیت آنها نسبت به توسعه خود آنها حضور داشته باشید کما اینکه آنها در منزلت خودشان به نسبت در شما حضور دارند لذا وحدت را در یک منزلت که نگاه کنید این طور نیست که شما با سایرین متحد نباشید، هر چند فاعلیتتان حفظ می‌شود و توسعه فاعلیت دارید ولی در توسعه نظام، سهمیم هستید و چون در توسعه نظام سهمیم هستید در منزلت خودتان وحدتتان وحدتی است که از دیگران در خودتان و خودتان در دیگران غائب و منفصل وبدون وحدت و جدای از فاعلیت خودتان نمی‌ماند.

برادر صادقی: اگر این تعریف مقید به چیز دیگری نباشد مشترک بین موجوداتی مانند انسان است که جنبه تجردی دارد و مادیان چون آنها وحدت پیدا می‌کنند و فاعلیت هم دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه آنها دیگر فاعلیتی دارند و در فاعلیت شما منحل شده‌اند، وقتی که شما فاعلیت تصرفی داشتید و آنها را تبعی محض می‌فرمودید بر اساس اصالت تعلق همان طور است که شما فرمودید. به عبارت دیگر هر گاه شما بخواهید یک مطلب را در مراتب مختلف توسعه بفرمایید در هر فصل از توسعه باید حد اولیه تان عوض شود یعنی در جریان رشد ادارک چگونه می‌گویید اگر بخواهیم فاصله بین کرات را محاسبه کنیم هندسه اقلیدس به درد این کار نمی‌خورد و باید جاذبه را در حد اولیه وارد کنیم، در سیری هم که در مباحث شمول جدید پیدا می‌کند باید حد اولیه جدید و تعاریف جدید داشته باشید، بعد، صحیح است که بگویید بر اساس اصالت شیء نگاه می‌کنیم تا

این حد از قضیه را حل کنیم و لکن بیشتر از آن نمی‌تواند حل کند، بعد می‌گویید بر اساس اصالت شرط نیز تا این حد دیگران را می‌توان حل کرد ولی بیشتر از آن نمی‌تواند بعد می‌گویید بر اساس اصالت ربط تا این مرز می‌توان حل کرد و بیشتر از آن کارائی ندارد اصالت تعلق نیز تا اینجا می‌تواند حل کند و در نهایت اصالت ولایت مسئله امر ثابت و مسئله زمان و مکان را حل می‌کند حالا وقتی کرد آیا درباره اشیاء می‌گوید اینها فاعلیت تبعی دارند؟ نه اینها جزء فاعلیتهای تصرفی می‌شوند جز حقیقی آنها هم می‌شوند چگونه است که دست من در عین حالی که یک سلولهای دارد و یک نحوه حیات دارد جزء من است، آن هم جزء من می‌شود این قلم هم که با آن می‌نویسم جزء من می‌شود و بعد می‌گویم دیگر گفتن اینکه مالکیت اعتباری است خلاف است چون جزء حقیقی می‌شود همین شکه شما به چیزی میل دارید یعنی تحت میدان جاذبه شما است بعد سلطه اجتماعی داشتن و تخصیص پیدا کردن به چیزهایی که میل دارید یعنی در حدود ولایت شما آمده است و در نهایت نیز می‌گویید منحل در شماست و به تبع میدان عملکرد شما عمل می‌کند و بعد از آن می‌گوییم در توسعه شما توسعه پیدا می‌کند، به عبارت دیگر مقام خلافت را وقتی برای انسان قائل هستید بقیه در میدان تسخیر در می‌آیند و اصلاً عضو شما هستند که مسخر شما هستند.

- جمع بندی (۲)

این یک توضیح مختصری برای مطرح شدن یک فاز جدید درباره علم بودن تمثیلی آن چنین شده که اولی ظرفیت بار قدرت و تعلق را با فاعلیت تفسیر کردیم که تعلقش به فاعل بالاتر است اما این تعلق به فاعل بالاتر در هر سه تا هست نهایت سطح اولی که منزلت یک شیء را که معین می‌کند معنایش این نیست که ما یک فولاد بدون شکل داریم، بلکه فولاد یا به صورت شمش است یا به صورت چرخ یا به صورت براده و خلاصه فولاد بدون کیفیت و فرم نداریم و لکن در بحث وزن و حجم مخصوص که از آن صحبت می‌کنید ابتدا به کیفیت دوم و سوم آن توجه ندارید و می‌گویید تعلق به مولا، وزن و بار و ارتباط آن با عالم و جای آن را معین می‌کند و نظام اوصافش را می‌سازد و به نظام اوصاف و به اخلاص است که شخص بالا و پایین می‌شود، در دومین مرحله‌اش می‌گویید این اخلاق در این نظام چه کارائی دارد انسان مخلص درجه یک داریم و «کزیر الحديد» می‌تواند در برابر کفار مقاومت کند ولی در چه کارائی و در چه فرمی ایشان مقاومت می‌کند، در شکل یک بسیجی است یا در شکل رهبر است؟ خداوند امام امت «قدس سره» را رحمت کند

ایشان کزبر الحديد بود آن شهيد ميدان جنگ هم کزبر الحديد بود و تسليم نمی شد و لکن کارائی امام امت زمين تا آسمان با او فرق دارد، امام امت در ثوات شهادت تمامی شهيدان انقلاب شريك است و بیشتر از آنها هم ثواب و درجه دارد هر دو اخلاص دارند اما اين اخلاص در چه ظرفيتی او کارائی قرار می گيرد؟ اين هم ارتباطش با فاعلهای دوم.

- پرسش و پاسخ (۲)

برادر سبحانی: آنچه که قبلاً به عنوان ادراک تمثلی معنا می کردیم اینگونه نبود!

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنچه را که سابقاً می گفتم یک رشته هائی برای این مطلب نشان می داد، مثلاً می گفتم یک آثاری از خارج و یک آثار تمثلی از ولی بالاتر می آید و یک آثاری هم از نظام حساسیت می آید یعنی جهت از نظام حساسیت و اثر از خارج می آید که از خارج هم کلمات مولا هست و هم کلمات اجتماعی و ادبیات و پس از آن ایشان در تکلیف و تبدل و تمثیل فاعلیت دارد و بعد هم در رتبه تبدل نیست به کلام مولا به عجز می رسد و دوباره به مولا تعلق پیدا می کند و فاعلیت مولا در فاعلیت خودش می خواهد و بر می گردد با قدرت فاعلیت مولا صورت تمثلی می سازد، یعنی قبلاً حضور فاعلهای دیگر در تمثیل را بیان می کردیم تبدیل و فعالیت این را هم می گفتم، یعنی خود نظام تمثلی را در چند مرتبه خدمت شما عرض کردیم در یک رتبه گفتم واسطه بین انسان و خارج نمی تواند کیفیت نباشد و کیفیت اسم تصرفی یا ابزار است بعد درباره چگونگی تولید این کیفیت صحبت کردیم و هم ولی اجتماعی و هم ولی تکوینی و هم سایر افراد نظام جامعه را در تولید این شريك قرار دادیم، معنای شريك قرار دادن آنها ارتباط با کیست؟ نهایت این مطلب کنونی در آنجا به صورت کم رنگ وضعیت بیان می شد و حالات روشن تر می شود.

برادر سبحانی: ارتباطات خارجی عینی اینجا در واقع شکل نظام فعلیت پیدا می کند و تبدل و تکلیف در آن معنا ندارد این ارتباط مقدمه ای برای توسعه بود و این شاخصه اصلی نظام تمثیل بود در حالی که در اینجا می گوئیم نفس ارتباط با فاعلیتهای دیگر تمثیل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما در ارتباط با فاعلیتهای دیگر کیفیت پیدا می کنید و فاعلیتتان کیفیت دوم پیدا می کند یک کیفیت اول به صرف تعلق به محور پرستش یعنی مولایش پیدا می کند و حول آن و به تبع آن اوصافش و ارتباطش با عالم شکل می گیرد، رتبه دوم این است که شما دارای این اوصاف هستید آیا به فاعلهای دیگر

هم ربط دارید یا نه؟ ربط شما با فاعلهای دیگر باید شکل پیدا کند و جا و منزلت شما در نظام فاعلیت معین کند، یک وقت توانائی شما در نظام فاعلیت به اوصاف مشخص می شود یک وقت منزلت معین و مشخص شما درست می شود که بعد از توانائی است. در این مرتبه، شما و سایر فعالیتهای هستی و با یکدیگر تقوم دارید تا صورت مثال پیدا می شود، حالا گر این را حذف کنید و مستقیماً سراغ تحقق و تبدیلی که واقع می شود بیایید و بگویید ما این رتبه را نمی خواهیم.

- کیف تقوم فاعلها یا حدود فاعلیتها و نحوه تقوم آنها در منزلت دوم درست می شود

ما عرض می کنیم این مرتبه ای که می گوئید مرتبه مثال فرم گیری فاعلیتهاست یعنی حدود فاعلیتها در نحوه تقوم، اینجا درست می شود به عبارت دیگر مرتبه مثال کیف تقوم نظام فاعلیت است و بدون کیفیت که نمی تواند باشد همان طور که عرض کردیم فولاد نمی تواند بدون شکل باشد این هم نمی تواند بدون کیفیت باشد و بر اساس همین کیفیت است که قانون را درست می کند یعنی کیف تقوم نظام فاعلی بعداً در قانون اصل می شود کما اینکه در معلومات (بنابه این تفسیر) اصل است.

برادر سبحانی: بر این اساس دیگر تبدل بدون تبدل ارتباط فاعلی معنا ندارد، یعنی اینکه می گفتیم نظام تمثل، در یک فرض می کردیم تبدل می کنید و مقدمه ای است اما اگر بگوییم نفس ارتباط، تمثل است دیگر عوض کردن ارتباط به این است که مقدمه آن تمثل را عوض کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این رتبه فاعلیت دارید یا نه؟ اگر فاعلیتتان را حذف کنید همینطور است ولی اگر در این رتبه فاعلیت دارید و دیگران هم در فاعلیت شما فاعلیت دارند شاید محل کلام باشد.

برادر سبحانی: فاعلیت در تصرف خارجی یا نسبت به نظام تمثل؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، نسبت به فاعلیتهای دیگر در فاعلیت خودتان در کیفیت یافتن، یعنی شما در کیفیت یافتن خودتان با فاعلیتهای دیگر در اینجا تقوم دارید یا نه، یعنی یک فاعلیتی دارید یا نه؟

برادر سبحانی: فاعلیت مگر در ابتدا منوط به ادراک تمثلی نیست یعنی می شود اعمال فاعلیت و تصرف بشود اما تمثل نباشد؟ این ارتباطی را که قبلاً ثابت کردیم حالا قطع می کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما در اینجا ادراک را حفظ می‌کنید و بر پایه حفظ ادراک می‌خواهید بحث حل شود. ما عرض کردیم در حد جدید باید تعریف جدید بدهیم و شما نباید بگویید نقش شد، برای توسعه در ادراک مجبور هستید و کار دیگری نمی‌توانید بکنید فرضاً اگر قول مرحوم آخوند را در ترتب ببینید باید با قول مرحوم صاحب قوانین فرق داشته باشد، در حالی که اگر کسی بر اساس اصالت شیء به این نگاه کند و به جریان توجه نداشته باشد می‌گوید این بحثی را که آخوند می‌گوید تأسیس نیست بلکه مخالفت و نقض کردن باب اجتهاد مرحوم میرزاست ولی اگر کسی دقت کند می‌گوید نه این حرف میرزا را تکمیل کرده است، تا چه چیزی را اصل بگیرید اگر بگویید «مع قید ا لوحده» و همین شکلی که می‌گویند حتماً نقض می‌شود اگر بگویید این «مع قید الوحده» اصالت شیء ای است و باید او رامنحل در شکل ثانی و در توسعه جدید بینیم، روشن می‌شود که با این توضیح چقدر امور به هم آنجا واضح می‌شود.

برادر سبحانی: تعاریف جدید هنوز کافی نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: الان ابتدای بیان این تعاریف است ما از چهار جلسه قبل از جلسه هشتاد به بیان تعریف ترکب پرداخته‌ایم چون قبلاً بحثهای نقضی تمام شد، و حالا تازه اثباتی‌اش آغاز شده است، در بحثهای نقضی بحث نکردیم که مثلاً مرکب چیست، فقط گفتیم تألیفی نباشد و وحدت ترکیبی باشد، خود این را هم که تألیفی نباشد اگر تألیفی تفسیر می‌کردیم مغفول عنه بود، بعد در زمان و مکان و علیت و فاعلیت و طلب و تعلق عیناً همین طور بیان شد بعد به خود ادراک رسیدیم و گفتیم در اینجا سه عالم است یک فاعل است و یک خارج و یک ربط بین آنها، ولی الان در فاعلیت دقیقاً مشخص می‌کنید و همه را بر یک مبنا جواب می‌دهید و نمی‌آیید از ارتکازات استفاده کنید، یک وقت از ارتکازات استفاده می‌کردید و می‌گفتید تغییر و تغایر را می‌توان انکار کرد ولی حالا فتسیر می‌دهید و این بحث با آن بحث زمین تا آسمان فرق می‌کند که اگر در آن بحثها دقت کرده باشید متوجه می‌شوید حالا به سئوالهای حسابی، پاسخ داده می‌شود، مثل ربط بین امر ثابت و متغیر، تفسیر زمان، تعریف علم، و لغت تقسیم کردن به عالم قلب، عالم ذهن و عالم خارج، که این تقسیم الان بر یک پایه بیان می‌شود الان نوع اشکالات بر اساس اصالت کیفیت و اصالت قانون است که با اصالت فاعلیت هماهنگ نیست.

و اما یک مرتبه‌ای هست که می‌گویید کیفیت در منزلت کارائی و ارتباط با فاعلهای دیگر، البته کلمه کارائی درست مقابل کلمه فاعلیت است فاعل بتواند ایجاد کند و از او کار بیاید و فاعلیت داشته باشد غیر از این است که ظرفیت فاعل چقدر است، برای تعیین ظرفیت باید دید اوصافش چگونه است و برای تعیین اوصاف باید دید تعلقش به مولا چقدر است و فاعلیتش نسبت به نفس فاعلیت در برابر مولا چگونه است یعنی فاعلیتش تعلق به فاعلیت مولا در نفس فاعلیت خودش دارد؟ هر چه مرتبه الخلاصش بالاتر باشد، منزلتش رفیعتر است، بعد که منزلتش رفیع شد، فاعلیت خلافتش از طرف مولا چگونه است فاعلیت خلافتش از طرف مولا در کیف ارتباطش به فاعلهاست که صورت تمثیلیه را تشکیل می‌دهد حالا شکل فاعلیت و خلافتش هم معین شد اما کی توسعه می‌یابد یعنی از این فاعلیت بیرون می‌آید و به فاعلیت دوم و منزلت بعد می‌رسد؟ این مربوط به آن است که بعد از مرتبه مثال، فاعلیت تحقیقی‌اش را ببینید، فاعلیت تحقیقی با تمثیلی چه فرقی دارد؟ در فاعلیت تحقیقی فاعلیت در تبدیل خودش و فاعلیت در توسعه خودش است ارتباطش از سطح نظام دوباره خارج می‌شود و به طرف مولا می‌آید ولی نه به طرف مولا آمدن مرتبه اول یعنی با قدرتی که از طرف مولا پیدا کرده است این بار عبادت می‌کند و طاعت محقق می‌شود طاعت در نظام هم برایش محقق می‌شود این یک «ارتباط» با افراد دارد و یک «توسعه ارتباط» به افراد یک ارتباط با فاعلهای دیگر ندارد و یک توسعه ارتباط که آن مقام «خلافه الهی» او را نافذ در متن فاعلیتهای دیگر می‌کند، یعنی چگونه مولا در فاعلیت این، فاعلیت می‌کرد، این هم بعد از شکل گرفتن، در فاعلیتهای دیگر تصرف می‌کند، برای مثال امام امت «قدس سره» در قضیه ملک فارلین بوسیله برخورد با آن هشت نفر در فاعلیت آمریکا نفوذ کرد و او را مقهود کرد، این را دیگر خارج نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم در فاعلیت فاعلش، البته فاعلیت امام امت در برخورد، با آنها یک شکلی داشت ولی شکل نفوذ در فاعلیت آنها و برگرداندن فاعلیت آنها به نفع خدا بود و آنها دچار تزلزل شدند و نظام کفر تا یکی دو با به انفعال افتاده بود و در آینده هم انشاء الله همین طور خواهد شد البته یک عده ساده لوح هم بودند که دلشان برای هشت نفر می‌سوخت ولی اگر امام این عده را اعدام کرده بود و توانسته بود چنین کاری را بکند، می‌لرزید و خیلی هم می‌لرزید ما در جبهه چقدر شهید می‌دادیم برای اینکه به فکر ضربه بزنیم، او ولی اجتماعی است چگونه تصرف نکند؟ این یک سؤال است که اگر او «ولی» است همان طور که من می‌توانم یک پارچ آب را پای گلدان یا چای دیگری خالی کنم او هم باید متصرف باشد، خرج خودش

نمی‌کند که بگویند این دیکتاتوری با هرج و مرج در قانون است بلکه خرج توسعه کلمه الله می‌کند، کیست که فی جنب الله برایش عزت قائل باشد.

بنابراین در مرتبه سوم و مرتبه خلافت به اعمال در فاعلیتهای دیگر می‌رسد، در مرتبه اول حجامش معین می‌شود که چقدر بار دارد، مرتبه دوم در برخورد با آنها جا و شکلش مشخص می‌شود ولی هنوز خلافت جریان پیدا نکرده است مرتبه سوم آنجاست که خلافت در درون فاعلیتهای دیگر برای این فاعل ظاهر شود، البته همیشه هم اینطور نیست که درون فاعلیتهای دیگر ظاهر شود مگر اینکه بگویند مؤمن هر جا باشد اثرش بر کافر گذاشته می‌شود و اگر جزء نظام ولایت اجتماعی باشد حتماً اثر مؤمن و بر کافر غالب است.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از علم بر اساس نظام ولایت

دوره سوم تاریخ: ۷۰/۳/۱۲

جلسه: ۱۷

فهرست:

- ۱ - اصل بحث: تئوری شناخت بر اساس اصالت ماده
- ۱ - علم: عکس العمل مناسب با توسعه مادی است
- ۲ - معیار صدق و کذب یا حق و باطل افزایش قدرت مادی در توسعه مادی است
- ۳ - توضیح تمثیلی تعریف علم بر اساس نظریه مادیها
- ۴ - عکس العمل مناسب اخلاقی سازگار با توسعه قدرت و رفاه اجتماعی است
- اصل بحث: تئوری شناخت بر اساس اصالت شیء
- ۱ - علم حضور مجرد نزد مجرد است و از مقوله ماده نیست
- ۲ - امور مادی برای علم (کیف نفسانی) معد هستند
- ۳ - علم به معنای وحدت ترکیبی در مجردات است
- ۴ - دوئیت مربوط به عالم ماده است و علم در آنجا راه ندارد
- اصل بحث: تئوری شناخت بر اساس نظام ولایت
- ۱ - علم بر اساس وحدت ترکیبی، کیف ربط است
- ۲ - علم بر اساس فاعلیت و تعلق، ابزار تصرف در خارج است
- الف - فرق نظریه شناخت مادیها با علم به معنای ابزار تصرف
- علم به معنای ابزار تصرف، جهت دار است
- علم به معنای ابزار تصرف، ابزار توسعه فاعلیت فاعل است

- توسعه بر پایه فاعلیت، مسخر نمودن ماده (فاعلیت تبعی) است
- ب - فرق نظریه شناخت اصالت شیء با علم به معنای ابزار تصرف
- علم به معنای «صورت واقع اشیاء کماهی» مخصوص معصومین (ع) است
- علم به معنای ابزار تصرف، کاربردی است و وحدت تکریمی دارد
- ۳ - علم بر اساس نظام ولایت کیف نفوذ فاعلهاست
- الف - توصیف از ترکیب و نظام بر اساس تقوم
- ب - تناسبات نظام کیف تقوم فاعلهاست
- ج - نظام بر اساس فاعلیت سه مرتبه از قوام را نشان می‌دهد
- د - فرق کیف نفسانی با فاعلیت تعلقی
- وحدت اوصاف در منزلت فاعل بعلم مجزا بودن فاعلیت برای مولا است نه به علت برابر بودن ذات با خودش
- نفوذ فاعلیت مولا در اوصاف فاعلیت مادون غیر از وحدت اوصاف به فاعلیت مادون است
- اشراف مولا به مخلوقات و جمیع روابط غیر از اطراف و احاطه مخلوق به خودش، در منزلت خودش می‌باشد
- هـ - در فاعلیت تعلقی (از طریق فاعلیت) قدرت حکومت بر نفس افعال و اوصاف وجود دارد
- و - فاعلیت تمثلی یعنی ربط به نظام فاعلیت، که نظم خاصی حاصل آن است
- ز - فاعلیت تحقیقی چگونگی تصرف در فاعلیتهای دیگر را نشان می‌دهد
- ح - بدون فاعلیت تمثلی، فاعلیت تحقیقی امکان ندارد
- پرسش و پاسخ:
- ۱ - یافتی که فاعلیت بر آن مسلط باشد صدق و کذب و حق و باطل خواهد داشت
- ۲ - فاعل (در منزلت خودش) در اوصاف و حساسیتهایش نفوذ حقیقی دارد نه حضور حقیقی
- ۳ - یافت بر اساس نظام ولایت با آیات هماهنگ است

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث درباره، شناخت (بنابر بحث جدید) است. یک اشاره مختصری به تعریف‌های شناخت به شکل‌های مختلف برای دقت بیشتر انجام می‌دهیم.

- اصل بحث: شناخت بر اساس اصلت ماده

یک تعریف شناختی را مادی‌ها ذکر می‌کنند، آخر آن همه زیر و رو و بالا و پایین رفتن‌ها و بحثشان درباره هوش و حافظ و غیره، همه را که روی هم بریزید و خلاصه‌اش را در بیاورید.

۱ - علم: عکس‌العمل مناسب با توسعه مادی است

می‌شود: «عکس‌العمل مناسب با توسعه» و لکن توسعه حسی و مادی محض خلاصه تمام صحبت‌هایشان درباره معرفت همین است.

۲ - معیار صدق و کذب یا حق و باطل افزایش قدرت مادی در توسعه مادی است

عینهمین را هم شرط صدق و کذب می‌گیرند و می‌گویند «قدرت عملکرد افزایش پیدا کند، کدام تئوری راست است؟ آن که قدرت عملکرد بیشتر داشته باشد. تئوری قبلی چطور؟ می‌گویند آن از بین می‌رود. کدام اخلاق و ارزش راست است؟ آنکه بتواند توسعه اجتماعی را بپذیرد. می‌گویند خودش هم از بین می‌رود! می‌گویند خوب برود. حق و باطل در افزایش قدرت مادی می‌بینند علم و جهل را به توسعه حل مشکلات تفسیر می‌کند آخرش را نگاه کنید می‌گوید «عکس‌العمل مناسبی که تناسب با رشد و توسعه بیشتر داشته باشد». این را تحت قوانین ماده می‌گوید و اصلاً مجرد، لحاظ نمی‌کند، ابداً. البته برای ماده سطوح مختلفی قائل می‌شوند ماده را یک جا به نام جرم می‌خوانند یک جا به نام انرژی، و یک جا به نام اشعه می‌خوانند یک جا به نام موج، جای دیگر به نام میدانهای کشش و جاذبه می‌خوانند، همه اینهایی را می‌گویند ماده و خواص ماده است «ماده» عنوانی است که بر همه اینها صادق است نه اینکه اگر ماده تبدیل به موج شد دیگر ماده نباشد یا اگر تبدیل به اشعه شد دیگر ماده نباشد. بعد هم قوانین ماده و شیء قانونمند را بدون حرکت هم نمی‌دانند، حرکت را بعد خود ماده می‌دانند، خاصیت خود ماده می‌دانند.

۳ - توضیح تمثیلی تعریف علم بر اساس نظریه مادیها

حالا در مسئله شناخت اگر بخواهیم مثال بزنیم تا روشن شود می‌گوییم فرض کنید یک دستگاه درست می‌کنیم که مثل سر آدمیزاد بچرخد، و بالای سر ناو جنگی یا آواکس قرار می‌دهیم این همانطور که دارد می‌چرخد، و بالای سر ناو جنگی یا آواکس قرار می‌دهیم این همانطور که دارد می‌چرخد مثل آدمی که سرش را بچرخاند، عدسی‌ای (لنزی) که توی این قرار دادیم، ذره‌بینی که در این قرار داده‌ایم مرتباً از افق عکس بر می‌دارد یک مرتبه یک نقطه‌ای در آن پیدا می‌شود که یک هواپیما دارد از آن در می‌آید، فوری دستگاههای کنترل، این هواپیما را تحت کنترل می‌گیرند، نه آدمها، بلکه خود این دستگاهها به طور اتوماتیک این هواپیما را تحت کنترل می‌گیرد. یعنی به مجرد پیدا شدن یک نقطه روی این صفحه در حالی هک این دارد موج می‌فرستد و بر می‌گردد و ثبت می‌کند یک دستگاه دیگری روشن می‌شود مثل چشم الکتریکی که دست را زیر شیر می‌برید خود به خود آب باز می‌شود و دست را عقب می‌کشید بند می‌آید، اینجا هم این نقطه که پیدا فوراً دستگاه روشن می‌شود برق سپس برق جریان پیدا می‌کند و دستگاه میزان می‌شود روز زاویه‌ای که این هواپیما هست شلیک می‌کند. این معنای عکس العمل مناسب است، این یک میدان را پوشش داده است، در یک نقطه از این میدان یک جسمی پیدا شده است، می‌توانست هزار نقطه دیگرش باشد اگر هر نقطه دیگرش باشد باز این دستگاه روی آن نقطه میزان می‌شود، می‌گویند شما در مقام تعریف آن آدمی را که می‌- گوئید می‌شناسد در واقع چگار می‌کند؟ «عکس العمل» مناسب دارد، این دستگاه، هم عکس العمل مناسب دارد، می‌- گوئید برای او یک حالی پیدا می‌شود می‌گوید برای این هم یک کیفیت جدیدی پیدا می‌شود همین که نقطه روی دستگاه افتاد، فوراً از یک جا کلید بطور اتوماتیک زده می‌شود، و دستگاه روشن می‌شود و حرارت جدید و جریان جدیدی که آمد می‌آید و منشاء یک فعل و عکس‌العملی می‌شود و عکس‌العمل هم مناسب است و یا کارخانه پارچه بافی، شما کلید را می‌زنید و می‌روید. نخ پاره می‌شود، دستگاه خودش خاموش می‌کند نخ را گره می‌زند و بافت را ادامه می‌دهند این را می‌گویند «عکس‌العمل» مناسب. حال این نخ در پنج متری پاره شود یا در پانزده متری یا در پنجاه متری، این طور نیست که آن نقطه‌ای را که نخ پاره می‌شود قبلاً پیش‌بینی کرده باشید و زده باشید، بلکه این یک پوششی روی سطح دارد که هر وقت این اتفاق بیفتد می‌تواند عکس‌العمل مناسب داشته باشد، آپتیمم را برابر اطلاعات دده شده پیدا می‌کند و کمک مشاوره‌ای می‌دهد که در این شهر کجا بیمارستان کجا اداره بسازید، یعنی عکس‌العمل

مناسب با وضعیت اداره جامعه را در مشاوری با شما تحویل می‌دهد. شما می‌گوئید بیست تا خصوصیت هست اینها را با هم جمع و تفریق کن و نتیجه‌اش را به من بگو که کجا بهتر است، بیمارستان بسازیم، و کجا بهتر است اداره بسازیم، این یعنی عکس‌العمل. این متناسب هم اگر متناسب با رشد باشد، اسمش می‌شود علم، اگر متناسب با برنامه داده شده باشد اسمش علم نمی‌شود، تا این سقفش را ما درست کرده‌ایم که سقف کار کامپیوتری، سقف بهینه‌گزی و نظائر اینهاست که روی این برنامه کار میکند شما هیچ دلیلی ندارید که بگوئید در آینده نمی‌توانید سطحش را درست کنید که نسبت به رشد نظر بدهد، تا دیروز هم ماشین محاسبه شما این کار از شما نمی‌آمد که با پیدایش حادثه عکس‌العمل متناسب داشته باشد، امروز عکس‌العمل متناسب داشته باشد و امروز عکس‌العمل متناسب با پیدایش حادثه را بر اساس برنامه توانسته‌ایم پیدا کنیم نظیرمان در شناخت عکس‌العمل متناسب با توسعه و افزایش قدرت است لذا افزایش قدرت عملکرد عینی را قید صحت عمل و تئوری می‌گذاریم و می‌گوئیم کدام تئوری علمی است؟ تئوری که قدرت حل مشکلات را بیشتر داشته باشد.

۴- عکس‌العمل مناسب اخلاقی، سازگار با توسعه قدرت اجتماعی و رفاه اجتماعی است

کدام اخلاق، اخلاقی است که متناسب با ارتقاء وجدان بشری است؟ می‌گویند اخلاقی که سازگار با توسعه قدرت اجتماعی و رفاه اجتماعی باشد اخلاق که بخواهد نظام جامعه را قفل کند و اجازه توسعه ندهد آن اخلاق نیست چرا؟ چون حرکت ذاتی ماده شد حرکت بعد ماده شد، اینکه حرکت بعد ماده فرض شود در همه اطوار ماده هست، نمی‌شود بگوئیم در یک مرز از ماده که می‌رسیم دیگر حرکت نیست، حرکت بعد ماده بود، در یک سطح، حال آیا در شکل اجتماعی هم حرکت بعدش هست؟ بله، در شکل اخلاق و ارتقاء احساسات اجتماعی هم حرکت هست، بله، هیچ جا نداریم که قانونی یا خصلتی از خصلت‌های مادی را پیدا کنید مگر اینکه حرکت بعد آن نیز هست اگر بنا هست توسعه اصل باد، لازمه ارتقاء وجدان بشری اینست که نسبت در اخلاق را بپذیریم این صحبت مادی‌هاست.

- اصل بحث: - تئوری شناخت بر اساس اصالت شیئی

یک صحبت دیگر اینست که علم

۱- علم حضور مجرد نزد مجرد است و از مقوله ماده نیست

معنای حضور مجردی در نزد مجردی دیگر را می‌دهد، علم اصلاً از مقوله ماده نیست، برای شیی مادی نمی‌تواند حاصل شود. از کیف مجرد است. اصلاً از اقسام کیفیات مادی نیست.

۲- امور مادی برای علم (کیف نفسانی) معد هستند

امور مادی و عالم هم معد هستند برای پیدایش آن کیف نفسانی. او صد و هشتاد درجه آن طرف خط می‌گفت مادی صرف صرف و یک ذره برای آن غیر ماده قائل نبود، این هم مصر است به اینکه بگوید هیچ چیزی مادی نیست، همه‌اش جدا شدن از هویت مادی است. اگر جدای محض بکنید که طرف نداشته باشد، فرض اینصورت و آن طرف، فرض تغییر و ترکیب برایش نفی شود.

۳- علم بمعنای وحدت حقیقی در مجردات است

و مجرد باشد آنوقت این یک وحدت حقیقی پیدا می‌کند که در آن دوئیت نیست.

۴- دوئیت مربوط به عالم ماده است و علم در آنجا راه ندارد

تا دوئیت است غیبت است، حضور نیست، دو که باشد احد افراد که نزد دومی حاضر نیستند، دوئیت باید نفی شود دوئیت هم نمی‌تواند در عالم ماده حذف شود. رسیدن به مجرد از اینها لازم است تا وحدت پیدا شود آنوقت اگر اوصافی هم لحاظ شود اوصافی باشد که در عالم مجردات ملاحظه میشود که یکی ملاحظه بشود و وحدت داشته باشد، غیبت نداشته باشد، حضور داشته باشد. این هم یک صحبت است.

اصل بحث: - تئوری شناخت بر اساس نظام ولایت

یک بحث هم که عرض کردیم بر اساس نظام ولایت است.

۱- علم بر اساس وحدت ترکیبی، کیف ربط است

در بحث نظام ولایت اولاً در مقدمه قبل آمدیم وحدت ترکیبی را صحبت کردیم و بعد آمدیم معنای وحدت و کثرت را با معنای حرکت ملاحظه کردیم، شد وحدت و کثرت زمانی و مکانی، و نتیجه آن، تعلق شد، بعد تعلق را با طلب ملاحظه کردیم فاعلیت و تعلق شد.

۲- علم براساس فاعلیت و تعلق، ابزار تصرف درخارج است

و بعد در فاعلیت و تعلق در دوره قبل بحثمان درباره «علم»، این بود که «ابزار تصرف» باشد اسم تمثلی‌ای که درست میکند برای تصرف در خارج.

الف - فرق نظریه شناخت مادیها با علم بمعنای ابزار تصرف

خوب این واضح است که یک فرقی با بحث ماده‌گراها و حس‌گراها داشته است و آن اینست که بهر حال فاعلیت (که تحت قانون نبود) با تعلق (که نماینده قانون بود) با همدیگر کار می‌کردند چرا تعلق را می‌گوئیم نماینده قانون چون تعلق به امر ثابت بود و امر ثابت هم یک جهت واحدی داشت و یک کثرت مراتبی، فعلیت تحقیق و تعلقیه درست می‌شد، بنابراین هم فاعلیت و هم تعلق، فاعلیت در منزلت وحدت و تعلق هم در منزلت کثرت، درعینیت عملی می‌کرد و ابزار تصرف در خارج را درست می‌نمود.

- علم بمعنای ابزار تصرف جهت‌دار است

حال این ابزار جهت داشته است، فاعلیت اجتماعی در آن دخالت می‌کرده است و فاعلیت تکوینی دخالت می‌کرده است آنها را فعلاً کاری نداریم فعلاً خلاصه بحث شناخت را بگوئیم.

- علم بمعنای ابزار تصرف، ابزار توسعه فاعلیت فاعل است

در آنجا ابزار توسعه فاعلیت فاعل بوده نه عکس‌العمل مناسب با توسعه براساس قانون داری خصلت حرکت ماده «توسعه» امری نبود که در کیفیت، درچگونگی و در حدود و پیدایش، بعنوان بعد چهارم ماده شناخته شود.

- توسعه بر پایه فاعلیت، مسخر نمودن ماده (فاعلیت تبعی) است

بلکه توسعه امری بود که بر پایه فاعلیت مسخر می‌کرد فاعلیت تبعی را یا ماده‌ای را که آنها می‌گویند در دامنه فعالیت خودش قرار می‌داده است. این فرقی با تعریف علمای اهل حس و علمای مادی.

ب - فرق نظریه شناخت اصالت شیئی با علم بمعنای ابزار تصرف

یک فرقی هم با سخن آقایانی که مجرد ملاحظه می‌کنند دارد زیرا گفتیم:

- علم بمعنای «واقع اشياء کماهی» مخصوص معصومین (ع) است.

که علم به معنای «واقع اشياء کماهی» نه گیر شما می‌آید و نه گیر بزگتر از شما بکله این علم مخصوص کسانی است که مدیر همه عالم هستند مخصوص اولیاء نعم است.

- علم بمعنای ابزار تصرف، کاربردی است و وحدت ترکیبی دارد.

این علم که شما دارید علمی است کاربردی، و بر آن هم خیلی اشکال می‌شود که بگوئید بسیط باشد صرف وحدت ترکیبی برایش کافی است، صرف کثرت و وحدت.

ولی خود ترکیب چیست؟ صحبتش نبود، و ترکیب به عنوان حد اولیه تقوم دو ذات به یکدیگر، که نه می‌توان از آن دوئیت را حذف کرد و نه وحدت را مطرح بود بخلاف آن چیزی که آنها از وحدت و کثرت بیان می‌کردند که کثرت را در یک مرتبه مفهومی می‌گرفتند و بساطت را و وحدت را دی ک مرتبه مفهومی دیگر و در واقع می‌فرمودند عالم خارج یا کثرت در آن اصل است مثل اصالت ماهیت، یا وحدت در آن اصل است مثل اصالت وجود. دو مرتبه از لحاظ شما هست، در یک مرتبه کثرت می‌بینید و در یک مرتبه بساطت و وحدت، حقیقت عالم چیست؟ همان وحدت است ریاضت بکشید تا او اوهام کثرات خارج شوید و به بساطت و عالم مجرد نزدیک شوید تا قلب ادراک کند که «لیس فی الدار غیره دیار»، آن «وهم» برود، آن و هم چه بود که برود؟ خوب در عالم و هم هم که ملاحظه کنید چه بود؟ آن و هم لازمه مرتبه نازل بود، خوب مرتبه نازل که بنا بود خودش و هم باشد! و مرتبه عالی و نازی نداشته باشد، یکی باشد. بهر حال بگذریم، آنها وحدت را در اطلاع اصل می‌دانستند آنهاهم وحدت مجرد و بسیط را.

۳- علم براساس نظام ولایت کیف نفوذ فاعل‌هاست

اصل در اطلاع را وحدت ترکیبی دانستیم ولی عرض کردم معنی ترکب مشخص نشده بود زیرا هنوز مسئله نقشه، نسبیّت، نسبت‌ها، قانون، همراه با فاعلیت ملاحظه می‌شد هر چند بواسطه تعلق باشد. در بحث اخیر امور ثابت تبدیل شده فاعل وحدت و تقوم فاعل‌ها به هم، و نسبت‌ها تبدیل شد به کیف تقوم فاعل‌ها، و قانون و علیت هم تابع همین قرار گرفت. حال که به اینجا رسید بجای اینکه از ارتکازات بصورت تمثلی استفاده کنیم و بگوئیم شما بدیهی است که یک یافت‌هایی دارید یا یک عالم حساسیتی دارید چون می‌خواهید نسبت به خارج خودتان عمل کنید بدون واسطه تمثیل نمی‌توانید لذا فاعلیت تمثلی لازم دارید، یک «متصرف» دارید که شد فاعلیت تصرفی یک «متصرف فیه» که شد عالم

خارج (فاعلیت تبعی) یک «واسطه تصرف» که شد عالم مثال. یعنی هنوز معنای تألیفی بودن بین وحدت و کثرت در آنجا دیده میشود، هر چند که در حد اولیه بگوئیم قید ذاتشان باشد لکن لوازم برای ترکیب تعریف می‌دهد و تعریفی که برای ترکیب می‌دهد هنوز معنای تألیفی را نشان می‌دهد نه معنای ترکیبی بودن به معنای اینکه حقیقت فاعلیت این به حقیقت فاعلیت آن توسعه پیدا کند و بالعکس به فاعلیت خودش و فاعلیت غیر، حالا اولین قسمتی را که شما دارید.

الف - توصیف از ترکیب و نظام بر اساس تقوم

بعد از بیان تقوم و نسبت فاعلها به هم درباره شناخت که در آن مسئله یعنی مسئله تقوم مسئله ترکیب را به نحوه‌ای دیگر حل کردید یعنی دیگر قیدش را کیفیت نگذاشتید، نه قیدش را ذات گذاشتید که بگوئید ذاتاً به هم متقومند و حرکت را حذف کنید تا نتیجه‌اش دوباره انتزاعی ملاحظه کردن ترکیب بشود، و نه قیدش را حرکت بدون فاعلیت قرار دادید که بشود اصالت تغلق، تقوم زمان، مکان را که منهای فاعلیت، می‌شد حرکت بدون فاعلیت نه قیدش را قرار دادید تغلق و فاعلیت، و نه در آنجا قیدش را قرار دادید که مستقل ببینید تناسبات نظام را با فاعلیت.

ب - تناسبات نظام کیف تقوم فاعلهاست

بکله تناسبات، «کیف تقوم فاعلها» با هم شد یعنی بر مبنای «فاعلیت»، «ترکیب» معلوم شد با فاعلیت اگر بنا باشد نظام تفسر شود.

ج - نظام بر اساس فاعلیت سه مرتبه از قوام را نشان می‌دهد.

سه مرتبه از قوام را دارید یک مرتبه فاعلیت تغلقی این یک گونه فاعلیت است، نه تغلق فاعلیت، بلکه فاعلیت تغلقی نسبت به فاعل بالاتر در فاعلیت خودش، این حاصلش شد نظام حساسیت، نظام اوصاف و منزلت که در بحث گذشته عرض شد.

د - فرق کیف نفسانی با فاعلیت تغلقی

حال همینجا ما بایستیم و جلوتر نرویم و بگوئیم این چه فرقی دارد با علم حضوری که در دستگاه تجرید گفته میشود.

- حضور اوصاف رم نزلت فاعلیت بعلت مجزا بودن فاعلیت برای مولاست نه به علت برابر بودن ذات با خودش

فرقش این است که تصرف مولا در متناسب منازل در اوصاف این که با این آقا وحدت پیدا می‌کند اما مجرای فاعلیت این آقا هست، البته معنایش این نیست که برابر با ذات خوش باشد.

– نفوذ فاعلیت مولا در اوصاف فاعلیت مادون غیر از وحدت اوصاف به فاعلیت مادون است

یعنی ذات این را در منزلت بالا که به آن نگاه کنید چیزی است که در منزلت پائین نمیتواند بر آن اشراف پیدا کند، حتی بعد از تصرف مولا، بعد از فانی شدن، آنقدر که خداوند به او احاطه دارد خودش احاطه بخودش ندارد، فاعلیتش در یک منزلت خاص است، از مجرای این فاعل اگر بخواهد به این اوصاف وحدت پیدا کند غیر از منزلت مولی است که اشراف پیدا کنیم.

اشراف مولا به مخلوقات و جمیع روابطش غیر از اشراف و احاطه مخلوق بخودش در منزلت خودش می‌باشد. منزلت مولا، اشراف به این فاعل و جمعی روابطش به جمیع فاعلهای دیگر است یعنی وقتی که می‌گوییم منزلت این، اشتداد این بوسیله کیفیت تعلقش به فاعلیت بالاتر در نظام معین می‌شود و حجم مخصوص و حجم مخصوصش چیست می‌گوییم بار تعلقش که در نظام دارد چقدر است؟ ... خوب ایشان که احاطه‌اش به کل اندازه مولا نیست. اینگونه نیست که یافتنش از منزلت خودش و اوصافش (که چیزی نیست جز ارتباطش با کل نظام) یافت از عین ارتباط با مولی باشد بلکه متناسب با متنزلش را دارد عنایت کنید همانطور که وقتی می‌گوییم نسبت به سایر اسماء بالا، ایشان حاطه حقیقیه پیدا نمی‌کند خود این شخص هم یکی از اسمائی است که از بالا آن را درست کرده‌اند بنابراین حضورش، حضوری نیست که با آن حضوری که در نزد مولایش است برابر باشد این یک نکته ظریف عرفانی است عنایت کنید، این آقا نمی‌تواند بگوید که یافتن از خودم همان گونه است که مولایم مرا می‌شناسد در هیچ بابی از آن، نگوئید اقسام دارد، بعضی اش را من عنایت بر آن دارم و به بعضی عنایت ندارم، آن را که عنایت دارم تا حاق مطلب می‌فهمم، این چه غلط و بی ربطی است، آقا من تشنه‌ام است یعنی اگر آب بریزم در این لیوان بخورم بر طرف می‌شود یک کسی سؤال می‌کند که حقیقت آب چیست، حقیقت آن حالت تر چیست؟ حقیقت نسبت بین این دو تا چیست؟ اگر گفته شود آقا من می‌بایم و این دیگر قابل تعریف نیست می‌گوییم چه چیز را می‌بایی؟! مولا هم از عطش تو همین را می‌فهمد؟ اینکه در دعا می‌گوییم «واستعنی ... بکاسه ریا رویا هنیئا سائقا، لا اظماء بعده یا ارحم الراحمین، آن آبی که بعد از آن آدم

اصلاً تشنه نشود تو نمی‌توانی بفهمی یعنی چه؟ اگر نمی‌توانی بفهمی پس معنای تشنگی چیست؟ در کنه وجودت کجا می‌دانی تشنگی یعنی چه؟ اگر فرض شود، به فرض محال کسی بگوید این لیوان خالی که رفع عطش نمی‌کند، این آب هم که در این ظرف است برای یک خاصیت متناسب با حال شما، بعد یک کسی بگوید آن خاصیت هم ظرف یک نحوه رحمتی است بعد احتیاج به یک رحمتی دارید، احتیاج به آب ندارید عوضی می‌گیرید، شما محتاج خدا هستید که خدا به شما افزه می‌کند و یک نقصان را برطرف کند، یک رحمتی بر شما کند و شما هم به رحمت خدا نشاط پیدا می‌کنید این در ظرف آب به شما تقویم شده چون تحول مطلب دیگری را ندارید، حالا آن اسمی که این آب با آن درست شده و تشنگی شما درست شده و وجود خود شما بوسیله آن درست شده است آنکه دست خودت نیست اوصاف و منزلت شما در نظام ولایت هم که دست خودتان نیست (از آن اطلاع ندارید) صورت متنازل متناسب فقط مال حرفهای مولا و بالاتر از تو نیست بلکه مال تمام عالم است، توبه خودت هم به معنای واقعی و حقیقی‌اش علم پیدا نمی‌کنی، بله علمی که لقبش حقانیت باشد که بعد می‌آییم صحبت می‌کنیم که به معنی نحوه فاعلیتی که متناسب با منزلت شما در پرستش باشد آن عیبی ندارد، با آن هم وحدت پیدا کنید، حول محور فاعلیت شما هم باشد، فاعلیت شما هم سه مرتبه داشته باشد در مراتب مختلف یعنی در فعله‌ایست نسبت به هم برخی نسبت به برخی بالاتر باشند و اصیل تر باشند در افعالتان نظام داشته باشید.

هـ - در فاعلیت تعلقی (از طریق فاعلیت) قدرت حکومت بر نفس اعفال و اوصاف وجود دارد

هر چند که اگر در افعالتان نظام هم نداشته باشید چون فاعل هستید می‌توانید کار کنید مشقت هم می‌توانید کار کنید، چیزهایی را هم می‌توانید سنگین یا سبکتر بها دهید یک بعدی هم می‌توانی کار کنی حتی از اوصاف هم می‌توانی تخطی کنی، حکومت بر نفس اوصاف هم دارای معنی اصل بودن فاعلیت نسبت به اوصاف همین است این فاعلیت را مستمراً تا عالم عین که عالم تحقق هست دارید ولی اگر این فاعلیت ها همه یک مجموعه شود و یک نظام داشته باشد مثل نظام فاعلیت عالم، نظام فاعلیت‌های تو و افعال تو یک نظامی داشته باشد و آن چیزی که بالاتر است بالاتر قرار دهی و آن چیزی که اصلی است، اصلی قرار دهی و آن فعلی که فرعی است فرعی قرار دهی، به هر چیز از افعال و از حرکات یک تناسبی برقرار کنی متناسب با بندگی متناسب با تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خودت، در

این صورت خلافت الهیه را در مراتب مختلف پیدا می‌کنی نه اینکه خلافت الهی در مرتبه‌ای که برای امام معصوم است آن محال است ولی می‌شوی نماینده خدا در سطح خودت، در رسیدگی به ضعفای در رسیدگی به کار خودت چشم‌ت و گوشت نسبت به خدای متعال مطیع می‌شود تحت فاعلیت خدای متعال فرمانی را که داده است انجام می‌دهی خواستی را که او دارد انجام می‌دهی در منزلت خودت و در ظرفیت خودت. بنابراین وقتی می‌گوییم در یک مرتبه فاعلیت نسبت به ربط بین خودش و مولا است و این جاست که سنگین و سبکی و جایگاهش را معین می‌کند، وحدتی را که با این اوصاف پیدا می‌کند وحدت با صورت متنازل متناسب است یعنی فاعلیت توسعه‌ای که پیدا می‌کند توسعه در منزلت تقوم به فاعل بالاتر در منزلت خود است، نه در منزلت مولا، بنابراین می‌توان گفت معنی توسعه‌اش در اوصاف و جنت اوصافی که پیدا می‌کند یک اوصافی است که آن اوصاف دیگر به کمال رسیده‌اند و متناسب با ظرف نیستند، کرم دارد ولی کرم در ظرفیت خودش، از صفات رذیله بیرون آمد و در صفات حمیده وارد شد و به جنت اوصاف هم رسید و لکن این اوصاف متناسب با ظرف خودش است، و این توسعه فاعلیت و نفوذ فاعلیت که به وسیله تعلق به فاعلیت مولا هم پیدا شده و مجرای فاعلیت مولا نفس فاعلیت خود این شخص قرار گرفته و توسعه یافتگی در اوصاف پیدا کرده و شدت در قرب پیدا کرده صورت متنازل متناسب است البته با صورت تمثلی فرق دارد، فاعلیت تعلقی است که توسعه یافته است، علمی را هم که در اینجا می‌گوییم یافت هست، نه اینکه یافت نباشد و وحدتی را که در اینجا می‌گوییم با این فاعل وارد، فوذ این فاعل هست در منزلت تعلق هم هست که منزلت درست داشتن‌ها و اوصاف است - اوصافی که ناشی از این منزلت است - ولی یک ذره معنای حضور حقیقی نیست بلکه حضور نسبت به منزلت است در منزلت پایین‌تر این را بدتر می‌شناسد و در منزلت بالاتر هم این را بهتر از خودش می‌شناسند، واضح است که اولیاء نعم ما را بهتر از خودمان می‌شناسند خدای متعال ما را بهتر از خودمان می‌شناسد خیلی از حالات برای ما پیدا می‌شود که خودمان قبلش نمی‌دانیم ما خیلی از حالات پیدا نمی‌شوند که خودمان نسبت به آن فاعلیت نداشتیم و ناراحت می‌شویم، برای زیارت مشهد می‌رویم و می‌بینیم در این سفر آن حال خاص پیدا نشد التماس می‌کنیم به آقا که آقا حال عنایت کن آقا عنایت می‌کند و حال عنایت می‌کند، می‌فهمیم که اختیار حال خودمان دست خودمان نیست حال من که اختیار تصرف حال خودم دست خودم نیست اختیار نحوه تعلقم به مولا دست خودم نیست آیا خودم می‌توانم بگویم من

برخورد مشرفم؟ من آدمم آنجا دیدم حال ندارم، التماس کردم حال پیدا کردم، بعد بگویم حضور نفس لنفس حضور مجرد نزد مجرد است!! والی آخر؟!!

و - فاعلیت تمثلی یعنی ربط به نظام فاعلیت، که نظم خاصی حاصل آن است

مرتبه دومش ربط فاعلیت ما با فاعلیت‌های دیگر بود این هم باز به صورت متنازل متناسب انجام می‌گیرد تا کیفیت حاصل شود، باز در این هم ربطی به مولاست، ربطی به مادون است ربطی به فاعلیت خود است که هیچ کدام را با فاعلیت خودم و مستقل از مولا نمی‌توانم کار کنم الا به تجزیم، تجزیم هم معنایش این است که فاعلیت مولا را در مرتبه پایین تر بخواهم، به هیچ رتبه‌ای نمی‌رسد که بگوئید فاعلیت مولا را هیچ نمی‌خواهم و خودم فاعلیت مطلقم نظام فاعلیت و تقوم موجب این می‌شود که اگر حتی کافر رانگاه کنید مجبور است بگوید قوانین را به رسمیت می‌شناسم، ماده را به رسمیت می‌شناسم نمی‌تواند اعلام کند که من فقط هستم و دیگر هیچ چیز نیست، هر چیزی را که برسمیت بشناسد در یکی از مراتب تسلیم شده و تعلق به آن منزلت پیدا کرده است و از طریق تعلق به واسطه ولو تعلق حیوانی باشد فاعلیتش را تسلیم مولا کرده است پی مرتبه دوم ربطش با نظام فاعلیت است اول ربطش با فاعلیت بالاتر و مولا، در نظام حساسیت و اوصاف و منزلت و شدت و بعد در منزلت دوم ربطش با تمام نظام، حال اگر حول آن منزلت قبلی ربطش با فاعلها درست شود، منزلت قبلی آن هم منزلت خوبی باشد یعنی فاعلیت مولا را به صورت تام در فاعلیت خودش بخواهد، کارش منظم می‌شود و متشدد نمی‌شود و ربطش به سایر جاهای نظام منظم می‌شود، توسعه‌ای که پیدا می‌کند در برخورد با آثار سایر فاعلها، وحدتی که برایش پیدا می‌شود یعنی مشخص می‌شود منزلتش، در اینجا با یک نظامی وارد می‌شود مثل نظام فاعلیت عالم که نظم است، این هم فعل‌های منظم می‌شود و فعلهای اولیه‌اش فعلهای اساسی است که محور قرار می‌گیرد، برای فعلهای ثانویش، برای ارتباطش به فاعلهای دیگر.

ز - فاعلی تحقیقی چگونه تصرف در فاعلیتهای دیگر را نشان می‌دهد

مرتبه سوم تصرف در فاعلهای دیگر است، یک نسبت با فاعلها، چگونگی نسبت با آنها، و دو چگونگی تصرف در آنها و تقوم به آنها، اینها دو تا بعد از منزلتی است که گفتیم تعلق به فاعل بالاتر، یعنی دو و سه جای تمثل و تصرف.

ج - بدون فاعلیت تمثلی، فاعلیت تحقیقی امکان ندارد

حال سؤال این است که آیا می‌توان بدون مشخص نمودن جایگاه نسبت به فاعلهای دیگر در خارج تصرف نمود؟ می‌گوییم نه خیر نمی‌شود فاعلیت در تصرفش در فاعلیتهای دیگر و در پذیرش کیف تصرف فاعلیتهای دیگر در خود، مستلزم فاعلیت نسبت به ارتباطش به فاعلهای دیگر است همان طور یکه فاعلیت یک بار باید وضعیتش را با پرستش مشخص کند یک بار هم باید با کیف پرستش و منزلتش، بار سوم هم تحققش تا این منزلت را هم انجام ندهد به سومی نمی‌تواند برسد عالم مثال در اینجا هست عالم ذهن در اینجا هست، عالم تبدل در اینجا هست ولی تفسیر از عالم مثال با تفسیر قبل فرق دارد تفسیرش حضور در ارتباطاتی است که با آنها دارد، عرض می‌شود در ارتباط اولی فولاد شده است ولی فولاد بدون شکل ندارید در ارتباط دومی شکل فولاد مشخص می‌شود شکل چرخ است، شکل پیچ است، شکل مهره است شکل میل فرمان خودرو است. این شکلش را نوعاً در حزه‌ها ما مشاهده می‌کنیم که در ریاضیت برای تهذیب فاعلیت قسم اول بسیار زحمت می‌کشند و به مدارج بسیار عالی مهم می‌رسند و استفاده از آیات و روایاتش هم خوب می‌کنند و لکن در شکل فاعلیت دوم غفلت می‌کنند یعنی اینکه مرتباً تهذیب کنند و بگویند حالا اینکه ما توجه نمی‌کنیم به روزنامه، علتش چیست اینکه توجه نمی‌کنیم که ریشه علوم چیست از کجاست، همان طور که در تهذیب سخت گیرند در اینجا هم سختگیر باشند من این را از آثار منطق صوری می‌دانم حدود سال ۶۳ یا ۶۴ یک نفر می‌گفت شما می‌گویید برنامه اسلامی برای حکومت لازم است این را همه قبول می‌کنند بعد می‌گویید برای برنامه اسلامی اقتصاد اسلام را باید دانست تا بتوانید تخصیص بدهیم که چگونه به هر جایی چقدر خرج کنیم و گفت این را همه قبول می‌کنند بعد می‌آید می‌گویید برای تخصیص نحوه طبقه بندی موضوعات را و نسبت آنها را بهم باید دید، تا اینجا هم عیبی ندارد و به زحمت قبول می‌کنیم یعنی مدل سازی اسلامی هم می‌کنیم حال اخیراً می‌گویید ریاضیات اسلامی هم لازم داریم بعدش چه می‌گویید؟ گفتیم بعدش به نظر شما می‌آید چه بگوییم گفت یعنی چه؟ گفتیم یعنی اجازه می‌دهی که به کفار در چه سطحی اعتماد کنیم، تا اینجا هم که آمده ایم و فهمیدیم ریاضیات هم برای این کار لازم است می‌گوییم ریاضیات اسلامی می‌خواهیم اگر تا هر سطح جلوتر برویم و ببینیم یک چیزی لازم است اعتماد به کافر را در هیچ سطحی قبول ندارم، گفت می‌خواهی منکر حزمات چند هزار ساله بشر بشوی و بگویی ما همه اینها را لازم داریم، هم باید فلسفه آنها را درست کنیم هم باید منطق آن فلسفه را ببینیم چطور است و همین

طور بگویی تا آخر گفتم خوب کجایش را هم هر جایش را که می‌گویی اعتماد به کفار جایز است تا اعتماد کنیم، و لکن اگر می‌دانی که هیچ جا اعتماد به کفار صحیح نیست، خوب طبیعی است که در همه اینها شک کنیم، بگوییم آیا اسلامی دارد یا ندارد؟ و چرا کفار اینگونه کرده‌اند؟ مسلمین در این باره چه می‌گویند گفت خوب این طوری کار نمی‌شود کرد گفتم خوب یک عده ای بروند آن کارها را نکنند نمی‌گوییم آن کارها را نکنند، کارهایی که از اوائل راه را بسپارند دست کفار تا اواسط آن را دست کفار بسپارند یا تا هر جایی که صلاح می‌دانند آن را یک عده ای باشند که به عهه بگیرند یک عده‌ای هم لازم است باشند که هیچ جایش را اعتماد نکنند، این سوال مطرح است که ما در زندگیمان تا چه اندازه‌ای از امورمان را بدست کفار می‌سپاریم؟ تا چه سطحی و تا چه سطحی را می‌گوییم نه نمی‌شود؟ اگر آن تهذیبی که در قسم اول در اوصاف می‌آید در صورت تمثلی می‌آمد دقت می‌شد محال بود که عرفای شامخ با نسبت به علوم شرق و غرب تسلیم شوند، اینکه برایشان تمام شده است که علم که جهت ندارد و اشرافی ندارند که علم در خارج چیست، یک تعریفی برای علم در ذهن دارند، که آن تعریف هرگاه مصداق پیدا کند جهت ندارد حال بگو آقا آن تعریف که شما می‌فرمایید مصداق خارجی ندارد یک چیز دیگری است که درعالم دارد انجام می‌گیرد، آن نیست. می‌گوید نه، یک چیز دیگر نمی‌تواند باشد، ما امور را دسته بندی کردیم یک دسته اش را در این قوطی قرار داده‌ایم و یک دسته اش را در این قوطی و ... می‌گوییم آقا آن چیزی را که اشراف ندارید نمی‌شود در قوطی قرار دهید می‌گوید من در دوران بین نفی و اثبات معین کردم که چه چیزهایی در چه قوطی قرار می‌گیرد می‌گویند آقا آثار عظیمش پیدا شده که کفار سلطه در ارض بر ما پیدا کرده‌اند، می‌گوید نه ربطی به این حرف‌ها ندارد، حال وارد آن بحث شویم.

به هر حال یک مرتبه مرتبه مثال است که قبلاً می‌گفتیم تمثلی، همه آن خصوصیات تکلیف و تبدیل و تمثلی را می‌گوییم نهایت با یک فرق، از موضع فاعلیت معنا می‌کنیم. یعنی وجود ارتباط با فاعل‌های دیگر، پذیرش فاعلیت‌های دیگر و تصرف در فاعلیت‌های دیگر چه در شکل پذیرش فردی و چه در شکل اجتماعی، و چه در شکل تکوینی این مطلب هست.

سومیش هم که تصرف در غیر است، به آن می‌گویند توسعه تحقیقی، پرستش خدا محقق می‌شود و در فاعلیت‌های دیگر توسعه می‌یابد و فاعلیت‌های دیگر در خود. این سه تا تعریف از تعلق و تمثلی و تحقق.

اگر سئوالی باشد در خدمتان هستیم.

- پرسش و پاسخ

حجت الاسلام میرباقری: چیزی هست معرفت، یافت و ...

۱ - یافتی که فاعلیت بر آن مسلط باشد صدق و کذب و حق و باطل خواهد داشت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال شما به سلامتی یافت دارید ولی نه آن یافتی که آقایان می گویند یافتی که فاعلیت بر آن مسلط است، نفس یافت صدق و کذب پیدا کرد این مطلب خیلی هم عالی و شیرین است یعنی خود یافت را آقایانی که آن دسته بودند می فرمودند صدق و کذب ندارد، علم حضوری صدق و کذب ندارد چون برابر با خودش می شود و جزو امور تکوینی قرار می گیرید و هر چه هست حق است آیا می توان گفت علم حضوری باطل است؟ حضور است، حضور بودن در کون است مگر همین طور نیست؟ حضور را در نفس حضورش نمی توانید بگویید باطل است البته بنابر آن مبنا. به خلاف مبنای ما که حق و باطل پیدا می کند

حجت الاسلام میرباقری: اگر بگوییم علیت حاکم می شود و حق و باطل ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله اگر علیت حاکم شود حق و باطل ندارد در نظام عالم کیفیتی هست و آن کیفیت هم در نظام احسن باید کیفیت حقی باشد، اگر علیت بر آن حاکم باشد، بنابر آن تفسیر علم حضوری همیشه هم حقاقت حقی که فرض باطل هم ندارد و لکن این علم حضوری که ما می گوییم حق و باطل دارد.

برادر سبحانی: بالاخره حضور هست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حضور چه چیز است؟ حضور تحت فاعلیت است نفوذ و توسعه است.

حجت الاسلام میرباقری: خود حضور را فرمودید که هست.

۲ - فاعل در اوصاف و حساسیت هایش (در منزلت خودش) نفوذ حقیقی دارد نه حضور حقیقی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، ما که راحتش کردیم، گفتیم نسبت به حساسیت خودش حضور حقیقی ندارد، نفوذ حقیقی دارد نه حضور حقیقی، کیف نفوذش نسبت به خودش نسبتی است که خودش به منزلتش دارد، خودش

به منزلتش برابر یک به یک نیست خودش به خودش هم نمی‌تواند برابر یک به یک باشد چون متقم شده است به منزلت بالاتر، و فاعلیت منزلت بالاتر از طریق فاعلیت این در خود این عمل کرده است و توسعه پیدا شده است.

۳ - یافت بر اساس نظام ولایت با آیات هماهنگ است

حال ببینید «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعه و علی ابصارهم عشاوه» آیا این با این حضور جور در می‌آید یا با آن حضور؟ ببینید صریح آیات مبارک می‌گوید «سواء علیهم أنذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون» این ختم بر قلبی که قدرت فهم ندارد این در مرتبه اوصاف دارد ذکر می‌کند ظاهرش این طوری است و غیر از مرتبه تمثلات و استدلالات و برهان است. این در مرتبه حالا این را می‌گوید «فذرهم فی خوضهم یلعبون» این چه نحوه حضور یاست، بنا به مبنای (حضور مجرد لمجرد) که در این حضور پیدا نیم-شود. «صم بکم علی فهم لا یرجعون» این کر و کوری و لالی قلب است این غیر از محاسبه است، معنی فهم فهم ادراکی است. قلب و یفقوه غیر از یتفکرون است، اوصاف ردیله را «بل ران علی قلوبهم» اینکه دین در قلب پیدا شود اینکه تردید پیدا شود، کثافت پیدا شود اینکه قلب و ارائه شود این آیا با علم حضوری که تعریف شود «حضور مجرد نزد مجرد» می‌سازد.

حجت الاسلام میرباقری: یعنی همان وارانه را می‌یابد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی وارونه را می‌یابد و حق است این یافتن و باطل هم نیست که خوب دیگر مؤاخذه هم ندارد.

حجت الاسلام میرباقری: در حقانیت هم بگوییم اختیار خودش به نسبتی دخالت دارد و اگر دخالت داشت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه نشد، یعنی اختیار حاکم بر علم حضوری است؟

حجت الاسلام میرباقری: بر کیفیت پیدایش، بر اینکه چکار بکند و ... در علم حصولی هم حاکم است، اینکه این طرف نگاه کند یا آن طرف، علیت به این معنا.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عین ندارد کیف کان (بهر صورت) پیدایش این رنگ، این حال، این مطلب فاعلیت بر آن سابق است یا علیت؟ اگر فاعلیت را بخواهید آنجا ثابت بگیرید که می‌دانید که نمی‌شود برای مجرد و خصوصیاتش نمی‌تواند فاعلیت بیاید.

برادر سبحانی: در اصل پیدایش آن چه مانعی دارد فاعلیت حاصل شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ایشان عملی که می‌کند آنجا، (ما می‌آییم در دستگاه آنها نگاه می‌کنیم) آیا فعل باید مسبوق به اراده باشد؟ اراده باید مسبوق به شوق باشد؟

برادر سبحانی: خوب، حال اصل اشکال علیت را نباید اینجا بیاورید قرار نیست هر اشکالی یک جا می‌کنید برگردید بگوئید

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عجب حرفی، تفاوت نکته حرف ما با دید حضرت عالی اینجاست که ما می‌گوئیم در یک مجموعه یک گوشه‌ای که اشکال داشته باشد این اشکال در این گوشه به مبنا بر می‌گردد آنوقت همه جا می‌شود دست روی آن گذاشت.

برادر سبحانی: آن یک اشکال است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک اشکال مبنای است که هیچ جا نمی‌شود از آن صرف نظر کرد، و باید آثارش را نشان داد یعنی خود تعریف حضرتعالی از حضور بر مبنای این هست یا نیست بهر حال بر یک مبنائی است اگر آن مبنایان این نقض را دارا باشد باید آن نقض را بتانید در حضور نشان دهید نمی‌توانید بگوئید به شرط اینکه نظر نداشته باشیم نسبت به او. کاش آقایان به اندازه‌ای که به نظر مشکوک نگاه می‌کردند و ناراحت می‌شدند که چرا تلویزیون صورت آنجوری و آنجوری دارد در این قسمت هم دقت می‌کردند نصف آنکه به صدا و سیما ایراد می‌گیرند به این جا ایراد می‌گرفتند.

حجت الاسلام میرباقری: حال اگر کسی فاعلیت را قبول کرد و گفت فاعلیت برحالات قبلی به نسبتی حکومت دارد، و این را از شریعت به عنوان اصل موضوعه از شریعت گرفتن و گفت ضرورت علت را هم ما نمی‌فهمیم. (فرضاً)

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی منطق بر دو پایه

حجت الاسلام میرباقری: آن پایه را ما اصلاً قبولش نداریم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب این تعریفی را که از حضور می‌دهد به یک پایه‌ای دیگر می‌گیرید و تعریفی را که از فاعلیت می‌دهید از شرع می‌گیرید می‌شود دو پایه، این معنایش این است که در بحث اگر بخواهید زود از گیر

بحث نجات پیدا کنید راحت، دو پایه قرار دهید آنوقت هر قضیه‌ای را به همان نسبت که می‌شود اثبات صدقش را کرد برپایه دوم (اگر دوئیت بین دو پایه باشد که جامعه نداشته باشد) عین همان را می‌شود کذب تمام کرد سرش این است که در دو پایه دوئیت حفظ می‌شود دوئیت در حکم هر باید حفظ می‌شود شما باید دو حکم متناقض و متضاد داشته باشد که بشود از هر یکی از پایه‌ها یکی از پایه‌ها یکی را اثبات کنید.

برادر سبحانی: در رابطه با ادراک تمثلی، در مبنای اصالت فاعلیت، باز هم این مسئله هست که اولاً ارتباط معنای معنای تمثیل سابق را نمی‌دهد یعنی نفس ارتباط نه کیفیتی ایجاد می‌کند یعنی مفاهیم کیفیت و تبدیل و اینها باید در مبنای فاعلیت تبدیل بشوند، یعنی معلوم نشد که چرا ارتباطها فاعل‌های دیگر و صرف تقوم همان معنای تمثیل و کیف تبدیل را می‌دهد. نکته دیگر اینکه این تعبیر را که بعداً ما حضور را انجام می‌آوریم یا ارتباط بین فاعل و فعلش می‌آوریم باز هم خود نفس این ارتباط به نفس حضور باید در مبنای فاعلیت تبدیل شود ظاهراً به صرف اینکه این ارتباط بین فاعل است و فعلش چون کیفیت ظاهراً تمام نیست بالاخره این اگر فاعل هم هست، باید این فاعل توصیف شود و ارتباطش تفسیر شود بر می‌گردد به یکی از آن حدود اولیه‌ای که سابق در خدمتتان داشتیم مثل ارتباط و ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ارتباط که از بین رفت و شد تقوم یعنی تقوم در ایجاد منزلت، ایجاد کیفیت...

برادر سبحانی: خود ایجاد یعنی چه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه ایجاد یعنی چه؟ یک صحبت است که الان عرض می‌کنم یک صحبت این است که فاعل می‌تواند مؤثر در منزلت باشد می‌تواند در کیف تصرف و یا کیف فعل مؤثر باشد، می‌تواند در ایجاد مؤثر باشد می‌تواند در سه تایی اینها مؤثر باشد وهمین سه تا هم هست که سه مطلب را نتیجه داده است یعنی اولاً فاعلیت می‌کند و منزلت کلی اش را در نظام درست می‌کند فاعلیت دوم، کیف فعل و کیف کارائی را جایگاهش را در نظام توسعه معین می‌کند نه جایگاهش را نسبت به محور، جایگاهش را نسبت به نظام البته در جایگاهی نسبت به محور بار خاصی پیدا می‌کند آن بار از بین نمی‌رود یعنی عرفای ما محال است که تسلیم تحلیل‌های مادی شوند آن بار را دارند ولو تا آخر کار از آن استفاده نکنند خدا رحمت کند مرحوم آیت الله حائری رضوان الله علیه را به ساواک برده بودند و به زندان و مرگ و اینها تهدید کرده بودند ایشان گفته بودند آن مطلب برای من حل شده است شما که بالاتر از کشتن

ندارید این را هم راست می‌گفت گفته بودند این طرفش برای من حل نشده است که آیا وظیفه هست یا نه؟ اینها هم آن بار را پیدا می‌کنند که می‌شوند مثل فولاد (کزبر الحديد) حتماً، ولی فرم این فولاد چه فولادی باشد تا در این کارخانه کجا جایش بدهند آن را...

برادر سبحانی: این فرم چطور واقع می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ارتباطش به فاعلیت‌های دیگر است.

برادر سبحانی: سؤال همینجاست با طرف ارتباط کیفیت حاصل می‌شود؟ یعنی تبدیل حاصل می‌شود چون سنخ ارتباط...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال ارتباط را یعنی عالم تمثیل را در سه مرتبه تکلیف و تبدیل و تامل، شما می‌گویید در این هم مراحلش را تعریف کنیم، باشد.

برادر سبحانی: یعنی ارتباط اینها با فاعلیت ربطش روشن نشد چرا به این می‌گوییم ارتباط با فاعلهای دیگر.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله ولی ارتباط با نظام فاعلیت نه ارتباط با محور فاعلیت. سومی آن تصرف ایجاد است. اما معنی ایجاد، ظاهر معنی مطلب این است که وقتی ایجاد را صحبت می‌کنیم آن هم نسبت به نفس فاعلیت در توسعه مطرح می‌کنیم معنای وحدت و کثرت بیشتر نسبت به خود فاعل را داریم ذکر می‌کنیم توسعه تأثیر در نظام فاعلیت و توسعه کل نظام را می‌گوییم.

وصل الله علی محمد و آله الطاهرين

۱۷۴۶

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از علم بر اساس نظام ولایت

دوره: سوم

تاریخ: ۷۰/۳/۱۹

جلسه: ۱۸

فهرست:

- ۱ - علم به معنای حضور و نفوذ فاعل در نفس معلوم است
 - ۲ - علم حقیقی که در آن ذره‌ای اختلاف نیست منسوب به فاعلی است که با نفوذ فاعلیتش همه مراتب ایجاد شده است
 - ۳ - نفوذ فاعلهای غیر محور در منزلت خودشان نفوذ متنازل است
 - ۴ - علم حضوری، حضور مطلق نیست
 - الف - انسان هیچ گاه به حقیقت نفس خود واقف نیست
 - ۵ - توسعه مولا در فاعلیت ما تمام وجود ما را پر می‌کند
 - ۶ - توسعه ما در منزلت خودمان وجودمان را پر نمی‌کند
 - ۷ - توسعه نظام با فاعلیت مولا برابری یک بیک دارد و همین علم حقیقی است
- پرسش و پاسخ
- ۱ - در علم حضوری صدق و کذب راه دارد

- الف - علم حضوری یک کافر به خصوصیات نفس خودش بسیار ضعیف است
- ب - علم حضوری یک عارف به خصوصیات نفس خودش بسیار شدید تر است
- ۲ - مبدأ ثبات معلومات هم به خدای متعال باز می‌گردد
- الف - ورود صدق و کذب در علم حضوری به معنای تعمیم تردید نیست
- ب - ورود صدق و کذب در علم حضوری به معنای جزمیت نسبی متناسب با منزلت است
- ۳ - پر شدن وجود ما از جانب مولا آیا به معنای شأن برای مولا است؟
- ۴ - پر کردن وجود (از جانب مولا) به معنای پر کردن منزلت است نه فعلیت
- ۵ - اشراف به منزلت اشراف تام است
- ۶ - پر کردن منزلت فرد از جانب مولا به معنای نفی فاعلیت فرد نیست
- ۷ - پر کردن منزلت با پر کردن صاحب منزلت دو تاست
- ۸ - اعتبار همه مناصب نظام به ولایت ولی است
- ۹ - همه مناصب به دوری و نزدیکی محور شناخته می‌شوند
- ۱۰ - هم در منزلت حیوانی هم در منزلت انسانی مولا حضور دارد
- ۱۱ - منزلت به فاعلیت متقوم است
- ۱۲ - ملاحظه غیریت بین منزلت و فاعلیت بصورت مطلق بر اساس علیت تجریدی میسر است
- ۱۳ - نفوذ عین حضور است چه روحی چه تمثلی و چه حسی
- ۱۴ - اگر بسط نفوذ متناسب، محور و بسط او باشد بسطی است که هم حق است و هم دوام داشته و هم منزلت را کاملاً می‌پوشاند
- ۱۵ - بیان چهار تعریف برای علم (جمع بندی)

- الف - علم به معنای عکس العمل متناسب با توسعه (از دیدگاه اصالت ماده)
- شعور غریزی حیوانات عکس العمل متناسب است (نه متناسب با توسعه)
- ب - اسشکال بر تعریف علم از دیدگاه مادیها
- عکس العمل متناسب با توسعه از طریق حکومت بر قانون میسر نیست
- حکومت بر قانون و کیف جز از طریق فاعلیت معنا ندارد
- ج - تعریف علم (از دیدگاه اصالت ذهن) به معنای کیف نفسانی است
- د - اشکالات تعریف علم از دیدگاه اصالت ذهن
- ربط کیف نفسانی به معلوم روشن نیست
- حضور مطلق برای کیف نفسانی معنا ندارد
- ادعای توجه و تنبه در علم حضوری (به معنای کیف نفسانی) یک مغالطه است
- ۱۶ - بنابر مبنای فاعلیت یا تعلق به فاعل بالاتر است یا ارتباط به نظام فاعلیت و یا توسعه در نظام
- ۱۷ - بنابر مبنای اصالت فاعلیت تکلیف، تبدل، تمثیل به اصطکاک فاعلها معنا می‌شود (تعریف جدید)
- ۱۸ - رها کردن منزلت دوم و فاعلیت تمثیلی به معنای ضایع کردن استعداد است
- الف - ضعف عرفای عالیقدر ما در برابر کفار بدلیل رها کردن فاعلیت تمثیلی است
- ۱۹ - فرق بین فاعل با فاعلهای دیگر با نفوذ فاعل در دیگران
- ۲۰ - بر اساس فاعلیت، علم به معنای تقوم به مرتبه فاعلیت (فاعلیت تعلق - تمثیلی - توسعه) است
- ۲۱ - آیا علم به معنای کیف نفوذ است یا خود نفوذ
- الف - نفوذ در غیر حتما متکیف است
- ب - کیف اراده از اراده منفک نیست

ج - اساساً علم از خصوصیات قدرت است

۲۲ - نفوذ مافوق در مادون علم حقیقی است

۲۳ - علم ما ون نسبت به منزلت خودش و ما بعدش علم اضافی است

۲۴ - علم حقیقی به حقیقت اشیاء حکماهی برای احدی جز خدای متعال و معصومین علیهم السلام حاصل نمی-

شود

۲۵ - توضیحی پیرامون سه رتبه فاعلیت (تعلقی، تمثلی و توسعه)

۲۶ - فاعلیت تعلقی نسبت به فاعلیت تمثلی و فاعلیت تمثلی نسبت به فاعلیت در توسعه محورند

۲۷ - با این توصیف هر فرد دارای یک نظام فاعلیت است که به این سه مرتبه فاعلیت علم می گوئیم

الف - علم مرتبه اول عین ربط به مولا را نشان می دهد

ب - علم مرتبه دوم تمثلی است که ربطتان را به نظام فاعلیت نشان می دهد

ج - علم مرتبه سوم علم حسی و نفوذ حسی است که کیف حضور قدرتتان در توسعه است

۲۸ - مولا نسبت به تمامی مراتب مادون اشراف تام دارد

الف - در هیچ کجا نیست که بند، تعلق به مولا نداشته باشد

ب - فاعلیت مولا از مجرای تعلق فاعل مادون جریان می یابد

ج - اشراف به فاعلیت اشراف به منازل فاعلیت است

د - اشراف تام مولا به منازل با فاعلیت سازگار است

۲۹ - علم حقیقی نفوذ در منزلت و نظام است نه وحدت مولا با فاعل مادون

۳۰ - علم به معنای اشراف به غیر نیست

بسمه تعالی

۱ - علم به معنای حضور و نفوذ فاعل در نفس معلوم است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعوذ ... بحث ما در بحث علم بود ابتدائاً عرض شد که معنای علم همان وحدت نفوذ فاعل را با فاعل دارد که این وحدت نفوذ حضور فاعل را می‌رساند (در نفس معلوم) نه اینکه حضور معلوم در نزد عالم. نهایتاً

۲ - علم حقیقی که در آن ذره‌ای اختلاف نیست منسوب به فاعلی است که با نفوذ فاعلیتش همه مراتب ایجاد شده است .

علم حقیقی که در آن ذره‌ای اختلاف نیست از فاعلی است که با نفوذ فاعلیت او همه مراتب فاعلیت ایجاد شده است و نفوذ این فاعل در همه جا هست و تمام هویت قدرت فاعلیت فاعلها در مراتب مادون به فاعلیت بالاستقلال بازگشت می‌کند (همه این فاعلیتها بالا فاضه) اما در مرتبه مادون حضرت حق (که فاعلیت او بالاستقلال محض است) فاعلیت بالتقوم است که محور، حضرت نبی اکرم(ص) می‌باشد و در مرتبه ثانی حاضر است و این عطاء رب به تمامی مراتب است.

۳ - نفوذ فاعلهای غیر محور در منزلت خودشان نفوذ متنازل است

اما فاعلهای دیگر در منزلت خودشان هم دستشان بسط متنازل است نفوذشان نفوذ متنازل است، وحدتی هم که با منزلتشان دارند وحدت متنازل است بنابراین اشراف حقیقی نسبت به خودشان معنا ندارد داشته باشند.

۴ - علم حضوری، حضور مطلق نیست

بنابراین هیچ یک از معلومات حضوری که برای شخص وجود دارد حضور مطلق ندارد قبلاً گفته شد گرسنگی را به صورت مطلق انسان نمی‌تواند بشناسد آن را به صورت مطلق نمی‌یابد، اینکه می‌گویید گرسنگی حالتی است که می‌یابم، تشنگی حالتی است که می‌یابم می‌گویید حقیقتش همان کیف نفس است .

الف - انسان هیچ گاه به حقیقت نفس خود واقف نیست

می گویم کیف نفس شما کنه دارد و کنه آن را شما نمی یابید، چگونه است که وقتی مرحله ضعف و شدت اموری که نفس به آن التفات دارد (نسبت به یافتنش) ملاحظه می کنید و می گوید بعضی از امور نفس برای نفس مغفول عنه و بعضی حاضر است، بعضی از مراتب آنچه را هم که حاضر است مغفول عنه است، گرسنگی به معنای احتیاج به رب و به رحمت او و درک ربط عبد و مخلوق به خدای متعال است، در حقیقت گرسنگی، درک حقیقت افتقار به حضرت رب است که مثلاً برای فلان عارف حاصل می شود، که باری کس دیگری حاصل نشد. همان گرسنگی را بگونه دیگر می یابد. یک مادی گرسنگی را یک احتیاج مادی صرف می بیند و می یابد که احتیاج به نان دارد و گرسنه است وقتی چیزی را می خورد می گوید حس می کنم که حالم تغییر می کند.

می یابم که حالم عوض می شود و لکن این مطلب برای ک عارف بگونه دیگری است.

پس بنابراین می خواهیم بسط نفوذ فاعلیت در منزلت خود، متنازل متناسب است بنابراین علم حضوری (که گذشته از آنچه که قبلاً عرض شد) از امر نظام حساسیتها و اینکه با فاعلیت فاعل بالاتر ایجاد می شود و صرفاً وجه آن منسوب به شما است در این توصیف که بر اساس تقوم عرض می کنیم معلوم می شود که تعلق شما به فاعلیت مولا در فاعلیت خودتان منشاء توسعه ای در یک منزلت می شود و لکن نه توسعه ای که عین توسعه فاعلیت مولا در خودتان است.

۵ - توسعه مولا در فاعلیت ما تمام وجود ما را پر می کند

توسعه مولا در فاعلیت خودتان تمام وجودتان را پر می کند.

۶ - توسعه مادر منزلت خودمان همه وجودمان را پر نمی کند

توسعه شما در منزلت خودتان همه وجودتان را نمی تواند پر کند یعنی باندازه آن چیزی بشود که رابطه مولا به منزلت شماست، توسعه او در منزلت شماست.

۷ - توسعه کل نظام با فاعلیت مولا برابری یک به یک دارد و همین علم حقیقی است

و کل نظام چون توسعه‌اش به فاعلیت مولا است آنجا برابر یک یه یک دارد یعنی به آن صحیح است علم حقیقی گفته شود.

- پرسش و پاسخ:

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این تعبیر چه اشکالی دارد که می‌گویند ما علم حضوری مولای خودمان را درک می‌کنیم لکن متناسب با ظرفیت خودمان.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اشکالی ندارد اگر متناسب با ظرفیت خودمان بود معنای علم حضوری به آن معنا که می‌گویند نیست چون ما در حقانیت علم حضوری تشکیک می‌نماییم حقانیت مطلقه منسوب به علم حضرت حق و آنچه از او به نبی اکرم (ص) و اهل بیت طاهرین (ع) اعطاء شده است بله در مورد آن چیزی که در نزد شما حاضر است دروغ نمی‌گویید ولی آیا این مطلب مطلق است؟ آیا خودتان «خودتان را کاملاً می‌شناسید؟ آیا می‌توانید یکی از حالاتتان را کامل بشناسید؟ بعضی از حالات هم ... چگونه می‌فرمایید در علم حضوری صدق و کذب راه ندارد.

۱ - در علم حضوری صدق و کذب راه دارد

اما در اینجا صدق و کذب راه پیدا می‌کند، البته نه آن صدوق و کذب مطلق که می‌گویید یا صدق است یا کذب ضعیف و شدت در حقانیت پیدا می‌کنید.

الف - علم حضوری یک کافر به خصوصیات نفس خودش بسیار ضعیف است

آن وقت علم حضوری یک کافر به خصوصیات نفس خودش بسیار ضعیف است، باطلش بسیار زیاد است چون خودش را در منزلت حیوانات نازل کرده است.

ب - علم حضوری یک عارف به خصوصیات نفس خودش بسیار شدیدتر است

و علم حضوری یک عارف خیلی شدیدتر است ولی باز برابری مطلق ندارد ولو در بعضی خصوصیات که در نزدش حاضر است.

۲ - مبدأ ثبات معلومات به خدای متعال بر می‌گردد

آن وقت این مبدأ ثبات این معلومات هم به خدای متعال باز می‌گردد نه به این فرد.

الف - ورود صدق و کذب در علم حضوری به معنای تعمیم تردید نیست

کسی خیال نکند که این مطلب تعمیم تردید و نسبییت تردید را می‌آورد.

ب - ورود صدق صدق و کذب در علم حضوری به معنای جزمیت نسبی متناسب با منزلت است

بلکه جزمیت نسبی متناسب با منزلت را می‌آورد ولی جزمیت نسبی متناسب با منزلت معنای شناخت حقیقی

کماهی نیست و اگر تابع علیت باشیم علم کماهی لازم می‌شود ولو در یک بعد (که نقض آن قبلاً گذشته است)

رابطه به مولا هم حتماً وجود دارد، تعلق فاعلیت به مولا و تحقق فاعلیت مولا متناسب با منزلتی را که از آن منزلت

نحوه تعلقش را نشان می‌دهد. یک وقت منزلت حیوانی و یک وقت منزلت انسانی و ملکوتی است. متناسب با همان

منزلت که این تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خود دارد برایش علم حاصل می‌شود.

۳ - پر شدن وجود ما از جانب مولا آیا به معنای شأن برای مولا است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می‌فرمایید همه حقیقت این فرد را فاعلیت مولا پر می‌کند این همان

تعبیر دیگری از نظام فاعلی است که آنها می‌گویند که شأن اوست لکن می‌فرمایید با فاعلیت است ولی علی ایحال

شأن او می‌شود کل عالم شأن خدای متعال می‌شود و همین که شئون مختلفی است رمتاب هم پیدا می‌کند، پر کردن به

همین معناست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این پر کردن، پر کردن ایجاد است. نه پر کردن علیتی.

حجت الاسلام میرباقری: عرض کردم که علیت نیست و شأن فاعل است نه شأن علیت یعنی اگر بسط خودش ببینیم شأن او می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه بسط خودش را می‌بینید به چه معنا است بسطی پیدا شود. یا بسط فاعلیت بالا فاضله را می‌بینید در فاعلیت بالاستقلال که اساساً تقومی نیست اما در مرتبه دوم که فاعلیت نبی اکرم (ص) است.

۴ - پر کردن وجود (از جانب مولا) به معنای پر کردن منزلت است نه فاعلیت

اگر گفتید که در مرتبه دوم بسط پیدا می‌کند یعنی تمام وجود این را پر می‌کند آیا به این معنا است که در مقابلش فاعلیتی نباشد؟ یا اینکه منزلت این را پر می‌کند نه فاعلیتش را.

۵ - اشراف به منزلت، اشراف تام است

یعنی اشرافش به منزلت، اشراف تام است بعداً می‌گوییم که این فرد به فاعلیت خودش، خودش را از آن منزلت پایین برده و کافر شود و خلاء هم پیدا کند و زجر هم بکشد.

حجت الاسلام میرباقری: اگر منزلت این را پر کرد به معنای شأن برای مولا می‌شود چون منزلت این فرد تماماً شأن اوست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این فرد می‌تواند خارج از منزلت فاعلیت داشته باشد یا نه؟ (فرق بین تصرف مولا و تصرف این فرد است) آیا این می‌تواند پایین تر بیاید و اراده حیوانی بنماید؟

حجت الاسلام میرباقری: وقتی تمام منزلتش را مولا پر کند دیگر چیزی نمی‌ماند شأنی از شئون مولا است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اینکه شما با این صحبت می‌خواهید فاعلیت را حذف کنید.

حجت الاسلام میرباقری: اگر تمام منزلت این را مولا پر کند فاعلیت حذف می‌شود لازمه پر کردن منزلت این است که هیچ چیز مقابل او نماند، چیزی در عرض او نمی‌ماند، شئونی از فاعلیت اوست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر می‌خواستید اصل را کیفیت قرار بدهید چگونه بیان می‌کردید؟

حجت الاسلام میرباقری: حالا که اصل را فاعلیت قرار می‌دهیم می‌گوییم این فاعلیت شأن اوست نه کیفین.

نمی‌گوییم ذاتی در عرض او نمی‌ماند بلکه فاعلیتی در عرض فاعلیت او باقی نمی‌ماند. فاعلیت اوست در این منزلت.

۶- پر کردن منزلت فرد از جانب مولا به معنای نفی فاعلیت فرد نیست

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما در قدم اول می‌فرمایید که ما قبول می‌کنیم که کیفیت اصل نبشاد و فاعلیت

او این منزلت را پر کند در قدم دوم حالا که فاعلیت او این منزلت را پر کرده می‌گویید فاعلیتی برای منزلت دوم باقی

نمی‌ماند.

حجت الاسلام میرباقری: عرض ما این است که فاعلیت شأن او می‌شود یعنی اینکه او فاعل است و شأنش هم

فاعل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه شأنش فاعل است به معنای تقومی است یا استقلالی است؟

حجت الاسلام میرباقری: تقوم شأنش بن خودش است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا تقوم خود او هم به شأنش هست یا نه؟

حجت الاسلام میرباقری: خودش و شئونش به هم متقومند یعنی یک موجود به هم متقوم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا یک وحدت فاعلیت درست می‌شود یا تعدد هم درست می‌شود؟

حجت الاسلام میرباقری: در عرض او فاعلی وجود ندارد او یک فاعل منبسط است که همه شئونش همه فاعل

است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این فاعلیت منبسطی که همه شئونش فاعلیت دارند آیا اینها فاعلیت او را

دارند یا فاعلیت چیز دیگر را؟ یعنی آیا وحدت اراده است یا تعدد اراده؟

حجت الاسلام میرباقری: تعدد اراده متقوم به هم که همه آنها شئون یک نفر را می‌سازد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا نهایتاً وحدت اراده است یا تعدد اراده؟ یا می‌گویید تقوم به اراده است ...
حجت الاسلام میرباقری: تقوم دوئی که مجموعه‌اش یک شخصیت را می‌سازد نه دوئی که کثرت درست کرده و
منحاذ از آن چیزی درست می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این تعددی را که در مورد اراده می‌گویید آیا وحدت نظام اراده را می‌سازد (که
این صحیح است)؟...

حجت الاسلام میرباقری: این وحدت همه‌اش شئون ذات فاعلیت اوست.

حالا از آن طرف من سؤال می‌کنم که تمام هویت این را پر نمود چه چیزی برای این می‌ماند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تمام منزلتش را پر می‌کند نه خودش را.

حجت الاسلام میرباقری: منزلت و خود که دوئیتی نداترد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر این فرد در غیر منزلتش بتواند فاعلیت بنماید با منزلتش می‌توان آن را دو تا
حساب کرد. اگر این را انسان خلق کردند و می‌تواند حیوانی اراده کند...

حجت الاسلام میرباقری: عرض ما این است که این را که خلق کرده‌اند آیا چیزی است در عرض فاعل آیا توسعه
آن فاعل در آن منزلت است؟...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این سؤال را بعداً پاسخ خواهیم داد اما سؤال من این است که آیا این می‌تواند
خارج از منزلت خود بشود.

حجت الاسلام میرباقری: عرض من این است که چیزی از این باقی نمی‌ماند تا بتواند خارج از منزلت خود بشود.
شأنی از شئون فاعل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرضاً که شأن فاعل و در منزلت انسانی است آیا این فرد می‌تواند از این
منزلت خارج شود؟

حجت الاسلام میرباقری: معنایش این است که این فرد با شأنش می‌تواند از این منزلت خروج پیدا کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: او خودش به طور جداگانه در منزلت حیوانی هم حضور دارد ولی در این منزلت که منزلت انسانی است آیا می‌تواند خروج پیدا کند و به منزلت پایین تر برود یا نه؟ در منزلت پایین که او وجود دارد؟ نیازی نداشت که از اینجا به آنجا برود؟ آیا انسان می‌تواند اراده کند که بطور حیوانی پرستش کند؟

حجت الاسلام میرباقری: این کسی که اراده می‌کند و ما اسمش را انسان می‌گذاریم کیست؟ در عرض او که چیزی نیست، او شأنی از شئون فاعل است. اگر منزلت این را پر کرده باشد دیگر چیزی نمی‌ماند.

۷- پر کردن منزلت با پر کردن صاحب منزلت دوتاست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پر کردن منزلت با پر کردن صاحب منزلت دوتاست یک وقت می‌گویند با اراده جنابعالی سازمان یا دولتی درست شده است و احترام همه مناصب و نفوذ قدرت همه آنها به احترام شماست حضرت امام خمینی رحمه الله علیه دولت تأسیس نمود و مناصب این دولت واقعاً به دلیل علاقه مردم به حضرت امام(ره) محترم بود والا رئیس جهاد یا رئیس کمیته که خودشان (بالاستقلال) احترامی نداشتند.

ما نه در دستگاه طاغوتی رئیس کمیته داشتیم نه رئیس جهاد داشتیم و لکن نفوذ امام در مراتب مختلف است که همه منازل را پر کرده که مردم به آن منزلتها احترام می‌گذارند حالا یک فردی را رئیس یک قسمت قرار می‌دهیم او می‌آید در این منزلت کار خالف می‌کند که اینکار شایسته این منزلت نیست حتی نه کار بد بلکه کاری کوچکتر از منزلت خودش انجام می‌دهد، می‌گویید این فرد چه کار بزرگتر از منزلتش یا کوچکتر از منزلتش را انجام بدهد در هر دو تخلف کرده است. اگر بنی صدر است و می‌خواهد همه اختیارات را در دست بگیرد خارج از منزلتش می‌خواهد کار کند و این خلاف است و یا کس دیگری است که می‌خواهد پایین تر از منزلتش کار کند آن هم می‌گویید درست نیست. یک مدیر کل اداره است که می‌خواهد در حد یک مدیر عادی اداره کار کند. یک نفر یک وقت که اگر کشوی

میز ادارات بعضی از وزرا را بیرون بکشید می‌بینید چه مراسلاتی از کارهای اداری است که ایشان به آن پرداخته و امضاء کرده است. مثلاً صد عدد پوشه هر روز امضاء می‌کند. بعد ببینید نوع رده کارش مربوط به چه رده‌ای است؟ مثلاً اگر مربوط به رده مدیر کلی باشد. به این فرد نگویند که خیلی کار کرده است گر چه از صبح ساعت ۵ تا آخر شب کار کند و همه پرونده‌ها را هم می‌خواند و امضاء می‌کند بلکه بگویند این وزیر، وزیر خوبی نیست زیرا این فرد نتوانسته است این سازمان را اداره کند زیرا این پوشه را باید آن مدیر کل که مربوط به آن است امضا کند و این وزیر باید کارش در سطح هماهنگ کردن معاونین باشد. و معاونها هم کار هماهنگ کردن مدیر کلها و مدیران کل هم هماهنگی مدیران بخش را به عهده داشته و وظیفه مدیران بخش است که این پوشه‌ها را بخوانند و بعد امضاء کنند (نه وظیفه وزیر).

چرا که در این صورت باید گفت وزیر به تنهایی از پستوزارت استعفا داده و عملاً در مدیریت بخش بسیار خوب کار می‌کند و بقیه وزارت خانه هم کارش در هم ریخته است. زیرا این فرد روزی ۲۰۰ عدد از این پوشه‌ها امضاء می‌کند و به این وزارتخانه روزی ۲۰۰۰ عدد پوشه مراجعه می‌شود. و بقیه پوشه‌ها روی هم انباشته می‌شود. قسماً ما این است که منصب را پر می‌کند. بسط در منزلت ایجاد می‌کند یعنی نظام رشد پیدا می‌کند و وزیر نظام قدرتش ده برابر می‌شود حالا شخصی که آن وزارت را تصدی کرده است اگر تعلق داشته باشد حتماً بسط پیدا و الا به پایین رانده می‌شود فرصت مناسب و صاحب منصب را ظاهراً می‌شود ملاحظه کرد. حالا یک وقتی دیگر به صحبت بنماییم.

۸ - اعتبار همه مناصب نظام به ولایت ولی است

همه مناصب نظام به ولایت ولی که محور برای نظام است و نسبت تأثیر اصلی را در نظام داراست و تقویم نظام به عهده اوست، پر می‌شود.

و متناسب با مراتب پایین تر هم بقیه افراد تأثیری در توسعه این نظام دارند و به شخص و مادونش می‌رسد.

حالا دوباره بر می‌گردیم معنای ملائی که ضد تقوم باشد ممکن است در خاطر حضرت تعالی معنای پر شدنی که با تقوم سازگار نیست باشد وحدت را گاه وصف برای نظام می‌گیریم و گاه وصف برای فاعل می‌گیریم یعنی عین وحدت وجود می‌توان وحدت اراده را مطرح کرد. یک وقت است که وحدت را برای یک نظام اراده در نظر می‌گیریم (نه یک فاعل)، اگر مربوط به یک نظام باشد آن وقت سؤال می‌شود که آیا محور دارد یا نه؟ می‌گوییم بله، و نسبت تأثیر اصلی مربوط به محور است.

۹ - همه مناصب به دوری و نزدیکی به محور شناخته می‌شوند

همه مناصب به دوری و نزدیکی به محور شناخت می‌شوند و توسعه نظام حول آن محور صورت می‌گیرد و فعالیتها، درون آن چارچوب انجام می‌گیرد، معنای تقوم در توسعه‌ای را هم که داریم نمی‌تواند با محور بودن منصب اعلانی که در اینجا هست مزاحمت کند.

۱۰ - همه در منزلت حیوانی و هم در منزلت انسانی مولا حضور دارد

با این توضیح دیگر نمی‌توان به وضع منازل احاطه دارد. حالا شما در منزلت انسانی مولا را اراده کنید منزلتتان در نزد وی حاضر است، و معاذ الله در منزلت حیوانی رفتید، منزلت حیوانی هم در نزد او حاضر است چون نفوذ بسط او بوده است که همه منازل را منازل کرده است.

حجت الاسلام میرباقری: پس باید گفت که مولا نسبت به خود فاعلها هیچ گونه اشرافی ندارد فقط اشراف بر منازل آنها دارد. معنایش این است که خودش را درک می‌کند. اگر غیری در مقابلش فرض کردیم ولو به نحو تقوم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: غیری نیست که در منزلی نباشد.

حجت الاسلام میرباقری: ولی خودش غیر منزلش است، غیرتش با منزلش حذف نمی‌شود که فقط منازل باشد و لا

غیر...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین شد که این فرد در هر کجا که باشد تحت سیطره نفوذ او باشد، کف دستش باشد.

حجت الاسلام میرباقری: با این صحبت مولا کف دست خودش را اشراف دارد اگر غیریتی با منزلش نداشت هیچ چیز نمی ماند. و اگر چیزی غیر از منزلش داشت و علم نیز به معنای اشراف نسبت به بسط فاعل بود، لازمه اش این است که او انبساط خودش را می یابد و نسبت به غیر اشراف واقعی نمی یابد، اسمش را اشراف به منزلش می گذاریم در حالی که منزلت با او غیریت دارد.

ولو اینکه این غیریت تقومی باشد ولی این امر مقوم ذاتی مستقل است.

۱۱ - منزلت به فاعلیت مقوم است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر غیریت غیر تقومی بود چگونه می بود؟

غیریت تقومی که می گوئیم این است که تقوم فاعل به فاعل بالاتر (چه از منزلت حیوانی و پایین تر و چه از منزلت ملکوتی و بالاتر) برای توسعه فاعلیت خود از مجرای خود، یعنی حضور منزلت را در درون می آوریم و با قید تعلق این فاعل به فاعل بالاتر، غیریتی را که حضرت تعالی می فرماید غیریتی است که بین دو هیچ گونه ربطی نمی تواند برقرار باشد. حضوری را که حضرت تعالی می فرماید می گوئید باید کیف نفس بشود و کیف خودش بشود تا حاضر شود آن نحوه حضور بنا به مباحث قبل اساساً هیچ گونه علم به غیر را نمی آورد، در آن نحوه حضور غیریت غیر به نحوه ای باقی می ماند که علم به او را نمی آورد بلکه علم به خودش را می آورد. این بسط در منازلی را که می گوئید اگر بسط اصالت شیء یا اصالت وحدتی باشد یا غیریتی باقی نمی ماند یا اگر می ماند آن غیر با این فرق دارد، این عین مسئله حضور است، این اشکالی است که شما بر حضور دارید نه اشکالی که بر تقوم می نمایم. تقوم را به تعلق فاعل به فاعلیت مولا در اینکه او در توسعه فاعلیت این شخص فاعلیت کند می دانید غیریت با منزلت را مانند غیریتی که شما برای حضور و عدم حضور می آورید نیست.

مجرای توسعه مولا در منزلت خود می‌شود در منزلت هم یعنی در فاعلیت خود، بحثی را که در تقوم بیان می‌کنیم اگر در آن دقت کنید معلوم می‌شود که

۱۲ - ملاحظه غیریت بین منزلت و فاعلیت به صورت مطلق بر اساس علیت تجریدی میسر است

اگر با علیت تجریدی لحاظ کنید معنای پر شدنی را که می‌گوییم غیریت بین منزلت و فرد به صورت مطلق می‌آورد و الا متقوم می‌سازد و اگر متقوم ساخت ظاهراً اشکالی ندارد.

حجت الاسلام میرباقری: ولو متقوم باشد علم احد المتقین نسبت به دیگری چگونه است، این علم را توصیف نمی‌کند، نفوذ احد المتقین در دیگری چگونه است آیا تا کنه آن را می‌پوشاند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسین: سؤال همین است که آیا معنای کنه و غیر کنه را هم باز متقوم می‌دانید یا نه؟ وقتی می‌گویید بوسیله فاعلیت مولا، فاعلیت من توسعه پیدا می‌کند ولی از مجرای تعلق فاعلیت من به فاعلیت او، این با آن ذات بریده فرق دارد.

۱۳ - نفوذ عین حضور است چه روحی و چه تمثلی و چه حسی

توصیف ما از علم همان نفوذ بود که نفوذ عین حضوری است چه حسی یا تمثلی یا روحی باشد یعنی چه بگویید در مرحله تعلق به مولاست چه بگویید ارتباط به غیر است چه بگویید ارتباط به توسعه است که این تقسیم بعدی است، اصل علم به معنای نفوذ شد.

۱۴ - اگر بسط نفوذ متناسب، محور و بسط او باشد بسطی است که هم حق است و هم دوام داشته و هم منزلت را

کاملاً می‌پوشاند

اگر بسط نفوذ متناسب با محور یعنی اگر بسط محور بود بسطی است که هم حق است و هم دوام دارد و هم منزلت را کاملاً می‌پوشاند و اگر منزلت شخص در منزلت خودش بود به هر میزان که متناسب با منزلتش باشد به حق نزدیک است و به هر میزان که از منزلتش دور باشد و حیوانی باشد از حقانیت دور است. علم به معنای اشراف آن

رقمی که شما می‌گویید و حضوری را که به آن معنا می‌گویید از نظر ما اصلاً درست نیست یعنی همان معنای کیف نفسانی حاضر در نفس خود، کیفی که مشعر به غیر باشد در اینجا وجود ندارد.

۱۵ - بیان چهار تعریف برای علم (جمع بندی)

اگر در تعریف علم تصرف کردیم یعنی تا کنون چهار تعریف برای علم بیان شده است.

الف - علم به معنای عکس العمل متناسب با توسعه (از دیدگاه اصالت ماده)

در یک تعریف آن را عکس العمل متناسب با توسعه معنا کرده‌ایم، یعنی چه چیز جاهل است؟ کامپیوتر، مگس عکس العمل متناسب ندارد؟ چرا ولی متناسب با برنامه‌ای که به آن داده‌اند، نه متناسب با توسعه.

- شعور غریزی حیوانات عکس العمل متناسب است (نه متناسب با توسعه)

البته نحوه شعوری را که شما آن را شعور غریزی حیوانات می‌نامید از قبیل همان چیزی است که در کامپیوتر است مثل رادار هواپیمای آواکس که وقتی هواپیمای دشمن می‌آید آن را نشانه‌گیری می‌کند و به طرفش شلیک کرده و آن را سرنگون می‌کند یعنی یک جسمی آمد که معلوم نبود از کدام طرف می‌آید ولی این دستگاه عکس العمل متناسب نشان می‌دهد مثل یک گوسفند که وقتی گرگ را می‌بیند فرار می‌کند. یعنی حیوان وقتی دشمن را می‌بیند عکس العمل متناسب نشان می‌دهد ولی متناسب با یک بافت و سرشت و برنامه خاصی، یعنی این به دلیل عکس العمل متناسبش هیچ‌گاه توسعه پیدا نمی‌کند که ابزار دفاعی بسازد یا سنگر بسازد یا توسعه پیدا کند و یک سنگر خاصی را بسازد، این شعور غریزی دارد که نظیر عکس العمل متناسب با برنامه است که در دستگاه‌های الکترونیکی شبیه آن را مشاهده می‌کند. مثلاً وقتی که در دستگاه بافندگی نخ در حین کار پاره شود خود دستگاه به طور اتوماتیک خاموش می‌شود و نخ را گره می‌زند و دوباره فعالیت بافندگی را شروع می‌کند. این معنای عکس العمل متناسب با برنامه است. چگونه؟ چون از ابتدا معلوم نبود که در ده متر اول نخ پاره می‌شود یا ده متر دوم ولی در هر کجا نخ پاره شود بلافاصله عکس- العمل نشان می‌دهد. اما آن چیزی که متناسب با توسعه باشد از نظر مادی‌ها آگاهی نامیده می‌شود آنها می‌گویند قانون

ماده است و هوش و حافظ و عاطفه و امثال اینها هم همگی از خاصیت‌های ماده است و برای هر کدام هم دلیلی ذکر می‌کند. مثلاً می‌گویند وضعیت مادی مغز شما به وسیله یک قرص مختل می‌شود و دیگر چیزی نمی‌فهمید، بعد یک قرص دیگر می‌خورید آن اثر بر طرف می‌شود و می‌توانید بفهمید، این به دلیل آن است که آن فرض اول ترشحات فلان قسمت مغز را زیاد می‌کند و قرص دوم این ترشحات را کاهش می‌دهد و سائر تعاریف دیگر.

یک صحبت این است که گفته‌ایم این تعریف علم نسبت به علم و آگاهی پاسخگو نیست دلیلش هم که قبلاً بیان شده این است که اگر علم به معنای حاکمیت بر رابطه باشد

ب - اشکالات بر تعریف علم از دیدگاه مادیها

- عکس العمل متناسب با توسعه از طریق حکومت بر قانون میسر نیست محال است عکس العمل متناسب با توسعه پیدا شود مگر اینکه تحت قانون نباشد که فاعلیت می‌خواهد. به این مطلب فقط اشاره می‌کنیم.

- حکومت بر قانون و کیفیت جز از طریق فاعلیت معنا ندارد

لذا حکومت بر کیفیت جز از طریق فاعلیت پیدا نخواهد شد و معنا ندارد که فاعلیت را به ماده نسبت دهید چون آن چه که برای ماده ذکر می‌کنید قانونمند بودن است نه حکومت بر قانون، قانون و قانونمند بودن معنا ندارد که بتواند متناسب با توسعه، فاعلیت داشته باشد یعنی در بحث حرکت روشن شده که اگر چیزی واجب نباشد و بخواهد انتقال پیدا کند به فاعلیت احتیاج دارد و این فاعلیت از چیزی که قانونمند است و تحت قانون عمل می‌کند و محکوم قانون است ممتنع است.

ج - تعریف علم (از دیدگاه اصالت ذهن) به معنای کیف نفسانی است

بحث دوم که در باب علم اشاره شد بحث کسانی است که قائل به اصالت ذهن هستند و علم را کیف نفسانی می‌دانند که در این باره هم عرض شده که

د - اشکالات تعریف علم از دیدگاه اصالت ذهن

- ربط کیف نفسانی به معلوم روشن نیست

اولاً این علم نیست و باید ربطش را به معلوم تمام کرد

- حضور مطلق برای کیف نفسانی معنا ندارد

ثانیاً چنین کیفی چنین حضوری نمی‌آورد، خیلی از آلام و مسائل باطنی نفس هست که برای خود صاحب نفس حاضر نیست در حالی که شما آنها را جزء صفات رذیله آن صاحب نفس می‌دانید و باید حاضر باشد، معنا ندارد که بگویید به منزلت چیزهایی که باید بیابیم توجه دارم.

- ادعای توجه و تنبه در علم حضوری (به معنای کیف نفسانی) یک مغالطه است

این یک مغالطه است که کسی بگوید در علم حضوری غفلت راه ندارد و وحدت است و لذا اوصاف نفس باید برای صاحب نفس حاضر باشد و به جمیع خصوصیات نفس حضور داشته باشد. اینکه کسی بگوید متوجه گرسنگی اش بوده ولی متوجه شجاع بودن یا بخیل بودنش نبوده است یا به سائر اوصاف دیگر توجه نداشته است، در علم حضوری که غفلت راه ندارد، اگر علم، علم حضوری و علم به خصوصیات خودش است و حاضر است و کیف او هست غفلت در آن راه ندارد، گفتن اینکه بعضی از قسمتهای آن حاضر است و بعضی دیگر حاضر نیست معنایش این است که برای نفس وحدت قائل نشوید و ترکیب برای قائل شوید.

دوم اینکه این علم وقتی بخواهد با سه مرتبه کم و زیاد شود که قبلاً درباره آن صحبت شده ثابت می‌کند که باز علم نیست و مهمتر از همه اینکه حق و باطل و صدق و کذب در آن راه ندارد، یعنی این هم کنار می‌رود.

بعد علم را به معنای نظام حساسیت، نظام تمثل و کارائی تفسیر کردیم که آن معنا نسبت به این معنایی که الان بیان می‌کنیم ضعیفتر است چون فاعلیت و نحوه ارتباط با مولا در آن توضیح داده نمی‌شد و فقط وجه الطلب را ذکر می‌کرد و بعد حضور ولو حضور متنازل را توضیح نمی‌داد که چرا حس می‌کند و چرا نظام حساسیتها هست؟ در حالی که این چرا حس می‌کند را بوسیله نفوذ فاعل در منزلت خود ذکر می‌کند. بسیار خوب تعلق و فاعلیت به وجه دارد و مولا آن

را به یک نظام تبدیل کرد اما چرا حس می‌کند؟ از این مطلب ساکت بود و حالا چرا حس می‌کند را توضیح می‌دهیم و می‌گوییم چون بسط نفوذ فاعل به کیف خاص است.

مطلب سوم هم تمثل را که قبلاً می‌گفتیم تمثل واسطه بین حس با خارج است و ابزار است الان باید بر اساس فاعلیت توضیح دهیم و علاوه بر این برای اثبات اینکه سه رتبه داریم در آنجا به بداهت تمسک کردیم و گفتیم انسان بعضی از امور را می‌یابد و اینها جزء حالاتش است هر چند توصیفی برای حالات بنام نظام حساسیتها داده بودیم، و بعضی از امور دیگر در عالم نمونه سازی ذهنی‌اش است و بعضی از امور هم امور خارجی است.

۱۶ - بنابر مبنای فاعلیت یا تعلق به فاعل بالاتر است یا ارتباط به نظام فاعلیت و یا توسعه در نظام

در حالی که در اینجا بر مبنای فاعلیت تقسیم می‌کنیم و می‌گوییم یا تعلق به فاعل بالاتر است یا ارتباط به نظام فاعلیت است و یا توسعه در نظام فاعلیت است و یان سه تا هم از یکدیگر جداست و مقسم آنها هم بداهت و یافت نیست بلکه مقسمش این است که اگر تعلق به فاعل بالاتر پیدا کرد منزلت فاعلیتش درست می‌شود و اگر باز فاعلهای دیگر برخورد دارد کارائی اش در منزلت مشخص می‌شود و اگر از منزلتش در فاعلهای دیگر فاعلیت می‌کند کیف تقومش مشخص می‌شود. ارتباط با فاعلهای دیگر را قبل از اینکه بخواهید بگویید این از منزلت خودش چه نحوه تصرفی می‌کند نفوذ آنها در منزلت این و نفوذ این در منزلت آنها قبل از توسعه مشخص می‌شود.

۱۷ - بنابر مبنای اصالت فاعلیت تکلیف، تبدل، تمثل به اصطکاک فاعها معنا می‌شود (تعریف جدید)

یعنی در اصطلاح فاعلهای تکلیف و تبدل و تمثل در اینجا تعریف دومی پیدا می‌کند.

یعنی همین که شما آهن شدید آیا همه در تمام منازل تسلیم شما هستند یا نفوذ فاعلهای پایین تر و بالاتر و هم عرض می‌خواهند که تحت سلطه و اشراف آنها به نسبت قرار گیرد و شما هم فاعلیت می‌کنید، در اینجا تبدلی که پیدا می‌شود در تبدل موضع تکلیف شما است یعنی کیفیت اولیه‌ای که برخورد دارید این ربط اولیه یک چیز است و در فاعلیت خودتان از این آهن هست اما در موضع نفوذ دیگران می‌خواهند آهنی بشوید که متناسب با فاعلیت آنها کار

کند ولی شما آهنی می‌شوید که روی آنها اثر بگذارد و فاعلیت آنها به نفع شما حرکت کند، در آن مثال تمثیلی عرض کردم که یک وقت می‌گویید آهن است و وزن مخصوصش این قدر است بعد می‌گوییم به صورت چرخ است یا نه به شکل پیچ یا مهرم یا میل فرمان است که هر کدام از اینها یک درجه از حساسیت دارند و اینکه در چه درجه‌ای باشید باز به فاعلیت شما باز می‌گردد. این کیفیت را که پیدا کردید حالا این ماشین می‌خواهد راه برود و راندمان این قطعه نیز در سرعت سر این ماشین مشخص می‌شود، اگر سیر آن ثابت نبود و ماشین توسعه یاب بود البته الان ماشین توسعه یاب نیست اما از موضع توسعه می‌توان به آن نگاه کرد، موضع توسعه به معنای این است که این به چیز دیگری تبدیل می‌شود، اگر ماشین توسعه یاب بود می‌گفتند جایگاه شما در فاعلیت فاعلهای دیگر برای ایجاد بسط چکار می‌کند و شما چگونه در آنجا منتشر می‌شود، اگر ماشین توسعه یاب بود می‌گفتند جایگاه شما در فاعلیت فاعلهای دیگر برای ایجاد بسط چکار می‌کند و شما چگونه در آنجا منتشر می‌شوید و چگونه منتشر شدن آنها در خودتان را می‌پذیرید.

برارد پیروزمند: این معنای منتشر شدن در غیر را ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ربط به غیر است مرتبه دوم نسبت است و تبدل شما در نسبت، مرتبه سوم از نسبت به تصرف و ایجاد، اینها سه تا با هم هستند که بعداً این را عرض می‌کنیم.

۱۸ - رها کردن منزلت دوم و فاعلیت تمثلی به معنای ضایع کردن استعداد است

و لکن اگر فاعلیت تمثلی نداشته باشید و منزلتان را رها کنید که هر چه شد شد آن استعدادی که دارید ضایع می‌شوید.

الف - ضعف عرفای عالیقدر ما در برابر کفار به دلیل رها کردن فاعلیت تمثلی است

برای این امر مثال زدیم که عرفای ما زحمت می‌کشند و از مرگ هم نمی‌ترسند یعنی مهذب می‌شوند و منزلت اول را پیدا می‌کنند منزلت فاعلیت تعلقی را پیدا می‌کنند و در اینجا شدید هم می‌شوند اشتداد کافی پیدا می‌کنند و «کزیر الحدید» می‌شوند و از مرگ نمی‌ترسند ولی در منزلت دوم نوعاً این طور نیست که در برابر کفار برش داشته باشند و

کفار را عقب بزنند، این برش را که ندارند به چه دلیل است؟ چرا رئیس جمهور آمریکا از عرفای ما نمی‌رسد؟ چرا عمر بن الخطاب از شخصی مثل سلمان می‌ترسید ولی الان رئیس جمهور آمریکا از عرفای ما نمی‌ترسد در حالی که از بسیجی‌های ما می‌ترسد؟ منزلتش را در هنگام تعیین منزلت که از این آهن چه چیزی بسازیم یک نفر از آهن چیزی می‌سازد که اصلاً به درد نمی‌خورد، فرض دارد که یک نفر از آهن چیز بیهوده‌ای را بسازد که همه بگویند چرا آهن را خرج چنین چیزی کرده‌ای، این ذوقش کشیده که با آهن چنین چیزی بسازد، این معنای آن است که فاعلیت غیر را در فاعلیت خودش در کیفیت و در جایگاه نظام فاعلیت پذیرفته است در جایگاه نظام فاعلیت جایش اینجا نیست مثلاً یک کفش آهنی به وزن پنج کیلو درست کرده که هیچ گاه ساییده نشود و هزار سال کار کند خوب این کفش را چه کسی می‌تواند بپوشد و با آن راه برود، کفش آهنی ساختن که کار درستی نیست، این باید متناسب با کارآئی‌اش باشد و اضافه تر هم نباید خرج کرد، این الان در چنین قدرت روحی است ولی آمده یک کار کوچک اجتماعی را پذیرفته و با کمال اخلاص می‌گوید من می‌خواهم همین کار را بکنم، درحالی که با این ظرفیت روحی این شخص باید رئیس و فرمانده سپاه باشد و در خدمت رهبری پستی را عهده دار شود که در برابر سپاه کفار قرار گیرد و با روحیه او تمام سپاه روحیه بگیرد، من گاهی خدمت بعضی از بزرگان محترم شرفیاب می‌شوم مثل آقای شیخ حسن روحانی که قبلاً معاون جناب آقای هاشمی بودند، خوب اگر این بزرگوار معاون آقای هاشمی بود آقای هاشمی آمریکا را هم می‌گرفت هیتلر نصف دنیا را گرفت درحالی که هیچ چیز هم در دستش نبود و یک فلسفه پوچ داشت فلسفه قومیت خیلی پوچ است با شعار برتری نژادی توانست نصف دنیا را بگیرد در حالی که نژادهای مختلف دنیا این حرف را قبول نمی‌کنند چون می‌خواهد همه آنها را تحقیر کند، می‌گوید من هستم و هیچ یک از شما نیستید، معنا ندارد که با چنین غرور پوچی نصف دنیا را بگیرد و پشتوانه پولش کار کارگر بشود و از نظر تکنولوژی صنعتی به یک اوج رفیعی برسد یعنی آنهایی که در کفر شدید بودند. اما الان کارشناسان ترسو اطراف آقای روحانی هستند و آن گونه صحبت می‌کنند.

ما یک رتبه تعلق به مولا داریم که شدت روحی می‌آورد، یک مرحله کارائی یا ربط یا نسبتی به سایر فاعلیتها داریم که این رتبه تمثلی را درست می‌کند که رتبه تمثلی خودش دارای درجه‌های متفاوت است یعنی اول سیستم فشار می‌آورد که ایشان را پایین بیاورد نه اینکه خیال کنید سیستم می‌پذیرد که هر کسی هر طوری بالا برود، فاعلیت خودش تبدیل ایجاد می‌کند و بالا می‌رود یا اینکه متوسط می‌ماند.

۱۹ - فرق بین ارتباط فاعل با فاعلهای دیگر با نفوذ فاعل در دیگران

حالا این فعالیت دومی را که می‌کند ربطش با دیگران غیر از نفوذش در دیگران است یک وقت می‌گویید آقای پیروزمند شما فلان منزلت را در نظام بدست بیاور و فلان حدود و اختیارات را برای خودت تثبیت کن، یک وقت می‌گویند این را بکار بگیر و عمل کن و در آن فاعلیت کن رتبه اول تعلق به مولاست که شدت اولیه را می‌آورد و رتبه دوم ربطش به غیر منزلت را کیفیت می‌بخشد و کیفیت آن را تبدیل و تکمیل می‌کند تا آخر کار که دیگر متمثل می‌شوید و دیگر کیف شما شاکله آن می‌شود یک مرتبه هم مرتبه تقومی است که بسط پیدا می‌کند و اینها سه رتبه می‌شود.

۲۰ - بر اساس فاعلیت، علم به معنای تقوم سه مرتبه فاعلیت (فاعلیت تعلقی - تمثلی - توسعه) است

حالا یک بحث این است که به چه چیز علم می‌گوییم که به نظر ما بحث تقوم علم را تمام می‌کند یعنی هم نفس حساسیت را معنا می‌کند و هم تمثل را اما نه بر اساس اینکه اول یک پیش فرضی داشته باشیم که یک ذهنی داریم یا یک وسیله‌ای می‌خواهیم بلکه از موضع فاعلیت تمام می‌کند و هم تصرف را به معنای تقوم به معنای توسعه فاعلیت در نظام فاعلیت معنا می‌کند.

۲۱ - آیا علم به معنای کیف نفوذ است یا خود نفوذ؟

برادر حسینیان: علم کیف نفوذ است یا خود نفوذ؟

الف - نفوذ در غیر حتماً متکیف است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این نفوذ را که در غیر دارید حتماً متکیف به کیفی است که آن کیف، کیف خود نفوذ و حاضر در نزد فاعل است و نمی‌تواند از آن خارج بشود.

ب - کیف اراده از اراده منفک نیست

یک اراده داریم و یک کیف اراده ولی این کیف اراده جدای از خود اراده نیست به صورتی که علیحده باشد، شما می‌توانید آنرا تجریدی ملاحظه کنید شما قدرت با علم دارید و آنجائی که بخواهید اسم آن را علم بگذارید می‌گویید کیف قدرت.

ج - اساساً علم از خصوصیات قدرت است

اصلاً علم از خصوصیات قدرت است و قدرت به این معنا اگر نباشد علم حاصل نمی‌شود، بسط نفوذ حاصل نمی‌شود بسط نفوذ این در غیر در منزلت خودش در فاعلهای دیگر و شکل گیری نسبتش با فاعلهای دیگر.

۲۲ - نفوذ مافوق در مادون علم حقیقی است

نفوذ مافوق در مادون علم حقیقی است.

۲۳ - علم مادون نسبت به منزلتش خودش و مابعدش علمی اضافی است

مادون نسبت به منزلت و مابعدش علم اضافی یا علمی است که در منزلتش خود است اما علم حقیقی نیست.

۲۴ - علم حقیقی به حقیقت اشیاء کماهی برای احدی جز خدای متعال و معصومین(ع) حاصل نمی‌شود

علم حقیقی به حقیقت اشیاء کماهی برای احدی جز خدای متعال و نبی اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) حاصل نمی‌شود.

۲۵ - توضیحی پیرامون سهرتبه فاعلیت (تعلقی - تمثلی - توسعه)

فاعلیت تعلقی که حال نامیده می‌شود بسط نفوذ بین فاعلیتهاست یعنی فاعلیت خود شما سه رتبه دارد و هر سه جا فاعل هستیم هم در حالات روحی‌تان با تعلقتان به مولا فاعل هستید و هم در وضعیت ربطتان به غیر فاعل هستید و

هم در توسعه ولی بعضی از فاعلیتها یتان برای بعضی دیگر محور قرار می‌گیرند و همان طور که در نظام فاعلیت یک نظام دارد فاعلیت شما هم در مجموعه یک نظام دارد.

۲۶ - فاعلیت تعلقی نسبت به فاعلیت تمثلی و فاعلیت تمثلی نسبت فاعلیت در توسعه محورند

فاعلیت شما نسبت به مولا محور است نسبت به فاعلیت رتبه دوم سوم خودتان، در حقیقت عین نظام فاعلیتی که برای کل کائنات درست می‌کنید.

۲۷ - با این توصیف هر فردی دارای یک نظام فاعلیت است که به این سه مرتبه فاعلیت علم می‌گوییم

شما هم یک نظام افعال و یک نظام فاعلیت دارید که به همه این سه مرتبه علم می‌گوییم.

الف - علم مرتبه اول عین ربط به مولا را نشان می‌دهد

علم اولی مشرف بر سایر مراتب است یعنی همان که علم نسبت به منزلت خودتان است که در عین ربطتان به مولا را هم نشان می‌دهد.

ب - علم مرتبه دوم تمثلی است که ربطتان را به نظام فاعلیت می‌دهد

علم مرتبه دوم هم که تمثلی است و ربطتان به نظام فاعلیت است.

ج - علم مرتبه سوم علم حسی و نفوذ حس است که کیف حضور قدرتان در توسعه است

علم مرتبه سوم هم که علم حسی و نفوذ حسی شماست را هم علم می‌نامید که کیف حضور قدرتان در توسعه است.

برادر حسینیان: در این صورت انسان با علم یکی می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علم کیف قدرت است و نمی‌توان علم را از مطلق قدرت عاری کرد مگر آن

که آن علم مال خودتان نباشد که بعداً در شکل اجتماعی‌اش عرض می‌کنیم... تعلق به قدرت غیر و تحت اشراف

قدرت غیر بودن است شما یک چیزهایی را می‌خوانید و به یک کیفیتهایی متکی می‌شوید که این در باب علمی است که مال شخص نباشد که اینها را در مرتبه سوم می‌توان علم نامید.

در مرتبه اول علمی است که حقیقی است در مرتبه دوم علم کسی است که کیف قدرت خود اوست و مرتبه سوم مرتبه‌ای است که نفوذ دارد.

برادر سبحانی: صورت مثالی شرح علم نیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صورتها هم باز صورت قدرت است، سه کیف دارد، اگر بگویید کیف چرخش مدیانه‌های انرژی آهن یک کیفیت است، کیف چرخ دهنده‌ها یک کیفیت است و کیف کارایی‌اش یک کیفیت است معنایش این نیست که یکی از آنها کیفیت است و یکی دیگر کیفیت نیست بلکه معنایش این است که سه تا است و یکی از آنها محور است و اگر آهن نباشد. نمی‌توان چرخ دنده درست کرد یعنی اول او محور است بعد مرتبه دوم و بعد مرتبه سوم است.

برادر حسینیان: آنگاه اصل قدرتی که در مرتبه فاعلیت تعلقی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصلاً مبدأ کیفیتها آن است.

حجت الاسلام میرباقری: کثرت کیفیت با خودشاست قابل تصور نیست، با خودش کثرتی ندارد کیفیتی باشد و خودش باشد، متکیف موجود متکیف است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما نگفتیم متکیف نیست بلکه بعداً می‌گوییم یا به آن فرم می‌دهند یا خودش به فاعلیتش در اجتماع فرم پیدا می‌کند که اینها با هم فرق دارد یعنی یا در نفس این کیفیت محور است یا محور نیست و یک کیفیت را پذیرفته است.

حجت الاسلام میرباقری: آن سؤال اول باز هم روشن نشد، آقایان در فاعلیت بالتجلی که برای وحدت حضرت حق می‌گویند و علم حضرت حق را هم همین گونه توضیح می‌دهند بسیط الحقیقه کل الاشیاء همین اشکال را گرفتار

هستند که اگر بخواهند غیری را فرض کنند بهر نحو غیریتی که باشد، دیگر اشراف نسبت به کل و علم و احاطه بی معنا می‌شوند، یعنی این طرف مشکل را گرفتن باعث حل آن طرف نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا شما ببینید ما این طرف مشکل را گرفته ایم یا مسئله را حل کرده ایم، اگر بگویید کسی فاعلیت کند و فاعلیتش تعلق به فاعلیت مولا داشته باشد که مولا در فاعلیت این فاعلیت کند تا توسعه بدهد، در نحوه تعلقش به مولا کیف توسعه مولا را معین کرده‌اید و نمی‌توانید بگویید فاعلیت ندارد، اگر نحوه تعلقش حیوانی باشد مولا هم فاعلیت این را توسعه حیوانی می‌دهد یعنی فاعلیت این را در کیف فاعلیت مولا دخیل می‌دانید اینکه فاعلیت مولا بالاستقلال عمل کند فاعلیت این کار نداشته باشد. آیا آقایان هم همین کار را می‌کنید؟

حجت الاسلام میرباقری: علم را چکار می‌کنید؟ پس باید بگوییم اشراف تام به این ندارد.

۲۸ - مولا نسبت به تمامی مراتب مادون اشراف تام دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اشراف تام را معنا می‌کنیم، اگر شما بگویید فاعلیت این هر تغییر کوچکی که بکند در یکی از خانه‌های دستگاه من قرار می‌گیرد هیچ تغییری نیست که این داشته باشد و فوراً جایش عوض شود شما یک جدول اتوماتیک درست کنید و بگویید هر گونه تغییری که این بکند فوراً جایش مشخص می‌شود یعنی سراغ یک اسمی می‌رود و تحت یک عنوانی قرار می‌گیرد.

الف - در هیچ کجا نیست که بنده تعلق به مولا نداشته باشد

بعد بگویید هر جا هم بخواهد برود باید به فاعلیت من تعلق پیدا کند تا من آن را در آنجا بگذارم، حالا این به فاعلیت من تعلق پیدا کرد که من آن را در خانه شصت بگذارم اسم این خانه هم دست من است و او نمی‌داند این خانه یعنی چه؟ حالا چگونه می‌گویید من اشراف ندارم، اصلاً خانه شصت خود من هستم و این هم از من خواسته که او را در خانه شصت بگذارم. به این نحوه بیان آن اشکال وارد نیست مگر اینکه شما اصرار کنید که دوئیت حقیقیه‌ای بگیریم و فاعلیت را هم از مولا و هم از عبد برداریم.

حجت الاسلام میرباقری: دوئیت اعتباری نیست و یک حقیقتی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حقیقت آن را عرض کردم که تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش نسبت به توسعه فاعلیت خودش است آیا این اعتباری است؟ اگر فاعلیت حیوانی کند...

حجت الاسلام میرباقری: تمام وجودش شأن او که نیست یعنی همه هویتش عین توسعه فاعلیت او نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما چرا از همین اصطلاحات استفاده نمی‌کنید؟

حجت الاسلام میرباقری: حالا از این طرف سؤال می‌کنیم، این در حالی که به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش تعلق دارد و کیف خاصی از تعلق یعنی یا حیوانی یا ملکوتی یا ما بین آنهاست اشراف مولا به نفس این کیفیت تعلق که این پیدا می‌کند چگونه است؟ این فعل بعد است.

ب - فاعلیت مولا از مجرای تعلق فاعل مادون جریان می‌یابد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این فعل تعلقش است یعنی فاعلیت مولا از مجرای همین تعلق است که بسط می‌دهد حالا اگر فرض کنیم این تعلق حیوانی پیدا کرده است...

حجت الاسلام میرباقری: شما می‌خواهید غیریتش را حذف کنید و این غیریت با حضور مطلق و اشراف مطلق نمی‌سازد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینها با یک چیز دیگر نمی‌سازد با اینکه اگر کیفیت را در توصیف فاعلیت اصل بگیریید نمی‌سازد.

حجت الاسلام میرباقری: فاعلیت را هم که اصل بگیریید یا اشراف فاعل بالاتر به کنه فاعل پایین تر نمی‌سازد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کنه را که می‌گویید معنای کیفیت است.

حجت الاسلام میرباقری: با اشراف به فاعلیتش نمی‌سازد.

ج - اشراف به فاعلیت اشراف به منازل فاعلیت است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اشراف به فاعلیت یعنی اشراف به منازل فاعلیت که منازل، بسط خود مولا در کل نظام است وحدت نظام بسط خود فاعلیت مولا است و محور دارد.

برادر صدوق شاید فارق بین فاعلیت بالاستقلال و فاعلیت بالافاضه را سؤال می‌کنند.

د - اشراف تام مولا به منازل با فاعلیت سازگار است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، اولین سؤال این است که آیا کیفیت را در تعریف فاعلیت اصل می‌دانید یا فاعلیت را؟

حجت الاسلام میرباقری: فاعلیت هم بدون کیفیت نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیتی که می‌گویید فاعلیت نظام روی محور است که کیفیت به تبع فاعلیت ظاهر می‌شود یعنی به تبع فاعلیت است که کیفیت معین و تعریف آن مشخص می‌شود یعنی فاعلیت ایجاد کیف می‌کند یا اینکه کیفیت دارد؟ حتی بنا شد بسط خودش را ایجاد کند.

حجت الاسلام میرباقری: ایجاد کیف می‌کند و آن ایجاد کیف منسوب به این فاعل است، در آنجا که منسوب به این فاعل است بهتر معنا که باشد که از اشراف او خارج می‌شود و اگر بخواهیم اشراف را در آنجا منسوب به فاعلیت این است مطلق کنیم معنایش این است که فاعلیت را از موضوع بیندازیم، به هر معنا که باشد همان طور که قبلاً می‌فرمودید هر مرتبه‌ای از فاعلیت با یک مرتبه از ایجاد ملازمه دارد با یک مرتبه از استقلال در فاعلیت هم ملازمه دارد که اگر آن مرتبه از استقلال را برای این قائل هستیم از اشراف بیرون می‌آید یعنی به هر معنا که فاعلیت دارد از اشراف فاعلیت بالاتر خارج است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: استقلال غیر تقومی دارد؟ من عرض می‌کنم تقوم است نه انتساب.

حجت الاسلام میرباقری: به همان نسبت که به این تقوم دارد از سلطه آن خارج است، اگر بنا باشد فاعلیت او را مطلق کنیم معنایش این است که تقوم از موضوعیت می‌افتد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باز هم تقوم را به کیف تفسیر می‌کنید.

حجت الاسلام میرباقری: سلطه مطلق با تقوم نمی‌سازد و سلطه نسبی با تقوم می‌سازد، کما اینکه با فاعلیت نمی‌سازد، حضرتعالی می‌فرماید این‌هک فاعلیت پایین را محو نکنیم معنایش این است که سلطه را محو نکنیم، فاعلیت چیزی جز سلطه نیست و به نسبتی که برای این سلطه قائل هستیم به همان نسبت از اشراف بالا خارج می‌شود. فاعلیت به معنای قدرت تصرف داشتن ایجاد داشتن است یعنی به نسبتی تقوم به این است به هر معنا که باشد حالا یا فاعلیت بالا را مطلق می‌کنید و سلطه و اشرافش هم مطلق می‌شود و فاعلی در مقابلش نیست بلکه خودش است و خودش، یا فاعلیتی در عرض آن به هر کیفیتی قائل هستید که معنایش این است که از اشراف مطلق بیرون است، و اینکه بگویید فاعلیت بالا مطلقاً به کنه شیء مشرف است با همان تشان می‌سازد و اگر از تشان رفع ید می‌کنیم از اشراف مطلق هم باید رفع ید کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اشراف نسبت به منزلت است منزلتی خارج از نفوذ مولا نیست.

حجت الاسلام میرباقری: فاعلیت این عین منزلتش است یا یک نحوه غیرتی دارد؟ اگر آن هم چیزی غیر از منزلت نیست معنایش این است که شأن است و چیزی غیر از شأن نیست و اگر فاعلی در مقابل منزلت است این است که به فاعلیت این مشرف نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلیت در منزلت است.

حجت الاسلام میرباقری: فاعلیت در منزلت خارج از منزلت بسط اوست به کیفیتی و به نسبتی که در این صورت درست نیست که هم فاعلیت برای این قائل شویم و بگوییم این به نسبتی مشرف و موجد است و هم اینکه او ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر ای از این زاویه هم نخواهید ملاحظه کنید، اگر بگوییم ما یک جدولی درست کرده‌ایم و روی هر خانه‌ای اسمی گذاشته ایم و هر یک هم خاصیتی دارد و این جدول در نزد ما حاضر است و خود آن هم در آنجا حاضر است، ولی در اینکه این کجا قرار بگیرد در یک منزلتی را من قرارش داده ام و در یک

منزلت هم او می‌تواند به فاعلیتش بالاتر بیاید یا پایین تر برود ولی اگر در خانه بالاتر بیاید از جدول من خارج نشده است و با یاری من هم به خانه بالاتر می‌آید و اگر هم خانه پایین تر برود باز از جدول من خارج نشده است. و با یاری من به خانه پایین تر می‌رود.

حجت الاسلام میرباقری: آن تصرف و ایجاد می‌کند و خودش را جابجا می‌کند آن تصرف و ایجاد از اشراف مافوق خارج است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسبت به همین صحبت می‌کنیم این خارج است و نسبت به آن علم ندارد و در تعریف علما شک داریم تعریف علم نباید این وحدت داشته باشد علم حقیقی این نیست که خود این با مولا وحدت داشته باشد. اشکال شما این است که

۲۹ - علم حقیقی نفوذ در منزلت و نظام است نه وحدت مولا با فاعل مادون

علم حقیقی را وحدت مولا با خود این می‌گیرید نه با منزلت و نظام علم حقیقی نسبت به این علم حقیقی نسبت به منزلتی است که این درون آن قرار می‌گیرد این با چه فاعلیتی در این منزلت یا آن منزلت قرار می‌گیرد؟ با فاعلیت و حول و قوه مولا.

حجت الاسلام میرباقری: علم به منزلت که یک علم ارتسامی نیست که ما بگوییم خواص کلی منزلت را به صورت فرمول می‌داند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خود مولا در آنجا حضور دارد.

حجت الاسلام میرباقری: پس نسبت به حضور خودش مشرف است و اگر غیری را به هر معنا برایش فرض کردیم اشراف بی‌معنا می‌شود، می‌فرمایید چون حضور دارد مشرف است پس همان حرف است که به خودش و شئون خودش مشرف است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک فرق دارد و آن اینکه اگر خود این هم بخواهد بقول شما در هر شأنی از شئون مولا قرار بگیرد به قوت مولا قرار می‌گیرد، حالا در هر شأنی به قوت قرار گیرد ممکن است که مولا مشرف نباشد بر اینکه این در کدام شأن قرار گرفت؟ حالا به خود این کار نداریم ولی می‌فهمد این کجا رفت و یا نه به رفت و آمدش آشنا نیست؟

حجت الاسلام میرباقری: خودش را می‌شناسد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این خود ساکن درست نمی‌کند

حجت الاسلام میرباقری: نه خود متحرک و تحرک آن را علی الدوام می‌شناسد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تحرک خودش را علی الدوام محور بسط نظام می‌داند.

حجت الاسلام میرباقری: به محور اشراف دارد نه به مادون آن.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مادون یعنی چه؟ چرا علم را به مادون و ما فوق تقسیم می‌کنید؟

۳۰ - علم به معنای اشراف به غیر نیست

علم اشراف به غیر است؟ این را که ما نگفته‌ایم اگر هم شما می‌گویید؟ علم حضوری چیست؟

حجت الاسلام میرباقری: یعنی خودش برای خودش حاضر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر این علم باشد این حضور را در همه مراتب درست کرده‌ایم.

حجت الاسلام میرباقری: بنابراین هر چیزی هم عالم به خودش است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: با یک فرق که حتی در حضور خودش محور نیست وقتی نظام فاعلیت تغییر

می‌کند خودش و حضورش زیر و رو می‌شود.

خلاصه اینکه در آنجا که بسط مولا معنای علم را پیدا می‌کند و توسعه نفوذ مولا معنای علم را در کل نظام پیدا

می‌کند فرقی با ما این است هر چند که بین افعال ما هم یک نظام فاعلیتی هست که نهایت ما در نظام افعال خودمان

محور و غیر محور داریم و او در کل نظام محور قرار می‌گیرد او بسطش بسط در کل نظام است و فاعلیت هم فاعلیت تقومی است به فاعلیت او، که به نظر من با دقت در مطلب جائی برای اشکال نمی‌ماند نه اینکه رفع یا دفع می‌شود.

وصل الله علی محمد و آله الطاهرين

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از علم بر اساس نظام ولایت

دوره: سوم

تاریخ: ۷۰/۳/۲۲

جلسه: ۱۹

فهرست:

- مقدمه:

- ۱- علم در یک مرتبه کیف نفوذ قدرت حضرت حق است و با خود نفوذ برابری تام دارد
- ۲- احاطه مولا به جمیع مراتب مادون به معنای توسعه مکانی نفوذ مولا در مادون بوده و حقیقی است
- ۳- احاطه غیر مولا نسبت به مادون (حالات، تمثالات و تصرفات) نسبی است
- ۴- بررسی تشآن و اشکال آن
- ۵- چند تذکر و یادآوری در مورد نفس فاعلیت برای تبیین معنای تقوم
 - ۱- لحاظ توسعه به معنای «قابلیت تجریدی» نیست
 - ۲- در توسعه قابلیت عین فاعلیت است
 - ۳- تعلق به امر ثابت نافی تغییر است
 - ۴- معنای زمان بنابر مبنای فاعلیت، تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خود است
 - ۵- معنای مکان بنابر مبنای فاعلیت اعمال فاعلیت در توسعه گستردگی خود است
 - ۶- فاعلیت منهای هیچ مرتبه‌ای از «اراده و حرکت» در هیچ مرتبه‌ای قابل لحاظ نیست
 - ۷- حرکت را از فاعلیت نمی‌توان سلب کرد
- اصل بحث: تعلق فاعل به فاعلیت مولا در سه رتبه است
 - ۱- در امر توسعه، فاعلیت مادون تعلق به فاعلیت ما فوق دارد
 - ۲- نفس طلب و تعلق به فاعلیت مولا هم یک رتبه از فاعلیت است
 - ۳- نفس ایجاد فاعلیت مادون هم یک رتبه اط فاعلیت است
- اعطا مولا برابر با توسعه مکانی مولا است که در مقام تحقق توسعه زمانی مادون است
- توسعه زمانی عبد و توسعه مکانی مولا از یکدیگر قابل تفکیک نیست

- قبل از رشد زمان عبد و توسعه مکان مولا، در نفس طلب هم حرکتی است که بدون صلوات مولا ممکن نیست
- طلب توسعه، خودش فعل فاعل است
- نفس حقیقت طلب خارج از ظرفیت نیست
- در فاعلیت در اصل ایجاد تقوم معنا ندارد
- خالق در اصل خلقتش بالاستقلال است
- مخلوق خالق بالاستقلال، خالق بالافاضه است
- در هیچ مرتبه‌ای از مراتب فاعلیت (در طلب و توسعه) خالی از مرتبه خلقت بالاستقلال نیست
- با علیت تجریدی لحاظ فاعلیت برای مراتب مادون ممتنع است
- با علیت تجریدی دست عبد به ایجاد جلت عظمته بسته می‌شود
- بنابر علیت تجریدی خداوند نمی‌تواند موجود مختار خلق کند
- با علیت تجریدی موضوع خلقت فقط یک کیفیت است که در نهایت به سکون و تشأن حقیقی می‌رسد
- موضوع خلق، فاعلیت است
- حضور فاعل بالاستقلال در همه مراتب مانع از مرید بودن مخلوق نیست
- توصیف ما از فاعل بالاستقلال توصیفی متناسب متنازل است
- علم به مراتب مافوق کیفیت تعلق به ما فوق است نه به معنای کیف تحقق و ربط از ناحیه فاعل مافوق
- ملاحظه شباهتهای دو دستگاه منطقی باید با لحاظ افتراقها باشد
- حرکت مکانی مافوق و زمانی مادون با هم ایجاد می‌شوند یعنی یک ایجاد است
- خلق انواع نعمتها برای ما به طفیل صلوات خدای متعال بر نبی اکرم(ص) است
- حضور مطلق مولا در مادون علم را برای او به نحو برابری می‌آورد
- اشراف ما نسبت به خودمان برابر با خودمان نیست چون موضع نازله است
- نبی اکرم(ص) هم نسبت به خودش اشراف کامل ندارد «ماعبدناک حق عبادتک»
- اشراف فاعلیتهای غیر محور بر مادون خودشان مطلق نیست چون مولا هم در مادون حضور دارد
- آن چیزی که برای نبی اکرم(ص) غائب است کیف حضور حضرت حق جلت عظمته به معنای ایجاد است

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث درباره علم بود و در مقدمه آن بحث تقوم بیان شده و لکن بنابه سئوالاتی که در جلسه قبل طرح شد مختصری در باب تقوم و بعد هم آنچه که مطلوب بحث عرض می‌کنیم.

- مقدمه:

- ۱- علم در یک رتبه کیف نفوذ قدرت حضرت حق است و با خود نفوذ برابری تام دارد.
 - علم یک رتبه‌ای دارد که کیف نفوذ قدرت حضرت حق و ولی اعظم الهی است که آن با خود نفوذ برابری تام دارد.
 - ۲- احاطه مولا به جمیع مراتب مادون به معنای توسعه مکانی نفوذ مولا در مادون بود حقیقی است و به جمیع مراتب بالا احاطه دارد که همه آنها توسعه مکانی آن نفوذ می‌شود و آن حقیقی است.
 - ۳- احاطه غیر مولا نسبت به مادون (حالات - تمثالات - تصرفات) نسبی است.
- اما بقیه در جمیع مراتب چه علم به احوال باشد چه علم به صور و کیفیات عالم ذهن یا تمثال باشد و چه تصرفاتی که دارد، باشد همه آنها نسبی است و این اصل مقصدی است که تا آخر کار دنبال می‌کنیم. حالا برای روشن شدن این مطلب چند چیز را عرض می‌کنیم که نوعاً یادآوری مباحث گذشته است نهایت مطلبی که قبلاً گفته شده حالا باید ثمره و نتیجه‌اش در باب علم درتقوم روشن شود.

۴- بررسی تشان و اشکال آن

اگر گفتیم وحدت حقیقی است بین تمام شئون با وحدت اراده‌ای که هست و اراده هم باز با خود ذات متحد می‌شد و شأن ذات می‌شد که چیزی جز یک ذات گسترده نمی‌ماند که بعد هم بتوان معنای گسترده‌گی را از آن حذف کرد یعنی به توان تغییر تغییر را از آن حذف کرد و یک وحدت تمام کرد و شئن و اختلاف شئون را هم اعتباری دانست، که مبنای اصالت شیء اصالت شرائط هر دو چنین چیزی را تمام می‌کنند، حالا اینکه اختلاف اینها در چیست فعلاً وارد بحثش نمی‌شویم فقط اینکه بنابر منطق تجریدی که یا وحدت و یا کثرت را انتزاعی فرض کند نهایت بحث

شان می‌شود که یکی بیشتر نیست و خصوصیات یکی را هم بعداً حذف می‌کنیم یعنی در پایان شان و ذی شان حذف می‌شود و فقط ذی شان می‌ماند.

۱ - چند تذکر و یادآوری در مورد نفس فاعلیت برای تبیین معنای تقوم

بحث دوم درباره تقوم است که در بحث تقوم باید به چند چیز توجه کرد.

۱ - لحاظ توسعه به معنای «قابلیت تجریدی» نیست

یکی این مسئله توسعه ای را که ما عرض کردیم به معنای قابلیت تجریدی لحاظ نمی‌شود هیچ وقت قابلیت جدای از فاعلیت قابل تصور و قابل ترسیم و ملاحظه نیست. لحاظ قابلیت محض مجرد از فاعلیت با حذف قابلیت برابر است.

۲ - در توسعه قابلیت عین فاعلیت است

و قابلیت عین فاعلیت است این را در بحث فاعلیت تبعی و تصرفی عرض کرده‌ایم.

حالا پس از آنکه گفتیم تعلق مبدأ حرکت است گفتیم یک تعلق به آینده است و یک تعلق به وصف یعنی فعلیت تعلقیه و فعلیت تحقیقه اگر فاعلیت نداشته باشد قابلیت انحلال در زمان دوم را ندارد.

۳ - تعلق به امر ثابت نافی تغییر است

بعد هم گفتیم اگر فاعلیت تعلقیه هم به امر ثابت تعلق داشته باشد قابلیت تغییر ندارد در نتیجه شد فاعلیت هم نسبت به وضعش و هم نسبت به آینده‌اش هم نسبت به مکانش و هم نسبت به زمانش.

۴ - معنای زمان بنابر مبنای فاعلیت، تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خود است

فاعلیتش نسبت به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش فاعلیت زمانی شد.

۵ - معنای مکان بنابر مبنای فاعلیت، اعمال فاعلیت در توسعه گستردگی خود است

و فاعلیتش نسبت به خودش و توسعه و گستردگی خودش قابلیت مکانی است.

پس قابلیت به نفع فاعلیت حذف شد یعنی معنای قابلیت شد معنای فاعلیت. حالا فاعلیت بدون تعلق ممکن نیست، فاعلیت منهای مطلق حرکت فاعلیت نیست و لحاظ فاعلیت بالحاظ حرکت همراه است یعنی اگر مطلق طلب و فاعلی را از آن حذف کنید و یک چیز تجریدی از آن تصور کنید که هیچ گونه قدرت فعلی را نداشته باشد اصلاً فاعل نیست و همین که خواست قدرت فعل داشته باشد دیگر این طور نیست که شأنش باشد، به عبارت دیگر بگوییم این دارای چنین شأنی است ولو الان لیس به فاعل و لیس بکاتب فاعلیت در حینی که ملاحظه می‌شود حرکت دارد، شما بخواهید و استراحت کنید فاعلیتتان عمل کند حرکت دارد بنشینید و حتی امساک کند حرکت دارد. هر نحوه اراده ای که از شما صادر شود نحوه حرکتی است. دارای هر اراده ای که باشید.

۶- فاعلیت منهای هیچ مرتبه ای از اراده و حرکت در هیچ رتبه ای قابل لحاظ نیست

فاعلیت منهای هیچ مرتبه ای از اراده و حرکت در هیچ رتبه ای قابل لحاظ نیست یک وقت می‌گویید من نشسته‌ام و دارم خیال می‌کنم یا ذکر می‌گویم یا محاسبه می‌کنم یا می‌خواهم بلند شوم شما هر کون و هر حالت و فعلیتی را که داشته باشید اگر فاعل است فعلیت او بدون فاعلیت ممکن نیست، البته ممکن است بعضی از افعالتان محور بعضی از افعال دیگر باشد یعنی کانه به عبارت دیگر چگونه می‌گویید انسان نمی‌تواند قاصد و دارای اراده نباشد، خلق شده و دارای اراده است و نمی‌شود دارای اراده نباشد، البته گاهی یک اراده جدی برای یک کال مهمی می‌کند و به نظری می‌آید حالا تصمیم گرفت و لکن نسبت به امور دیگر می‌گوید این که تصمیم نشد مثلاً تسبیح را از روی مزین برداشته و با آن بازی می‌کند یک نفر می‌رسد می‌گوید آقا شما تصمیم گرفته‌اید که تسبیح را بردارید و بازی کنید؟ می‌گوید تسبیح برداشتن که دیگر تصمیم نمی‌خواهد این را همین طور برداشتم. نه تصمیم بوده و الا بدون تصمیم که فعل صادر نمی‌شود نهایت آن تصمیم که در نظر شما محور باشد و به اصطلاح یک تصمیم در طول عمرتان بگیرید که زندگی‌تان را متحول کند با این تصمیم فرق می‌کند. ولی فعلاً به آن کاری نداریم و بعد بحث می‌کنیم که خود افعال نسبت به یکدیگر فرق می‌کند و لکن شما حرکت را نمی‌توانید از هیچ موجود و مخلوقی سلب کنید. همچنین نمی‌-

توانید حرکت را از فاعل سلب کنید، توسعه و رشد هم لازمه حرکت است. البته الان از توسعه ای که در نظام حاصل می‌شود صحبت نمی‌کنیم که آیا توسعه ای می‌شود که در یک توسعه دیگر منحل شود و یک توسعه حیوانی است یا الهی فعلاً مورد نظر نیست.

۷- حرکت را از فاعلیت نمی‌توان سلب کرد.

بلکه بحث این است که نمی‌توان حرکت را از فاعلیت سلب کرد لذا نمی‌توان تعلق را از فاعل سلب کرد.

- اصل بحث - تعلق فاعل به فاعلیت مولا در سه رتبه است

و اگر تعلق را از فاعل سلب نمی‌کنید نمی‌شود تعلق فاعل به فاعل بالاتر نباشد. در چند رتبه؟ در سه رتبه.

۱- در امر توسعه فاعلیت مادون تعلق به فاعلیت مافوق دارد

اول فاعل مادون نسبت به فاعل مافوق نمی‌تواند در امر توسعه فاعلیتش تعلق نداشته باشد. بنابراین در این قسمت

اول نتیجه می‌گیریم که همیشه معنای حرکت و زمان نسبت به فاعل مادون آن است هک به فاعلیت مافوق که در

فاعلیت خودش فاعلیت کند و موضوع فعلش هم توسعه فاعلیت مادون باشد، موضوع فعل فاعلیت مافوق توسعه فعل

فاعلیت مادون باشد. پس یک مرتبه از فعل و فاعلیت را می‌بینید که به فاعلیت مولا در توسعه تعلق دارد.

۲- نفس طلب و تعلق به فاعلیت هم یک رتبه از فاعلیت است

یک مرتبه قبل از این است که نفس طلب و حرکت زمانی از فاعلیت مادون قبل از توسعه، این حرکت یعنی نفس

طلب و نفس تعلق به فاعلیت مافوق هم یک رتبه از فاعلیت است.

۳- نفس ایجاد فاعلیت مادون هم یک رتبه از فاعلیت است

یکی هم نفس ایجاد فاعلیت مادون است رتبه دوم یک طلب مادون از مافوق درباره توسعه فاعلیت خودش هست

و دو خود این طلب است، پس گاهی این طلب را به لحاظ توسعه نگاه می‌کنیم که توسعه فاعلیت خودش است یعنی

تعلق به مطلوبی دارد که توسعه خودش باشد یکی هم نفس طلب است یعنی قبل از اینکه از مولا توسعه واقع شود از این حرکتی صادر می‌شود، از بالا که نظر کنید می‌توانید دوئیتش را ببینید

- اعطاء مولا برابر با توسعه مکانی مولا است که در مقام تحقق توسعه زمانی مادون است

اعطائی که مولا می‌کند می‌شود توسعه مکانی مولا که در مقام تحقق توسعه زمانی مادون است. موضوع مطلب توسعه زمانی مادون است، موضوع مطلب توسعه است نه اصل فالعیت، پس در وقوع توسعه که حرکت زمانی در گسترده تر شدن است برای عبد و برای مولا هم توسعه مکانی است این اعطائی که مولا می‌کند متقوم است به این حرکت زمانی عبد یعنی گسترده تر شدنش به عنایت مولا.

- توسعه زمانی عبد و توسعه مکانی مولا از یکدیگر قابل تفکیک نیست

گسترده تر شدن یعنی مرتبه توسعه که زمان عبد تغییر می‌کند با توسعه مکانی مولا از یکدیگر قابل تفکیک نیست، پس گسترده تر شدن عبد که توسعه زمانی اوست از توسعه مکانی مولا قابل تفکیک نیست. حالا یک قدم بالاتر می‌آییم و می‌گوییم حین الطلب و قبل از اینکه زماناً به او اعطا شود.

- قبل از رشد، زمان عبد و توسعه مکان مولا، در نفس طلب هم حرکتی است که بدون صلوات مولا ممکن نیست و قبل از اینکه عبد رشد کند و مکان مولا نیز توسعه یابد نفس طلب هم آیا حرکتی است که این فاعل می‌کند و حرکتی زمانی است که بدون صلوات مولا ممکن نیست و عین توسعه است نفس طلب را عرض می‌کنیم.

- طلب توسعه، خودش فعل فاعل است

طلب توسعه خودش فعل فاعل است که بدون تعلق ممکن نیست و بدون تقوم مکانی مولا و زمانی عبد نیز ممکن نیست و یک مرتبه ایجاد در آن سابق است، البته بعد می‌گوییم که این طلب توسعه خیلی هم مهم است، غیر از توسعه که مهم است طلب توسعه هم چون طلبهای گوناگون داریم طلب حیوانی و ملکوتی داریم.

- نفس حقیقت طلب خارج از ظرفیت نیست

یعنی این طور نیست که نفس حقیقت این طلب که محال است خارج از کل ظرفیت باشد خارج از کل ظرفیت یعنی اینهک این حیوانی یا الهی بخواهد این در یک ظرف خاص و از یک پایگاه خاصی دارد طلب حیوانی یا طلب ملکوتی می‌کند مثلاً ظرفیتش صد است و از ظرفیت صد می‌خواهد مثل عقرب گزنده باشد یا مثل ماه پرتو افشان باشد نمی‌شود منزلتش را ندیده گرفت. از منزلت صد است که طلب این طلب الهی یا مادی است خوب این مرتبه صد یک چیز دیگر را تمام می‌کند که رتبه سوم است و آن فاعلیت در اصل ایجاد و خلق فاعلیت است.

- در فاعلیت در اصل ایجاد تقوم معنا ندارد

فاعلیت در مرتبه سوم که اصل ایجاد است دیگر معنا ندارد که متقوم باشد البته در اصل خلق نه موضوع که مخلوق است.

- خالص را در اصل خلقش بالاستقلال است

در اصل خلقت خالق، خالق بالاستقلال است.

- مخلوق خالق بالاستقلال، خالق بالافاضه است

چه چیز را خلق کرده؟ فاعلی که خالق بالافاضه است. حالا توسعه مولا یعنی نفوذ مولا در جمیع مراتب خلق، البته در اصل خلقش که نمی‌تواند متقوم باشد، این قسمت سوم به دقت بیشتری احتیاج دارد، یک توسعه داریم یک طلب توسعه و یکی هم اصل خلق فاعل که خالق فاعل را در مرتبه خلق که نگاه کنید مولا بالاستقلال خلق کرده و مخلوقش هم خالق بالاذن و خالق بالافاضه است، اصل فیض از جانب خدای متعالی است و در نفس اینکه فیاض است مطلق و مستقل است در چه مراتب؟

- هیچ مرتبه‌ای از مراتب فاعلیت (در طلب و توسعه) خالی از مرتبه خلقت بالاستقلال نیست

هیچ مرتبه‌ای از مراتب‌فاعلیت چه در طلب و توسعه خالی از مرتبه خلقت بالاستقلال است و در این مرتبه که ملاحظه کنید معنای تقوم بالمره نمی‌تواند حضور داشته باشد و این مانع از آن نیست که مخلقوش یعنی موضوع خلق، خالق بالاذن و خالق بالافاضه و فاعل و مرید باشد.

- باعلیت تجریدی لحاظ فاعلیت برای مراتب مادون ممتنع است

اگر با علیت تجریدی نگاه کنید دیگر امتناع پیدا می‌کند که فاعلیت برای مراتب مادون لحاظ شود چون همه جا او ایجاد کننده نفس ایجاد است و نفس ایجاد افاضه در همه مراتب به معنای این است که هیچ فاعل دیگری غیر از او نباشد و بشود شأن، ولی اگر دقت کنید که موضوع خلقتش چیست، آیا ایجاد کیفیت می‌کند به هر نحوی یا اینکه ایجاد فاعلیت می‌فرماید؟ اگر ایجاد فاعلیت شد اصلاً مانع نیست با اینکه باذن تبارک و تعالی این فاعل باشد و حرکت کند و این با اتکاء به حول و قوه او، در مراتب مختلف مسئول باشد یعنی حول و قوه و متکی بودن به او مانع نیست نسبت به مکلف بودن و مسئولیت داشتن، البته اگر بر اساس اصالت شیء و اصالت کیفیت ملاحظه شود.

- با علیت تجریدی دست عبد به ایجاد جلت عظمته بسته می‌شود

این در یک مرتبه معنایش این است که دست عبد به ایجده جلت عظمته بسته می‌شود.

- بنابراین علیت تجریدی خداوند نمی‌تواند موجود مختار خلق کند

و در رتبه بالاتر معنایش این است که خدا نمی‌تواند موجود مختار خلق کند خلق مرید و مکلف نمی‌تواند بکند چون شما طرفدار اصالت کیفیت شده‌اید و می‌گویید

- با علیت تجریدی موضوع خلقت فقط کیفیت است که در نهایت به سکون و تشأن حقیقی می‌رسد

موضوع خلقت فقط می‌تواند کیفیت باشد و در نهایت سکون و در آخر سکون هم نیست شما تغایر را هم حذف می‌کنید و تشأن حقیقی می‌شود و وحدت پیدا می‌کند و اراده و کیفیتها هم حذف می‌شود.

- موضوع خلق، فاعلیت است

ولی اگر عنایت کنید که کیفیت را ایجاد نمی‌کند بلکه موضوع خلق، فاعلیت است موضوع خلقت خالق باذن است و باذن خلق می‌کند. از بالا که همه کائنات بدستش است و فاعلیتش نفوذ دارد. «و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه» و در جای دیگر می‌فرماید «انا خالق السموات و الارض الا باذنه» اذن حتماً در آنهاست و نمی‌توان آن را حذف کرد، در دعای رجبیه عرض می‌کند «الا انهم عبادک و خلقت فتقها و رتقها بیدک و بدوها منک و عودها الیک» اگر عنایت کنید می‌بینید موضوع خلقت، فاعلیت است.

- حضور فاعل بالاستقلال در همه مراتب مانع از مرید بودن مخلوق نیست

و اگر موضوع خلقت فاعلیت باشد از ناحیه فاعل بالاستقلال که نگاه کنید همه جا هست و بودنش در همه جا مانع از اینکه همه آنها مرید باشند نیست و به دلیلی که نفوذ کیف قدرت او را ملاحظه کنید همه آنها باید در نزدش حاضر باشند یعنی نفوذ او حاضر باشد.

- توصیف ما از فاعل بالاستقلال توصیفی متناسب متنازل است

البته توصیفی را که ما بیان می‌کنیم نسبت به فاعل بالاستقلال از موضع خودمان است یعنی صورت متنازل متناسب است.

- علم ما به مراتب مافوق کیفیت تعلق به مافوق است نه به معنای کیف تحقق و ربط از ناحیه فاعل مافوق با حقیقت مطلب قابل قیاس نیست و صرفاً ربطی از این طرف به آن طرف است، توصیف کیفیت تعلق است نه معنای کیف تحقق و ربط از ناحیه او.

در منزلت بعدی سؤال این است که اگر بگوییم فاعلیت در مرتبه طلب.

حجت الاسلام میرباقری: در مرتبه ایجاد می‌فرمایید فاعلیت تقومی نیست یعنی این به آن قوام دارد یا اینکه قوام هم ندارد، قوام هست ولی تقوم نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قوام این به آن قطعی است ولی او در افاضه مستقل است، شأن نیست، همه صحبت این است که اگر مخلوق موضوعاً نتواند مرید باشد شأن است و این در جایی است که اصالت با کیفیت باشد حضرتعالی یک لحظه نظر تان را از اصالت کیفیت خارج کنید تا بشود چیزی را خلق کرد که فاعل باشد وقتی می‌گویید نه نمی‌شود و ممکن نیست انبیاء بیایند و دعوت به دین کنند، فرق بین فاعلیت و شأن همین جا است که اگر موضوع خلقت، کیفیت شد بهر نحوی که باشد.

حجت الاسلام میرباقری: آقایانی که موضوع خلقت را هیولا قرار می‌دهند و می‌گویند هیولا ماهیت ندارد «فعلیته انه لا فعلیت له» و شوق را هم در آن فرض می‌کنند و می‌گویند مشتاق است.

– ملاحظه شباهتهای دو دستگاه منطقی باید بالحاظ افتراقها باشد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به فرق آنها هم توجه داشته باشید، ممکن است در هر قسمت بگویید شبیه این بحث در آن قسمت هم هست. البته شأن آنها اجل از این صحبت است و لکن در باب تمثیل عرض می‌کنیم که مثلاً برای کسی بگویند مسلمانها نماز می‌خوانند، سؤال کند به کدام طرف نماز می‌خوانند؟ بگویند رو به قبله می‌ایستند و دارای عبادات و مناسک خاصی هستند، بگویند خلاصه در پرستش با کفار متحد هستید، آنها یک بتکده‌ای دارند و شما هم خانه کعبه دارید، یک نفر می‌گفت در هند هم مثل آب زمزم یک آب مقدسی و در برابرخانه کعبه هم فلان خانه مقدس هست و مرتب متناظر با هر یک از اینها از نظر جامعه شناسی بیان می‌کرد که طوائف مختلف کفر همه اینها را دارند و بعد می‌خواست نتیجه بگیرد که نعوذ بالله جناب ابراهیم (علی نبینا و آله علیه السلام) آمده همه آن چیزهای بت پرستها را در یکجا جمع کرده و در تاریخ جامعه شناسی اولین نفری است که گفته است یک خالق داریم. معاذ الله ایشان برای پیدایش دین، این قصه‌ها را بافته است یعنی آنها قصه شیطانی بافته‌اند که بگویند در ابتدا این قصه‌ها را بافته است یعنی آنها قصه شیطانی بافته‌اند که بگویند در ابتدا بشر ترسید و چیزی را پرستید و بعدها انواع کارها را انجام داد و چیزهایی برای پرستش درست کرد و آب و درخت و چیزهای دیگر را پرستید و بعد بدیها و خوبیها را

درست کرد و بعد همه اینها را یک کاسه کرد و در مکه آورد و بعد از آن هم دیگر دین یکتاپرستی توسط جناب ابراهیم رسم شد و بعد هم توسط حضرت موسی و عیسی و پیامبر اسلام این راه دنبال شد این از نظر جامعه شناسی است. حالات حضرت تعالی هم به مطالب که می‌رسید عیبی ندارد که شباهتهایش را بگویید و لکن فرقه‌های آنها را هم مورد نظر داشته باشید.

این هیولائی که می‌فرمایید بحث حرکت را چگونه تمام می‌کند؟ تعلق به صور که حرکت نمی‌آورد. در مسئله طلب که میدان حرکت این چیزی است که خلق می‌شود می‌گویید فاعلیتش تعلق به فاعلیت مولا دارد که مولا در فاعلیتش فاعلیت کند...

- جمع بندی:

اول سه رتبه دارید یکی اصل ایجاد است که فاعلیت بالاستقلال بدون فاعلیت آن طرف که آن قوام به این دارد ولی این قوام به آن ندارد، دوم موجودی که ایجاد شده و سوم توسعه آن باز اصل ایجاد هم در طلب و هم در توسعه وجود دارد یعنی اصل این طور نیست که بگوییم اصل فاعل را ایجاد کرده و نسبت به حضرت حق تقوم دارد و لکن وقتی صحبت از طلب یا توسعه شد دیگر تقوم ندارد، نه در هر سه قرار می‌گیرد، اصل ایجاد را که ایجاد بالاستقلال را در آن لحاظ می‌کنید، موجودی را که ایجاد فاعلیت است که فاعلیت مراتب مختلف دارد.

ایجاد قبل از طلب در همه جا جاری است.

رتبه فاعلیت حضرت حق نسبت به مراتب بعد از طلب، فاعلیت مادون تا به فاعلیت مافوق تعلق نداشته باشد در توسعه واضح است که ...

(این قسمت از نوار به مدت ۲۰ دقیقه مفهوم نبوده است)

... که حرکت مکانی او برابر با حرکت زمانی این است.

- حرکت مکانی مافوق و زمانی مادون با هم ایجاد می‌شوند یعنی یک ایجاد است

برابری یعنی تحققاً عین هم است، یعنی همین که ایجاد می‌شود دو چیز با هم ایجاد می‌شود منتهی با یک ایجاد حرکت زمانی مادون و حرکت مکانی مافوق، بسط مکانی و عبادت مافوق در عین احلی که زمانی مادون است و آن وقت مشترک با عبادت این هم است یعنی تحقق عبادت مافوق است.

- خلق انواع نعمتها برای ما به طفیل صلوات خدای متعال بر نبی اکرم(ص) است

یعنی صلواتی را که خدایتعالی بر نبی اکرم(ص) می‌فرستد به طفیل آن انواع نعمتها بر من می‌رسد و از ناحیه نبی- اکرم هم انعام به شماست و عبادت خدای متعال هم هست که شما را روزی داده است تا برسد به قدرتی که در آن هست که یا الله می‌گویید.

- حضرتعالی مطلق مولا در ماون علم را برای او به نحو برابری می‌آورد

حال می‌خاستیم بگوییم این نحوه از حضور علم را برای محور به نحو برابری می‌آورد یعنی کیف نفوذ قدرت از قدرت جدا نیست پس علم ایشان حقیقی است و زمانش در زمان مشرف بر کل است چون تعلق به حضرت حق سبحانه و تعالی است یعنی بالاترین زمان، زمان ایشان است.

- اشراف ما نسبت به خودمان برابر با خودمان نیست چون موضع نازله است

ما که زمانمان زمان مادون است اشرافمان نسبت به خودمان ممتنع است که برابر با خودمان باشد چون موضعمان موضع نازله است، درنظام نمی‌توانیم موضع و جایگاهمان را ملاحظه کنیم و در درون خودمان هم نمی‌توانیم ملاحظه کنیم.

حجت الاسلام میرباقری: آنجا هم می‌توانیم بگوییم که محور عالم نسبت به خودش اشراف مطلق ندارد بلکه نسبت به مادون مطلق است.

- نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم نسبت به خودش اشراف کامل ندارد «ما بعدناک حق عبادتک»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت، آن وقت زمان اوست نسبت به خدای متعال که در این صورت آن عبارت شریف «ما عبدناک حق عبادتک» معنا پیدا می‌کند. یعنی نسبت به فقر و احتیاج خودش به سودی خداوند بسیار فقیر و محتاج است. یعنی اگر اشراف مطلق خودش داشته باشد آن حالاتی که ذکر می‌کنید نمی‌تواند باشد، نسبت به حضرت حق فقیر است و در کمال فقر هم هست (در همه مراتب) ولی نسبت به کل مراتب مادون می‌توان گفت «هذا عطای ربک فامنن او امسک».

برادر حسینیان: آیا می‌توان همین مطلب را در مورد دیگر فاعلها هم گفت که دیگران نسبت به مادون خودشان مشرفند؟

الف - اشراف فاعلیهای غیر محور بر مادون خودشان مطلق نیست چون مولا هم در مادون حضور دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فاعلها به نسبت بر مادون خودشان مشرفند چون مادون آنها در عین حال به حضور مولا و محور هم نسبتی دارد.

حجت الاسلام میرباقری: عین همین صحبت را می‌شود در مورد محور عالم گفت که حضرت حق حضوری در همه مخلوقات دارد که به همان نسبت که حضور دارد کنه آن هم برای محور غائب است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صحبت از «کنه» در مورد حضرت حق سنخش با سنخ بقیه فرق می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: سنخ علم نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم با مافرق می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اصل مطلب با یک فرقی که در بالاستقلال و بالتقوم گذاشتید.

حجت الاسلام میرباقری: این بحث انتزاعی است که اگر بالتقوم خودش اقسام مختلفی داشت نمی‌شود بالتقوم را جامعه انتزاعی برای همه قرار داد این عین همان حرفی است که ما قبلاً عرض کردیم که اگر حضرتعالی کثرت متقوم قائل شدید به نحوی باید برای این غیبت قائل شوید چون کثرت بالتقوم با اشراف مطلق سازگار نیست، از آنراویه چون به نحوی حضور حضرت حق است که کنه و آن حضور هیچ گاه کشف نمی‌شود....

.....

- آن چیزی که برای نبی اکرم(ص) غائب است کیف حضور حضرت حق به معنای ایجاد است
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صحبت همین جاست آن چیزی که برای نبی اکرم(ص) غائب است و حاضر
نیست اگر کیف حضور خود حضرت حق به معنای ایجاد است این اگر غائب باشد عیبی ندارد یعنی آن چیزی که
نسبت بالاستقلال آن را تمایل کردید در این مطلب هیچ کس شریک نیست که این مطلب را همه هم قائلید، ولی
اگر یک درجه این طرفتر می‌گویید آن کسی که محور است طبیعی است که اشراف داشته باشد.

صلی الله علی محمد و آله

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: معنی اشتداد محور نظام، و تأثیر آن در تبیین نظام ولایت

دوره: سوم تاریخ: ۷۰/۳/۲۶

جلسه: ۲۰

فهرست:

- اصل بحث: توسعه به معنای اشتداد است اما اشتداد چگونه ممکن است؟
- ۱ - اشتداد یک فاعل واحد به معنای اعدام یک فاعل و ایجاد فاعل دیگر نیست
- ۲ - اشتداد به معنای ساده‌تر شدن و سیر به طرف بساطت نیست
- ۳ - اشتداد صرفاً با ملاحظه حرکت و زمان و تغییر مکان است
- ۴ - حرکت و تغییر نیز بدون ملاحظه فاعلیت معنا ندارد
- ۵ - اشتداد فاعلیت معنایی ندارد جز اینکه فاعل دیگر به طفیل فاعل اول ایجاد شود
- الف - توسعه مکانی فاعل اول (با محور نظام) بدون پیدایش کثره فاعلیتها قابل لحاظ نیست
- ب - توسعه فاعلیت هم مکانی است و هم زمانی
- ۶ - خلق فاعلها، طریق برای توسعه و اشتداد عبادت فاعل محور است
- الف - لازمه پذیرش تقوم نظام فاعلی، پیدایش کثره و نظام است
- ب - پیدایش این سؤال که چرا خداوند ما را محور عالم خلق نکرد و لازمه نگرش انتزاعی به فاعلیت است
- ج - کسی که محور عالم بوده و «محال مشیه الله» است ظرفیتی می‌خواهد که فرض تعدد برای آن محال است
- هـ - ولایت اصل در پیدایش نظام تکوینی و اجتماعی است
- پرسش و پاسخ
- ۱ - موضوع افاضه خالق، خلق فاعل تعلق به فاعل بالاتر است که بستر توسعه فاعل بالاتر می‌باشد
- ۲ - چون رتبه ما پائین است کسی به طفیل ما ایجاد نمی‌شود
- ممکن است گفته شود تجسد بعضی چیزها یا بعض حیوانات به طفیل ما خلق شوند
- ۳ - بحث مجددی پیرامون تقوم زمان و مکان
- الف - آیا اشتداد در کثره تعلقی است یا کثره مکانی یا تقوم آنها؟

- ب - حضور حضرت حق جلت عظمته در اشیاء، حضور بسیط نیست بلکه حضور تقومی است
- ج - مراتب داشتن فاعلیت نبی اکرم(ص) و تقوم آنها به هم
- د - تقوم افعال متعدد یک فرد بهم از قبیل تقومش به فاعلهای دیگر نیست
- هـ - توسعه در کثرات به معنای حضور واقعی تقوم است
- و - زمان و مکان متقوم ایجاد می‌شوند
- ۴ - معنای «مجرا» در پرستش
- الف - ستایش و پرستش حضرت حق از طریق مجرای خلقت «ائمہ طاهرین» است
- ب - ائمہ اطهار واسطه در پرستش هستند
- ج - مولا هم از طریق خاصی انعام می‌کند
- ۵ - تبیین مجدد معنای تقوم
- الف - معنای تقوم این است که از یک طرف وجود فاعلیت افراد متعلق به فاعلیت مولا است و از طرف دیگر توسعه فاعلیت مولا موجب ایجاد آنهاست
- ب - بر اساس تقوم فاعلها نظام فاعلیت به جای مرکب قرار می‌گیرد
- ۶ - بر اساس علیت تکلیف تعطیل شده و ارسال رسل هم معنا ندارد
- ۷ - بر اساس تشأن بدی و خوبی بی‌معنا می‌شود
- ۸ - توصیف از فاعلیت با کیف ممتنع است
- ۹ - رفع شبه آکل و ماکول و معاد جسمانی بر اساس فاعلیت

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث درباره این بود که فاعلیت در باب علم در چند مرتبه قابل لحاظ است که یک مرتبه آن در اصل ایجاد است و لکن موضوع ایجاد شده فاعلیت است. یک مرتبه از آن هم در باب طلب یعنی کیف تعلق است و یک مرتبه اش هم در باب کیف توسعه است. امروز درباره یک قسمت دیگر آن توضیح می‌دهیم.

۱- اصل بحث: توسعه به معنای اشتداد است اما اشتداد چگونه ممکن است؟

توسعه یعنی اشتداد، اما این اشتداد چگونه ممکن است؟

۱- اشتداد یک فاعل واحد به معنای اعدام یک فاعل و ایجاد فاعل دیگر نیست

اگر اشتداد یک فاعل واحد را فرض کنیم و بگوییم شدیدتر شدن بدون تغییر ممکن است این معنایش آن است که یک فاعل بسیط اول فرض کنیم و یک فاعل بسیط مرتبه ثانی که فاعل اول حذف و اعدام شده‌باشد و فاعل دوم ایجاد شده باشد، که بر این مطلب اشکالهای متعددی است که می‌توان همه اشکالاتی را که از بحث اصالت ربط بوده تا آخر در مراحل مختلف بر آن وارد کرد که طبیعتاً چنین چیزی نمی‌گوییم، ۲- اشتداد اگر معنای بساطت ندهد که نمی‌تواند بدهد تغییر و حرکت را باید در اشتداد بپذیریم.

۲- اشتداد به معنای ساده‌تر شدن و سیر به طرف بساطت نیست

یعنی اشتداد با ساده تر شدن نیست، اشتداد با سیر به طرف بساطت نیست کما اینکه ظاهر بعضی از اقوال آن است که اشتداد با ساده تر شدن و نزدیک تر شدن به بساطت است بلکه بر عکس است.

۳- اشتداد صرفاً با ملاحظه حرکت زمان و تغییر مکان است

اشتداد ممکن نیست مگر با ملاحظه حرکت و زمان و تغییر.

۴- حرکت و زمان و تغییر نیز بدون ملاحظه فاعلیت معنا ندارد

و حرکت و زمان و تغییر هم بدون فاعلیت ممکن نیست. به عبارت دیگر حصه دومی را که به اولی اضافه کردند اگر فاعلیت نباشد نه حصه اول ربط به حصه دوم را می‌پذیرد و نه حصه دوم ربط به حصه اول را می‌پذیرد. و خودش

را شدید کردن اگر بدون تفسیر باشد قضیه را حل نمی‌کند. اشتداد اگر معنای تغییر و حرکت را نداشته باشد و بساطت باشد یا تغییر را داشته باشد ولی فاعلیت نباشد قابل تفسیر نیست.

۵ - اشتداد فاعلیت معنای ندارد جز اینکه فاعل دیگری به طفیل فاعل اول ایجاد شود

اما اگر گفتید فاعلیت باشد شدیدتر می‌شود معنایی ندارد جز اینکه فاعل دیگری به طفیل فاعل اول ایجاد شده، ایجاد و آنگاه کثرت فاعلها را باید لازمه اشتداد فاعل اول گرفت.

الف - توسعه مکانی فاعل اول یا محور نظام بدون پیدایش کثرت فاعلیتها قابل لحاظ نیست

پس توسعه مکانی فاعل اول یا محور نظام بدون پیدایش کثرت فاعلیتها قابل لحاظ نیست چنانکه در بحثهای گذشته بیان شده که قابلیت محض، امکان ارتباط حقیقی برایش نیست چون معنای فاعلیت ندارد و انضمام پیدا نمی‌شود و حتماً فاعلیت لازم است و فاعلیت اساس در ربط است و اگر این فاعل بخواهد بسط پیدا کند یعنی باید حرکت پیدا کند. لزومی ندارد که در اول کار انبساط را گسترده تر شدن در جایی معنا کنید بلکه اول روی خود ذاتش ببرید و بگویید خود ذاتش شدیدتر شود یعنی ذاتش با ذات مرتبه اول فرق کند و اگر فرق کرد و در آن تغییری حاصل شد این تغییر ولو تغییر استکمالی است ولی بدون وجود فاعلیت دیگر ممتنع است.

ب: توسعه فاعلیت هم مکانی است و هم زمانی

البته بعد عرض می‌کنیم که هم مکاناً توسعه پیدا می‌کند و هم زماناً، یعنی هم تعلقش به مولا شدیدتر می‌شود و هم نظام گسترده تر می‌شود و بعداً باز عرض می‌کنیم که لازمه این گسترده تر شدن پیدایش تبعی کیفیتهای زیاده‌تر است، قبلاً عرض کرده‌ایم که به همه زمانها خدای متعال را عبادت می‌کند یعنی این توسعه‌اش توسعه تعلق است و این طور نیست که این توسعه‌اش توسعه تعلق نباشد.

۶ - خلق فاعلها طریق برای توسعه و اشتداد عبادت فاعل محور است

پس فاعلهای دیگر طریق برای توسعه و اشتداد و عبادت این فاعل شد. شدت تعلق به مولا و خالق برای محور با افاضه مولا حاصل می‌شود که به برکت او فاعلهای دیگری را برای او خلق کند و در گسترده‌گی میدان نفوذ این فاعل در فاعلهای دیگر و تعلق فاعلهای دیگر به او خدای متعال را عبادت می‌کند، آنگاه لازمه این امر آن است که حتماً مرتبه هم پیدا شود.

الف - لازمه پذیرش تقوم نظام فاعلی پیدایش کثرت و نظام است

پس پیدایش کثرت و مراتب و نظام لازمه این است که شما بپذیرید که در اشتداد بساطت اصل نیست بلکه تقوم نظامی فاعلی اصل است و تقوم مظان فاعلیت و نظام ولایت اصل در تعریف ترکیب است.

خلاصه اینکه اگر فاعل اولی که خدای متعال خلق می‌کند بسیط باشد و حرکت در آن نباشد اشتداد در آن محال است و اگر بسیط نباشد و حرکت پذیر باشد فاعلیت لازم دارد و اگر فاعلیت لازم داشته باشد برای خود توسعه یافتنش هم ایجاد فاعلهای دیگر به تبع او و به طفیل او لازم است.

حالا صحیح است که بگوییم فاعلهای پایین تر یعنی عباد معمولی به فاعل بالاتر قوام دارند و برای فاعل بالاتر ایجاد شده اند و نمی‌توانند تعلق به او نداشته باشند، اینها به بسط وجودی او ایجاد شده اند.

ب - پیدایش این سوال که چرا خداوند ما را محور عالم خلق نکرده لازم نگرش انتزاعی به فاعلیت است

فرض منفک بودن اینها، چون اگر فاعل انتزاعی را که نگاه کند به نظرش می‌آید من یکی خان هم یکی، گاهی صحبت بالاتر هم می‌کند چرا خداوند ما را علی بن ابیطالب نکرد و چرا معصومین با ما فرق دارند، گاهی از این صحبتها هم می‌کند، این اصلاً چرا بردار نیست و خود این سؤال مال یک ذهنیت دیگری است، یعنی چه؟ شما به طفیل آنها خلق شده‌اید، اگر وجود مبارک آنها نبود شما نبودید همانطور که حدیث شریف می‌فرماید «الولاک لما خلقت الافلاک» و همان طور که آیه مبارک می‌فرماید: «هذا عطاء ربک فامنن او امسک» اصلاً اگر وجود او نبود ما برای چی خلق شویم؟

ج - اساساً کسی که محور عالم بوده و «محال مشیه الله» است ظرفیتی می‌خواهد که فرض تعدد برای آن محال است

حالا بگذریم از اینکه و «محال مشیه الله و ماسکن برکه الله» ظرفیتی می‌خواهد که نمی‌شود فرض کرد که متعدد باشد تا من و شما یا دیگری هم در آنجا باشد. این یک مطلب دیگر است که محل نزول مشیت و برکت الهی و محور شدن معنا ندارد که مثلاً کسی بگوید خوب است اختیارات همه به اندازه نبی اکرم (ص) باشد یا طینت همه چنین و چنان باشد. به هر حال یک بحثی هم قبلاً برای ساده تر شدن مطلب بیان می‌کردیم که ماشین که یک وسیله حمل و نقل است اگر کسی بهانه بگیرد که می‌خواهم وزن چرخها با وزن دینام با وزن باطری‌اش یک اندازه و از یک جنس باشد خوب دیگر نمی‌توان ماشین درست کرد، بعد می‌گفتیم سیستم، نظام و مجموعه احتیاج دارد که هر قسمتش یک فرم خاص و یک کیف ارتباط خاص و از یک مواد خاص باشد چون اگر این را ادامه دهید و اول بگویید می‌خواهم وزن دینام با وزن چرخا یکی باشد بعد بگویید دینام هم دارای جزائی است و یک ذغال و یک سیم پیچ و یک محور دارد، اما وزن ذغالش نباشد این قدر کم باشد فرضاً اگر وزن دینام پنج کیلومتر باید هر یک از اینها سهم مساوی داشته باشد خوب در این صورت دینام درست نمی‌شود و ماشین هم نمی‌توان درست کرد خصوصاً اگر بخواهید بگویید حجم و کیفیت جای آنها هم یکی باشد که این دیگر به درد هیچ چیزی نمی‌خورد. برای اینکه یک منتهجه و یک کیفیت جدیدی پیدا شود یک ارتباط خاصی بین اجزاء لازم است، این مثال ساده‌اش بود. ریشه فلسفی‌اش هم این است که شما می‌گویید اصلاً توسعه می‌یابد به توسعه‌اش در فاعلیت دوم وسوم و الی آخر و به توسعه کل نظام، آنگاه اگر از پایین نگاه کنیم صحیح است که بگوییم «نحن القائمون بک و انت القائم بالله» درست است که قیوم حقیقی خدای متعال است و بودن ما الا باذن است و «بکم یسمک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه» و لکن منزلت فاعلی که در مرتبه ولایت تام باشد با منزلت ما خیلی فاصله دارد و نباید اینها را عوض گرفت و عوضی تر از آن این است که بگوییم خداوند آنها را برای ما خلق کرده است کما اینکه بعضی اینطور می‌گویند که خداوند دین را برای بشر فرستاده

و انبیاء برای ما آمده‌اند و بعد از این یک چیزی هم از آنها طلبکار بشود، می‌گویند مسلماً آنها برای ما هستند نه اینکه ما برای آنها باشیم چون جمعیت ما خیلی بیشتر است نمی‌شود که میلیاردها انسان را برای چند نفر خلق کنند بلکه آن چند نفر برای میلیاردها خلق شده‌اند و در نهایت هم از این حرف دموکراسی بیرون می‌آید.

هـ - ولایت اصل در پیدایش نظام تکوینی و اجتماعی است

این در جای خودش به یک بحث قوی و ریشه‌ای نیاز دارد که اصلاً ولایت در پیدایش نظام اجتماعی است نه بر عکس باشد. حالا جایگاه مردم چگونه است؟ البته تقوم است و لکن در تقوم باید بدانیم که کدام محور است و کدام در جایگاه نازلتر قرار دارد.

- پرسش و پاسخ:

برادر پیروزمند: اینکه اشتداد کثرت می‌خواهد و باید فاعلیت وجود داشته باشد روشن است ولی اینکه اشتداد فاعلیت به ایجاد فاعل ثانی است روشن نیست.

۱ - موضوع افاضه خالق خلق فاعل متعلق به فاعل بالاتر است که بستر توسعه فاعل بالاتر می‌باشد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بنا شد برای فاعل اول توسعه پیدا نشود مگر به افاضه، افاضه برای او چیست؟ در جلسه قبل می‌گفتیم خالق، خدای متعال است بالاستقلال ولی موضوع خلق فاعل است، حالا خداوند افاضه می‌کند یعنی فاعل ایجاد می‌کند فاعل متعلق به فاعل بالاتر که بستر توسعه فاعل بالاتر است، برای مثال اگر شما را خلق کنند برای فرمان برداری حضرت عصر(عج) که کمال عشق و آرزوتان هم این است که خداوند شما را این طور خلق کرده باشد، حالا اینکه برای او خلق شده‌اید در حقیقت شما هستید برای او در تصرفات، و این خیلی خوب است و از دست خودمان هم بهتر است. گاهی می‌گویید نفوذ یک میدان انرژی پیدا شود. میدان انرژی در خلاء محض که نفوذ ندارد. اگر بگویید هر گاه شما را خلق کنند در تعلق شما به او که حرکت زمانی شماست و فاعلیت او در شما، توسعه قدرت او حاصل می‌شود، توسعه قدرت و بسط او این است که از طریق شما یک کار و از طریق هر یک از

افراد دیگر یک کار دیگری انجام دهد و هر چند از طریق فاعلیت شما به او قید می‌خورد و فاعلیت شما در یک رتبه متعلق به فاعلیت اوست که او در فاعلیت شما تصرف کند ولی ایجاد یک فاعلیت می‌کند که این فاعلیت متعلق به فاعلیت خودش است باذن الله تبارک و تعالی.

برادر پیروزمند: در فاعلیت عباد هم وقتی کسی می‌خواهد اشتداد پیدا کند به این است که نفوذ فاعلیتش بیشتر شود یا اینکه یک فاعل دیگری را ایجاد کند.

۲- چون رتبه ما پایین است به طفیل ما کسی ایجاد نمی‌شود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در نهایت اگر نتوانید در انگیزه تصرف کنید، البته چون رتبه شما پایین است و به طفیل شما کسی ایجاد نمی‌شود.

- ممکن است گفته شود تجسد بعضی چیزها و یا بعضی حیوانات به طفیل ما خلق شوند

ولی ممکن است بعدها بگوئیم تجسد چیزهایی که به خاطر شما خلق شده باشد، این ممکن است که فاعلیت شما علت ایجاد بعضی از حیوانات که مورد نیازتان است یا این ضبط صوت بشود، ولی نسبت به فاعلی که محور عالم است فاعلهای مختار در رتبه بالا هم به خاطر او ایجاد می‌شود یعنی عیبی ندارد که نظام ولایت اجتماعی و نه فقط جامعه به برکت وجود مبارک حضرت ولی عصر عج ایجاد شده است.

برادر پیروزمند: یعنی حضرت حق یک مخلوقاتی را ایجاد کرده و بعد شدت آن فاعل به این است که فاعلیتش در جمیع شئون اینها نفوذ پیدا کند یعنی خلق در ابتدا مستقل از آن فاعل طرح می‌شود، یعنی حضرت حق یک مخلوقاتی را خلق فرموده و بعد بسط شدت آن فاعل به این که فاعلیت او در شئون مختلف اینها نفوذ یابد، این با مبنای فاعلیت هم تنافی ندارد یعنی لزوماً به معنای اینکه آنها به طفیل این خلق شده باشند و اشتدادش به آن باشد که آن فاعلها برای این خلق شده باشند نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی همه با هم خلق شده باشند و «اول ما خلق الله نوری» نباشد.

حجت الاسلام میرباقری: مشکل از اینجا پیدا می‌شود که حضرتعالی همان فاعلیتی را که آقایان می‌گویند به یک معنا تصویر می‌فرماید. آنها هم نظام طولی به معنای ایجاد برای علام قائل هستند منتهی می‌گویند یک فاعل ما منه الوجود است و یک فاعل ما به الوجود که فاعل ما منه الوجود همان واجب تبارک و تعالی است که حقیقت هستی از او افزوده می‌شود و بقیه در ایجادشان متقوم به او و قیومت او هستند. بنابراین حضرتعالی نظام طولی فاعلی را قبول می‌فرماید منتهی نه در توصیف علیت بلکه در توصیف فاعلیت، البته فاعلیت به معنای ایجاد و خلق منتهی دوباره نه خلق بر اساس علیت و موجودی که اصل در آن کیفیت است خلق بر اساس فاعلیت است و آنچه هم که مخلوق است فاعلیت در آن اصل است نه کیفیت. اشکالش این است که اینها از مجرای او هستند و دیگر فاعل معنا پیدا نمی‌کند چون اگر از مجرای او باشد شأن اوست، در باب حضرت حق هم که از شأن بودن می‌انداختیم می‌گفتیم چون کیف ارتباط برای ما توصیف پذیر نیست اما فاعل را اگر به معنای مجرا گرفتیم شأن خودش را درست می‌کند و این همان توسعه‌ای است که آقایان می‌گویند که توسعه به معنای اشتدادی است که منشاء پیدایش او می‌شود. آقایان هم می‌گویند وقتی موجود اشتداد پیدا می‌کند شئونش کثرت پیدا می‌کند لذا می‌گویند همه مخلوقات دیگر از شئون آن صادر اول هستند و همین طور که مراتب پایین می‌آید توسعه شئون کم می‌شود ولی مهم این است که می‌گویند این شئون تنزل یافته شدت آن رتبه است، آن رتبه در کنه ذات خود شدت پیدا می‌کند و لازمه آن شدت این است که متناسب با آن شأن هائی پیدا کند، تطور و تشان متناسب با شدت است، حضرتعالی می‌خواهد بفرماید از فاعل به طفیل این یعنی از مجرای این خلق می‌شود ۲ - شدت به خلق این فاعلها و بسط او در این فاعلهاست به دشتی که منشأ پیدایش آنها می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال مهم همین است که آیا شدت در بساطت و رفع کثرت است یا شدت به وسیله کثرت فاعلیت است.

الف - آیا اشتداد در کثرت تعلقی است یا کثرت مکانی یا تقوم؟

حجت الاسلام میرباقری: شدت در کثرت تعلقی معنا می‌شود نه کثرت مکانی، حضرت تعالی در اینجا شدت را به کثرت مکانی تعریف می‌فرماید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کثرت تعلق زمان را نشان می‌دهد یا نه؟

حجت الاسلام میرباقری: بله، فرع بر آن اشتداد، اشتداد مکانی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اشتداد زمانی باید معنای حرکت و تغییر را نشان دهد یا نه، و آیا معیت دارد یا فرعیت دارد؟

حجت الاسلام میرباقری: تقوم است ولی اصل در آن اوست، همان طور که می‌فرمایید ربه باید محفوظ باشد اصل در گسترش مکانی، گسترش زمانی است یعنی شدت حب باعث گسترش قدرت در مکان است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اول حب پیدا می‌شود؟ یعنی چه چیزی افاضه می‌شود؟

حجت الاسلام میرباقری: اول زمانی نه، یعنی در مخلوقات چگونه می‌فرمایید ... شدت حب افاضه می‌شود و این شدت حب تبدیل به توسعه مکانی می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس یک زمان برای شدت حب قرار دادید و یک زمان هم برای تبدیل شدنش، من از زمان قبل سؤال می‌کنم که شدت حبی پیدا شده ولی فاعلی در کار نیست و شما در اینجا نمی‌توانید بر مبنای علیت جواب بدهید.

حجت الاسلام میرباقری: آن طرفش هم شدت مکان پیدا شده ولی شدت زمان نیست کثرت مکانی است بدون بدون شدت زمانی، در حالی که غیر از کثرت مکانی یک شدت زمانی هم پیدا می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی اینها به ایجاد حضرت حق با هم پیدا می‌شوند. یک سؤال دیگر اینکه سیر از پایین به بالا بنابر آقایان به بساطت.

ب - حضور حضرت حق جلت عظمته در اشیاء حضور بسیط نیست بلکه حضور تقومی است

حجت الاسلام میرباقری: این مشکلی که بنا بر قول آقایان پیدا می‌شود ناشی از آن است که می‌خواهند حضور آن موجود بسیط را به بساطته در همه کثرتها اثبات کند، این مشکلی است که درباره حضرت حق هم دارند و می‌گویند بسیط الحقیقه کل الاشیاء به بساطته همه کثرات را پوشانده بطوری که کمالات اشیاء را دارد ولی حدود آنها را ندارد به بساطت هم دارد در آن رتبه دیگر این کمالات به نحو تمایز از هم و به صورت کثرت نیستند ولی عین این کمالات هستند. این مشکلی است که توصیف پذیر نیست چون معنایش این است که این کثرتها اعتباری و وهمی می‌شود و در آخر کار هم می‌گویند وهمی است.

بنابراین یک نکته این است که بگوییم بین این شدت و کثرت تقومی است بگونه‌ای که حضور او در این کثرت به این نیست که به بساطته کثرت را می‌پوشاند چون معنا ندارد بسیط به بساطته کثرت را بپوشاند بلکه به تقومش کثرت را می‌پوشاند بنابراین یک فاعل محور است و فاعلهای دیگر متقوم به او خلق می‌شوند و تقوم طرفینی است ولی اصل اضافه هم به او است و از مجرای او در بقیه هم شدت پیدا می‌شود متناسب با فاعلیت اولی غیر از اینکه شدت مکانی پیدا می‌شود باید یک شدت زمانی هم پیدا شود و غیریتش هم غیریت تبانی نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال همین است که این شدت زمانی که برای مولا و محور پیدا می‌شود برای فاعلیت بالا فاضله در مرتبه محور، این با تمام این بسطی که دارد خداوند را می‌پرستد یعنی با تمام انبساط و توسعه اش در کل فاعلها...

حجت الاسلام میرباقری: بله و لکن در همانجا هم پرستش قلبی اش محور در بقیه پرستش هاست.

حجت الاسلام میرباقری: اینکه می‌فرمایید پرستش قلبی اش محور است یعنی پرستشی که در جاهای دیگر دارد قلبی نیست.

حجت الاسلام میرباقری: حضرتعالی خود محور را بسیط فرض می‌کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما چه نحوه تفسیری در تقویم دارید ه حضور نفوذ مولا را در همه نظام منشاء تعددش نسبت به قلبش می دانید؟

حجت الاسلام میرباقری: یعنی وحدت و کثرتی ندارد و به محور که رسید بسیط می شود یا وحدت کثرت دارد و خود آن محور هم باز محوری دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تقوم را که حضرتعالی می فرمایید چند سؤال در باره آن می توان مطرح کرد، یک وقت می گوید افعالش مختلف است و بعضی از افعالش حول بعشی از افعال دیگر است، یک وقت می گوید یک فعلش هم که محوری است آن فعل از بقیه جدا می شود.

حجت الاسلام میرباقری: جدا نمی شود بلکه در بقیه مراتب توسعه می یابد و این به معنای آن است که متقوم به بقیه مراتب است ولی محور بقیه مراتب هم هست، یعنی به عبارت دیگر تعلق زمانی آن اصل در تعلق مکانی اش است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اواز چه طریق خدا را می پرستد؟

حجت الاسلام میرباقری: حضرتعالی می فرمایید پرستش در تجسد اعمال است یعنی در ارتباط با بقیه فاعلها یا نه.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مگر تجسد جز بر اساس تعلق ممکن است.

حجت الاسلام میرباقری: ممکن است تعلق باشد، ولی در اصطکاک بقیه فاعلها این تعلق را متناسب بکار نگیرد، در محور روشن است که چون محال مشیت هستند طبیعتاً هم شدتشان متناسب با مشیت است و هم ارتباطشان با بقیه فاعلها و هم نفوذ و تصرفشان در بقیه، همه اینها متناسب با مشیت و خلافت تام الهی است ولی فرض اینها شدت قلبی داشته باشیم (البته در آن رتبه فرضش هم مطرح نیست) که این منشاء بشود و فاعلیت داشته باشد.

ج - مراتب فاعلیت حضرت نبی اکرم(ص) و تقوم آنها بهم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما یک نکته دیگری را می فرمایید، یک وقت می گوید چه برای محور و چه سایر فاعلها یک مرتبه فعل در نظام حساسیت و تعلق است و یک مرتبه فعالیت در نظام و تمثل است و یک مرتبه

فعالیت در مرتبه توسعه آن مرتبه حساسیت در هر سه اینها هست، بعد می‌گویید آن مرتبه از افعال مقدم بر مرتبه دوم است کأنه حضور تکوینی نبی اکرم(ص) در رسیدن همه برکات که اعظم است تکوینی حضرت حق سبحانه و تعالی است از اسم اعظم تلفظی که در کتاب است بالاتر است یعنی وجود مبارک نبی اکرم(ص) از کتاب بالاتر است و اسم تکوینی حضرت حق است و صورت کتبی و مثالی اش قرآ، است، از اول تا آخر قرآن کلمه الله است ولی کلمه تمثلی است و همین کلمه معنای تام و کامل تکوینی اش شخص ایشان است و همه عالم به طفیل ایشان است، همان طور که اگر بگویید همه اعمال را در پایان ملاحظه کنید که اعلام در روز قیامت و یوم الدین ظاهر شود و هیچ تخلف در آنجا واقع نشود تجسد عینی نبی اکرم(ص) است، غیر از تشریف آوردن ایشان در محشر و شفاعت کردن ایشان هک آن یک منزلت دیگری است، مالک یوم الدین و سلطان روز جزا معنای سلطنت احمدیه(س) است نه به معنای اینکه خلافت الهی ایشان در این عالم هست ولی در عالم قیامت دیگر خلیفه الله نیستند، البته آنجا هم در مراتب مختلف تشریف دارند و مثلاً در یک رتبه از صیحه جهنم رنگ مبارکشان زرد می‌شود یا غش می‌کنند ولی در یک منزلت دیگر اشراف از این است، در منزلتی که در عالم انوار هستند دیگر رنگ ایشان زرد نمی‌شود بلکه به طفیل او بقیه منازل ایجاد شده است. آن منزلتی که فوق عالم ملکوت است آن منزلت در قیامت رنگش زرد نمی‌شود. در یک منزلت از همین عالم دنیا هم ابوجهل می‌توانست دوستانش را تحریک کند که استغفر الله به حضرت جسارت کنند یا ایشان را کتک بزنند ولی در منزلتی که از طرف خداوند فرمانده کل است او چکار است که فضولی کند و چه کسی قدرت جسارت به ایشان را دارد.

حالا منظور این است که این بسطی را که برای فعالیت ایشان قرار می‌دهید و ملاحظه می‌کنید که ایشان عبادت قلبی می‌کنند همان عبادت قلبی در همه جا حضور دارد نه اینکه آن عبادت قلبی یکجا حضور دارد، عبادت مثالی یک جا حضور دارد و عبادت تصرفی اش یک جای دیگر حضور دارد.

حجت الاسلام میرباقری: ولی حضور تقومی است و اصل هم آن حضور است یعنی در خود گسترش محور،
زمانش اصل است نه مکانش.

د - تقوم افعال متعدد یک فرد بهم از قبیل تقومش به فاعلیتهای دیگر نیست

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این را با فاعلهای دیگر قیاس نکنید، تقوم افعال متعدد فرد به فرد از قبیل
تقومش به فاعلیتهای دیگر نیست یعنی اگر شما فرمودید که من متقوم هستم و کارهای مختلفی هم دارد و این
کارهایتان یک نظام فاعلیت دارد ولو به اراده و فعل شما متقوماً ظاهر می شود و ولو بین خود فعلها با یکدیگر هم یک
نسبتی باشد، انسان به ظاهر هم این را می بیند می گوید دشمنی اصلی ما با آمریکا است بنابراین چنین و چنان
خواهیم کرد یعنی یک نحوه تقوم و تأخیری در اولویت کارهای خودتان و نفوذ اراده خودتان قائل می شوید اینکه بین
افعالتان اختلاف باشد و بعضی از افعال حول بعضی از افعال دیگر و دون بعضی از افعال دیگر جاری باشند یعنی
اعمال فاعلیتتان در مراتب مختلف باشد و یک مرتبه اش هم به مرتبه دیگر تعلق داشته باشد عیبی ندارد شما بگویید
فاعلیت من در رتبه مخالف با صدام یا با سعودیها حول محور مخالفت من با آمریکا است و اینها اذنان آمریکا هستند
و این غیر از آن است که بگویید یک فاعلیت دیگری دون فاعلیت من است، آن یک بحث است که اشتداد یک فاعل
محال است مگر بوسیله افاضه فاعل دیگر برای این فاعل، فاعل متعلق ایجاد می کنند و اگر فاعلیت متعلق به فاعلیت
شما ایجاد کردند توسعه فاعلیت شماست.

حجت الاسلام میرباقری: این توسعه مکانی و توسعه زمانی اش به شدت حب است، البته متقوم هستند نه اینکه
متقوم نباشند ولی این چهره توسعه مکانی اش است این تصرف است ولی تصرف اصل در توسعه نیست بلکه اصل در
توسعه شدت حب است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درست است ولی قضیه دو طرف دارد مثل همان محوری که می کشیدیم و یک
طرفش را زمان و طرف دیگر را مکان می نامیدیم و می گفتیم یک محور وسط اینها رسم می کنیم. به هر حال اگر متقوم

است معنایش این است که بدون شدت زمانی نمی‌شود و همین که گفتید نمی‌شود معنایش این است که هر گاه بخواهیم شدت زمانی را افاضه کنیم با هم عطا می‌کند نه اینکه یک تکه اش را حالا بدهد و یک تکه اش را بعد بفرستد.

حجت الاسلام میرباقری: با هم بودن اختلاف رتبه‌های زمانی را بهم نمی‌زند با هم بودن معنایش این نیست که زمانشان برابر می‌شود یعنی بسیط که افاضه نمی‌شود بلکه مرکبی افاضه می‌شود که هر کدام زمان متناسب با خودشان را دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این زمانی که متناسب با خودشان است متناسب با همان هم مکان عطا شده است و اگر چنین باشد صحیح است که بگوییم توسعه مکانی مولا و محور برابر توسعه زمانی‌اش است هر چند زمان و مکان مولا با زمان و مکان عبد فرق دارد.

هـ - توسعه در کثرات به معنای حضور واقعی و تقوم است

حجت الاسلام میرباقری: این روش است که توسعه به بساطت نیست دلش هم این است که آقایان می‌خواهند بگویند به بساطت کثرت را می‌پوشاند و اینها شئون هستند و به بساطت کثرتش آنها را داراست، کثرت مال این شئون است و در اینجا کثرت می‌شود، معنای این حرف سرابی بودن کثرت است یک بسیطی داریم که بساطت پوشانده است. اما این چون چنین معنایی را ندارد ما مجبوریم بگوییم توسعه در کثرات به این است که حضور واقعی و تقوم داشته باشد، بنابراین به بساطت نیست بلکه به توسعه تقومش است ما در عین حال نمی‌توان فقط توسعه را به این معنا کرد چون این توسعه مکانی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنایش این است که شدت تعلق و توسعه زمانی و قرب به مولا با شدت مکانی با همدیگر واقع می‌شوند و قابل تفکیک از هم نیستند، فعل حضر حق هستند.

حجت الاسلام میرباقری: ملازم هم هستند ولی با هم بودن زمانی نیست.

و - زمان و مکان تقوماً ایجاد می‌شوند

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: با هم بودن زمانی نیست ولی کلمه با هم زمان را نشان می‌دهد ولی تقوماً ایجاد می‌شوند و وقتی تقوماً ایجاد شدند دیگر نمی‌توانید بگویید فاعلهای پایین تر متقوم و قائم به فاعل بالاتر نباشند. حجت الاسلام میرباقری: این مسئله که از این مجرا خلق شوند هم درست روشن نیست، مجرا شدن برای اصل وجودشان همان شأن مجبور بودن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنا شد که اگر فاعل نباشد اصلاً قابلیت اضافه نداشته باشد، و اگر فاعل است مجبور نیست یعنی فاعل ایجاد می‌کند.

حجت الاسلام میرباقری: یک شأن جبری خلق می‌کند که او را هدایت می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر شأن جبری باشد ملحق نمی‌شود و الحاقش و ارتباطش و تعلقش به فاعلیت ممکن است و الا سکون لازم می‌آید اگر بناست فاعل ایجاد شود فاعلی پیدا می‌شود که زمان و مکانش خاص خودش است و غیر از زمان و مکان آن است

حجت الاسلام میرباقری: آنکه از مجرای این خلق می‌شود نیز نباید کیفیت در آ، اصل باشد و الا قابل ترکیب با این نیست و تحت تصرف این واقع نمی‌شود.

۴ - معنای «مجرا» در پرستش

الف - ستایش و پرستش خداوند از طریق مجرای خلقت (ائمه طاهیرین(ع)) است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین صحیح است بگویم ائمه طاهیرین(ع) ما را ایجاد کرده اند و انعام می‌کنند و لسان ما را درخانه ائمه طاهیرین(ع) ۹ اگر لسان افتقار باشد، یک نفر گفته بود، گفتن اینکه یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانى فانکما کافیا و انصرانى فانکما ناصران یا مولانا یا صاحب الزمان با توحید نمی‌سازد چو در اینجا شما نبی اکرم(ص) و علی(ع) را ستایش می‌کنید. این بیچاره متوجه نشده بود که اگر مجرا واقع شود اولاً خدای متعال

از این طریق پرستید می‌شود شما وقتی رو به کعبه سجده می‌کنید این خانه‌ای که هر ضلع آن ۹ متر است خانه‌ای است که از این طرف یا خود کلمه‌ای که می‌گویید سبحان الله و داوند را تسبیح می‌کنید اینها یک حروفی است که پشت سر هم ادا کرده‌اید و بعد هم یک معانی و بعد هم یک حالاتی است، اینها سه حرکت است چرا خداوند با این سه حرکت پرستیده شود.

ب - ائمه اطهار واسطه در پرستش هستند

شما قبول دارید که اینها را برای پرستش واسطه قرار دهید و می‌گویید پرستیدن بدون کیفیت متحقق نمی‌شود، آن وقت چگونه موضوعیت نبی اکرم(ص) و ائمه طاهرین را برای افاضه خدای متعال نمی‌پذیرند؟ همان طور که می‌گویید من از طریق خاصی به مولا تعلق دارم.

ج - مولا هم از طریق خاصی انعام می‌کند

از آن طرف هم بگو مولا از طریق خاصی به من لطف می‌کند و خاص هم اینکه وجود ما نسبت به اولیاء خاص وجود تبعی است.

بنابراین فرق آن با تشآن این است که در شأن یک امر واحد نمی‌توان حرکت و اشتداد را ملاحظه کرد، کثرتی که حقیقی باشد و اشتدادی که تخیلی نباشد بدون اینکه فاعلیت متعددی حقیقتاً اضافه شود و حضور نفوذ این در آنها باشد، ممکن نیست حضور و نفوذ فاعل اول در فاعلهای دیگر ممتنع است مگر اینکه آنها در نفس فاعلیتشان متعلق به فاعلیت این باشند و فاعلیت این تقوماً در فاعلیت آنها بسط داشته باشد.

۵ - تبیین مجدد معنای تقوم

الف - معنای تقوم این است که از یک طرف وجود فاعلیت افراد متعلق به فاعلیت مولاست و از طرف دیگر

توسعه فاعلیت مولا موجب ایجاد آنها است

پس معنای تقوم این گونه است که از یک طرف هم وجود فاعلیت آنها متقوم به فاعلیت مولاست و از یک طرف دیگر توسعه فاعلیت مولا ایجاد آنها را ایجاد کرده است و نمی‌شود که فاعلیت مولا بدون آنها توسعه یابد، در نتیجه می‌توانید بگویید دو فاعل متقوم به یکدیگر هستند.

ب - بر اساس تقوم فاعلها نظام فاعلیت بجای نظام مرکب قرار می‌گیرد

بر این اساس مسئله نظام فاعلیت به جای نظام مرکب قرار می‌گیرد، قبلاً بحثی را که در وحدت ترکیبی عرض می‌کردیم می‌گفتیم تغییر بدون تغییر نسبت ممکن نیست و طبیعتاً از وحدت ترکیبی سیر به کثرت بدون محور ممکن نیست در اینجا می‌گوییم از محور نظام فاعلیت به کثرت نظام فاعلیت و پیدایش نظام فاعلیت ممکن نیست مگر اینکه به برکت فاعل اولی باشد و آنگاه معنای خلافت الهی برای همه منازل قابل فرض است ولی خلیفه الله به معنای اطلاق کلمه منحرف به وجود شخص مبارک نبی اکرم (ص) است. و در رتبه اول حول وجود مبارک ایشان، معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بعد از آن سائر مراتب و منازل خلق شده است.

۶ - بر اساس علیت تکلیف تعطیل شده و ارسال رسل هم معنا ندارد

بر اساس علیت که تکلیف و همه چیز تعطیل می‌شود وقتی می‌گویند تشآن، در نهایت معنایش این است که شانی هم درکار نیست و خودش است و چون خودش است معنا ندارد که پیغمبر فرستاده باشد و اینکه کار خوب یا کار بد کنید همه کنار می‌رود.

۷ - بر اساس تشآن بدی و خوبی بی‌معنا می‌شود

به آن معنای از تشآن دیگر بد دیدن بدها هم رها می‌شود. یعنی لعن کردن به شیخین ملعون هم درست نیست، قبلاً گفتیم که بر این اساس لعن و صلوات هر دو یک معنا دارد نه به معنای اینکه این در نزد خدا این قدر مقرب باشد، در واقع این قدر مقرب است چه لعن به دشمنانش کنید چه صلوات بر خودش بفرستید و به حسب روایات هم ظاهراً همین طور است و لکن این بنده خدا وقتی گفتیم لعن و صلوات مساوی است؟ گفت بله مساوی است گفتیم پس اگر

خدای نکرده کسی به دشمنان اهل بیت صلوات بفرستد مثل اینا ست که لعن فرستاده؟ گفت بله، گفتیم اگر این طور باشد هیچ چیز روی هیچ چیز بند نمی‌شود. البته آن فرد بالعکس این را هم قائل بود و می‌گفت این در نظر شما دو مطلب است والا اصلش یکی است. بر این اساس دیگر معنای اینکه در دنیا ظالم و مظلوم بینیم بیهوده می‌شود و همه کارها خوب است و عالم همه همه‌اش خوبی است و بقیه‌اش اوهام است که در همان اوهام هم سؤال مطرح است.

حجت الاسلام میرباقری: قبلاً حضرت‌عالی می‌فرمودید کثرت متقوم فرض می‌شود منتهی چون متقوم به هم هستند میدان فاعلیت یکدیگرند ولی نسبتها فرق می‌کند، این برای ما بهتر قابل تصور است تا اینکه فاعلی از مجرای فاعل دیگری با فرض فاعلیت خلق شود مگر اینکه نخواهیم ارتباط را توصیف کنیم. در حضرت حق می‌گوییم این فاعلها را خلق فرموده و کیف ارتباطش با ذات هم برای ما قابل توصیف نیست چون به توصیف ذات بر می‌گردد. در اینجا چون می‌خواهیم ارتباط را توصیف کنیم درست است که به اذن ایجاد می‌کند ولی ارتباط خود دو شیء برای ما قابل توصیف نیست که از مجرای او باشد و درعرض او فاعلیت هم داشته باشد باید اگر از مجرای او آمده فاعلیت او مطلق شود، یعنی ملاحظه فاعلیت کردن با فرض اینکه از مجرای او باشد سخت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چون برای کیفیت در رتبه سابق بر فاعلیت یک مطلبی قائل هستید.

حجت الاسلام میرباقری: انبساط فاعلیت اوست فاعلیت دیگری نیست فاعلیت را می‌فرمایید انبساط فاعلیت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می‌فرمایید انبساط و فاعلیت، بدون فاعلیت تغییر و حرکت محال است که این قبلاً بیان شده بود.

حجت الاسلام میرباقری: پس از مجرا بودن را حذف کنید، چون اگر از مجرای این است فاعلیت درعرض این به

چه معناست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بنا شد شما چیزی را که خدا فرموده ایجاد کنید، چیزی را که می‌شود

ایجاد کرد.

حجت الاسلام میرباقری: آن دیگر فاعلیت در عرض این ندارد. اگر تقوم و قیومیت و همه چیزش به این است.
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی فاعل ایجاد می‌کند مثل اینکه در مرتبه سابق گفتیم خدا ایجاد کرده ولی فاعل ایجاد کرده است.

حجت الاسلام میرباقری: ولی توصیف پذیر نیست، یعنی اگر سؤال کنیم که چه نسبتی بین فاعلیت نامتهاهی حضرت حق و فرض فاعلیت در مقابلش است، این را حضرتعالی توصیف بفرمایید.
۸ - توصیف از فاعلیت با کیفیت ممتنع است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کنه اشکال این نیست که فاعلیت با کیفیت قابل توصیف نیست که در اینجا ظهور کرده است؟ یعنی آنچه را که شما دنبالش می‌گردید همین نیست که فاعلیت توصیف بردار یا کیفیت نیست. الان این بسطی را ما می‌گوییم دارید معنای کیفیتی از آن ملاحظه می‌کنید نه معنای فاعلیتی و بر همین معنا مقابل فاعلیت می‌ایستید. اگر بسط، بسط کیفیتی ملاحظه نشود بلکه بسط فاعلیتی ملاحظه شود این صحبتها مطرح نیست و اگر بسط کیفیتی باشد و حرکت را ندیده بگیریم شأن می‌شود ولی وجود اشکال حرکت نمی‌گذارد کیفیت باقی بماند و ملزم می‌کند که به فاعلیت توجه شود آن وقت آن توجه با کیفیت قابل جمع نیست مگر اینکه بگوییم به تبع نفوذ فاعلیتهای قابل لحاظ است.

بالعکس به نظر ما این توصیفی که خوب می‌تواند مطلب نظام را حل کند توصیفی است که بر مبنای فاعلیت باشد و انشاء الله اگر موفق شدیم که مبانی سه منطقی را ذکر کنیم و بعد اصول اعتقادات بر پایه منطقی اصالت ولایت عرض کنیم آن وقت گفتن این که تجسدها در همه عوالم چگونه می‌کنند.

۹ - رفع شبهه آکل و مأکول و معاد جسمانی بر اساس اصالت فاعلیت

دیگر نه شبهه آکل و مأکول پیدا می‌شود و نه شبهه معاد جسمانی پیدا می‌شود، فاعلیت را ایجاد می‌کنند باذن الله تبارک و تعالی و هیچ یک از آن شبهات پیدا نمی‌شود و متناسب با همه مراحل هم می‌تواند سیر کند یعنی آ، وقت

کیفیتی را که ما محکم قرار دادیم یک چیز سفتی در برابر تبعیت از وحی نخواهد بود بلکه می‌گوییم این قسمت از آن با وحی هماهنگ است و این قسمت دیگرش هماهنگ نیست و از وحی به آن سوهان بزن، بلکه هر چه وحی فرموده معین می‌شود و در همه مراحل جاری می‌شود، از طرف فاعل بالاتر این طور گفته شده چگونه جاری نشود. سؤال کردیم چگونه شما می‌گویید با تجزیه جسم به مولکول می‌رسیم و با تجزیه مولکول به اتم و بعد از آن به ذرات کوچک چنین و چنان و در نهایت به میدان انرژی می‌رسیم و لذا می‌گویید با تغییر دادن میدانهای انرژی می‌توانیم اجسام مختلف و آلیاژهای مختلف و انرژی و کیفیتهای مختلف درست کنیم میدان انرژی که چیزی جز حرکت جاذبه نیست و اگر مقداری آن طرفتر برویم و بگوییم اصل در جاذبه هم خود فاعلیت است آنگاه توصیف در کلیه اجسام تجسد فاعلیت می‌شود البته تجسد اعمال در آخرت به حسب روایات در نظر خیلی از بزرگان تمام شده است و تأثیر انفس در اشیاء را هم باز قبول دارند.

حجت الاسلام میرباقری: بله این روشن است که اگر ما در مخلوق کیفیت ولو در مخلوق به نحوی شیء قائل شدیم که ذات کیفیت خاصیت دارد بعد این به مشیت حضرت حق قید می‌زند، نمی‌شود و این نمی‌پذیرد که در عالم آخرت برود و قدرت خدا به ممکن تعلق می‌گیرد و مشیت حضرت حق این طور قید می‌خورد، یعنی خاصیت و ماهیت اشیاء که بگوییم این ماهیت برای خودش خاصیتی دارد یا خلقش نمی‌کند یا اگر خلقش کردند این است دیگر. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا اگر فلان کار کردند لغو می‌شود حالا خدا فرموده ولی این می‌گوید لغو می‌شود.

و صل الله علیه محمد و آله الطاهرين

